

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح فشرده

استان مازندران  
تهیه و تنظیم: میثم عادل

# شهادت آموز



پنج‌شنبه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.  
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.  
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.  
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

## همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی  
[www.hamkelaasi21.ir](http://www.hamkelaasi21.ir)

همکلاسی  
کانون فرهنگی، تبلیغی



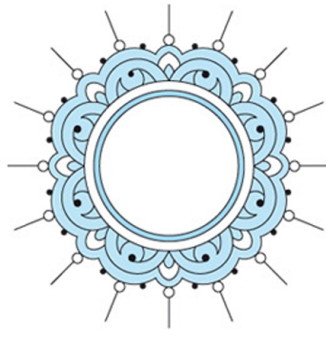
میرزا محمد علی



کتاب بابل (دفتر اول)

گردآورنده:

شیم عادل - تابستان ۱۳۹۶



## متشکل از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای شهرستان بابل

لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه‌ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند.

سید علی خامنه‌ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

آنچه مقابل شماسست جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰)

همکلاسی  
کانون فرهنگی، تبلیغی

## مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر<sup>(ص)</sup> اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیّت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۱۳۰ شهید دانش آموز **بخش اول** شهرستان بابل به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، ارشاد اسلامی که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم .

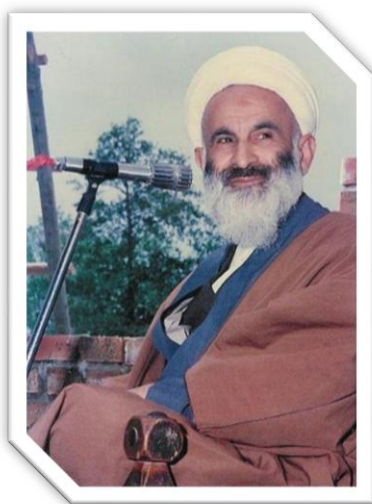
پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبیه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمات از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل - مهر ۱۳۹۶

### تقدیم به:

این کتاب را به روح مطهر همه شهیدان راه حق، علی الخصوص  
نماینده فقید ولی فقیه در مازندران و امام جمعه شهرستان بابل،  
**آیت الله شیخ هادی روحانی** تقدیم می نمایم. باشد که  
دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



فہرست:

نام شہید	نام خانوادگی شہید	صفحہ	نام شہید	نام خانوادگی شہید	صفحہ
صدر	آرائیان	۱	قاسم	الہ نیا سماکوش	۷۱
باب اللہ	آشینہ	۴	رمضان	امام قلی پور	۷۴
علی (عشقعلی)	آقاچانی مزرونی	۶	نعمت رضا	امام قلی تبار	۷۷
سیدباقر	آقایی دیوکلایی	۸	علی	امانی	۷۹
عبدالرضا	آملی جلو دار	۱۰	محمد	امیربان	۸۱
یحیی	ابراہیم زادہ بورا	۱۲	صادق علی	ایمانی	۸۳
حسین	ابراہیم نژاد	۱۴	علی	بابایی تبار بیشہ	۸۵
بہمن	ابراہیمی	۱۶	حسن	بابایی سرحمامی	۸۷
احسان	ابراہیمی ایمنی	۱۸	عباس علی	بازبیچ	۹۰
سید محمود	ابراہیمیان	۲۰	مجتبی	بخش ملکی	۹۲
علی	ابوالقاسم تبار گنجی	۲۲	مصطفی	براری مقری	۹۴
محسن	احمدپور	۲۴	علی	برزگر	۹۶
مہدی	احمدعلی نژاد	۲۶	محمد ابراہیم	بزرگ تبار	۹۸
رضا	احمدی ملکشاہ	۲۸	کاظم	بصلی	۱۰۰
علی اصغر	ارمک	۳۰	رمضانعلی	بالالی اوصیاء	۱۰۲
عسگری	اسدی امیری	۳۳	محمد کریم	بہمنی	۱۰۴
ولی اللہ	اسماعیل پور لنگوری	۳۵	رحمان	بیگی درونکلائی	۱۰۶
احمد (احمدجان)	اسماعیل پور معلم	۳۷	یوسف	پور تقی	۱۰۹
علی	اسماعیل پور نیازی	۳۹	حسین	پور حسن	۱۱۱
حجت اللہ (مسلم)	اسماعیل تبار ملکشاہ	۴۱	علی اکبر	تقی پور حیدری	۱۱۳
محمد تقی	اسماعیل تبار منصور	۴۳	غلام علی	تقی پور کانی	۱۱۵
وحید	اسماعیل زادہ	۴۵	برارجان	تیماس	۱۱۷
احمد علی	اسماعیل زادہ	۴۷	محمد رضا	جان زادہ چناری	۱۱۹
علیرضا	اشرفی امیری	۵۰	مجید	جانبراری	۱۲۱
محمدجان	اشرفی امیری	۵۳	رحمت اللہ	جبارنیا چناری	۱۲۳
سید جمال الدین	اصحابی	۵۶	محمد	جباری چاری	۱۲۵
ہاشم	اصغر پور کتی سری	۵۸	جعفر	جبرئیلی طلوتی	۱۲۷
حسین	اصغر نژاد	۶۰	حسین	جعفری شش پلی	۱۳۰
جعفر	اکبر پور	۶۳	خلیل	جلیل نتاج امیری	۱۳۳
محمد رضا	اکبر زادہ روشن	۶۵	علی اکبر	جوادی آہنگر کلایی	۱۳۵
قاسم	اکبر نژاد بصرا	۶۷	رضا	چام	۱۳۷
مہدی	اکبری سماکوشی	۶۹	سید عباس	چاوشی امیری	۱۳۹

۲۱۳	راسخ عزم	مهرداد	۱۴۱	حاج عبدی امیری	حسن
۲۱۵	رجب نسب آقا محلی	حسین(وحید)	۱۴۳	حاجی میرزایی	سیدمهدی
۲۱۷	رزاقی شش پلی	قدرت الله	۱۴۵	حاجی نتاج املجی	رحمان
۲۱۹	رزاقی هریکنده ای	اصغر(قاسم)	۱۴۷	حبیب زاده کاشی	محمد
۲۲۱	رزاقیان	سیدناصر	۱۵۰	حسن پور طلوتی	حسنعلی
۲۲۴	رستم زاده گنجی	علی اصغر	۱۵۳	حسن پور قادی	قاسم علی
۲۲۶	رستمی	علی	۱۵۵	حسن جان نیا کشتلی	غلامرضا
۲۲۸	رستمی عمران	محمدتقی	۱۵۷	حسن زاده آهنگر	عبدالحسین
۲۳۱	رسولیان شیادهی	محمدتقی	۱۵۹	حسن زاده امیری	علی اکبر
۲۳۳	رضایی مقدم	محمدعلی	۱۶۱	حسن زاده قصاب	ذبیح الله
۲۳۵	رضوانی دیوکلائی	سیدحسن	۱۶۳	حسن نتاج جلودار	زین العابدین
۲۳۸	رعیتی دماندی	مجتبی	۱۶۵	حسین زاده اطاق سرا	سیدبیژن
۲۴۱	رفیعی کشتلی	مهرداد	۱۶۷	حسین نژاد	سیدصالح
۲۴۳	رمضان نژاد رمی	نوروزعلی	۱۶۹	حسینی	سیدعلی
۲۴۶	رمضان نیا	عبدالرحیم	۱۷۱	حسینی	سیدعلی اکبر
۲۴۸	روحو	فریدون	۱۷۳	حسینی بائی	سیدقاسم
۲۵۰	زندنا	ولی الله	۱۷۵	حسینی تالاری	سیدحسین
۲۵۲	زندنا	عبدالحسین	۱۷۷	حسینی تالاری	سیدجواد
۲۵۴	سالاریه	نبی الله	۱۷۹	حسینی نژاد	سیدحسن
۲۵۶	سرهنگپور	حامد	۱۸۱	حق شناس گتایی	رحیم
۲۵۸	سیدنژاد	سیدابراهیم	۱۸۳	خانلرپور چاری	ولی الله
۲۶۰	سیدی اندی	سیدکمال	۱۸۶	خبازنیا امیری	حسن
۲۶۳	سیدی اندی	سیدنورعلی	۱۸۸	خبیری	سیدصمد
۲۶۸	سینائی	رضا	۱۹۰	خسروی طبرستانی	محمود
۲۷۰	شاکری	صادق	۱۹۲	خلیل نژاد	مهدی
۲۷۲	شامخی امیری	علی رضا	۱۹۴	خیرالله زاده گاوزن	حسن
۲۷۴	شاه بابازاده	شیرآقا	۱۹۷	داداشی دیوکلائی	عباس
۲۷۷	شاهواری آهنگر	ادریس	۱۹۹	داودپور خشکرودی	فریبرز-مظاهر
۲۷۹	شریفی جلودار	یوسف	۲۰۱	داودی	رجبعلی
۲۸۱	شعبان پوراآملکی	محمد	۲۰۳	ذبیح اللهی	مرتضی
۲۸۳	شعبان زاده	مصطفی	۲۰۵	ذبیح زاده پاشا	حبیب الله
۲۸۵	شعبان نیا منصورکنده	عسگری	۲۰۸	ذبیحی حسین زاده	مهران
۲۸۷	شکرویان	حسین	۲۱۰	ذبیحی حمزه کلائی	مجید



شهید دانش آموز

## صفدر آرائیان

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفدر آرائیان

صفدر آرائیان در ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب عالمیان و پدرش قلی آرائیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید سماکوش و سجاد و دبیرستان امیر کبیر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صفدر آرائیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۵ عملیات کربلای ۱۰ منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درونکلای شرقی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## صفر آرائیان

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب صفدر آرائیان فرزند حاج قلی، با میل و رغبت خویش به این جهاد مقدس آمده ام تا دین خویش را نسبت به اسلام و انقلاب به رهبری پیر جماران، حسین دوران، نائب امام زمان امام خمینی اهداء کنم. حال وصیت نامه ام را با آیه ای از قرآن شروع میکنم:

{ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا }

« عده ای از مسلمانان به پیمانی که با خدا بستند وفا کردند و در راه خدا گذشتند و شهید شدند و عده ای دیگر نوبت می کشند تا نوبت آنها برسد. »

آری اگر تاریخ انسانی تا به امروز نامی از مروّت و عطوفت و مردانگی را در خود جای داد آنهم مدیون خونهای ابر مردانی است که خونشان را به خاطر انسانیت و هویت که معنا بخش انسان است نثار کردند. تا آنچه را که خداوند انسان را به خاطر آن آفرید آنهم هدف تکامل انسانی است باقی بماند. اصلا نهایت و هدف آفرینش هستی که تکامل است و تکامل هم در جهاد و جهاد و تلاش نهفته است. اینکه جهاد و تلاش در بینش و فرهنگ انسانی چه معنا دارد باید این چنین بیان کرد: آنچه روزگار و عصر به عنوان یک تکلیف بر انسان تحمیل می کند و حرکت انسان آن عصر برای نجات و مبنای شخصیت و انسانیت برای بقای این معناها صورت می گیرد را تلاش گویند. و تلاش آنقدر در بینش الهی عزیز و بزرگ است که خداوند می فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» آری آنان که جهاد و تلاش می کنند با کسانی که نشسته اند، برابر نیستند بلکه جهاد کنندگان را اجر عظیمی است زیرا همه چیز را از نماز، روزه، خمس و زکات و غیره در لوی این جهاد است که زنده کننده و معنا بخش همه آنهاست. آری! اگر صلح امام حسن (ع) با آن عظمتش و جهاد امام حسین (ع) با آن همه شکوهش نبود دین رسول الله (ص) (صلی الله علیه و آله و سلم) جز نامی که فقط جوهر بر ورق بنویسد هیچ چیز دیگر باقی نمی ماند و اگر نهضت‌های بعد از عاشورای حسین (ع) تا به امروز نمی بود چیزی جز نامی از قیام حسین (ع) باقی نمی ماند تا اینکه سلسله این قیام ها به عصر ما رسید و عصر و روزگار و آئین ما تکلیفی را بر ما ضروری و واجب داشت و ما امروز در عصری زندگی می کنیم که جز نامی از انسانیت و مسلمانیت باقی نمانده بود چرا که مسلمانان را به مدل کالا خرید و فروش میکردند و این خیانت و جنایت بر ما حکم می کند که ما باید ریشه این عمل را در نطفه خفه کنیم و این نیازمند جانثاری ها و ایثار و از خودگذشتگی است، یعنی انسان باید آنچنان آگاه باشد که مرگ را به خویش تحمیل کند چرا که فرهنگ انسانی و بینش الهی به ما می گوید با دشمنان خدا آنقدر بجنگید که یا آنها را بمیرانید یا خود بمیرید و این است فرهنگ ما و بینش ما. آری امروز جانثاران و پیروان مکتب رسول الله آنچنان ضربت بر پیکر دشمنان انسانیت زدند که آنها با آخرین تکنیک قرن بیستم به مقابله این جانثاران برخاستند اما دنیای استکباری قرن بیستم فعلی از یک چیز غافل ماند و آن چیزی جز عاشق شدن الله نیست.

## صفر آرائیان

وقتی که ایمان و تقوای انسانی و عشق به پرواز الهی در انسان زنده شد دیگر مکر مکاران و حیلۀ دجالان همه را خنثی می کند چرا که خداوند وعده پیروزی مومنین را خود این چنین بیان می کند: «حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» و خداوند برای پیروزی مومنان شرطی را قائل شد و آنهم عبارتند از: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» باید دین خدا را یاری کرد تا نصر و یاری خداوند شامل حال بندگانش شود و بنده هم بر حسب وظیفه برخاستم تا آنچه را که برای آن آفریده شدم آن را زنده کنم و این وظیفه است، وظیفه چیزی است که همه معنا و همه فرعها و همه اصلها در یک کلام در «وظیفه» نهفته است و اگر وظیفه فقط لفظی و جوهری باشد هیچ چیز معنا ندارد و احساس وظیفه و مسئولیت بود که امروز مرگی را به خود برگزیدم که این مرگ نیازمند غسل و کفن نیست و این شهادت است و شهادت در فرهنگ ما یک علو و یک درجه و یک راه سعودی برای رسیدن به انسانیت است.

ای پدر بزرگوار و مادر نازنینم! اگر شما مرا بزرگ کردید تا اینکه در وقت نیاز برای شما عصایی باشم. اما روزگار ظالمانه و عصر خیانت و جنایتکاران، وجدانم را ناراحت می کرد و نفس مطمئنه و احساس نوع دوستی بر من حکم می کرد که به یاری آنها برخیزم تا در نزد شفیع روز جزا سرشکسته و سرافکنده نباشم. مادر جان! گرچه تو مانند شمع خود را سوزاندی تا در دامن خود فرزندی پرورش دادی تا در نزد دخت رسول الله روح سفید باشی.

مادر جان! اگرچه تو شمع بودی اما عذر می خواهم که مانند یک پروانه نبودم تا خود را فدای تو کنم. مادر جان! شاید امروز مرا شهید خوانند، حدیث است از رسول الله که فرمودند: بهشت زیر پای مادران است، مادر جان باز دست حاجت دیگری سویت دراز می کنم گرچه تو را رنجاندم اما می دانم صبر تو کوه بوده و هست. امید آن دارم به امید خدا، و بخشش تو یا مادر. برادر و خواهر جان! من در نزد شما شرمنده ام زیرا که من نه پروانه این شمع شدم و از شما خواهش می کنم احترام پدر و مادر را در صدر همه امور قرار دهید و اگر من چنین نبودم خود پشیمانم، امید وارم که هم شما و هم پدر و مادر مرا عفو کنید و اگر از من بدی دیدید مرا عفو کنید.

و ای دوستان! اگرچه من نتوانستم به عهد یاری و دوستی خود نسبت به شما وفادار باشم ولی از شما تقاضا دارم که مرا به عنوان یک دوست و یار حقیر فراموش نکنید و اگر در پیمان دوستی از من سستی و یا ناراحتی دیدید به بزرگواریتان مرا ببخشید جمله: «حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ» حرکت کردم که هم خدمت به وطن کرده باشم و هم وظیفه دینی را انجام داده باشم. پس به همین خاطر هم که شده از شما تقاضا دارم که مرا فراموش نکنید. خدایا گرچه من گنهکارم و برگناه خویش واقفم، نعمت آخرت را همانطوری که بر صالحین عطا کردی، پروردگارا به کرامتت بر من نیز عطا فرما.

امید آن روزی که مصالح کاخ سفید و کرملین گرد زیر پای رزمندگان اسلام گردد.

آمین یا رب العالمین مورخه ۶۵/۱۲/۲۱ ساعت ۸ و ۳۸ دقیقه شب پنجشنبه - صفر آرائیان



# شهدای دانش آموز

## باب الله آشینہ

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز باب الله آشینہ در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه مقیم نژاد و پدرش اسماعیل آشینہ پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ابن سینا و پیروزی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید باب الله آشینہ در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر اصابت تیر به پیشانی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درزیکلا شیخ شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۴»

## باب الله آئینه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مپندارید آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه آنها زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند. با درود فراوان به امام زمان بت شکن جهان و یاری دهنده مستضعفان و درهم کوبنده ستمگران حضرت مهدی (عج) حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و سلام و درود بر تمامی شهیدان صدر اسلام تا شهیدان عصر و زمان ما، به خدمت خانواده و امت شهید پرور سلامم علیکم.

و بعد «فتوکل علی الله» با توکل به خدای بزرگ، قلم به دست گرفته و به نوشتن آنچه که باید به شما بگویم میپردازم. اکنون وصیت نامه ام را در شرایطی می نویسم که توطئه های شیاطین و ابلیسان، ما را در نور دیده و مجاهدین فی سبیل الله را عشق به خدا، عشق به اسلام، عشق به مکتب حسین مصور گردانیده است. اکنون که تمامی ابر قدرتها دست به کار شدند تا انقلاب اسلامی ما را به ورته نابودی بکشانند وظیفه ماست که در دفاع از دست آوردهای انقلاب اسلامی سخت کوشا باشیم و این وظیفه هر مسلمان بیدار و آگاه است که پی به مسئولیت عظیم خود ببرد و مطیع باشند. خانواده گرامی ام! حس می کردم نمی توانم در مکانی راحت قرار بگیرم و در سنگر نباشم. غمگین بودم، من نمی توانستم به خود بقبولانم که برادران خودم در مرزها شهید شوند و من هر روز شاهد این باشم که فلان قدر شهید یا فلان قدر مجروح شدند. مادر گرامیم! چگونه من می توانستم مشاهده کنم که هر روز عده ای از بهترین جوانان ما شهید می شوند و من به کارهای روز مره خود مشغول باشم. می دانم از دست دادن من شاید سنگین باشد ولی غم از دست دادن حسین (ع) بر فاطمه زهرا (س) سنگین نبود؟ مگر آنها نبودند که کشته شدند تا دین اسلام پا برجا باشد، من هم از آقا و سرورم حسین (ع) درس مبارزه، جهاد و شهادت را یاد گرفتم. من آموختم که زندگی رفتنی است و نباید منتظر باشیم که مرگ ما را فرا گیرد بلکه ما باید سراغ مرگ برویم. مگر انسان یک مرتبه بیشتر می میرد! پس چه بهتر که آن یک مرتبه در راه خدا باشد. پس مادر گرامی ام! در شهادتم گریه و زاری نکنید و سیاه نپوشید اگر می خواهید گریه کنید برای مظلومیت اباعبدالله گریه کنید. مادر عزیزم! مگر نباید انسان در راه خدا از عزیزترین کسانش بگذرد؟ پس من از شما مادرم که بعد از خدا عزیزترین موجود دنیا برای من هستی گذشتم و به جبهه های حق علیه باطل رفتم تا خدای تبارک و تعالی شهادت در راه خدا را نصیبم گرداند. پس شما نباید اصلاً از شهادت ناراحت باشید بلکه باید خوشحال باشید و بروید در میان دوستانم نقل و شیرینی پخش کنید چون من یک آرزو داشتم و آن هم شهادت بود که رسیدم. در خاتمه از شما مادر گرامی حلالیت می طلبم چون که در زندگی زحمتهای زیادی برای من کشیده اید و من نتوانستم یک درصد از زحمتهایی که برای من کشیده اید جبران کنم، امیدوارم به بزرگی خودتان مرا حلال کنید و از تمامی فامیلان و دوستان می خواهم که اگر اشتباهی از من دیده اند مرا حلال کنند و عاجزانه محتاج به دعاها و دعاها می خواهم که مرا حلال کنند و در شهادت من شیون نکنند و باید زینب وار چون کوه استوار باشند. از برادرم می خواهم که ادامه دهنده راه شهیدان باشد و فقط برای انقلاب اسلامی و اسلام کار کند، و از شما برادر گرامی ام حلالیت می طلبم. در ضمن اگر جنازه ام به دست شما رسید مرا در ردیف شهدای محل دفن کنید، هر چند که لیاقت دفن شدن در کنار آنان را ندارم. خداوند به شما صبر و شکیبایی عطا بفرماید. برای من دعاها بسیار کنید و از خداوند عالم بخواهید که امام خمینی را تا ظهور منجی اش نگهدارد.

خدایا خدایا تو را به جان مهدی، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۶۲/۱۱/۲۵ - وصیت نامه شهید باب الله آئینه



شهدای دانش آموز

## علی آقاجانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی آقاجانی

علی آقاجانی در ۷ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منور گل محمدی و پدرش خلیل آقاجانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید رضانی و ولایت فقیه و دبیرستان امام رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی آقاجانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۶»

## علی آقاجانی

بسم رب الشهداء

عنوان خاطره:

«مصائب بابت شهید آقاجانی»

بسم الله الرحمن الرحيم

پسرم عشق علی از همه بچه ها بهتر بود خیلی مهربانتر از دیگران ، در سن خود را هم خوب میخواند و از همان دوران نوجوانی در جوانی به خانواده و به من و مادرش علاقه مند بود و علاقه زیادی هم داشت و زمانیکه به او گفتم که الان چیه ترو و به درس خود ادامه بده و بعد میترانی بروی ، ایشان یعنی شهید عشق قلمی برگشت و به ما گفت :

اینهمه آدمها و افراد در جهه هستند و در این بین چرا من نباید بروم و مابلاخره با همین افکار که ما را هم قانع میکرد رفت به مناطق عملیاتی و جهه جنگ در عملیات شلم شهید شد و مفقود گردید و هنوز که هنوز هست جنازه هم را نیامورند و همچون مفقود است ، هر چند بنیاد شهید ادوا بعنوان شهید اعلام کرده است و ما افتخار می کنیم که نزد خدا و رسول خدا<sup>(ص)</sup> و حضرت فاطمه زهرا<sup>(س)</sup> او سفید شدیم او (شهید) آنقدر با محبت بود که ما از میان خوبی هایش عاجزیم . او در درس خود خیلی قوی بود و ورزشکار هم بود و

در کار منزل هم کمک میکرد و بچه خیلی دلسوزی بود و او باید در راه خدا می رفت ، او در انقلاب و راهپیمایی ها و نماز جمع و جمعی و محافل رین شرکت می کرد خیلی هم فعال بود و همچنین در بسیج فعالیت خوبی داشت .

شهید زمانیکه میخواست بود از همه ضدا افضل کرد و زمانیکه اعلام کردند که او شهید شد ، خبری از جنازه دی نبود و ما الان هم هیچ اثری از وی وجود ندارد و حتی لباسی یا پلاکی هم برای ما نیامورده



شهدای دانش آموز

## سیدباقر آقایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدباقر آقایی

سیدباقر آقایی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره باقرنسب و پدرش سیدمحمد آقایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پیروزی و امیرپازواری و دبیرستان مینم رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدباقر آقایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار دیوکلاهی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۸»

## سیدباقر آقایی

بسم الله الرحمن الرحيم «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

آنانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده نپندارید بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

با درود و سلام به ذخیره عالم فرزند زهرا، سلام الله علیها، امام عصر مهدی موعود (عج) تعالی فرجه شریف و نائب برحقش پیر جماران، قلب تپنده امت مسلمانان جهان امام خمینی.

و با سلام به ارواح طیبه، پرتوح شهدا از صدر اسلام تاکنون و با سلام و درود به خدمتگزاران انقلاب و با درود و سلام به خانواده های معظم شهدا، اسراء، مفقودین و جانبازان و با درود و سلام به امت شهید پرور ایران.

بار خدایا حال که دارم وصیتنامه ام را شروع می کنم همه اش به فکر تو هستم، تو ما را یک روز آفریدی و یک روزی هم ما را از این دنیای فانی می بری، همانطوری که در قرآن کریم فرمودی: «ان الله وانا الیه راجعون» هدف شما

از آفریده شدن انسانها چه بوده است؟ مگر نه برای آزمودن ما انسان هاست! و اما ما از این موضوع غافلیم. ما در جاهلیت زندگی می کردیم، اما تو با فرستادن پیامبران و امامان معصوم ما را از جهل و گمراهی نجات دادی و این همه نعمات را برای ما فرستادی و انسانها را خلیفه... و اشرف مخلوقات بر روی زمین قرار دادی و تمام موجودات

عالم را در اختیار ما انسانها قرار دادی تا بتوانیم زندگی راحتی داشته باشیم و ما باید شکر این همه نعمت هایت را بجا آوریم و خداوند در قرآن کریم فرموده اند: هر کس می خواهد سعادت مند شود باید عمل صالح و شایسته ای را در دنیا

داشته باشد. پس من بر این مبنا راه جهاد را انتخاب نموده ام و قدم در آن راه گذاشته ام؛ اکنون می خواهم از گناهانم درگذری و مرا ببخشی بخاطر شاکر نبودن نعمت هایت و مرا ببخش چون آن طوری که شما ما را دستور فرمودید

به احکام و واجبات عمل عمل نکرده ام و امیدوارم که مرا با لطف و کرمیت ببخشی و مقام شهادت را نصیب گردانی. سخنی چند با امت حزب... و امت شهید پرور و دوستان و آشنایان و بستگان دارم: از نعمتهای خداوند غافل نباشید

و فریفته دنیای فانی نگردید که مولا علی (ع) می فرماید: «دنیا دو روز می باشد، یک روزش به نفع تو و روز دیگر بر ضرر تو و در آن روزی که به نفع توست مغرور نباش و روزی که بر ضرر توست صبر پیشه کن و بردبار باش».

ای عزیزان اگر می خواهید در دنیا و آخرت سرافراز و سربلند باشید به فرامین خداوند گوش فرا دهید و به آن عمل نمایید و امام عزیز را، این امید مستضعفان جهان را مانند پیروان حضرت علی (ع) بی یاور نگذارید و همیشه

فرمانبر او باشید، جهاد در راه خدا را فراموش نکنید که این یک فریضه الهی است و خداوند کشته شدن در راهش را یک سعادت بزرگ معرفی می کند؛ ضمنا می فرماید: «هر کس عاشقم شود من عاشق او می شوم و او را می

کشم و خونبهایش را بهشت جاودان قرار می دهم» و مقام شهدا را همین بس که پیامبران و امامان در روز محشر که

میخواهند عبور کنند وقتی به شهدا رسیدند به احترام آنها از اسبها پیاده می شوند.

و اما سخنی با پدر بزرگوارم و مادر مهربانم و خواهر گرامی و برادر عزیزم؛ از شما پدر و مادر عزیزم که زحمتهای زیادی برایم کشیدند و مرا بزرگ کردید عاجزانه می خواهم که مرا حلال کنید و مرا ببخشید و در مرگ من گریه

نکنید و در ملاء عام اشک نریزید و اگر می خواهید گریه کنید در ملاء عام نباشد، زیرا که دشمن از اشکهایتان خوشحال می شود. پدر و مادرم! نمی گویم برایم گریه نکنید چون امام حسین (ع) با آن عظمت در مرگ فرزند

گرامی اش علی اکبر فرمود: «علی جان بعد از تو ننگ بر زندگانی در دنیا» و فرمودند: کمرم شکست. اما خواهر گرامی ام! در مرگ من شیون نکنید مثل زینب (س) صبور و شکبیا باشید و حجابتان را حفظ کنید که

حجابتان کوبنده تر از خون من است و از شما می خواهم که تداوم بخش راه شهدا باشید و اما برادر عزیزم حسین آقا! بدان که برادرت به پیش خداوند رفته است و دیگر به این دنیای فانی بر نمی گردد و از شما می خواهم بعد

از بزرگ شدن حافظ پدر و مادر و حافظ خونمان و تداوم بخش راه شهدا باشید و در آخر از همه کسانی که با من نشست و برخاست داشته اند و از کلیه آشنایان و بستگانم می خواهم اگر بدی از من دیده اند مرا به بزرگواری خودتان ببخشید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار. سید باقر آقایی مورخه ۶۵/۹/۸





شهید دانش آموز

عبدالرضا آملی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالرضا آملی  
عبدالرضا آملی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده  
جانعلی پور و پدرش غلامعلی آملی پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس پائین کتاب با موفقیت و جدیت پشت سر  
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت  
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل  
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالرضا آملی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ عملیات نصر ۴  
منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش به شکم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پائین کتاب  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰»

## عبدالرضا آملی

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگز راضی نشوید که دامن قناعت و عزت شما به هوس های ناچیز آلوده گردد. زیرا هر چه در دنیا محبوب و دوستداشتنی جلوه کند از شرافت محبوب تر و دوست داشتنی تر نخواهد بود.

بنام الله و حرمت خون شهیدان

اینجانب عبدالرضا آملی فرزند غلامعلی و به سال تولد ۱۳۵۰ و به شماره شناسنامه ۲۸۶۷. هم اکنون که خود را در معرض خطرات تیر و گلوله دشمن می بینم و جان خود را انشاءالله به رضای خداوند یا در راه خداوند یا راه رسول خدا محمد(ص) باشد و جان سپردن من انشاءالله، جان سپردن حضرت علی(ع) و حسین ابن علی بشود که مقصدگاه رزمندگان اسلام است. گواهی می دهم که چیزی به یادگار و به عنوان وصیت نامه اینجانب برای شما مردم حزب الله و همیشه در صحنه باقی می گذارم. «هان که دل به یاد خدا آرام می گیرد» وصیت هایم را بطور جداگانه از خانواده و بعد از دوستانم و آشنایانم به اتمام می رسانم. قسم به زمانی که محمد(ص) از زنی به نام آمنه به دنیا آمد و قسم به زمانی که محمد(ص) در غار حرا و در کوه نور به پیامبری برگزیده شد و قسم به زمانی که آیات قرآن یک به یک به محمد(ص) نازل می گشت و قسم به زمانی که علی(ع) بر دوش پیامبر رفته و بت های کعبه را به زمین ریخت و قسم که محمد(ص) دست علی(ع) را بالا برده و گفت: «که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست». که دین من اسلام است و خواهد بود و اسلام شیعه پیرو علی و دوازده امامی خواهم بود و در زندگی خود که گناه بسیار طولانی و خیرات کوتاه داشتم، هرگز راضی نبودم که حق و باطل یکسان باشند و در هر جا بودم حق را برتر از باطل می دانستم و دوستدار حق و دشمن باطل بودم و در زندگی خویش از زشتی ها دور و به پاکبها نزدیک بودم. و بر حال فقرا دلسوز بودم و دوستدار آن بودم که روزی بتوانم خود به فقرا کمک کنم و ناراحت و شرمنده نزد شما که در عمل به چنین کاری موفق نبودم و بهترین عمل یک مومن جهاد در راه خداست و خودم نیز در تاریخ یا مورخه ۶۴/۱۲/۲۶ در پادگان آموزش دیده و اولین بار جبهه خودم از مورخه ۶۵/۱/۲۳ تا ۶۵/۴/۲۰ در کردستان شهر سردشت بودم و دومین بار همراه سپاهیان محمد(ص) بود که در عملیات کربلای پنج بودم و از ناحیه پا توسط ترکش توپ زخمی شدم و برای سومین بار در مورخه ۶۶/۳/۱۵ اعزام شدم و این وصیتنامه را نوشتم. وصیتیم به خانواده: که چه من در این جهاد باز مانم و چه در این حال وا گزارم وصیت می کنم که در همه حال پرهیزگار باشید و خداوند را بر پیدا و پنهانان آگاه و مطلع دانید و هرگز دیتان را به دنیا نفروشید و از آنچه که نمیدانید لب فرو بندید و تا ضرورت ایجاب نکند سخن مگویید. همنشینان خود را به هر چه ستوده است تشویق کنید و از هر چه ناپسند و مکروه است بازدارید. ای خانواده ام! رادمردان در مقابل ظلم و ستم خاموش ننشستند، شما هم ناگزیر هستید که از شیوه بزرگان متابعت کنید و از منکرات باکمال شهامت و دلیری آشکارا انتقاد نمایید. پیکار جویان در وظیفه دشواری که به عهده گرفته اند هرگز خسته نمی شوند و وسوسه زشت گویان در اراده آهنین ایشان اثر نمی کند. و به دوستانم چنین وصیت می کنم که خداوند بهترین حافظ و مهربان ترین نگهبان است. هر کس که بدو پناه می برد دژی استوار و قلعه ای محکم یافته است که از باد و باران و حوادث گزند نخواهد برد و پیوسته کامیاب خواهد بود. ای دانش آموزان و دوستانم! بدانید که از دانش های گوناگون آن دانش از همه گرانباتر است که نفعش در جهت محیط گرانباتر باشد. علمی که سودمند نباشد و قوم را به سر منزل خوشبختی سوق ندهد علم نیست. ای دوستانم! در زندگی بلندنظر و بزرگ منش باشید، هرگز راضی نشوید که دامن قناعت و عزت شما به هوس های ناچیز آلوده گردد زیرا هر چه در دنیا محبوب و دوستداشتنی جلوه کند از شرافت محبوب تر و دوستداشتنی تر نخواهد بود.

«خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار»



شهدای دانش آموز

## یحیی ابراهیم زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یحیی ابراهیم زاده  
یحیی ابراهیم زاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
سیده ام لقمان عباس زاده و پدرش علی اوسط ابراهیم زاده پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس چمران و نظامی مقریکلا با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یحیی ابراهیم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۹ عملیات کربلای ۵  
منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی  
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بورا شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲»

## یحیی ابراهیم زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام من، سلامی برخاسته از صمیم قلب و عشق درونی نخست به امام غایب حضرت مهدی (عج) و سپس به نایب امام زمان، امام خمینی و بعد به روان آنانی که بدنشان به خاک افتاده و روحشان به عالم بالا شتافته است.

در این لحظه قلم در دستم سنگینی می کند و قلم نمی داند چگونه بر این کاغذ سفید نقش ببندد ولی با خودم فکر کردم که شاید حرکات این قلم مانند خونم باعث آگاهی بعضی از افراد این جامعه شود و با زحمت زیاد این قلم را بحرکت درآورم. ای بندگان خدا! خداوند تبارک و تعالی به وعده خود وفا کرد و شما را بر دشمنان اسلام پیروز گردانید، پس شما هستید که باید با تمام توان این وعده الهی را حفظ کنید. با تمام قدرت جلوی دشمنان داخل و خارجی را بگیرید؛ مواظب خودتان باشید که یک وقت زرق و برق دنیا چه هست و چه نیست شما را نفریبد.

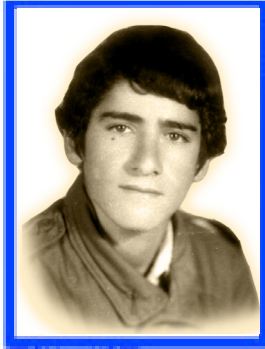
ای کسانی که هنوز به این انقلاب بدبین هستید! برادرانه شما را نصیحت می کنم: کمی به خود آییند، اینقدر به دنیا دل نبندید چرا که دنیا گذرگاه است و ارزشی ندارد. بدانید اگر پیکرها برای مرگ ساخته شده است و سرانجام مرگ است پس کشته شدن مرد با توپ و تانک و خمپاره در راه خدا به یقین برتر و با فضیلت تر است و اگر روزی ها و رزق ها اندازه گرفته شده پس انسان کمتر حرص داشته باشد نیکوتر خواهد بود. دوستان عزیز! بدانید که لحظات و فرصت ها همانند ابر میگذرد و این عمر ماست که در این مقوله مانند تیری است که از ترکش ایام رها شده و به سرعت به نقطه پایان نزدیک می شود لذا باید حداکثر استفاده را از عمری که خداوند به ما عنایت داشته و آنرا وسیله نجات از عذاب ابدی و قهر الهی و رسیدن به قرب الی الله در مکان امن الهی قرار گیریم.

من با آگاهی کامل این راه را که همان راه سرخ حسین (ع) سرور آزادگان است انتخاب نموده ام، خدایا من می دانم که لایق شهادت نیستم اما اگر به این فیض رسیدم آرزویم بوده است و حاضرم صدها بار کشته شوم و باز زنده شوم و دوباره در راه الله شهید شوم. اما پدر جان! هیچگاه شکایتی در مشیت پروردگارم نداشتم و در عوض به شما که با همه مشکلات و سختی ها با قامتی به استواری ایمان ایستاده و همچنان شاکر نعمات خداوند تبارک و تعالی بوده و هستید افتخار می کنم. در تمام عمر باز یافته ام در بعد از انقلاب با تمامی سستی و غفلتی بی اندازه ام هیچگاه از یاد دین غافل نبودم و با غریبی دین در رنج و در پیروزی و افتخار آیین مان در لذت بودم. درد اسلام عزیز را درد خویش و صبر اسلام را افتخار خود می دانستم. و ای پدر و مادر عزیزم! می دانم که در هیچ زمانی فرزند خوبی برایتان نبودم ولی بدانید که شما را بسیار دوست داشته ام و فقط یک عامل بود که باعث شد من شما را ترک کنم و به این دیار هجرت کنم و آن دوستی خدا و ائمه اطهار بود که بر اثر تربیت صحیح شما در من به وجود آمد و رحمت خدا بر شما که خداوند بزرگ فرزندان را برای نزدیکی به خودش انتخاب کرد. پدر عزیزم! می دانم که محبت من در دل تو بسیار است و رنج و اندوه از دست رفتن من برایت دشوار است ولی در راه الله و در راه به ثمر رسیدن حکومت اسلامی بس ناچیز است. مادر عزیزم! می دانم که غم از دست دادن فرزند برای مادر بسیار مشکل و دشوار است اگر بگویم مادر فراموشم کن می دانم برایت امکان پذیر نیست ولی مادر عزیزم! عمر دنیا کوتاه است، بالاخره آدمی روزی آمده و روزی می رود چه بهتر که این مرگ در راه الله باشد. در خاتمه از تمامی فامیلان و دوستان که به نحوی با آنها رابطه داشته ام طلب عفو می کنم چون شاید پشت سرتان تهمت و غیبتی کرده باشم و از تمامی شما می خواهم که مرا دعا کنید تا به پابوس ابی عبدالله برسم و در نزد شهدا قرار بگیرم. پدرجان در (ختم) من خود را از لحاظ مادی به زحمت نیاندازید که من راضی نیستم و به هر کس که می رسی برایم طلب عفو کنید تا شاید خداوند نیز مرا ببخشد و در ضمن باید بگویم که در ته قلبم نسبت به هیچکس ناراضی نیستم.

والسلام علیکم ورحمة الله

الحقیر یحیی ابراهیم زاده

بتاریخ ۶۵/۱۱/۵ ساعت ۹ صبح روز یکشنبه



شهدای دانش آموز

## حسین ابراهیم نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین ابراهیم نژاد حسین ابراهیم نژاد در ۲۰ اسفند ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش باجی بابازاده و پدرش گداعلی ابراهیم نژاد پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین ابراهیم نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۴ عملیات کربلای ۱۰ منطقه سردشت در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شهید آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴»

## حسین ابراهیم نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (قرآن کریم)

آنانیکه در راه خدا کشته شده اند گمان مکنید که مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدا روزی می خورند. با درود و سلام بر امام زمان و نائب برحقش، آن پیر جماران، امید مستضعفان و یاری دهنده محرومان امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام که با فداکاری و ایثار خود دارند می جنگند و با درود و سلام بر شهیدان انقلاب اسلامی ایران که با خون خود درخت اسلام را آبیاری می کنند. نخست هدفم را آغاز می کنم، من هدفم را شناختم، هدفی است که هر رزمنده آن را انتخاب می کند. هدفم این است که برای اسلام تا جان در بدن دارم بجنگم تا اسلام را به پیروزی برسانم. من هدفم مادیات و یا مقام نبود، هدفم این بود که بروم در جبهه حق علیه باطل بجنگم تا دین اسلام را در تمام کشور برقرار بکنیم.

و شما ای پدر و مادر! از شما می خواهم که وقتی من شهید شدم هیچ وقت ناراحت نباشید و گریه نکنید و همه ما از خداییم و بسوی خدا باز خواهیم گشت. و وقتی که شما گریه بکنید یکی از منافق ها شما را ببیند خوشحال می شود، خوب هر چه باشد ما امانتی هستیم که خدا به شما داده و از شما می خواهد. من از شما می خواهم که هر چه بدی از من دیدید مرا ببخشید و شما ای خواهرانم! از شما می خواهم که هیچوقت ناراحت نباشید که من شهید شدم و اصلاً برای من گریه نکنید و از همه شما می خواهم که هر چه بدی از من دیدید مرا ببخشید.....

خدایا به من توانایی و قدرت بده که تا جان در بدن دارم بجنگم و دفاع از اسلام کنم؛ انشالله

خدایا خواستی سویت دویدم / چو پروانه به کویت پر کشیدم

تو ای دریای رحمت در برم گیر / که من چون قطره بر دریا چکیدم

« خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، حتی کنار مهدی، خمینی را نگهدار، رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان»

والسلام

حسین ابراهیم نژاد



شهدای دانش آموز

## بهمن ابراهیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهمن ابراهیمی  
بهمن ابراهیمی در ۱۹ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهرانگیز  
ابراهیمی و پدرش علی ابراهیمی پرورش یافت.

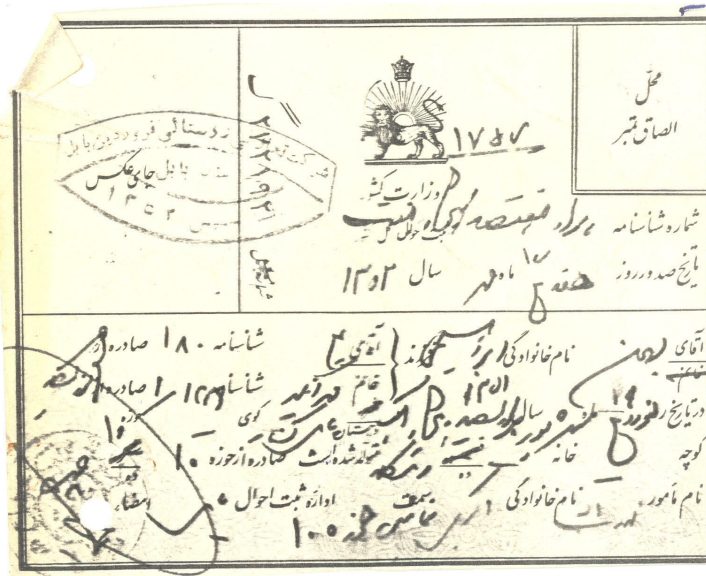
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید امانی و قدوسی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهمن ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۴ عملیات کربلای ۱۰ منطقه  
بانه کردستان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مرزیکلای  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶»

### بهمن ابراهیمی

مادر شهید را درم فخر آید ، اما بعد از فوت پدر شهیدم چه چیز به خاطر من است که بسیار آرام بودم  
 آن زمان منم که اول فرزند بودم ، پدرم به اتفاق قهرمانان و مجاهدان به باغ رفیقان براه ایستاد ، زمین  
 منطقه شیب دار بود و طفل به بائین خلعت نور در همسرم تو دل کندند و فرزند را داخل آن  
 گذاشتیم ، هوا بسیار گرم بود یک سایه بان برای فرزند در دستم بود ، ما مشغول کار هستیم  
 در آن هوای گرم و چنین مدت زیاد در طول استیلا ، چه ام هنوز بیدار نشدند از همسرم فواستام اجازه  
 به حد رسیدیم به فرزند ام بزنم ، آنگاه خرابی ام چه بیدار نشدند ، فرزند ام یک ماه بیست روز است  
 فصل آرام بود ، الا ضرر و قن به بالین چه ام رسیدم ، دریم مایه نثار چه ام ، فواستام از همسرم  
 درنگار به هم ، آنگاه فوس ایضا فدا اول یک نغوئی در دستم کردیم به الا اول به فواستام چه ام برادار  
 آن بگذردم چه ام را وقت از داخل تو دل جانم کردیم ، مادر ما به بی بی شد







شهدای دانش آموز

## احسان ابراهیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احسان ابراهیمی

احسان ابراهیمی در ۸ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده طاهره هاشمی و پدرش ربیع ابراهیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس امین آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

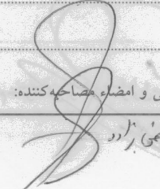
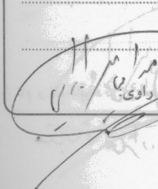
شهید احسان ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه علی غربی در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای امین آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸»


# احسان ابراهیمی


بسم الله الرحمن الرحيم .  
 شهید احسان در مدرسه ابتدایی در سن ۱۰ سالگی در خواندن و احسانی را تمام کرد و چون در کلاس ۱۰ دروزی ساری قبول شد دیگر نخواست ادامه دهد .  
 ازوزی احسان گفت : منطقه و خرابی چیست ؟ او مگر می کرد تو نگاه است .  
 و من زبانی هم نداشت . ولی خیلی می گفتم بود ما ازوزی که بیهوده رفت .  
 و در وقت عیال هم مدتی بود ما خراب آوردند احسان مفقود شده است .  
 و ما هم شروع به تقصیر کردیم و به سپاه رفتیم و انجام ما گفتند و کار در همان منطقه عمل غریب به نجات رسید و خود ما منطقه رفتیم ولی تیمی ای نگرفتیم .  
 او همیشه با ما خراب و با خدا بود ما هیچوقت سهل انگار نبود ، اخلاقش هم بسیار خوب بود .  
 با ما خراب در سال ۷۲ یعنی ۱۳ سال بعد جثه او را آوردند .  
 ۱۳۵۸ و شهر انار مازندران

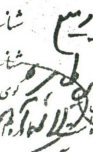
نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:   
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:   
 حساب شخصی زاردر

محل الصاق تمبر ۹۱۷

وزارت کشور

شماره شناسنامه  ۱۱۱۹

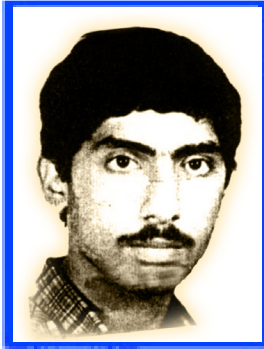
تاریخ صدور روز  ۱۳۵۸

شماره ۱۳ صادره از 

احسان ابراهیمی

نام خانوادگی

نام نامور



شهدای دانش آموز

## سید محمود ابراهیمیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید محمود ابراهیمیان  
سید محمود ابراهیمیان در ۱۴ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
سیده معصومه خالصی و پدرش سیدخلیل ابراهیمیان پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس نبوت و دبیرستان امام صادق با موفقیت  
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید محمود ابراهیمیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۵ عملیات کربلای ۴ منطقه  
ام الرصاص در اثر اصابت گلوله تانک به کل بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده ابراهیم  
شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰»

## سید محمود ابراهیمیان

بسمه تبارک و تعالی

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاخْلُ عُنُقَةَ مَنْ لَسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي

پروردگارا گشاده کن برای من سینه ام را و آسان کن برای من کارم را و بگشای گره از زبان من که بفهمند

گفتم را (سوره طه آیه ۲۶)

پس باید کارزار کنند در راه خدا آنان که خریدند زندگی آخرت را به دنیا و هر که کارزار کند در راه خدا پس کشته شود یا غالب آید پس زود باشد که به او مزدی بزرگ بدهیم.

باعرض سلام و ارادت خدمت آقا امام زمان یگانه منجی عالم امکان و با عرض سلام مجدد خدمت امام عزیز و همه خدمت گزاران به اسلام و مسلمین.

مدتهاست که تصمیم به نوشتن وصیت دارم ولی وقتی که به خودم نگاه می کنم می بینم که دلی پر از شرک و نفاق و شک دارم و کرم در زیر بار گناهان خم شده است. ولی باز هم ای ستارالعیوب که هرگز مرا بخاطر گناهانم رسوا نکردی و ای ذوالجلال والاکرام به شما امیدوارم، و امیدوارم که با شهادتم در راحت اگر لایقش باشم قلم عفو بر جرایم اعمالم برکشی. چرا که یاس از رحمت از آن قوم کافران است.

در حالی وصیت نامه می نویسم که در جمعی هستم همه افرادی خالص و پاک و با مقایسه خودم با آنها میگویم که آیا شایسته است که وقتی این ها لایق شهادتند، من هم باشم؟ در هر صورت چند جمله می نویسم چرا که «إِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» باید سعی مان در زندگی این باشد که هدفی درست داشته باشیم و همواره در فکر خدا و قیامت باشیم. به دوستانم می سپارم که درس بخوانند، چرا که مملکت امام زمان به نیروهای متعهد و باسواد احتیاج دارد. یک مسئله را باید همیشه در نظر داشته باشیم و آن این است که وقتی هدف را قبول داشتید، متعقد شدید، که کار برای خداست دیگر در انجام آن شک نکنید و کاری نداشته باشید که گوینده به آن عمل می کند یا نه، و یا فلانی عمل می کنی یا نه. از خداوند می خواهیم که به همه ما شرح صدر و صبر عنایت کند تا از این کوتاه نظری بیرون آییم و کمی به فکر آخرت باشیم. از همه بخصوص مسئولین می خواهیم که به بچه های رزمنده که در حساس ترین موقعیت به یاری دین خدا شتافتند ارزش بدهند. این را بگویم که در نوشتن این وصیت نامه سعی کردم چیزهایی را که خودم به آنها عمل نمی کردم نگویم و یک کلام می گویم و آن این است که اگر کسی به خدا مومن باشد در این برهه از زمان، راه و هدف کاملاً مشخص است و بهترین شاهدها وصیتنامه های شهادت است. در آخر از خداوند می خواهیم که به همه شرح صدر عنایت فرماید. ما را به راه راست عنایت فرماید، ما را جزو سربازان امام زمان قرار دهد، از گمراهیمان بیرون آورد و مردنم را شهادت در راهش قرار دهد.

«خدا یا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار»

سید محمود ابراهیمیان



شهدای دانش آموز

## علی ابوالقاسم تبار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی ابوالقاسم تبار  
علی ابوالقاسم تبار در ۵ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام البنین  
قلیزاده و پدرش عبدالرحیم ابوالقاسم تبار پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس گلوگاه رشته ریاضی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی ابوالقاسم تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ عملیات والفجر  
منطقه فاو در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی  
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پاشا امیر - حضرت  
سید نظام الدین شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار  
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲»

## علی ابوالقاسم تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بی حد و حصر بر خداوند منان که به ما جان داد تا فدای اسلام و قرآن بنمائیم. با درود بر رسول گرامی اسلام و ائمه معصومین (ع) و حضرت امام خمینی رهبر کبیر مسلمین جهان. پروردگارا به «انا لله و انا الیه راجعون» تو آگاهم و همه باید برویم، حال که قرار بر مردن است و وداع کردن از این دنیای فانی است پس خدایا مرگ با عزت و شرف را نصیب من بفرما. امت حزب الله و قهرمان هدف و قصدم این نیست که به شما سفارش یا وصیت بکنم که چنین بکنید و چنان نکنید، فقط می خواهم این نکته را یاد آور شوم که آیا می شود در مقابل این همه ظلم و جور که بر اسلام و مسلمین می رود سکوت نمود؟ نه، شنونده عزیز! سکوت به معنای سازش و تسلیم شدن در برابر ظالمان، کار خائنین است. همانند کار آنها بیست که با امام حسین (ع) و در اصل با خدا مخالفند، سلطه گران شرق و غرب فرانسه و انگلیس و در رأس آنها آمریکای جنایتکار از استقرار حکومت اسلامی در ایران و جهانی شدن آن وحشت دارند. آنها تمام امکانات خود را جهت سرکوبی مردم مظلوم فلسطین و مسلمین دنیا در اختیار صهیونیسم و اسرائیل غاصب قرار می دهند، دشمنان اسلام با توطئه های زیاد از جمله حادثه طبس و بعد واقعه کردستان و جنگ تحمیلی به نوکری صدام علیه ایران و ورود مزدوران نفوذی شان در دستگاه اجرایی کشور و شهادت تعدادی از بزرگان اسلام خواستند جمهوری اسلامی ایران را تضعیف کنند. اما به حول قوه الهی موفق نشدند. اگر جمهوری اسلامی ما به حق نبود این همه مورد تهاجم قرار نمی گرفت. به فرموده حضرت علی اکبر فرزند برومند حضرت امام حسین (ع): «حال که ما بر حقیق پس از کشته شدن در راه خدا باکی نداریم». پدر و مادر، برادران و خواهران عزیز! در پیکار با دشمنان اسلام اگر شهادت نصیب من شد خوشحال باشید که فرزند خانواده تان در راه خدا و خدمت به اسلام و مسلمین به شهادت رسیده است، بخاطر آنکه فردی از اعضای خانواده تان را از دست دادید ببقراری نکنید، اگرچه در زندگی برای شما فرد مثمر ثمری نبوده ام. به هر حال از شما معذرت میخواهم، امید آن دارم که مرا مورد عفو و بخشش قرار دهید و برایم طلب عفو و مغفرت از خداوند بنمایید.

مبادا گریه و زاری شما دشمن را خوشحال کند گرچه گریه بر آلام قلب تسکین است. از شما افراد خانواده و تمامی کسانی که دوستدارم بودند می خواهم که امام و انقلاب را که در راهش جویهای خون از بدن مبارک دهها هزار نفر به راه افتاده است تنها نگذارند و پیرو خط امام و ولایت فقیه باشید که صلاح همه ما در این است. در نهایت ظهور حضرت مهدی (عج) پیروزی رزمندگان اسلام، شادی روح شهدا را از خداوند احدیت مسئلت می نمایم.

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَ نَهٰى النَّفْسِ

علی ابوالقاسم تبار گنجی



شهدای دانش آموز

## محسن احمدپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محسن احمدپور  
 محسن احمدپور در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
 بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلاله احمدپور  
 و پدرش ابراهیم احمدپور پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ترک محله و حاجی ایمانی و دبیرستان  
 سیدجلال رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب  
 در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران  
 و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید محسن احمدپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
 جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۹ منطقه عملیات بانه  
 کردستان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
 الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ترک محله  
 شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
 و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴»

## محسن احمدپور

بسم الله الرحمن الرحيم - وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ - الحمد لله رب العالمين-

إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ - اللهم لك الحمدُ أَنْ بَعَثْتَنِي مِنْ مَرْقَدِي، وَلَوْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ سَرْمَدًا حَمْدًا دَائِمًا لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا - قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - انا لله وانا اليه راجعون .

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی که تپنده قلب مستضعف جهانیان است. و با درود و سلام به رزمندگان اسلام که دارند مشتاقانه می جنگند تا بتوانند به وسیله خونشان درخت اسلام را آبیاری کنند. پدر عزیز و مادر مهربان! سلام علیکم امیدوارم که حال شما خوب بوده باشد و همیشه و همیشه در پناه امام زمان (عج) محفوظ باشید. پدر و مادر گرامی! ام! چند روزی به حمله باقی نمانده است و می خواستم با شما عزیزان چند کلمه ای سخن بگویم، مادر مهربان! از اینکه زحمت بسیار کشیدی و آن شبهای سرد زمستان و آن روزهای گرم تابستان را تحمل کرده ای تا فرزند خود را خوب بزرگ کنی و از آن بهره ای ببری ولی دیدی در کشور عزیز ما ایران جنگی در گرفته است و این جنگ میان اسلام و کفر می باشد، جگرگوشه ات را به جبهه حق علیه باطل فرستادی تا بتوان به وسیله فرستادن آن و ریخته شدن خونش درخت اسلام را آبیاری کنی و تا در برابر حضرت زهرا سربلند باشی و بایستی مانند مادرمان حضرت زهرا صبر و استقامت را پیشه خود سازی، که خدا صابران را دوست دارد. مادر جان! مبدا برای شخص بنده حقیر گریه بکنی و بگویی فرزندم جوان بوده است و آرزویی در دل داشت، خیر آرزویی به جز شهادت چیز دیگری در دل نداشتم، بنده می خواهم به شما بگویم؛ مگر حضرت قاسم(ع) داماد نبوده، هنوز لباس دامادی را از تن در نیآورده بود رفت و شهید شد و یا حضرت عباس(ع) و یا تمام یاران سید الشهداء مگر همه جوان نبودند، آیا آنها آرزو نداشتند؟ داشتند. آرزویشان شهادت بود. پس بنده هم رهرو آنها هستم و شهادت را پیشه خود می کنم که بهترین وسیله برای رسیدن به خدا میباشد. مادر جان! مبدا دوستانم آمدند خانه ما ناراحت بشوی و گریه بکنی، آنها ناراحت بشوند و برای آن شما را ناراحت بکنند و به خانه ما نیایند، پس با دیدن آنها خوشحال و مسرور می شوی. خیال میکنی بنده حقیر را دیدی. خوب دیگر وقت شما را نگیرم، تنها چیزی که از شما می خواهم؛ هر کجا هستی مخصوصا «در سر نماز، دعا برایم بکن که خداوند گناهانم را ببخشد» خدمت پدر مهربانم! سلام علیکم؛ امیدوارم که حالتان خوب باشد. پدر جان! زحمت های بسیاری را برای ما کشیدی و آن سختی روزگار را تحمل کردی تا ما را بزرگ کردی، وقتی که بزرگ شدم مانند حضرت ابراهیم(ع) اسماعیل خودت را به خدا هدیه دادی. درود خدا بر شما پدرانی که اسماعیل های خودتان را تقدیم کردید تا اسلام زنده بماند و پدر جان! برایم هیچ ناراحت نباش، باید همیشه افتخار بکنی که فرزند خودت را به اسلام هدیه دادی. از شما پدر و مادر عزیز می خواهم که برادران و خواهرانم را در نماز خواندن بیشتر تاکید کنید که آنها نکند خدای نکرده در نماز خواندن سستی به خرج دهند، انشاءالله می دانم که نمی باشند. همان طوری که می دانید بنده حقیر برای بپا داشتن نماز در این راه آمده ام و کشته شدم.

خدمت برادرهای گرامی ام! سلام علیکم، امیدوارم که حال تو مادر مهربانم خوب بوده باشد و امید وارم که همیشه در خط اسلام گام بردارید. برادر جان حسین آقا! الان مدتی است که آن جمال نورانی تو را ندیده ام، از شما طلب حلالیت میدارم و از شما برادران می خواهم که از من راضی باشید. خدمت خواهران مهربانم سلام؛ امیدوارم حال شما خوب بوده باشد و هم از شما می خواهم برای من ناراحت نباشید و همیشه روش حضرت زینب (س) را سرمشق خود قرار دهید. از شما پدر عزیز و مادر گرامی و برادران و خواهران عزیز می خواهم که برای من دعا کنید که خداوند گناهانم را ببخشد. پیام من به تمام دوستان و فامیلان و برادران و خواهران گرامی ام این است که امام را همیشه دعا کنند و همیشه در خط او گام بردارند، خط امام استمراری از خط انبیاست پس هر کس از این خط فاصله بگیرد از اسلام دوری کرده است. از شما میخواهم سخنان امام را گوش بدهید، همانطور که می فرمایند مسجد سنگر است من از شما می خواهم مساجد را خالی نکنید و همیشه در نماز جمعه ها شرکت کنید و با شرکت کردهایمان مشتی بر دهان منافقین داخلی و یاهو گویان شرق و غرب میزنیم. برادران و خواهران گرامی! به قرآن آنها از نماز جمعه های شما می ترسند. این نماز جمعه بود، این دعا بود که ما پیروز شدیدم و انشاء الله می رویم تا پیروزی نهایی را با آزاد سازی قدس عزیز بدست آوریم و از امام عزیزمان میخواهم که برای من دعا کند که خداوند گناهانم را ببخشد، اما ما شما تنها کسی هستید که دعای شما مستجاب می شود. از شما و از تمام دوستان می خواهم که حلالم کنید. از همه التماس دعا دارم.

{ خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار. } از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر بیفزای.

(الحقیر محسن احمد پور)





شهدای دانش آموز

## مهدی احمدعلی نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی احمدعلی نژاد  
مهدی احمدعلی نژاد در ۲۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
راضیه مجرد و پدرش محمداسماعیل احمدعلی نژاد پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس صبوری و منتظری با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی احمدعلی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۳۰ عملیات والفجر ۸ منطقه  
فاو کارخانه نمک در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار آرامگاه معتمدی  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۶»

## مهدی احمدعلی نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله یگانه قانون گزار جهان و بنام حجت الله مهدی صاحب الزمان این یگانه خورشید تابان اسلام و بنام نائب برحقش پیر جماران، یاور مستضعفان، کوبنده ستمگران و پناه دهنده محرومان جهان؛ و با سلام و درود بی پایان بر شهدا، اسرا، مجروحین، معلولین و خانواده های معظم شهدا.

سلام علیکم؛

خدایا ما را به راه راست هدایت فرما و از هرگونه لغزش نگهداری کن. خدایا تو را شکر می کنم که پس از انتظار زیادی مرا مورد رحمت خویش قرار دادی تا بتوانم در راهت قدم بردارم و به عنوان یک رزمنده ساده در راه تو قدم بگذارم و با دشمنان تو و رسول تو و آنان که بر ضد تو اسلحه گرفتند و دست به مبارزه زدند بایستم و با آنان مبارزه کنم یا آنان را می کشم یا در راهت که همان راه حسین (ع) است شهید می شوم.

پس خدایا به من قدرت بی نهایت عطا فرما که بتوانم تا آنجایی که در توان من است با دشمنان تو بجنگم.

پدر و مادرم! بخدا قسم که می دانم بزرگ کردن یک جوان خیلی سخت است، می دانم که چه شبهایی نخواهید و آنقدر برایم زحمت کشیدید که قلم نمی تواند آن را بر صفحه کاغذ آورد، اما چه کنم که باید برای احیاء کلمه حق و برای سرافرازی اسلام در راهی که هم اکنون هزاران هزار جوان قدم گذاشتند قدم بگذارم و این راه راه حسین (ع) است، همان حسینی که شما برایشان سالهای سال گریه کردید. و این راه راه خداست که خود بهتر میدانید، در راهی قدم گذاشتم که راه حق است و می دانم که شما ناراحت نیستید و از شما تشکر می کنم که مرا آنچنان تربیت نمودید که به راه کج نروم. پدر و مادرم! اکنون که زمینه امتحان الهی فراهم آمده و حجت خدا بر ما تمام شد، میرویم تا شمشیر خصم را بشکنیم. آری می رویم تا پرچم (لا اله الا الله و محمد رسول الله) را بر بزرگترین کاخ های ظلم و ستم به اهتزاز در آوریم. آری می رویم تا محرومین جهان را به یاری خدا از زیر ظلم ستمگران نجات دهیم، پس هرگز ناراحت نباشید.

و شما ای خواهرانم! خود می دانید که حجاب شما بالاتر از کشته شدن من است. پس بیایید حجاب خود را خوب رعایت کنید و با کسانی که حجاب خود را رعایت نمی کنند قدم نزنید. زیرا آنان که حجاب خود را رعایت نمیکنند یعنی اینکه خون شهدا را پایمال کرده اند. ای خواهرانم! شما باید پیام من و هزاران رزمنده را بگوش تمام جهان برسانید و بگویید که چنین مردانی بودند و چنان مردانه جنگیدند.

و شما ای برادرم! ای امید من! من می روم اما به تو یک سفارش می کنم که درسهایت را خوب بخوانی، اگر درسهایت را خوب بخوانی مانند این است که در جبهه جنگ اسلحه مرا از زمین برداشتی. برادرم! از تو میخواهم که قرآن را بیشتر فراگیری و به آن عمل کنی.

و شما ای مردم حزب الله و مردم همیشه در صحنه! از شما می خواهم که در خط رهبر باشید و یک لحظه از رهبر دور نشوید که با دوری کردن از رهبر ضربه به اسلام خواهید زد. ای مردم! خون این همه شهدا را پایمال نکنید و به راهی که شهدا رفتند قدم بگذارید و اسلحه به زمین افتاده آنان را بردارید، ای مردم! از شما تشکر می کنم که با بدرقه گرمتان راهیان کربلا را عظمت دادید.

و شما ای دوستان من! ای یاوران من! از شما با چه زبانی تشکر کنم که از من یک رزمنده ساختید و مرا از گمراهی نجات دادید. از شما می خواهم که راه مرا ادامه دهید و دشمنان اسلام را نابود کنید و حق را بر تمام جهان حکمفرما کنید. اکنون که این چند کلمه را می نویسم حدود چند ساعت به عملیات باقی مانده است.

خدایا از تو می خواهم که مرا بر دشمنان خود غلبه گردانی و یا مرا به شهادت برسانی زیرا نمی توانم با دست خالی به شهر بازگردم. انشالله.

ساعت سه و ربع کم؛ ۶۴/۱۱/۲۷ جنگ جنگ تا پیروزی



شهید دانش آموز

رضا احمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا احمدی

رضا احمدی در ۱۶ دی ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان شاهرود استان سمنان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه حیدریان و پدرش محمد احمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید حسینجان نژد و ابوذر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۶ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر اصابت گلوله به شکم و باسن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دیوا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## رضا احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام خدمت پدر عزیزم، امیدوارم حالتان خوب بوده باشد و در کار خود موفق باشید، و باسلام خدمت مادر گرامی و عزیز و دلسوز و مهربانم. با سلام خدمت برادران عزیز و گرامی آقا رحیم و آقا رحمان. امیدوارم حالتان خوب بوده باشد، اگر احوالی از اینجانب رضا احمدی خواسته باشید خوبم و به دعا گویی شما مشغولم، من در هفت تپه هستم و عباس آقا در نزدیکی من است ولی من هنوز او را ندیدم، امیدوارم هر چه زودتر او را ببینم و حتماً می بینم. جای ما خیلی خوب است و هیچگونه ناراحتی نداریم بجز دوری از محفل گرم خانه و شما، امیدوارم حال شما خوب بوده باشد و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید.

اگر بخواهید برای عباس نامه بدهید برای او بنویسید من در گردان مسلم هستم تا با من تماس برقرار کند. اگر از من بدی دیدید که حتماً دیدید امیدوارم مرا عفو کنید و ببخشید و از اینکه چند امتحان را جا گذاشتم مرا ببخشید. من قول می دهم در شهریور بیایم وقتی که خدمتم تمام شد امتحان بدهم حتماً. سلام مرا به عمو، زن عمو و ننه و داداش و آقا مجتبی و ماریا خانوم و مریم خانوم، حمید و سعید، آقای داداش نیاء، عمه، دختر عمه ها، آقا دکتر و والدین برسانید و بگویید مرا ببخشند حتماً بگویید.

از شما می خواهم برای من نامه دهید و مرا و رزمندگان را فراموش نکنید، در نماز هایتان ما را دعا کنید همچنانکه ما به دعاگویی شما مشغولیم. ناراحت نباشید از اینکه من به جبهه آمدم، وظیفه همه ماست تا این امر مهم را اجرا کنیم. انقلاب احتیاج به کمک دارد اگر هیچ کس نرود پس کی برود؟ آیا انتظار دارید بچه سرمایه دار برود؟ برای من، واضح است که بچه ها چگونه شهید شدند آنان مظلومانه شهید شدند. برای من نامه دهید و سلام مرا به همه برسانید و بگویید ناراحت نباشند. دیگر عرضی ندارم امیدوارم حالتان خوب خوب خوب باشد.

دعا گوی شما، کوچک شما، فرزند حقیر شما. خدانگهدار و به امید دیدار.

« خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار » رضا احمدی

انسان اصیل، این موجود ناشناخته، روزی به این دنیا می آید و روزی از این دنیا چشم می بندد و چه خوب است که انسان راه سعادت و شرافت را سرلوحه کار خود قرار دهد و هدف او الله و رسیدن به کمال مطلوب باشد و چه خوب است که انسان در این دنیا کاری کند که یا از بین رفتن یا بهتر است بگوییم با مرگ دنیای خالی را وداع گفتن یاد او همیشه در دلها زنده باشد و این راه جز شهادت و با مرگ سرخ به دست نمی آید و اینجاست که می گویند شهادت کمال انسان است و به این طریق آیندگان تاریخ را ورق می زنند و سرگذشت این رادمردان را مطالعه میکنند و با زندگی آنها درس می گیرند. والسلام- تکبیر



شهدای دانش آموز

## علی اصغر ارمک

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر ارمک  
علی اصغر ارمک در ۲۳ مهر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه  
جلالی و پدرش محمدتقی ارمک پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی رشته انسانی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر ارمک در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۱ عملیات کربلای ۵ منطقه  
شلمچه در اثر اصابت ترکش به ناحیه سر و سینه شهد شیرین شهادت را نوشید و در  
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

« ۳۰ »

## علی اصغر ارمک

بسم الله الرحمن الرحيم

ما به سرزمین شهادت می رویم / ما به دشت های سبز با ایمان می رویم / ما به باغهای پر گل آبشار می رویم / ما به کوه های بلند انسانیت می رویم / ما به کشتزارهای تقوا می رویم / ما به برج عدالت می رویم / ما به نبرد با اهریمن می رویم / ما به پیکار شب می رویم / ما به رزم با تباهی می رویم.

اگر این بدن ها برای مردن آفریده شده اند پس چه بهتر است که انسان در راه خدا با شمشیر کشته شود. « وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا » کسی که در راه خدا مقابله کند و کشته شود و یا بکشد به زودی برای او اجر بزرگ است. {قرآن کریم} قبل از هر چیز باید بدانید که شهادت یک نوع باختن نیست بلکه یک فوزی عظیم است. همه از خداییم و بسوی خدا بازگشت می کنیم. به نام خدا و در انتظار ظهور امام زمان، رهایی بخش محرومان و سلام بر نایب مهدی، امام خمینی، رهبر کبیرمان، پدر دلسوز مستضعفان و درود و سلام بر سیراب کنندگان درخت اسلام (شهیدان). در این لحظه خود را بر لباس پاسداری اسلام مزین کرده ام و به غسل شهادت مطهر نموده ام. به روشنی روز برایم مسلم است که انتهای راهم فی سبیل الله است، چونکه نیت برای رضای خدا باشد انشالله به صراط مستقیم می رسد و ادامه دهنده راه حسین (ع) است و سلام بر پدر و مادر عزیزم که برای من زحمت کشیدند و نیکو مرا تربیت کردند. پدر و مادر مهربانم! شما می دانید که خون شهید درخت سرافراز اسلام را آبیاری می کند و من می خواهم که خدای متعال مرا قبول کند و خون خود را بیای این درخت که می رود جهانگیر شود بریزم. مادر مهربان و عزیزم! تو می دانی که ما امانت خدا در نزد شما هستیم و همه ما روزی باید به سوی او برگردیم پس چه بهتر است سربلند و سرافراز این امانت را در راه اسلام فدا کنیم. چونکه امروز از هر طرف دشمنان اسلام با تمام تجهیزات بر علیه اسلام بر خوراسته اند. خداوندا تو شاهد باش که من این راه را کور کورانه قدم برداشتم بلکه آگانه و با اختیار و داوطلب به جبهه می روم و هیچکس مرا اجباری نکرده است.

من به جبهه نمی روم بخاطر غرور و تکبر و نه بخاطر ترس از دوزخ و راحت بودن در بهشت، فقط برای رضای خدا آمده ام نمی دانم به کدام خط اعزاز می شوم، به هر جبهه ای که اعزاز شوم هدفم فقط برای نابود کردن دشمنان اسلام و امام عزیزمان است. از شما بعضی از برادران بازاری گران فروش می خواهم که به دنیا دل نبندید چون هر روز اجناس را گران تر می کنید و بیشتر به دنیا دل ببندید و بیشتر مردم مستضعف و محروم را می آزارید و بعضی از مردم کم آگاه به این مسائل را بیشتر به انقلاب بد می کنید. ای برادران! با دنیا دوست نشوید که نتوانید او را رها کنید زیرا امام صادق (ع) می فرماید: ریشه هر خطا کاری دوستی با دنیا است. از شما مسئولین پایگاه مومن آباد مخصوصا برادر زحمتکش آقای موقر می خواهم که بسیج آینده را خوب بسازد و به جلسات آنها اهمیت بیشتری بدهید و به جلسات شبهای جمعه و چهارشنبه بالای ۱۶ سال اهمیت دهید و با این جلسات مذهبی ایمان خود را محکم کنید و تقواریا پیشه خود کنید و این سخن حضرت علی (ع) که می گوید: تقواریا پیشه ی خود کنید چونکه سلاح تقوا سلاح محکمی در مقابل هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی است و همیشه به یاد خدا باشید و از خدا غافل نشوید. دل به نیروی خدا بستم و از نیرنگ اهریمن هیچ باکی ندارم زیرا راه ما راه خداست مکتب ما دین خداست، رهبر ما روح خداست. خوشا به آنکه زندگیشان برای خدا و مرگشان در راه خداست. شهید کسی است که نسبت به زمان خود آگاه باشد و هر عملی انجام می دهد آگاهانه است و بر نفس سرکش خود و هوا و هوس های پوچ خود غالب است و ای برادران و خواهران! ما در زمانی به سر می بریم که از هر سو ابرقدرتها مخصوصا آمریکای جهانخوار می خواهد به این انقلاب ضربه بزنند و از کودتا و محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی هیچ نتیجه ای نگرفته اند و به حيله دیگر متوسل شدند و از خود جوان های ما که جوان هایی که بنیاد آنها سست و ایمانشان ضعیف است مسئله بی حجابی و چشم چرانی و پوشیدن لباس های زشت و انواع کارهایی را به جوان های ما آگاه از این مسئله که یک ریشه سیاسی را در بر دارد و فرهنگ و دین ما را از بین می برد تا این انقلاب ما را از بین ببرند. چه خیال پوچی، از شما برادران می خواهم که مواظب این کارها باشید.

## علی اصغر ارمک

برادران بسیجی از شما می خواهم که خود سازی کنید و راه آن این است که امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید و به نماز جماعت و جمعه اهمیت دهید و سعی کنید به این آیه از قرآن کریم ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّکَ عَسَىٰ اَنْ یَّبْتَغَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا﴾ و پاسی از شب را زنده بدار و به نماز شب پرداز، باشد که پروردگار تو را به مقام والا برانگیزد. (قرآن کریم)

آسمان باشکوه ستارگان، کهکشان ها، راه شب افروز حالتی ملکوتی و توجهی خاص در شخص نماز گزار پدید می آورد که دور از تظاهر و ریاء در خلوت شب با خدای خود به راز و نیاز و پرورش و تزکیه نفس می پردازد و احساس نزدیکی با خدای خود می کند و از سوی دیگر سکوت شب انسان را به تفکر و اندیشه در آفاق و انفس و امیدوار و جلوه ای خاص به خود می گیرد و تفکری که سرانجام راهیابی به پروردگار و معرفت است. سخنی چند با ورزشکاران عزیز دارم؛ قبل از هر چیز از مربی های خوب و زحمتکش آقای حسین خادمی (مربی ژیمناستیک) که سالها برایم زحمت کشید و همچنین برادرهای «مواساتی» که برایم زحمت کشیدند و مرا در کنار پرورش جسم، پرورش روح معنوی را آموخت. ورزشکاران عزیز! از شما می خواهم که ورزش را برای خود هدف قرار ندهید که هیچ ارزشی ندارد و انتهای آن پوچ است، سعی کنید ورزش را برای رضای خدا که از جسم و روح است انجام دهید و برای خود و برای خود بینی و تکبر انجام ندهید و سعی کنید در مسابقات که می روید خدا را فراموش نکنید و نماز را سبک شمارید زیرا ورزشکاران که نماز نخوانند و اخلاق اسلامی را نداشته باشند اگر عضو تیم ملی هم باشند هیچ ارزش ندارند زیرا که در صدور انقلاب در میادین ورزش جهانی هیچ مفید نیستند.

از شما عزیزان می خواهم که در همه حال احترام مربی خود را حفظ کنید که نشانه ادب است، از شما می خواهم به درستان اهمیت بیشتر بدهید. اینطور نباشد که بعضی از بچه های عضو تیم ملی ما بیسواد باشند ولی ورزشکاران خارجی از هر کدامشان یا دکتر یا مهندس یا دانشجو هستند و از همظ ورزشکاران عزیز می خواهم اگر بی حرمتی نسبت به شما کردم مرا ببخشید. من کوچکتر از آن هستم که بخوام به شما عزیزان توصیه کنم ولی با کوچکی خود لازم دانستم چند مطلب را یاد آوری کنم، اول به درس خواندن خود اهمیت بدهید و از همه ورزشکاران می خواهم اخلاق خود را درست کنند انشالله. و از همه مسئولین ورزشی بسیار تشکر می کنم از جمله برادر «ملاقجانی».

خدمت پدر و مادر عزیزم؛ قبل از هر چیز می خواهم مرا ببخشید زیرا من فرزند خوبی برایتان نبوده ام، پدر عزیزم! تا آنجایی که می توانی به اسلام و مسلمین خدمت کن. پدر عزیزم! همیشه به یاد خدا باش، مواظب باش مشکلات زندگی تو را از اسلام و امام عزیزمان و انقلاب جدا نسازد. مادر عزیزم! مهربانم! که سالها برایم زحمت کشیدی، باسختی ها و مشکلات مرا بزرگ کردی و من فرزند خوبی برایت نبوده ام امیدوارم مرا عفو کنی. مادر مهربان! انشالله که صبرت زیاد است. مادر عزیزم! نمی گویم برایم گریه نکنید ولی مواظب باشید که دشمنان سوء استفاده نکنند. مادر عزیزم! از تو می خواهم که اگر جنازه ام آمد خدا را شکر کنی که امانتی بود و امانتی را پس دادی و اگر جنازه ام نیامد بیاد غریبی حسین (ع) در دشت کربلا باش و به یاد فرزندان حسین در روز عاشورا به یاد فرزندان باش که خیمه هایشان را دشمنان به آتش کشیدند و همه گریان و هر یک متحیر و جای ندارند و آقایی ندارند تا مواظبشان باشد، همه نامحرممان گرداگرد فرزندان حسین را گرفتند، به یاد این فرزندان گریه کن. بیاد قبر نامعلوم حضرت زهرا (س) باش. از همه فامیل های عزیز مخصوصاً خانواده خوبم از برادرها و برادرانم می خواهم که مرا ببخشید. من نسبت به شما جز بدی کاری انجام نداده ام و همچنین از همه آنها که مرا می شناسند مخصوصاً دوستان عزیزم می خواهم مرا به بزرگواریشان عفو کنند و اگر از من بدی دیده اید مرا ببخشید از همه شما حالایت می طلبم. در خاتمه از مادر مهربانم می خواهم که شیر پاکت را بر من حلال کنی انشالله. پدر و مادر عزیزم! مقداری پول در بانک دارم هر چه که خود صلاح می دانید انجام دهید. «والسلام علیکم» آقا و مولای من دوست دارم در آخرین لحظه که چشمانم پر از اشک انتظار توست تو را ببینم و سرم را بر دامن بگیر و بوی خوش از تنت به مشام می خورد آن وقت احساس کنم وصال حقیقی و معشوق روی برداد. (ای هم نفسان بودن و آسودن ما چیست / یاران و عزیزان همه کردند سفر ماندن ما چیست / بشتاب ای عزیزان که رفیقان

همه رفتند / ساکن شدن و راه نیمودن ما چیست ؟) «الحقیر علی اصغر ارمک» خوزستان ۶۵/۶/۲۱ هفت تپه»



شهید دانش آموز

## عسگری اسدی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری اسدی

عسگری اسدی در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده ربابه جعفریان و پدرش ابوالقاسم اسدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس امیرکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عسگری اسدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۱۰ عملیات تکمیلی والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر به قلب شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## عسگری اسدی

بسم الله الرحمن الرحيم

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا نُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعاً (سوره نساء آیه ۷۱) ای اهل ایمان سلاح و ساز و برگ جنگی خود را برگیرید پس گروه گروه یا دسته جمعی کوچ کنید. الْجِنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيْفِ. بهشت زیر (سایه) چکاوک شمشیر هاست. با درود و سلام بر پیامبر ختمی مرتبت اولوالعزم حضرت محمد (ص) و با درود و سلام بر سید و سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) و با درود و سلام بر فرمانده کل قوا منجی عالم بشریت و فریاد رس مظلومان حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش حامی مستضعفان ابر مرد تاریخ، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی. با درود و سلام بر شهدای انقلاب اسلامی ایران و شهیدان جنگ تحمیلی و با درود فراوان و سلام گرم بر رزمندگان اسلام که در جبهه های نبرد حق علیه باطل مشغول پیکارند. اکنون که راهی جبهه های حق علیه باطل هستم هیچگونه وحشت و نگرانی در وجودم احساس نمی کنم بر این اساس بر خود لازم دانستم چند کلمه ای را هر چند ناقص برای شما بنویسم. درخت انقلاب اسلامی برای سیراب شدن احتیاج به خون دارد. و به ندای (هل من ناصر ینصرنی) مولایم حسین (ع) لبیک گفته باشم و این حقیر بر اثر کثرت گناهانم شهادت نصیب نگشت و این بار خالصانه راهی جبهه حق علیه باطل شدم و اگر شهادت نصیب گشت وصی اینجانب پدرم و ناظم برادرم آقای زین العابدین و محل قبرم آرامگاه شایسته شایستگان کنار «شهید عبدالله پور یا خلیل جلیل نناج» می باشد و اگر چنین فیض عظیم نصیب گشت حاضر نیستم بر روی قبرم جوان ناکام نوشته شود چون گواراتر از شهادت را نمی بینم چونکه شهادت معامله ای است بین بنده و خداوند می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ)؛ که خداوند از مومنین جان و مال را میخرد و بهشت به آنها می دهد. اما پدر و مادر عزیزم! آنچه که بیش از اندازه روح را شکنجه می دهد ناراحتی و گریه و زاری شما در قبال نبودن من است، اگر می خواهید روحم شاد و خوشحال باشد از شما می خواهم اینکه صبور و شکیبا و خوشحال بوده باشید. خدای را شکر و سپاس بیکران که چنین فرزندی را با تلاش و کوشش و زحمات فراوان به اینچار رسانیده و بدینسان در راه شما که همان راه خداست مستقیم و استوار گام برداشت. پدر و مادر! روز امتحان الهی فرارسید، بی درنگ به جهاد برخیزید و یکسره با تلاش و کار بیشتر و تولید بیشتر و اتحادات پشوانه محکم برای این انقلاب خونبار اسلامی مان باشید. مادر! آیا می توانم محبت تو را که همچون آتشی در زیر خاکستر نرفته فراموش کنم؟ مادر من به جایگاهی می روم که همه میروند به آنجایی می روم، که آغاز زندگی جاوید است. مادر! نمی دانم محبت های تو را با چه زبانی بر روی کاغذ بیاورم و بخاطر زحمتی که کشیدید تشکر و قدردانی کنم. خداوند از تو می خواهم که پدر و مادر مهربانم را با محبت های سرشارشان و تلاش و کوشش و زحمتهای بی دریغشان در برابر ناملایمات زندگی پایدار داری «آمین». نظرم در مورد جنگ ایران و عراق این میباشد که جنگ باید تا نابودی کامل رژیم بعثی صدام کافر ادامه یابد تا یک حکومت مردمی از طرف ملت مسلمان و قهرمان عراق بر سر کار آید. این جنگ ما در واقع با آمریکا و عوامل مزدوررش به ویژه دولت عراق در منطقه می باشد.

اما برادران و خواهرانم! از اینکه با شما و در کنار شما نیستم مهم نیست، مهم آنست که همه مان در راه هدفمان باشیم و هر مکان و هر کجا که باشیم مهم نیست، مکان مطرح نیست در راه هدف بودن مهم و مطرح است. خانواده و دوستان و آشنایان! من این راه را خود انتخاب کردم چون شهادت بزرگترین سعادت است که نصیب مردان خدا می شود، مادر عزیزم! من دوست ندارم که وقتی خبر شهادت من به شما میرسد گریه کنید، من دوست دارم که شما هم مثل سایر خانواده های شهدا، خانواده هایی یک و یا سه شهید در راه خدا داده اند که جسدشان را هم نیاوردند باشید و از این ها درس بگیرید. مادرم! اگر یادت باشد شما بعد از شهادت «رمضان» پیش مادرش رفتید و به او دلداری می دادید، شما نیز زینب گونه عمل کنید و از امامان و چهارده معصوم درس بگیرید. و اما چند کلمه ای به برادرانی که به جبهه رفتند و از جبهه آمدند و دست به کارهای زشت می زنند؛ برادران عزیز! از چنین کاری دست بردارید و توبه کنید که خداوند بخشنده و مهربان است منظورم به آن عده از برادران است که لباس شیک میپوشند و سرخیابان ها می ایستند و به ناموس مردم با چشم بد نگاه می کنند. انشاءالله خداوند همه شما را هدایت و جزو توبه کنندگان واقعی قرار دهد. اما پیامم به کلیه خواهران اینست که حجاب اسلامی را حفظ کنند و شما نیز از پسر بچه اسپر درس یاد بگیرید که خبرنگار بی حجاب با پسر بچه اسپر خواست مصاحبه کند و در جواب می گوید: ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است، ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است. اما سفارشی که به خانواده ام دارم؛ حدود دو ماه رمضان روزه بدهکارم و مقداری نیز نماز قضا دارم که لطفاً اگر می توانید برایم انجام دهید و برایم بگیرید و در آخر از پدر و مادر و برادران و خواهرانم و کلیه دوستان و آشنایان خداحافظی می کنم و اگر از این حقیر بدی یا ناراحتی و یا اگر حقی بر گردنم دارند امیدوارم از خداوند که حلالم کنند.

وصیت نامه عسگری اسدی در جبهه جنوب مورخه: ۶۳/۲/۸



شهدای دانش آموز

## ولی الله اسماعیل پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله اسماعیل پور در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه پور حمزه و پدرش علیجان اسماعیل پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس لنگور و آغوزین رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی الله اسماعیل پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) منطقه خرمشهر در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## ولی الله اسماعیل پور

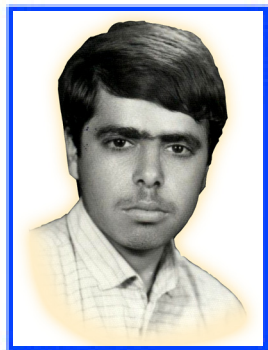
بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرد گانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند. سلام به رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی بت شکن و مردم شریف ایران و سلام به خانواده های شهدا و خانواده عزیزم که به من اجازه رفتن به میدان نبرد و پیکار در راه خدا را دادند و افتخار جنگیدن در راه خدا را نصیب من کردند. اگر در این راه کشته شدم از پدر و مادرم می خواهم هیچ ناراحت نباشند و گریه زاری نکنند و فقط دعا کنند که خداوند بزرگ مرا مورد لطف و رحمت خود قرار داده و در زمره شهیدان درگاهش قرار دهد. الان در صورتی دارم وصیتنامه ام را می نویسم که صدای یا زهرا و یابن الحسن از جمعیت داخل پادگان بلند است، چون آخر امشب، شب جمعه است و شاید هم شب جمعه آخر همه ما باشد که می توانیم دعای کمیل بخوانیم. هر کس که به هر راهی می رود معمولاً هدفی دارد و می خواهد به آن هدف برسد و اگر کسی هدفی نداشته باشد انگار که اصلاً هیچ راهی را نمی پیمود چون خود نمی داند که برای چه حرکت می کند و به کجا می خواهد برود و هرگز به هدف نمی رسد چون اصلاً هدفی نداشته که به آن برسد. اینجانب که به جبهه حق علیه باطل آمده ام هدفی داشته و دارم و این هدف را برایتان بازگو می کنم که اگر خواستند برادران و خواهرانم راهم را ادامه بدهند، بدانند که من در چه راهی قدم گذاشته ام و مقصدم کجا می باشد. اول باید بگویم که این راه را خود، آگاهانه و به میل و اراده خود اختیار کرده ام و هیچگونه زور و اجباری هم نبود بلکه به زور توانستم از پدر و مادرم رضایت بگیرم و از آمدنم نیز خیلی خوشحال می باشم و هیچ ناراحت نیستم که در این راه کشته شوم چون بزرگترین سعادت بشر همان شهادت می باشد. اما هدفم از آمدن به جبهه آزادی میهن اسلامی ایران از دست دشمنان غاصب و یاری و جهاد در راه خدا می باشد و من آمده ام تا در راه خدا جهاد کنم و طبق فرموده خدا کافران را بکشم و اسلام و میهن اسلامی را از قید و بند ظالمان و متجاوزان و کافران نجات دهم. یک وصیت به ملت عزیز و شهید پرور ایران که همه چیزش را در گرو اسلام گذاشته است دارم و آن اینکه امام امت را تنها نگذارند و همیشه و در همه جا او را یاری کنند و دست از یاریش برندارند چون این امام ما کسی است که امام زمان (عج) بوسیله رزمندگان برای او سلام می رساند و خود حضوراً در اتاق ایشان با او صحبت می کنند و این یک حقیقت محض است. آیا می دانید امام در مواقعی که ملاقات ندارند چه کار می کنند؟ ای ملت عزیز ایران بدانید که امام در آن موقع ها دارد با امام زمان (عج) صحبت می کند و درباره مسائل با هم حرف می زنند، پس ای ملت ایران باید افتخار کنید که چنین رهبری دارید که امام زمان (عج) با او جلسه خصوصی برگزار می کند. ای ملت کاری نکنید که قلب او آزرده شود. مادر عزیزم شیرت را بر من حلال کن و اگر از طرف من به تو ناراحتی رسیده که می دانم رسیده امیدوارم که مرا ببخشی. مادرم هرگز در مرگ من گریه نکن چون راهی بود که خودم آن را انتخاب کردم که آرزوی قلبی من بود و آرزوی هر مادری است که فرزندش به آرزویش برسد. پس خوشحال باش که فرزندت به آرزویش رسیده و تازه اگر می خواهی گریه کنی برای شهدای صحرای کربلا گریه کن مخصوصاً برای علی اکبر امام حسین (ع) و صبر و استقامت را پیشه گیر. پدر عزیزم مرا در هر کجا که خود می خواهی دفن کن و هر کاری از قبیل ختم و دیگر مجالس عزاداری را به میل خودت انجام بده. برادران عزیزم من از شما می خواهم که از آزارهایی که از من به شما رسیده ببخشید و مرا مورد عفو و مرحمت خود قرار بدهید و اگر من شهید شدم پول و دوربین و کلیه وسایل و کتابم را به یحیی بدهید و از او می خواهم که کتابم را خوب نگهداری کرده و به کسانی که احتیاج به کتاب دارند، بدهند و وقتی که خواندند دوباره سرچایش بگذارند و آن پولهایی که در بانک صادرات دارم و مبلغ ۸۰۰۰۰ ریال می باشد مال یحیی و پول بانک دیگر که تقریباً ۱۵۰۰۰ ریال می باشد را به جبهه های جنگ بدهید.

از کلیه برادرانی و آشنایانی که آزارم به آنها رسیده معذرت خواسته و از آنها می خواهم که مرا عفو کرده و از سر تقصیرم بگذرند. در ضمن از برادرانم می خواهم که اگر کتاب یا پول یا چیزی از کسی در نزد من باقی مانده به آنها برگردانید. دیگر عرضی برای نوشتن ندارم فقط امام را دعا کنید و دست از یاری او برندارید. همه باهم ده بار: ((خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را ننگه دار))

ولی... اسماعیل پور پنجشنبه ۱۳۶۱/۲/۲ شب جمعه



شهدای دانش آموز

## احمد اسماعیل پور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد اسماعیل پور  
احمد اسماعیل پور در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
پورباباجان و پدرش اسحاق اسماعیل پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر  
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت  
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل  
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد اسماعیل پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۲۲ عملیات کربلای ۱۰ منطقه  
ماووت در اثر متلاشی شدن بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای معلم کلای شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## احمد اسماعیل پور

من چند فرزند دارم و می‌دانم که در این دنیا زندگی منقرض می‌گردد و هر چه در این دنیا دارم به فرزندانی که باقی می‌مانند می‌گذرد. در این دنیا زندگی منقرض می‌گردد و هر چه در این دنیا دارم به فرزندانی که باقی می‌مانند می‌گذرد. در این دنیا زندگی منقرض می‌گردد و هر چه در این دنیا دارم به فرزندانی که باقی می‌مانند می‌گذرد.

ادامه دارد  پایان

۱۱/۱۱/۰۱ سن ۰۵ - ۸۱/۲/۲۰ (۱۲۵) (خ)

۱

الضیاء نویسنده خارجی



محل صاق تبر	شماره شناسنامه: ۱۶۰۶ تاریخ صدور: ۲۹ ماه ۱۱ سال ۱۳۵۴
نام خانوادگی: آقای اسماعیل پور	نام: احمد
نام خانوادگی: آقای اسماعیل پور	نام: احمد
نام خانوادگی: آقای اسماعیل پور	نام: احمد



شهدای دانش آموز

## علی اسماعیل پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اسماعیل پور

علی اسماعیل پور در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه شریف نتاج و پدرش مهدی اسماعیل پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فکچال و دبیرستان شهید بهشتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اسماعیل پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۹ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی اسماعیل پور

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ  
 آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا درجتی  
 عظیم تر دارند و کام یافتگانند - سوره: التوبه آیه: ۲۰  
 الله اکبر، الله اکبر- شهد ان لا اله الا الله-شهد ان محمد رسول الله ، شهد ان محمد رسول الله - شهد ان علیاً ولی الله،  
 شهد ان علیاً ولی الله و اولاده المعصومین .

اینجانب علی اسماعیل پور نیازی فرزند مهدی ساکن بابل، فکچال، سادات محله- اعتقاد دارم به اینکه خداوند  
 جهانیان تنها و یکتا می باشد و جز او خداوند دیگری وجود ندارد و حضرت محمد(ص) آخرین فرستاده از سری  
 پیامبران مبعوث شده از سوی خدا می باشد و حضرت علی(ع) اولین امام شیعیان جهان می باشد. وصیت نامه ام  
 را با نام خدا شروع میکنم. خدایی که تمام موجودات را از نیستی به هستی تبدیل کرده است. خدایا مرا بیمارز و در  
 صف شهدای راستین قرار ده. خدایا کسانی می خواهند به این انقلاب ضربه بزنند نیست و نابود شان بگردان. و تو  
 ای امت سلحشور و شهید پرور پهنه گیتی شاهد باش و تو ای تاریخ در قلب صفحات سرخ نام خودت را بنگار که  
 امت کربلای خونین ایران، تنها به خاطر مکتب اسلام و قرآن و پیروی از پیر جماران خمینی بت شکن لباس رزم  
 بر پیکر مردانه خویش آراسته اند، نه بخاطر مادیات دنیوی و خاک پرستی. ای ملت مقاوم و خستگی نا پذیر خطه  
 ایران زمین! همه در خط سرخ حسینی لباس جهاد بپوشید ای جهان استضعاف به پا خیزید که جلو داران پیروان  
 حسینی با پرچم قرآن در صف مقدم اتحاد و ایثار ایستاده اند. ای برادران و خواهران! هر کس این راه را طی کند  
 سعادت دنیوی و اخروی را نصیب خویشتن ساخته است. پیوسته رهبر کبیر انقلاب اسلامی را فراموش نکنید و در  
 راه حق قدم بردارید و دست از روحانیت بردارید. و این را بدانید که هر ضربه ای که تا بحال خورده ایم در اثر عدم  
 استفاده صحیح از روحانیت بوده است. پدر و مادرم، هر چند شما را بسیار اذیت کرده ام و شما را از خود ناراضی  
 می گردانیدم و در آخرین لحظات از شما خداحافظی نکرده، به جبهه رفتم ولی خدا گواه است که چقدر ناراحتم و  
 در آخرین لحظاتم از درون قلبم با شما خدا حافظی می کنم. پدرم! شما وصی من هستید و مادر و خواهرانم ناظر  
 من، سعی کنید در مراسم های من خرج زیاد نکنید. دلم می خواهد در مراسم های من از نان و نمک استفاده کنید.  
 پدر جان نمی خواهم کسانی که با اسلام و انقلاب امام بد بودند و توهین می کردند بر سر جنازه ام حاضر شوند  
 و اگر شدند، لازم نیست جلو گیری کنید. خودتان بهتر این افراد را می شناسید. مادرم! آخرین لحظات است دارم  
 می روم و وقت تنگ است، مرا ببخشید و از من راضی باشید که خداوند حافظ و نگهدار تان باشد. خواهرانم! زینب  
 (س) گونه عمل کنید، صبر و استقامت داشته باشید واز همه طلب رضایت دارم، مخصوصاً از خواهر بزرگم می  
 خواهم مبادا گریه کند، دلم می خواهد اگر گریه می کند، بر پایه شوق باشد، نه ناراحتی، از اینگونه ناراحتی ها و گریه  
 ها دشمن سوء استفاده می کند. برادرانم! دست از انقلاب و امام بردارید. اهالی محل و دوستان! دست از روحانیت  
 بردارید و به کسانی که از این دو بدگویی می کنند، مشت بر دهانشان بزنید که از همه شما طلب رضایت می کنم  
 و دارم و لحظات آخر است.

مرا در فکچال دفن کنید که البته پدرم می تواند تصمیم بگیرد. مقداری پول که در بانک دارم پدرم در رابطه با خرج  
 آن تصمیم بگیرد. مرا در خانه ام بیاورید تا عبرتی شود برای آنها که می گویند بسیجیان برای پول می روند. مرا به  
 خانه روستا ببرید. دست از امام و روحانیت بردارید و مسجدها را خالی نکنید و به وصایایم خوب عمل کنید.

خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار، محافظت بفرما

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته علی اسماعیل پور نیازی ۶۶/۱/۲



شهدای دانش آموز

## حجت الله اسماعیل تبار

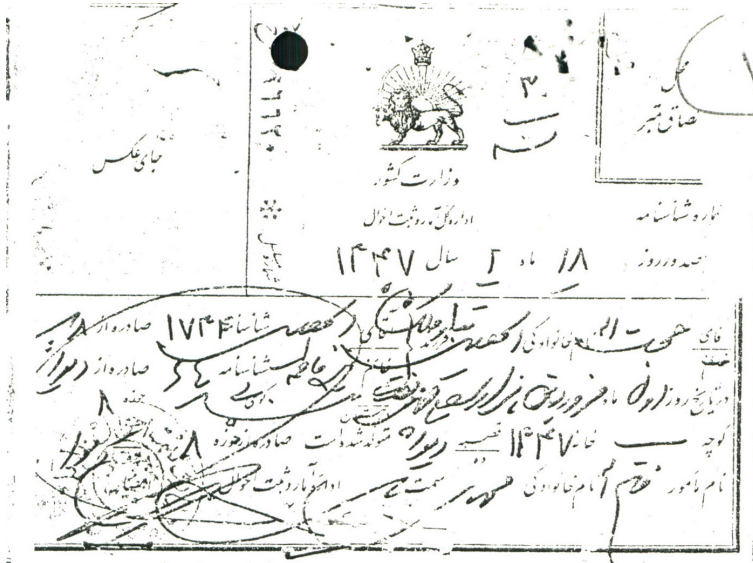
هو الشهید

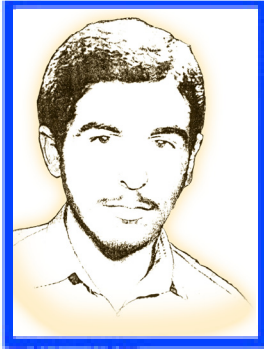
زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله اسماعیل تبار در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه آقاچانزاده و پدرش اسماعیل اسماعیل تبار پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهیدآباد و دبیرستان امام خمینی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید حجت الله اسماعیل تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دیوا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



### حجت الله اسماعیل تبار

در وقت وفات من روحان کور را از سوراخ منهدم بود یعنی بصرف به کارش  
 و عواطف منم بود و منم خسته و نرفته گن ندانسته ام که کلمه کند با خود در  
 کار محبت که کردم پدر محبت است در دنیا را و طالع گفته در زنده است که  
 گفت کار منزه تا شد محبت میم که در راه خدا است گفته نیست که تا بر ملک  
 کند در همین حال ناخود از منم می کردم صدای محبت است و منم رسد بر ای بند  
 کردم به این حرف و آن حرف نگاه از آنم ام و منم محبت است به منم محبت  
 صادرم چهار سب را بیاید نامه شالی بچ کنه منم در چهار سب را اینم  
 سواد و منم بر او را بر داند منم و منم جای عزیز دلم خالی است که اینم لطافت  
 بیاید منم خنک کرد آن و گریه کردم





شهدای دانش آموز

## محمدتقی اسماعیل تبار

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدتقی اسماعیل تبار  
محمدتقی اسماعیل تبار در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
نجمه مرادی و پدرش حضرتقلی اسماعیل تبار پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس هتکه پشت و منصورکنده و دبیرستان  
سیدالعلما با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و  
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری  
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید محمدتقی اسماعیل تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات  
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله تانک شهد شیرین شهادت را نوشید و در  
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای  
منصورکنده شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار  
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

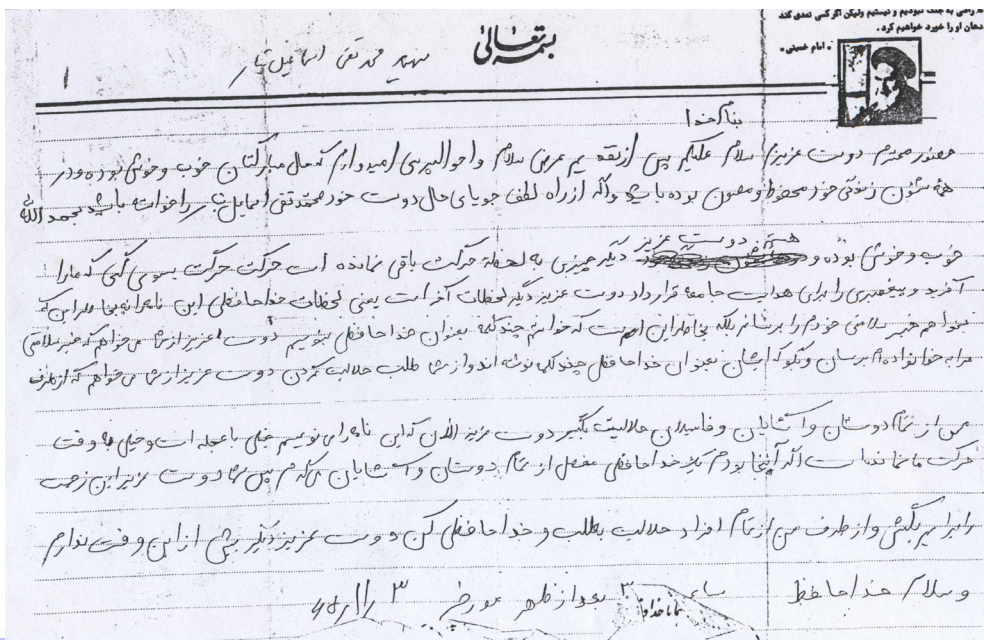
## محمدتقی اسماعیل تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم دوست عزیزم سلام علیکم، پس از تقدیم عرض سلام و احوال پرسی امیدوارم که حال مبارکتان خوب و خوش بوده و در همه شئون زندگی خود محفوظ و مصون بوده باشید و اگر از راه لطف، جویای حال دوست خود محمدتقی اسماعیل تبار را خواسته باشید به حمدالله خوب و خوش بوده و هستم.

دوست عزیز! دیگر چیزی به لحظه حرکت باقی نمانده است. حرکت به سوی کسی که ما را آفرید و پیغمبری را برای هدایت جامعه قرار داد. دوست عزیز! دیگر لحظات آخر است یعنی لحظات خدافظی. این نامه را نه بخاطر اینکه بخواهم خبر سلامتی خودم را برسانم بلکه بخاطر این است که خواستم چند کلمه به عنوان خدافظی بنویسم. دوست عزیز! از شما می خواهم که خبر سلامتی مرا به خانواده ام برسانید و بگو که ایشان به عنوان خداحافظی چند کلمه نوشت و از شما طلب حلالیت کرد. دوست عزیز! از شما می خواهم که از طرف من از تمام دوستان و آشنایان و فامیلان حلالیت بگیر. دوست عزیز! الان که این نامه را می نویسم خیلی با عجله است و خیلی به وقت حرکت ما نمانده است. اگر آنجا بودم یک خداحافظی مفصل از تمام دوستان و آشنایان می کردم. پس شما دوست عزیز این زحمت را برایم بکش و از طرف من از تمام افراد حلالیت بطلب و خدافظی کن. دوست عزیز! دیگر بیش از این وقت ندارم.

والسلام خداحافظ - ساعت ۳ بعداز ظهر مورخ ۶۵/۱۱/۳





شهدای دانش آموز

## وحید اسماعیل زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز وحید اسماعیل زاده در ۱۶ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منیرالسادات سیدآقاپور و پدرش حسینجان اسماعیل زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه اسلامی انصاریه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید وحید اسماعیل زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ عملیات والفجر ۶ منطقه چیلات - دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۳۳ سال توسط آزمایش DNA شناسایی شد که در سال ۱۳۸۸ به عنوان شهید گمنام در دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی شهرستان ساری تشییع و به خاک سپرده شد و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## وحید اسماعیل زاده

بسم رب الشهداء

عنوان خاطره: شهید زانقو، عزیز «وحید اسماعیل زاده»

به امام راحل عشق من و زریز من یادم  
 می آید که او در سیاه کنار آید امام عزیز  
 انظار ارادت و علاقه می کرد  
 و راه او را راه امام حسین (ع)  
 می دانست بر اما همین در سیاه  
 وقتی صندل دفاع از ~~الله~~ اسلام  
 و راه امام به میان آمد داوطلب  
 گردید و به جمع هم رفت تا ایام

نام و نام خانوادگی: وحید اسماعیل زاده  
 نام و نام خانوادگی و امضاء: وحید اسماعیل زاده

۳



«۴۶»





شهدای دانش آموز

## احمدعلی اسماعیل زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمدعلی اسماعیل زاده در ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا خسروی و پدرش محمداسماعیل اسماعیل زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مومن آباد و خسرودی و شهید آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید احمدعلی اسماعیل زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مومن آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## احمدعلی اسماعیل زاده

بسم الله الرحمن الرحيم - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

حال که بدنهای ما برای مردن آفریده شده است چه خوب است که این مردن در راه خدا باشد. اینجانب احمدعلی اسماعیل زاده فرزند محمد اسماعیل دارای شماره شناسنامه ۵۶۶ و تاریخ تولد ۱۳۴۶ با میل و رغبت و داوطلبانه به این جهاد مقدس آمده ام تا جمع کسانی که دست تجاوز به سوی میهن اسلامی دراز کرده اند نشانه روم. پدرم! مرا ببخش که نتوانسته ام فرزند خوبی برای شما باشم و در بین شما باشم تا به شما خدمت نمایم ولی ناچار بودم، باور کنید که تقصیر نداشتم که به این جهاد مقدس آمدم. خدا می داند که تقصیر نداشتم مسئولیت شیعه بودن و عشق به مبارزه در راه خدا و ادارم کرد که مثل سایرین خودم را شیعه بدانم و تسلیم معبود خویش باشم، نمیتوانم در محل باشم و غرق در شعار باشم، نمی توانم در محل بمانم و برادران شب و روز عاشقانه جان ببازند ولی من مدعی این باشم که مسلمانم. ای ملت شهید پرور باید رسالت واقعی خویش را که همانا تربیت فرزندان در مسیر الهی و اسلامی میباشد به نحو احسن انجام دهید تا ظهور آقا امام زمان (عج) را آماده نماید. پدرم! من مالی نداشتم که به کسی وصیت کنم ولی دو چیز از تو می خواهم؛ یک: به هیچ عنوان مراسم مرا پرخرج نکرده و خود در مراسم پرخرج شرکت ننمایید. دو: اصلاً افرادی را که با روحانیت و اسلام مخالفند و بانوان بی حجاب در عزاداری من شرکت ننمایند.

مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن و لحظه ای از نام و یاد خدا غافل نباش، در راه خدا بکوش که هر چه در راه خدا بکوشی کم است. پدر و مادر عزیزم! من راهم کور کورانه نبود بلکه آگاهانه بود زیرا هنگامی به جبهه آمده ام که همه چیز برایم بودن نیست، بودن برایم مطرح نیست. چگونه بودن و چگونه مردن برایم مطرح است. زیرا این الهام را از سرور آزادگان امام حسین (ع) آموخته ام که فرمود: *إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا* مادرم! در صورتی می توانید برایم گریه کنید که قطرات اشکتان زیر ریشه شرق و غرب و منافقین بریزد و آنان را خشک نماید و قطرات اشکتان گویای این باشد که نه تسلیم نه سازش، نبرد با شرق و غرب. ای عزیزان! گریه تان برای من بخاطر این نباشد که از بین شما رفته ام باید برای این باشد که خداوند ما را مورد عفو بخشش قرار دهد زیرا امید آن دارم که در صف حسین (ع) و یاران او محشور شوم. خواهرم! زینب گونه باش، قامتت را بلند گیر و ندای الله اکبر و خمینی رهبر را که سروده و فریاد تمامی شهیدان راه خداست را به مردم برسان که همانا که فریاد آنان پیروی کردن از خدا، قرآن و خمینی است.

خواهران عزیز! تنها سلاح کوبنده شما بعد از ایمان بخدا حجاب با درک مفهوم واقعی آن می باشد و آن را حفظ نمائید. خانواده ام امکان آن دارد که اتفاقی واقع شود و جنازه ام به دست شما نرسد آنگاه بیاد شهیدان کربلا و بیاد شهید مظلوم حسین (ع) باشید که بخاطر آزادی اسلام و مسلمانان جان خود و فرزندان خود را فدای اسلام نمود. ای مردم! مثل آن دسته ای نباشیم که شب و روز بخاطر کمبود وسایل مورد نیاز به اسلام و امام بدگویی می کنند و هر کسی این عمل را انجام دهد به آنان بگویند که دست بردارید از نق زدن ها، خجالت بکشید از این خون شهدا، دست بردارید از این زندگی دو روز دنیا و آخرت را بگیرید که زندگی جاودانه آنجاست. یک سخن از کسانی که میگویند: بسیجی ها بخاطر پول به جبهه ها می روند! می خواهم بگویم ای از خدا بی خبرها! کسی که به خاطر پول یک جایی می رود حتماً پول را بخاطر جانش می خواهد پس چگونه می تواند جانش را بدهد ولی پول دریافت نماید خودش که رفته است دیگر پول چه ارزشی دارد؟! !!!

«۴۸»

## احمدعلی اسماعیل زاده

بار خدایا! ای عزیز شکست ناپذیر! تو خودت شاهد باش که هدف ما در این پیکار جز اعتلای حق چیز دیگر نیست. برادران عزیزم! پیرمردان! تمام گرفتاری های ما حب نفس است و اگر برطرف شود دیگر گرفتاری نداریم. برادران عزیز و ای ملت شهید پرور! اگر می خواهید رستگار شوید به سوی ولایت بشتابید، بسوی قرآن بشتابید تا رستگار شوید. اگر خداوند ما را هزاران بار بکشد و زنده کند در راه او کشته می شویم. برادران شهید پرور! دنیایی که ما هستیم در مرحله آزمایش هستیم، امیدواریم که از این مرحله آزمایش خداوند موفق بیرون آییم و به گفته امام عزیزمان مثل حسین(ع) در جنگ وارد شویم و باید حسین وار شهید شویم. برادر عزیزم! کارهای خود را مورد سنجش قرار دهید قبل از اینکه مرگ فرا رسد. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: ای زمان تو شاهد باش و تو ای تاریخ ثبت نما که فقط برای اسلام می جنگم (سوره عنکبوت) برادران دعای توسل و کمیل و زیارت عاشورا را فراموش نکنید. برادران بسیج را پر کنید و سنگر بسیج قلب مردم است. همه ملت ایران موظفند که اسلام را در تمام جهان صادر کنند و این جهان را برای ظهور آقا امام زمان آماده کنند. عزیزان من! خواهران و ای ملت شهید پرور! اگر لحظه ای خداوند عزوجل را فراموش کنید شکست های ما حتمی است. یک تقاضا از دوستانم دارم هر چند زبان چگونه گفتن آن را ندارم؛ که در شب جمعه بر مزارم بیایید و نوحه و فاتحه بخوانید. یاران اگر رفتم مرا یاری نمایید/ شب جمعه بر مزارم گرد آید/ به یاد آن همه وقت جوانی / به یادم آرید و نوحه بخوانید.

برادران انجمن اسلامی و بسیج حزب الهی، نگذارید بعد از شهادتم اسلحه ام در کربلای ایران ذوب شود. بروید و اسلحه ام را بردارید و به دشمنان اسلام بفهمانید که انسان آزاده ای می میرد و یا شهید می شود ولی هدف او نمیبرد و آرمان او پایدار است. برادران جنگ را از هر طرف دشمنان بر ما تحمیل می کنند، به جبهه ها بشتابید و جبهه ها را پر کنید. برادران من کوچک تر از آنم که به شما پیام دهم ولی یک پیام من این است؛ که هیچگاه امام عزیز را تنها نگذارید و همیشه قرآن را بخوانید که بزرگترین پشتوانه شماست. خدایا مهربانا آموزگارا! تو خود گفتی: « ادعونی استجب لکم» بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. پس تا ما را نیامرزیدی از این دنیا مبر. خدایا ما را مورد عفو و بخشش قرار بده، خدایا ما را از هر گناهی پاک کن، ما را مورد لطف درگاه خودت قرار بده، خدایا تمام اعضا و جوارحمان را به نور ایمان و قرآن قرار بده، خدایا رهبر کبیرمان را تا انقلاب مهدی برای ملت و جهان نگهدار. خدایا فرج امام زمان(عج) را تعجیل و بر ما راضی و خوشنود گردان، خدایا ظهور حجت را نزدیکتر گردان، خدایا رزمندگان اسلام را هر چه زودتر بر دشمنان داخلی و خارجی پیروز گردان، خدایا از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر عزیزمان بیافزا. پدر و مادر عزیزم! یک ماه روزه دارم بگیرید و هر چند که می توانید برایم نماز بخوانید.

والسلام علی من التبع الهدی

مرگ بر آمریکا یادتان نرود. با اسرائیل و ابر قدرتهای جهان بجنگید و اسلام را در تمام گیتی گسترش دهید.

برادر حقیرتان احمد علی اسماعیل زاده ۶۳/۳/۱





شهید دانش آموز

علیرضا اشرفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا اشرفی  
علیرضا اشرفی در ۵ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه روحانی  
و پدرش محمدرضا اشرفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ۲۵ شهریور و ابن سینای امیر کلا با موفقیت  
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا اشرفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۷ منطقه عملیات شلمچه  
در اثر اصابت ترکش به پشت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۵۰»

## علیرضا اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

پروردگار ما چون صدای منادی که خلق را به ایمان می خوانید، شنیدیم اجابت کردیم، ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن، ما را با نیکان محشور گردان.

(قرآن کریم، سوره آل عمران آیه ۱۹۳)

آری برادران و خواهران عزیز من! (هل من ناصر ينصرني) امام اتمم را پاسخ مثبت داده ام و جهت مبارزه با امپریالیسم شرق و غرب و بین المللی به جبهه های حق علیه باطل اعزام شده ام، به جبهه ای می روم که یگانه منجی انسانها حضرت بقیه الاعظم حضرت مهدی (عج) در آنجا (جبهه حق علیه باطل) برای یاری دیگر رزمندگان بر علیه کفار بعث عراق به سرکردگی آمریکا با آنها مبارزه می کند. به جبهه ای می روم که واقعا انسان خود را در آن کوچک و غلام حلقه به گوش امام زمانش می دهند، به جبهه ای می روم که انشالله بتوانم تا دین خود را با شهادتم نسبت به این انقلاب اصیل اسلامی که رهبری آن را رهبری پیامبر گونه اسلام یعنی امام خمینی بعهده دارد ادا نمایم. بنده چند وصیت با برادران نسبی و برادران و خواهران دینی ام دارم.

پدرم! من با افتخار عظیمی در جبهه حق علیه باطل می جنگم چون می دانم که اگر تفنگ از دست افتاد تنها در خانواده ام تو و برادرانم هستید، بهتر تفنگم را بگیرید و پرچمدار این انقلاب باشید و از این جهت پدر بزرگوارم! میخواهم که در نبود من کل خانواده ام را تشویق به مبارزه علیه آشغالگران نمایی و به آنها دلداری دهی که فرزندت در راه خدا رجعت نموده است، در راه آن خدایی رفت که حضرت علی (ع) و حسین ابن علی (ع) و سایر پیامبران به حق و ائمه اطهار جانشان را بخاطرش فدا نموده اند.

اما تو مادر عزیزم! در سوگ فرزندت هیچ وقت گریه نکن و میان زنها سرت را بالا بگیر و افتخار کن که چون من فرزندی را تربیت نمودی و در راهی هدیه نمودی که واقعا قلب حضرت مهدی (عج) را شاد نمودی و همیشه آیه شریفه «ان تصرالله ينصرکم و ثبت اقدامکم» (یعنی خداوند تبارک و تعالی فرموده است که: هرکس خدا را یاری نماید خدا هم او را در همه جا فاتح و یاری خواهد نمود) در نظرتان باشد.

اما به شما برادرانم (عباس و مهدی) امیدوارم در نبود من هیچگونه ناراحتی نکنید بلکه افتخار کنید که برادران را همراه با سیل عظیم شهدا در راه الله هدیه نموده اید و امیدوارم که بتوانید راهم را که راه کلیه شهدای خاک و خون غلطیده می باشد ادامه دهید.

و اما شما برادران و خواهران رزمنده! که واقعا رزمنده اید چون هر پیامی از رهبر عزیزتان را می شنوید به خیابانها میریختید و به طرفداری از امام عزیزمان راهپیمایی می کرده اید و بر دهان یاهه گویان می کوبیدید و این باعث افتخار است که من از شهری به جبهه اعزام شده ام که نام این شهر بر همه رزمندگان اسلام روشن است. چون همه اینان یعنی همسنگران ایرانی و مردم مسلمان و پر شور دانستند و شهر امیر کلا را واقعا شهری مذهبی می دانند.

برادران و خواهران عزیز! وصیتم آنست که در نبود اینجانب راهم را ادامه داده و بسوی معبود یعنی پروردگار بزرگ تا مرز شهادت بازگردید (انا لله وانا الیه راجعون)

## علیرضا اشرفی

برادران و خواهران حزب اللهی! وصیت برادر کوچکتان این است که لحظه ای از اطاعت کردن امام امت غفلت نکنید که لحظه ای غفلت کردن شما باعث ناراحتی دوستان امام زمان (عج) و خوشحالی دشمنان امام امت می گردد، باعث خوشحالی دشمنانی می شود که حاضرند برای هدفهای شومشان کودک ۳ ساله را در آتش خشم و کینه خود بسوزانند، خوشحالی دشمنانی می شود که حاضرند پیر مرد ۷۰ ساله را در محراب عبادت نماز فریضه سیاسی و عبادی جمعه به شهادت برسانند و بالاتر از همه باعث خوشحالی دشمنی می شود که حاضرند جهان را به خاطر هدفشان به ذلت بکشانند. آری برادران و خواهران عزیزم به نظرم و بلکه به نظر روحانیون بزرگ عالیقدر لحظه ای عدم اطاعت از رهبر بزرگوار گناهی بزرگ و نابخشودنی است، شما برادران و خواهران بزرگوار از حمایت روحانیون بزرگ و معتمد چون آیت .. منتظری، مشکینی و حجت الاسلام خامنه ای و هاشمی دریغ نورزید. امیدوارم که خداوند بزرگ شما سیل عظیم حزب ا... که همچون بهشتی مظلوم و و رجائی عزیز و باهنر محبوب و هاشمی، خطیب و شهید محراب آیت ا... مدنی و بیش از ۷۲ تن از بهترین یاران امام را که در راه خدای بزرگ هدیه نموده اید موفقتان بدارد. چند دعا می کنم و از شما جهت شادی روح التماس دعا دارم.

«۵۲»

پروردگارا ظهور حضرت مهدی (عج) تنها نجات دهنده انسانهای مظلوم و بی گناه که هر روز در جهان بخاطر فقر و گرسنگی از جهان می روند و تنها کوبنده مستکبران جهانی که هر روز بیش از هزاران نفر را می کشند نزدیک بفرما. پروردگارا عمر رهبر کبیر انقلاب اسلامی مرجع بزرگوار رهبر جهان تشیع حضرت آیت ا... العظمی الامام خمینی را طولانی و سایه او را تا ظهور حضرت مهدی بر سر کلیه مستضعفان جهان مستدام بدار. پروردگارا مکاران و شیاطین همچون بازرگان لیبرال آمریکایی و کلیه همپالگی هایش و پیمان منافق و کلیه همراهانش را نابود و نیست شان بفرما. پروردگارا عمر مراجع بزرگوار عالم تشیع و سایر روحانیون در خط اسلام، همچون منتظری ها، مشکینی ها، خامنه ای ها، هاشمی ها و ناطق نوری ها و همه روحانیون در خط امام را تحت توجهات ولی عصر محفوظشان بدار. پیام پدر شهید: من پیامی ندارم که برای این ملت رزمنده بفرستم ولی آنچه را که به عنوان یک پدر شهید میتوانم عرض کنم این است که دست از رهبر انقلاب این فرزند حسین نکشید. دست از قرآن و دین و اسلام که ضامن ماست نکشید. همچنان که فرزندم در نیایش و نماز خودش می گفت: که خدایا تا نهضت جهانی مهدی (عج) رهبر ما را حفظ کن، من هم همین حرف را می زنم و از همه مردم می خواهم که دست از این رهبر پیر نکشند و هیچگاه دعای به جان او را فراموش نکنند. من از اینکه فرزندم را در راه خدا داده ام هیچ ناراحتی ندارم، بلکه خیلی خوشحالم چونکه مشتری فرزندم خداست و من عوضم را از او می گیرم، من تازه یک فرزندم را داده ام بلکه حاضر تمام فرزندانم و حتی خودم، در راه این انقلاب و اسلام فدا شویم؛ در پایان سلام مرا به همه برسانید، به خصوص پدران شهید داده که هیچ ناراحتی نداشته باشند چرا که خریدار فرزندان شما خداست. از خداوند بزرگ می خواهیم که به تمام ماها صبر جمیل عنایت فرماید. «آمین»



شهید دانش آموز

## محمدجان اشرفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدجان اشرفی  
محمدجان اشرفی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه پورمولا و پدرش قربانعلی اشرفی پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شفاعت و امیرپازواری امیرکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید محمدجان اشرفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمدجان اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَبِّوْنَ (۱۶۹)

آنانی که در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و یاری دهنده مستضعفین و در هم کوبنده ستمگران و با درود و سلام بر مهدی موعود یگانه منجی عالم بشریت و نائب برحقش امام خمینی بینیان گزار جمهوری اسلامی ایران و با سلام و درود بر آیت الله منتظری و دیگر روحانیون و با سلام و درود بر روان شهدای صدر اسلام به خصوص شهدای جنگ تحمیلی و با سلام و درود بر رزمندگان اسلام که جان خود را فقط و فقط برای رضای خدا از دست می دهند.

اینک وصیتنامه ام را با نام خدا آغاز می کنم: آمریکای جهانخوار پس از پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران به رهبری امام خمینی متوجه شد که ایران برای او به صورت دشمن بزرگ در آمده است لذا از ابتدای انقلاب تصمیم به مقابله با انقلاب اسلامی می گیرد و گروهک های منحرف و به ظاهر انقلابی را به جان مردم ایران می اندازد و سپس کودتای نظامی و بالاخره از همه جا نا امید شد، صدام یزید را برای جنگ بر ملت مسلمان ایران تحمیل کرد و اما به قول امام سجاد (ع): خدا را شکر که خداوند دشمنان ما را احق آفرید، به راستی که دشمن ما احق است چرا که او معنی ایمان و شهادت را نمی فهمد و نمی داند که فرزندان جان بر کف اسلام برای کشته شدن از هم سبقت می گیرند. او نمی داند که شهادت برای ما مرگ نیست بلکه یک افتخار است و اینجاست که مولایمان امام علی (ع) می فرماید: (برترین مرگ شهادت و کشته شدن در راه خداست و قسم به کسی که جانم در دست قدرت اوست، اگر در میدان نبرد با دشمن با هزار ضربه شمشیر کشته شوم این مرگ برای من گوارا تر از آن است که در بستر بمیرم) و در این موقعیت حساس کشورم جمهوری اسلامی ایران که بی شرمانه مورد تجاوز مزدوران بعث و ابرقدرتها گردیده وظیفه هر فرد مسلمان و انقلابی است که حراست و پاسداری از مرزهای ایران نماید و در صحنه جنگ دین خود را در برابر خداوند قادر و اسلام عزیز و ملت ایران ادا نماید. بنابر همین من به عنوان یک برادر مسلمان تصمیم به شرکت در نبرد علیه کفر را گرفتم که با ضربه رساندن به دشمن و نثار خونم درخت اسلام را آبیاری کرده باشم «انا لله و انا الیه راجعون» ما همه از سوی او آمد و به سوی او باز خواهیم گشت.

وصیت به پدر و مادر عزیزم: باسلام و درود بر تو ای پدر و بر تو ای مادر عزیزم، سلامی که از سر چشمه وجودم نشأت گرفته به شما می فرستم، ای پدر و ای مادر عزیزم! من می دانم که شما چه قدر برای من شکنجه و عذاب کشیدید و مرا به اینجا رساندید و مرا ببخشید که نتوانستم کوچک ترین جبران زحمت هایی که برایم کشیدید را بکنم، باید خوشحال باشید که چنین فرزندی را بزرگ کردید و برای یاری دین خدا و امام زمان و نائب برحقش امام خمینی به جبهه فرستادید و چه خوش که شهادت در این راه نصیب من شود. ای پدر و مادر عزیزم! من می دانم که روزی خدا مرا به شما هدیه کرد و من امانتی هستم و شما خودتان بهتر می دانید چیزی که امانت باشد صاحبش پس خواهد گرفت.

می دانید که من امانتی از طرف خداوند هستم نزد شما و امروز خداوند می خواهد این امانت را بگیرد و شما هم باید دو دستی تقدیم کنید زیرا امانت به صاحب اصلی اش می رسد و در قرآن مجید آمده است: «انا لله و انا الیه راجعون» (ما همه از سوی او آمده و به سوی او باز خواهیم گشت) و نباید ناراحتی کنید زیرا من به ندای (هل من ناصر) امام زمان جواب مثبت دادم. ای پدر و مادر عزیزم! آنچه بیش از اندازه روحم را عذاب می دهد ناراحتی شما در قبال نبودنم هست، اگر می خواهید روحم شاد و خوشحال باشد از شما مصرانه خواهانم اینکه صبور و بردبار و خوشحال بوده و افتخار بکنید و خدای یگانه را شکر و سپاس بیکران که چنین فرزندی را با تلاش و کوشش و زحمات فراوان به این جا رسانیده و بدین سان در راه شما که همان راه خداست مستقیم گام برداشته ام. ای پدر و مادر عزیزم اگر بدی از من دیده اید مرا حلال کنید و شما را به خدای بزرگ می سپارم.

## محمدجان اشرفی

وصیت به برادران و خواهران و داماد هایم:

ای برادران و خواهران و داماد هایم! از شما مصرّانه می خواهم که همان راهی که من رفتم طی نمایید و چیزی که باید همیشه به آن توجه کنید این است که همیشه اطاعت از ولایت فقیه که در این زمان امام عزیزمان خمینی بت شکن می باشد پیروی کنید، مبادا امام را تنها بگذارید که به مشابه تنها گذاشتن امام زمان است و نکته ای که خیلی باید به آن توجه کنید این است که هیچوقت از روحانیت که چشم و چراغ این ملت اند جدا نشوید، وجود و بقای ملت اسلامی روحانی و روحانیت می باشد. از شما برادران و خواهران و داماد هایم خواهانم که بیشتر به اسلام فکر کنید و سرتان را به کارهای بیهوده مشغول نکنید و همچنین تقاضای این حقیر این است که همواره تقوا و ایمانتان را بیشتر کنید و زیاد به فکر خدا باشید. نکته ای که باید زیاد مد نظرتان باشد این است که شما برادران و خواهران و داماد هایم رسالت و مسئولیت زیادی بر دوش دارید، ماها راهمان را انتخاب کردیم و رفتیم و چیزی که باید به آن زیاد توجه کرد هدف و انگیزه و رساندن پیام خون شهدا می باشد و ای خواهرانم! می توانم بگویم که شما رسالت زینبی را به دوش دارید و پیام رسان شهدا می باشید و زیاد در مرگم گریه نکنید، خونم که سرخ تر از خون علی اکبر و علی اصغر امام حسین (ع) نیست. و نکند که اجر من را ضایع کنید، نکند قلب مرا زخم زده کنید. پس نباید ناراحت شوید و حتی بعد از شهادت من اعلام آمادگی کنید که حاضریم ما هم برویم و راه او را ادامه دهیم.

و اما چند نصیحتی با مردم شهید پرور که امید وارم آن را به گوش گیرند:

ای امت عزیز که لبیک گوی نایب به حق امام زمان (عج)، امام خمینی بوده اید، ای امت رزمنده که در مقابل مشکلات چون کوهی استوار ایستادید، درودم را و درود بی پایانم را که از سرچشمه وجودم نشأت می گیرد به شما می فرستم، من یک انسانی مسلمان و حامی اسلام و استوار بوده و برای هدف بزرگ خداوندی همه تلاش و هستی ام را بکار بسته ام تا بتوانم دین خود را به خداوند بزرگ و پیامبر (ص) و به رهبرم اداء کرده باشم. دست از امام عزیزمان پیر جماران نکشید و همیشه او را یاری کنید و مشت محکم در دهان تفرقه افکنان و مزدوران که در جهت منافع بیگانگان کار می کنند بزنید، و ای منافقان شماها چرا معنی ایمان و شهادت را نمی فهمید؟ و نمی دانید که ما فرزندان جان برکف اسلام به سوی کشته شدن از هم سبقت می گیریم چرا؟ چون شهادت راه انبیاء بوده و راه ما هم هست و این قدر مقام و منزلت شهدا بالاست. به درستی که سرورمان علی (ع) می فرماید: (خدا شهدا را در قیامت با بهاء و جلالی و با عظمت و نورانی وارد می کند که اگر انبیاء از مقابل اینها بگذرند و سواره باشند به احترام این ها پیاده میشوند)، پس ای فریب خورده ها و دست نشانده های شرق و غرب بیائید در آغوش قرآن و اسلام، توبه های شما را هنوز می پذیرند تا از نعمت های الهی در آخرت بهره مند باشید. و ای امت همیشه بیدار رهبر عزیز! در نماز جمعه با صفوف متشکل شرکت مستمر داشته باشید، در دعاهای کمیل و توسل و... حتما شرکت فعال داشته باشید.

در هر روز حتما به آرامگاه شهدا سر بزنید و به یاد آخرت خود باشید و خدا را همیشه حاضر و ناظر بر اعمال خود بدانید. من برای هدفی شهید می شوم که برای آن هدف پیامبر دندانهایش شکست و علی (ع) فرق سرش شکست و ریش او به خون فرقت خضاب شد و حسین (ع) رگهای گردنش بریده شد و هریک از امامان ما به نحوی برای احیای این درخت اسلام با خونشان آبیاری کردند و این فلسفه قیام امام و امت شهید پرور ماست.

راه پر بار انقلاب اسلامی مان مستمر باد و به امید اینکه خداوند امام امتمان خمینی کبیر را تا انقلاب مهدی (عج) نگه بدارد (آمین) و به امید اینکه انقلاب کبیر اسلامی ما به انقلاب حضرت مهدی (عج) متصل گردد. (آمین)

ضمنا بعد از شهادتم پول هایی که من دارم و همچنین ارث هایی که از طرف پدر و مادرم به من می رسد صرف ساختن مسجد کنید و به یادگاری من بسازید تا نامم زنده و جاوید بماند. شهدای زنده اند، الله اکبر. والسلام

محمدجان (محمد علی) اشرفی امیری



شهدای دانش آموز

## سیدجمال الدین اصحابی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدجمال الدین اصحابی  
سیدجمال الدین اصحابی در ۲۸ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
فاطمه خواجه زاده و پدرش سیدعلی اصغر اصحابی پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پدر و آزادی و هنرستان نوشیروانی ۴۱۲ با  
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،  
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات  
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید سیدجمال الدین اصحابی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ عملیات  
والفجر ۴ منطقه کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در  
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۵۶»

## سید جمال الدین اصحابی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

با سلام و دورد بر مهدی صاحب الزمان و نائب بر حقش خمینی کبیر این قلب طپنده مستضعفان جهان این بت شکن عصر، منجی نسل، ارواحنا له الفدا و رزمندگان اسلامی که جان و مال و زندگی، زن و بچه را رها کرده و با ایثارگری خودشان قلب دشمن را از ترس متوقف ساختند.

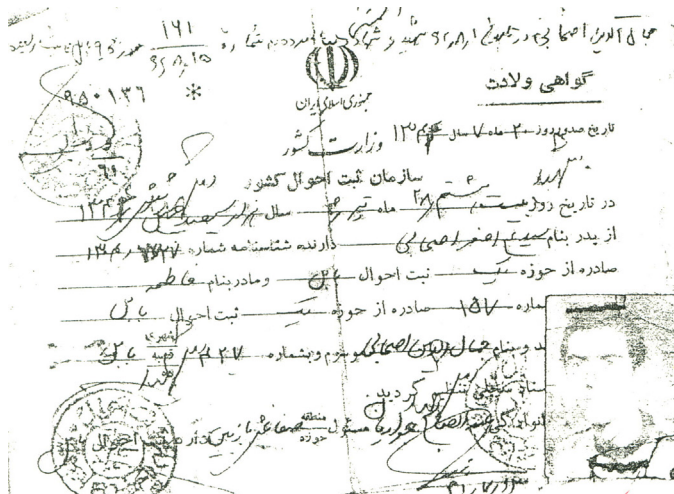
پدر و مادر و بستگانم که در راهنمایی این بنده حقیر کوشیدند! ای مردم غیور ایران! از شما می خواهم بین اسلام که همانند مردم کوفه نباشید که امام را تنها بگذارید و این منافقین (ستون پنجم) کوردل می خواهند بین اسلام و روحانیت جدایی بیندازند و جدایی بین شما و روحانیت یعنی روی آوردن به کفر و نفاق که امام عزیزمان صریحا می فرمایند: اسلام بدون روحانیت همانند کشور بدون طبیب است.

ای پدر و مادر و بستگانم! در مرگ من گریه نکنید زیرا از گریه شما دشمن سوء استفاده می کند.

ای اهل محله هوشیار باشید، بعد از شهید شدن من وصیت می کنم که هر شب جمعه به دیدار خانواده های شهدا رفته و مراسم وحدت آفرین کمیل را برگزار کنید.

والسلام

سید جمال الدین اصحابی







شهدای دانش آموز

## هاشم اصغرپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هاشم اصغرپور

هاشم اصغرپور در ۹ دی ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب حسن پور و پدرش ابراهیم اصغرپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هاشم اصغرپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۵/۳۱ منطقه عملیات گیلانغرب در اثر اصابت ترکش به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کتی سر شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## هاشم اصغریور

بسم الله الرحمن الرحيم « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ »

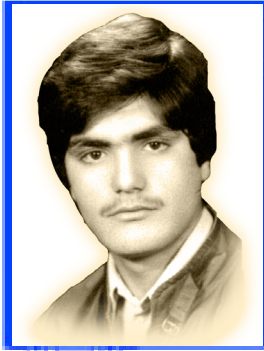
خدا آن مومنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می دارد. (قرآن مجید) اکنون که اسلام عزیز پس از ۱۴۰۰ سال می رود تا بار دیگر شکوفایی صدر اسلام را بازیافته و پیام آزادی مستضعفین را به جهانیان برساند و اکنون که خون حسین و یاران باوفایش کربلای ایران را گلگون نموده است. آری این بار چون گذشته اسلام درگیر کفار و منافقین گردیده و این بار طایفه با تمام قوا سعی در نابودی آن دارند و فراموش نکنیم منافقان همواره در طول تاریخ اسلام همراه با کفار و مقابل اسلام و مسلمین صف واحدی را تشکیل می دادند و اکنون نیز تاریخ تکرار می شود، آری این بار آمریکا و نوکرش صدام با کفرش و منافق با نفاقش تداوم بخش همان حرکتند، اما ما را چه باک که همچون علی اکبر حسین با خون سرخ خویش خط بطلان روی تمامی مظاهر کفر و شرک نفاق خواهیم کشید و در این راه به خدا سوگند که ذره ای تحمل نوزیم. و اما شما ای امت مسلمان! ای یاور امام! به هوش باشید و همواره پشت سر امامان جهت تداوم انقلاب خونبارمان تا ظهور مهدی (عج) بکوشید. ملت سلحشور و شهیدپرور! به ولایت فقیه که امام خمینی امروز تجلی آن است چنگ زنید و پراکنده نشوید، چرا که بقول امام جعفر صادق (ع): جامعه که از امام خود جدا شود همچون گوسفندی است که از شبان خود جدا شده و در بیابانها متحیر و سرگردان است و سرانجام طعمه گرگ خواهد شد.

و تو ای برادر و خواهر! بدان که هر لحظه با از دست دادن شهیدی بر رسالت افزوده می شود. تو باید رسالت پیام این خون ها را به دوش بگیری و همچون زینب (س) به پایان برسانی. برادر و خواهرم! امروز اسلام بیش از هر زمان نیاز به رشد فکری، اخلاقی و اسلامی تو را دارد چرا که به قول امامان خمینی بت شکن: ما باید انقلابمان را به تمام جهان صادر کنیم و این مسئولیت سنگین به دوش توست. و اما سفارشی به برادران و خواهران جوانی که فریب این سردمداران گروهک های منافق را خورده اند: تو ای برادر و خواهر! لحظه ای بدون وابستگی گروهی بیاندیش، بنگر که چگونه رهبران آمریکایی این گروهکها تو را از امام و امت جدا نموده اند، قدری به نصایح پدرا نه و دلسوزانه امام گوش فراده، بین که این همان امام است که به شاه هم نصیحت نمود اما دیدیم که عصیان و عدم توجه او به این نصایح چگونه پایه های ۲۵۰۰ ساله اش را لرزاند و او را به زباله دانی تاریخ اندخت. اما تو هنوز می توانی حر باشی و به دامن اسلام باز گردی و در رکاب حسین زمان به جهاد با نفاق و کفر جهانی برخیزی.

و سخنی چند با خانواده ام: سلام بر تو ای پدر عزیز و مادر دلسوز! از زحمات شما سپاسگزارم و امیدوارم که از سر تقصیراتم بگذرید. مادر جان! می دانم که قدری برایت مشکل و ناراحت کننده است اما مبادا مادرم بر شهادتم بگریی چرا که بقول «کریم» این مرگ نیست، بلکه حیات است: « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مگوئید بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند. مادر مهربانم! خون من که از خون دیگر شهیدان رنگین تر نیست چه بسا شهیدانی که در قربت و گمنامی به لقاء الله پیوستند، مادر و پدر عزیزم! مقاوم و پایدار باشید که خداوند صابران را دوست دارد: « إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » و شما ای برادرانم! مگذارید که خونم خشک شود پس از من سلاحم را بردارید و راه همه شهیدان را تداوم بخشید، خواهرانم! شما هم نیز زینب را الگوی خویش قرار داده و از دستورات حیات بخش اسلام پیروی نمایید. در خاتمه سلام مرا به کلیه دوستان و آشنایان مخصوصا برادران جان بر کف پاسدار و نیز اعضای انجمن اسلامی ابوذر کتی سر رسانده و از آنها می خواهم با پشتیبانی دولت مکتبی مان و نیز با پیروی از ولایت فقیه راه شهیدان را دنبال نمایند. « رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » بار خدایا بما صبر عطا کن و ما را ثابت قدم نگهدار و ما را بر علیه کافران یاری فرما.

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم / موجیم که آسودگی ما عدم ماست

والسلام



شهدای دانش آموز

## حسین اصغر نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین اصغر نژاد

حسین اصغر نژاد در ۱ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه فضلی و پدرش مسلم اصغر نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید آباد و دبیرستان امام رسته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین اصغر نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۶ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلاگرسرای معلم کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۶۰»

## حسین اصغر نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»

سوره حجرات آیه ۱۵

و مومنان کسانی هستند که به خدای یگانه و به فرستاده او ایمان آوردند پس شک و تردید به خود راه ندادند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کردند، آنان گروه راستین می باشند.

با درود و سلام بر اختر تابناک اسلام یاور مستضعفان جان، درمان کننده درد دردمندان، حضرت امام زمان و با درود و سلام بر اسوه مقاومت یگانه مرد تاریخ، روح خدا، بت شکن قرن خمینی کبیر.

اسلام دین جهاد و شهادت است و مومنان باید با خون خود درخت نو پای اسلام را آبیاری کنند تا به آیندگان برسد. حضور تمامی افراد که امروز (مراسم ترحیم) قدم رنجه فرمودند و در اینجا گرد هم آمدند ضمن عرض سلام و خسته نباشید، اینجانب امیدوارم که خدا به شما اجر عنایت فرماید و قدم های شما را برای این انقلاب استوار کند. انسان روزی از مادر متولد شده و روزی هم از دنیای فانی به دنیای آخرت متولد خواهد شد، حال چه بهتر که از دنیا هجرت می کند در راه خدا جهاد کند و با اهدا کردن خون خود و با پیکر غرق به خون به سوی معشوقش پرواز نماید.

من بنا به فرموده قرآن مجید و رهبر کبیر جبهه جنگ را بر خودم واجب شمرده و پا به میدانی می گذارم که حسین(ع) پا به آن میدان گذاشت. اگر چه گناہانی داشتم که قابل بخشیدن نبود ولی با گفتن (الله اکبر و لا اله الا الله) جهاد کردم و این قصد را کردم که تا جبهه نیاز به نیرو داشته باشد بروم و انتقام خون هزاران شهدا از صدر اسلام تا کنون را از بعثیون کافر بگیرم و اگر خدا مرا ندا داد به معشوقم بیوندم. می دانم که جبهه جای خودسازی است و من هم آمده ام تا ساخته شوم. من آنچنان از عشق شهادت می سوختم که سر از پا نمی شناختم و یکسره خودم را به اسلام معرفی کردم و نیز عهدم را با خدا بر یک شعر اکتفا می کنم:

خدایا در راه تو پایم هرگز نمی شود سست / عهدیست که بسته ام از روز نخست

تو خود گفتی هر آنکه عاشق شود بکشم / اینک تو بکش که خونبهایم با توست

ای جوانان بدانید که امروز جنگ به عهده ما گذاشته شده است، خودتان را به این طرف و آن طرف نکشید که هر جا بروید و به هر شکلی که باشید مرگ سراختان می آید. پس چه بهتر که در چند روز دنیا کار نیک کنید و پیکار نمایید، نمازتان را بخوانید که این پیام هزاران شهید است به قول شهید ذبیح الله حسن زاده که می گوید: به پا دارید نماز را، نماز را، نماز را.

جوان ها در عمل صالحتان کوشا باشید به خدا قسم سر آخر کار همه ما مرگ است همان مرگی که هزاران پیر و جوان و کودک را از ما گرفت و روزی هم سراغ ما خواهد آمد، شماها نکند در رختخواب ذلت بمیرید.

## حسین اصغر نژاد

در ضمن پدر و مادرم! می دانم که فرزند بزرگ کردن برای شما دشوار است و داغ جدایی جبران ناپذیر ولی چه کنم که چرخ فلک گردش وارونه پیدا کرد، دگرگونی یافت و بالاخره انقلاب اسلامی پدید آمد و شرف و وجدانی، ما را در چند روز دنیای فانی جدا ساخت. ولی می دانم هنگام بودن، من سودی به شما نرساندم ولی امیدوارم که مرا عفو کنید. اگر برگشتم امیدوارم که جبران زحمات شما را متحمل شوم ولی اگر خدا مرا به سوی خویش خواند به گفته مولایم علی: مرگ را در آغوش خود می کشم و دنیا را سه طلاقه می کنم. و تو ای مادر! بر گوشه ها نشین و نگو که فرزندم داماد نشد، عروسم شهادت هست و سفیر گلوله عقد ما را خواهد خواند در پوششی از خون تازه و سرخم و بارش نقل سرب در حجله سنگر، عروس شهادت را به آغوش خواهم کشید.

و شما ای برادران بسیج محله! قدر این نعمت را بدانید که بر ملت ما آمد که ما را از سرگردانی و حکومت طاغوت شاه ملعون نجات داد. از یاری کردن به این روح خدا کوتاهی نکرده و تاییاری، امام زمان انشاءالله برسد در رکاب او موفق شویم علیه استکبار جهانی و علیه طاغوت و طاغوتی و علیه ابلیس بجنگیم. ای برادران! در عمل صالحتان کوشا باشید، و هیچ وقت از یاری به رهبریت امام خمینی دست بر ندارید و اگر قصدی غیر از این را دارید هرگز زیر تابوت مرا نگیرید که این خود ننگ است برای شما!

ای محصلان! پیرو خط امام باشید و درستان را با جدیت بخوانید، نکند در تحصیل به فساد کشیده شوید که این خصوصیات در فرد مسلمان نیست. قدر تحصیل خود را بدانید که فردا شما را به میز دانشگاه می رساند. نکند که غافل شوید که چهار تا افراد لالابالی به میز دانشگاه بروند و آن وقت دانشگاه را با دلچک کاری خود به فساد میکشانند. و شما ای خواهران و برادران! خطاب حضرت زینب به شما چنین است: حجابتان را رعایت کنید، اگر رزمنده ای ایثار می کند تو در پشت جبهه ها راحت باشی پس تو را به خون هزاران شهدا حجابتان را رعایت کنید تا با حجاب خود مشت محکمی را به دهان یاهو گویان شرق و غرب بزنید، فرزندان خود را زینب وار تربیت کنید و آنها را اگر امکان است تشویق به جبهه ها نمایید که فردا در حضور زینب رو سفید باشید.

و در آخر شما ای معلمان که مرا درس آموختید که با درس خواندن حقایق را بشناسم. از زحمات شما بی نهایت متشکرم امیدوارم که خداوند به شما اجر عنایت فرماید. شما را برای حفظ نگه داشتن سنگر، در پناهش محفوظ بدارد. در آخر چند دعا: خدایا به مادران صبر و به خوهران و برادر شکیبایی و به پدران داغ دیده مقاومت عطا کن، تا با صبر و شکیبایی و مقاومت جنگ به نفع اسلام پایان پذیرد.

پروردگارا! اگر با بدن غرق به خون به وطن خود بازگشتم فقط به این امید که فردای قیامت در حضور پیامبران رو سیاه نباشم پس گناهانم را ببخش و خون ناقابل را که هدیه کرده ام بپذیر.

معشوقم ستاره ها درخشیدند، خورشید تا بالای آسمان نزدیک به غروب است. پس تو ماه تابان را نگهدار! ضمن خسته نباشید و توفیق و اجر برایتان، امام را یاری کنید چون زبانم گویای آن نیست، خدا حفظشان کند.

آنکس که عاشق پیروزی اسلام و شهادت در راه الله است!

حسین اصغر نژاد



شهید دانش آموز

## جعفر اکبریور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر اکبریور

جعفر اکبریور در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سرانداز قاسم زاده و پدرش رستم اکبریور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر اکبریور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه عملیات عین خوش در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## جعفر اکبریور

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهداء، السلام عليك يا حسين (ع) با درود بر رهبر کبير انقلاب اسلامي و با سلام بر تمامی شهديان راه الله و بر تمام رزمندگان اسلام و بر امت حزب الله و شهيد پرور ايران. خود را موظف ديدم تا وصيتنامه اي را بنويسم تا اگر انشاءالله سعادت شهيد شدن در ما پيدا شد بعد از شهيد شدنم خدای ناخواسته مشکلي پيش نيايد و همچنين امت حزب الله خط و مشي شهدا را بدانند. برادران و خواهران عزيز و امت حزب الله! از آن موقعي که تصميم گرفتم به جبهه بيايم چند هدف داشتم؛ اولاً به ندای امام لبيک بگويم و بيايم به اسلام و قرآن خدمت کنم تا اسلام از خونمان محفوظ بماند. دوماً بيايم با دشمنان اسلام بجنگم تا پيروز شويم و خاکمان را از دست اجانب پاک سازيم و کربلاي عزيز که حسين و شهدای با آن عظمت در آنجا هستند را زيارت کنيم. يا اگر شهيد شديم هم باز پيروزيم و به بهشت داخل ميشويم. سوماً به اميد ديدار امام زمان (عج) آمده ام تا اگر يکبار هم شد آقا جان را ببينم چون برادران ميدانيد که امام زمان بيشتر در جبهه ديده ميشود و فرماندهي جبهه را مهدی بر عهده دارد و حالا هم من خيلي خوشحالم که الحمدالله توفيق حاصل شد که به جبهه بيايم و به سربازي امام زمان در آيم، اميدوارم که اربابمان ما را به سربازي و نوکريش انشاءالله قبول بدارد. برادران! واقعا اين جنگ بقول امام بزرگوارمان يک نعمت بود که خدا به ما داد. چون اين جنگ باعث شد که جوانان به ديدار الله نائل گردند و باعث شد که سختي ها و رنج ها را تحمل نمايند و بسيار مشقت های ديگر. برادران! بقول علی (ع): جهاد يکي از درهای بهشت است پس خوشحال کساني که از اين در داخل شوند، يعني همان رزمندگان و مجاهدان في سبيل الله. برادران تا ميتوانيد از اين در داخل شويد و به جبهه بيايد. برادران! از شما ميخواهم که اين امام عزيزمان را تنها نگذاريد و قدر او را بدانيد و به ندهاي او لبيک بگويد. برادران! صبر را پيشه خود سازيد و سختي ها را تحمل نماييد که خدا با صابران است. برادران! اين را بدانيد که اين جنگ آزميشي بود از طرف خدا بود تا ما را به ترس و گرسنگي و نقص اموال و دست و پا دادن و مجروح دادن و همچنين نقص نفوس که شهيد دادن باشد و همچنين نقص اموال و کمک به جبهه ها [آزميش کند]. اي مادران شهيد به شما ميگويم که اگر هر چند عزيز خود را در راه خدا بدهيد جبهه ها را خالي نگذاريد تا موقعي که جنگ ادامه دارد، برادران واقعا جبهه جای خوبی است مخصوصاً براي شهيد شدن شيرينتر، چقدر شيرين است جان دادن در راه خدا ايکاش من هزار جان داشتم و آنرا فدای الله و اسلام ميکردم. برادران بدانيد که اگر تکه تکه ام کنند و خاکسترم کنند، تسليم ظلم نميشوم و دست از خدا و اسلام و امام خميني برنميذارم، اين است مرام حسين و مرام شهدا. همچنين سفارشي دارم به برادران دانش آموز و معلمان، برادران محصل! درس هياتان را خوب بخوانيد و از کلاس غافل نباشيد و گول ضد انقلابيان را نخوريد. تا ميتوانيد ضد انقلابيون را شناخته و معرفي نموده و از مدارس اخراج نماييد و با آنها در جامعه اسلامي مبارزه کنيد، برادران معلم هم خوب درس بدهيد و بچه ها را آزرده نماييد چه از نظر درسي، روحي و جسمي. برادران تبليغات اسلامي را گسترش دهيد. و سفارشي هم به پدر و مادرم دارم؛ خصوصاً با مادر گرامي ام، سلام عليكم! ميدانم که چقدر براي زحمت کشيديد و مرا بزرگ کرديد ولی بايد بدانيد که اسلام از من و امثال من بهتر و لازم تر است و گران مايه تر، مادر عزيز! اگر تو فرزند خود را از دست داده اي در راه خدا و داده اي در راه اسلام همانطور که امام حسين (ع) علی اکبر و علی اصغر را در راه خدا داد و آنها را فدای اسلام نمود، من که از حسين و علی اکبر و کلا از امامان بزرگتر نيستم. يازده امام شهيد شدند چون واقعا زندگي ابدی شهادت است، انشاءالله تو با زهرا (س) محشور ميشوي و بعد سلام تو را به زهرا و به امام حسين ميرسانم. مادرم! من پيش امامان ميروم ناراحت نباش و از تو خواهش ميکنم که زياد گريه نکنی و ناراحت نباشی و صبر را پيشه خود سازي که خدا با صابران است. مادرم! افتخار کن که فرزندان شهيد شد و باز ميخواهم که گريه نکنی که منافقين و دشمنان اسلام را شاد کنی و مرا ناراحت سازي، مادرم! باور کن که اگر خدای ناخواسته زياد ناراحت بشوي و گريه کنی و منافقين را شاد کنی من ناراحت ميشوم چون من زنده ام و شاهد اعمال شما. مادرم! ضمناً تو ميخواهم که اگر بدی يا ناراحتی براي شما ايجاد کردم مرا ببخشيد. والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته



شهید دانش آموز

## محمدرضا اکبرزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرضا اکبرزاده

محمدرضا اکبرزاده در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۳۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه صغری اصغرینیا و پدرش عباس اکبرزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدرضا اکبرزاده در سنگر مسجد و مدرسه به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب اسلامی شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۹/۰۵ در بابل (سبزه میدان کوچه جامی) در اثر اصابت تیر رژیم شاهنشاهی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای روشن آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



محمد رضا اکبرزاده

بسم تعالی  
زندگانی ما در سینه محمد رضا اکبرزاده  
۱۳۵۷/۹/۲۵  
۳۵۷۲  
شهادت محمد رضا اکبرزاده روشن منزل اکبرزاده در شب جمعه نهمین  
مهرستان بابل دوره ابتدایی را گذرانید از دوره ابتدایی نسبت نداشتن در بطن اسهالی به  
بهرت امام خمینی (شاهچراغ) با بدو هم در بطن معتمد برافزادیم در رشته طبیعی  
همه در مجال دینی شرکت داشت و بعد از اسلام تجریدت سر بازی رفته در آغاز انقلاب  
یاری به انقلاب داشت تا آنکه در یکی از روزها که در آرامگاه محمد باقر برای روضه شهید  
انگیزه تطهیرات و اچیمای بود پیش ما مومنین در حالیکه بسوی جمعیت شکر می‌انداختی کردند  
زخمی شدند حالش در آرامگاه محمد باقر بهترات رسید و او تن کسی را در او انداختند و از مردم باری خوا  
مد محمد رضا اکبرزاده پاره تا آنکه در روز یکشنبه ۱۳۵۷، ۹، ۲۵ که امام در فرانس خرابی عمومی اعلان فرمودند  
نام مغازه که توسط تطهیرات بود در روز دهم ماه غروب یوسه ما مومنین رژیم کثیف لادگی  
بوسی شهید محمد رضا اکبرزاده در راهبیت گوله به بیمارستان محل و منی شهید که به لقاء  
وست آدرس بابل خیابان شهید محمد رضا اکبرزاده منزل اکبرزاده تلفن ۵۵۷۲  
محمد رضا اکبرزاده





شهدای دانش آموز

## قاسم اکبرنژاد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم اکبرنژاد

قاسم اکبرنژاد در ۱۹ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده خدیجه حسینی و پدرش یدالله اکبرنژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شیخ کبیر رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم اکبرنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۹ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بالابصرا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## قاسم اکبرنژاد

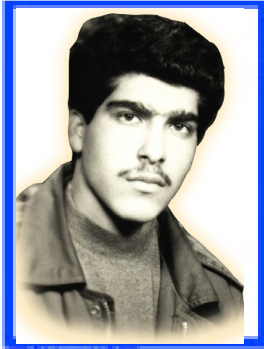
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و درهم کوبنده ستمگران و ظالمان  
 « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدایشان روزی میخورند. با درود بیکران به پیشگاه مقدس آقا امام زمان و نائب بر حقش روح ... موسوی خمینی، اینجانب اکبر نژاد متولد سال ۱۳۴۷ دارنده شماره شناسنامه ۴ صادره از بابل دوران کودکی خود را در کنار خانواده مومن خود گذرانده ام بعد از ۶ سال که زیر نظر مادر مهربان و شب زنده دارم بودم و هیچوقت نگذاشت گزندی بر من وارد شود بعد از دوران کودکی یعنی به سن ۷ سالگی وارد دبستان شدم و دوران ابتدایی محل خودم و دوران راهنمایی را در محل مجاور پایان رساندم و دوران متوسطه را در شهرستان بابل ادامه دادم و بعد به علت موقعیت جنگ و لیبیک گفتن به ندای رهبر عزیز و یاری امام حسین شتافته و وظیفه خود دانسته که حتما به سوی جبهه ها هجرت کنم و خداوند نیز این توفیق را به حقیر داده است. خوب این مقدمه چند ساله بنده بوده است. ملت عزیز و شهید پرور! امروز تمامی کفر در مقابل تمامی اسلام ایستاده است، اسلام عزیز در خطر است. امروز شرق و غرب، دو مار زهر آگین به هم پیوند خورده و دست همدیگر را گرفته اند و چون دیدند منافع آنها در خطر است، این عمل را انجام داده اند تا موانع سد راهشان که اسلام و انقلاب اسلامی است را خدای نکرده از بین ببرند. «مَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» چون آنها کورند خیال میکنند کسی آنها را نمی بیند و از مکر آنها خبر ندارد اما خدا از هر حيله آنها با خبر است و همیشه یاور و مددکار بنده های خاص خودش است، اگر دشمنان امروز در جبهه مدرن ترین سلاحها را بیاورند حریف الله اکبر یک رزمنده مومن و بنده خاص خدا نیست. ملت عزیز نکند خدای ناکرده شیطان در دل خودتان و سوسه کند و شما از خدا غافل شوید و از حيله و مکر دشمنان بترسید و از حمایت اسلام عزیز دست بردارید. این را بدانید که خدا یاور ماست.

پدران و مردان مومن! فرزندانان را در جبهه ها بفرستید و بگذارید آنها خدمتگذار اسلام باشند و از مردن هراس نداشته باشید که اگر فرزند خود را به جبهه فرستاده اید شهید میشود! نه خیر، اینطور نیست، شهادت یک سعادت است و نصیب هر کس نمیشود. هر کجا باشید مرگ دنبال شماست حتی از رگ گردن به شما نزدیک تر است چه بهتر که انسان در آخر، مردن شرافت مندانه و در راه خدا بمیرد. چند مطلبی در مورد جوانان و نوجوانان عزیز بگویم: برادران و خواهران مسلمان! امروز همه نظرها به شماست حتی ظالمان و جنایتکاران که دام های شیطانی را برایتان تله کرده اند و هر روز مدهای جدید توزیع کرده تا افکارهای نو رسیده را به سوی خود که همان شیاطین است جلب کنند. یک لحظه فکر کنید اگر دیدید که این کار هم برای خودتان و هم برای جامعه و هم برای اسلام مفید است آن کار را انجام دهید اما نظرهای دیگر هم به سوی شماست که آن نظر رهبر عزیز، خانواده های شهدا، مفقود الاثرها و مجروحین و معلولین عزیز و گرانقدر انقلاب ماست. نکند که از خدا غافل شوید و خون این عزیزان را پایمال کنید که این کار را نخواهید کرد زیرا خون شهید بدون تاثیر نیست، قدر همدیگر را بدانید با همدیگر تند برخورد نکنید و حامی اسلام باشید و هر لحظه آماده دفاع از اسلام و قرآن باشید. خداوند همه شما را حفظ کند که لحظه ای حاضر نیستید رهبر عزیز را تنها بگذارید، رهبری که برای این انقلاب چه سختی ها و مشقت ها کشیده است. چند مطلبی برای خانواده ام: پدر و مادر عزیز و زحمتکش! اگر شهادت نصیب بنده شد ناراحت نباشید بلکه خدا را شکر گذار باشید که فرزندی داشته اید و آنرا فدای امام حسین (ع) و اسلام عزیز کرده اید. بعد از شهادت صبر و بردباری داشته باشید، نمیگویم که گریه نکنید، صدای شیون را چنان بلند نکنید که باعث خوشحالی دشمنان و تضعیف روحیه دیگر مادرانی که فرزندان خودشان را به میادین رزم فرستاده اند یا میخوانند بفرستند شود. «ان الله مع الصابرين» همانا خداوند با صابران است، همیشه و در همه حال با خدا باشید که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» آگاه باش که دل ها با یاد خدا آرام میگردد. برادران عزیز و خواهران مهربان و کوچکم! شما هم صبر و پایداری داشته باشید و حامی اسلام و مسلمین باشید و یک لحظه از خدا غافل نشوید.

خانواده عزیزم! اگر از شما خدا حافظی نکرده ام قصدم بی احترامی نسبت به شما نبوده است، از این حقیر گنهکار راضی شوید که انشاءالله خداوند از شما راضی شود. در آخر از همه محلی ها و دوستان و آشنایان میخوام که هر بدی نسبت به آنان انجام داده ام این حقیر را به بزرگی شان ببخشند؛ انشاءالله که خداوند حافظ همگیتان باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

برادر کوچک شما قاسم اکبر نژاد - مورخه: ۶۶/۱/۳



شهدای دانش آموز

## مهدی اکبری

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی اکبری

مهدی اکبری در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری پورچالی و پدرش برارجان اکبری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس گرجی آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی اکبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۱۱ منطقه عملیات مریوان کردستان در اثر اصابت تیر مستقیم به سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گرجی آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## مهدی اکبری

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً؛ با درود به امام امت، خمینی بت شکن و با درود بر کسانی که به پیام امام لیبک گفتند و فرزندان خود را به جبهه حق علیه باطل فرستادند و با درود به مادرانی که فرزندان خود را این چنین تربیت کردند و با درود و سلام به روح شهیدان خوب.

داماد عزیز و مهربانم! سلام عرض می کنم پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم و خواستارم و امیدوارم که در زیر سایه خدا هیچ ناراحتی نداشته باشید و اگر احوالی از خودم (مهدی اکبری) خواسته باشی خوب و سلامت هستم و به دعا گویی شما و اعضای خانواده مشغولم، (محمد علی) جان چه خوب بود که می دیدید، در این کوهها و سنگ ها چه می گذرد.

در اینجا که شهرش مریوان می باشد منافقین خیلی زیادی هستند و دمکرات ها.

بیشتر وقتها یعنی روز و شب باید آماده باش باشیم و همینطور که در سنگر هستیم، همین که با بعضی می جنگیم از پشت دمکرات ها حمله می کنند ولی هیچ کاری هم نمی توانند بکنند. ما همه جانبازان هیچ ترسی و وحشتی در دل

«۷۰»

خودمان نداریم ولی آنها قسم بخدا (محمد علی) اینقدر می ترسند و اینقدر وحشت دارند که از دور صدای تیر ما را شنیدند فرار می کنند و همچنین بعضی عراقی. من که در همین جا هستم بخدا «محمد علی» هیچ ناراحتی را احساس نمی کنم، من فکر می کنم همین بین شماها هستم و ما را در سه جا اینجا نگه می دارند. این نامه را به «احمد علی» که دوست عزیزم و مهربانم که می باشد بده بخواند و دوست عزیزم حتما شبها به تکیه می رود و همینطور صبح گاهی.

احمد علی جان خوب و سرحال هستی و وقتی که به جبهه می روی به یاد ما هم باشید و همه بچه هایی که در تکیه می باشند سلام مرا به تک تک آنها برسان و همیشه برای ما دعا کنید که با پیروزی تمام برگردیم و ما هم در همین سه ماهی یک حمله سرتاسری داریم اگر خداوند و امام زمان با ما همکاری داشته باشند.

و بعد هم به خواهر مهربانم و کل خانواده و بچه ها سلام و دعای گرم مرا به یک یک آنها برسان، خوب دیگر حرفی ندارم بجز سلامتی شما.

هرچه زودتر منتظر نامه شما می باشم.

خدانگهدار

مهدی اکبری



شهدای دانش آموز

## قاسم اله نیا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم اله نیا

قاسم اله نیا در ۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صفیه شعبانی و پدرش علیجان اله نیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس درزیکلا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم اله نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش و خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درزیکلای آخوندی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## قاسم اله نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ - وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ  
وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

ای کسانی که ایمان آوردید با صبر و نماز از خدا یاری بجویید که خدا با صابران و بردباران است - و کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زنده اند ولیکن درک نمی کنید.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، سلام بر محمد(ص) و فرزند گرامی اش حضرت مهدی(عج) و نائب برحقش امام خمینی و با درود و سلام بر قائم مقام رهبری آیت ا... منتظری و با درود و سلام بر شیر مردان صحنه نبرد حق علیه باطل که با خون خود درخت عظیم اسلام را آبیاری کرده اند، رحمت خدا و درود بی پایان او بر شهدای صدر اسلام و شهدای انقلاب اسلامی از ۱۵ خرداد ۴۲ و شهدای این عصر و زمان و سلام و تهیت بر مظلومان جهان و ایران. در ابتدا از تمامی اهالی و آشنایان و فامیلان خود رضایت و حلالیت می طلبم و می خواهم که از من درگذرند. از امام زمان و نایبش امام خمینی می خواهم که مرا جزء غلامان درگاهشان بپذیرند و مرا به وصال نرسیده از درگاهشان بازنگردانند که وسیله ای باشد برا قرب الی الله و خدا را شکر و ثنا می گویم که هر چه از او خواستم او مرا آرزو به دل نگذاشت، شکر خدا که هر چه طلب کردم کامروا شدم. به راستی که تنها راه نجات از آتش دوزخ و عذاب الهی را چشیدن شهد شهادت می دانم چرا که خداوند، خود بهتر می داند که بهترین چیزی را که در این دنیا دارم و تنها هدیه ای را که می توانم به درگاهش تقدیم کنم جان من است. امیدوارم که بپذیرد چرا که؛

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

در سوگ من ننالید و نگریید، افتخار کنید که توانستید تحفه ای ناقابل به پیشگاه الله هدیه کنید. اشکهایتان را به گلوله تبدیل نموده و به قلب دشمنان اسلام بزنید. چند وصیت به پدرم دارم: پدر جان! از تو می خواهم که مرا حلال کنی و اگر اشتباه یا خطایی از من سر زده با بزرگواریت ببخشی، مرا حلال کن که محتاج حلالیت شما می باشم. پدر جان! در مرگ من صبور باشید چرا که خداوند با صابران است، همانگونه که امام حسین(ع) در شهادت علی اکبر صبور بود ولی هر چند که می دانم که داغ پسر مشکل است ولی من منطقی و راهی را انتخاب کرده ام که به گفته امام خمینی این منطق، منطق صدر اسلام است که اگر بکشید به بهشت می روید و اگر کشته شوید به بهشت میروید و این منطق شکست ندارد، خدای تبارک و تعالی به من نیز فرصت انتخاب این منطق را نیز داده است.

پدر جان! از شما می خواهم که مسجد را خالی نکنید و همیشه به فکر رزمندگان باشید و در آخر نمازتان دعا به جان امام و رزمندگان را فراموش نکنید.

## قاسم اله نیا

و تو ای مادرم! با لالایی شبانه ات و با بی خوابی کشیدن هایت، عاجزانه از تو می خواهم شیری را که به من دادی حلالم کنی تا در پیش خداوند رو سفید باشم. مادرم در مرگ من گریه نکن بلکه برای شهیدی که غریبانه در صحرای گرم کربلا سرش را از تن جدا کردند و فرزند و عیالش را به اسارت و فرزندانش را شهید کردند و حتی به طفل شش ماهه اش رحم نکرده اند برای او گریه کن. مادرم! برای آن انسانهایی گریه کن که نصفه های شب با فرزندانشان به زیر آوار بمباران می روند. مادرا! می دانم که آرزوی هر مادریست که فرزندش را داماد کند ولیکن اگر شما موفق به داماد کردن من نشده اید پس روز شهادتم را روز دامادی و قبرم را حجله ام و کفنم را لباس دامادی ام، چونکه من شهادت را افتخار جاودان می دانم چرا که اکنون اسلام به این شهیدان و شهید افتخار می کند.

از برادرانم تقاضا دارم که راه مرا ادامه دهند و نگذارند که جای خالی من در سنگر پیدا باشد تا دشمن جای خالی را احساس کند و خوشحال گردد.

و از شما خواهرانم می خواهم که زینب وار عمل کرده و حجاب اسلامی خود را که همان سنگر شماسست حفظ کنید، از شما می خواهم که در شهادت من نگرید چرا که در فرهنگ ما شهادت، مرگی نیست که دشمن بر ما تحمیل کرده باشد بلکه شهادت مرگی دلخواه است که مجاهد با همه آگاهی و منطق و شعور و بیداری و بینایی خویش، خود انتخاب می کند. پس شهادت را من خود انتخاب نموده ام در شهادتم نگرید که دشمن شاد گردد و از شما می خواهم که مساجد را خالی نکنید و همیشه با اعمال و رفتار خود الگوی دیگران باشید.

ای مادرم! از شما می خواهم که روز جمعه مرا یاد کنی و بر روی قبرم شمعی نما و آیه ای را تلاوت نما، باشد که با خواندن آیات شما شاد گردم.

به برادران بسیجی و دوستان هم عقیده ام وصیتی دارم: ای پاسداران اسلام! ای یاران امام حسین (ع)! ای برادران عزیزتر از جانم! سعی کنید هرگامی را که برمی دارید در راه اسلام و خدمت به مستضعفان باشد. همواره یار و پشتیبان ضعیفان باشید تا خدا شما را در راه رسیدن به هدف پشتیبانی کند و ایثار را که از صفت های عالیّه یک مرد مومن و مسلمان است پیشه خود سازید و همچون حضرت علی (ع) در راه کمک به ضعیفان ز جان و مال خود بگذرید و خودسازی انقلابی بکنید و جهاد با نفس داشته باشید و اخلاق اسلامی را در رفتار خود مراعات کنید تا اسلام واقعی را به دنیا بشناسانید.

در پایان از پدر و مادر و برادران و خواهران و دوستان و آشنایان و هم محلی ها، عاجزانه تقاضای عفو و بخشش مینمایم؛ چرا که من احتیاج به حلالیت شما دارم. چند بیت شعر برای مادرم به زبان مازندرانی دارم:

اگر قراره آهسته آخر بمیرم / مه دل خواسه که در سنگر بمیرم

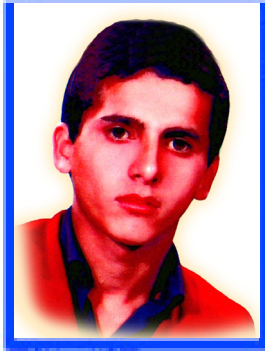
مادر روز شهادت بیمه داماد / هر روز جمعه مَره هکن شاد

مه دل خوانه که بورم کربلا / بغل هاکنم شه قبر آقا

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

برادر شما قاسم اله نیا - مورخه: ۱۳۶۵/۱۰/۲۳





شهدای دانش آموز

## رمضان امامقلی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان امامقلی پور  
رمضان امامقلی پور در ۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زبیده حسینی و پدرش علی امامقلی پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس روستای آرچی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضان امامقلی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۹ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آرچی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۴»

## رمضان امامقلی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا تا به کی به حالت زار / در این دام بلا باشم گرفتار؟  
 به کنج این قفس تا کی بمانم؟ / کنم افغان بیاد آشنایم  
 ز تنهایی دلم دیوانه گردید / ز خویش و آشنا بیگانه گردید  
 خوش آن ساعت که آید پیک جانان / به پای او بر افشام سر و جان  
 به لبخندی رهاوند زین جهانم / دهد در عالم دیگر مکانم  
 دل و جانم ز رنج و تن رهاوند / بسوی ملک جانانم کشاند  
 خوشا آنان کزین غمخانه رستند / به عشرت گاه جاویدان نشستند  
 می توحید نوشیدند و رفتند / ز دنیا چشم پوشیدند و رفتند  
 ندای ارجعی از حق شنیدند / حجاب جسم خاکی را دریدند  
 خوشا آنان ازین ویرانه خاک / نهادندی قدم بر فرق افلاک  
 ز پای خود بند باز کردند / به موج لامکان پرواز کردند  
 به معشوق حقیقی رو نهادند / ز دل رنگ تعلق را بریدند  
 خوشا آنان کزین دریای حائل / کشیده کشتی خود را به ساحل  
 ز روز واپسین اندیشه کردند / حریم بندگی را پیشه کردند  
 به تابوت تفکر سر نهادند / دریچه دل را به روی خود گشادند  
 در خلوت به روی غیر بستند / حضور جلوۀ جانان نشستند  
 خوشا آنان که در خلوتگه راز / شد او با محرمان قرب همراز  
 همه از باده توحید بیهوش / همه با شاهد عینی هم آغوش  
 همه محو جمال کهربایی / سر و پا غرق انوار خدایی

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » قرآن کریم

مپندارید آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه آنان زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند.

با درود و سلام بر امام زمان (عج) و نائب بر حقش امام امت و درود بر امام حسین (ع) که درس آزادی و آزادی را به ما آموخت و همچنین چگونه بودن و چگونه زیستن را به ما آموخت و با درود به رزمندگان سلحشور جبهه ها. آنقدر به جبهه می روم و می جنگم تا یا شهید شوم یا پیروز. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد، ای جوانان! نکنند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین و با هدف حسین شهید شد. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندان به جبهه ها جلوگیری کنید که خود فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید چرا که او تحمل هفتاد و دو شهید را نموده است. مثل خاندان وهب جوانان خود را به جبهه های نبرد بفرستید و همچنین جسد او را هم تحویل نگیرید زیرا مادر وهب فرمود: سری را که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم. همه شما را به خدا می سپارم،

## رمضان امامقلی پور

سلام مرا برسانید به مادر و برادر و خواهر و فامیلان، از اینکه شما را بی خبر گذاشتم و رفتم جبهه مرا ببخشید و تو ای مادر! شیرت را بر من حلال کن و ای برادر و خواهر هر چه بدی از من دیدید به بزرگی خود مرا ببخشید و همچنین به دوستانم بگویند هر چه بدی کردم طلب عفو می خواهم. پدر و مادر عزیزم! تا خدا نخواهد انسان نمی میرد و مرگ و حیات هرکسی بسته به حکمت و صلاح الهی است، پس انسان باید به مرگ خود راضی باشد، امام حسین (ع) روی منبر خود فرمود: چنانچه گردن بند در گردن دختر زینت اوست، مرگ هم برای بنی آدم زینت اوست. واقعه مرگ وحشتی ندارد مگر وحشتی عملی، پس وحشت از کرده های خود شخص است نه از مرگ. مرگ برای دوستان اهل بیت افتخار آنهاست، مرگ برای مغرورهای دنیوی وحشت دارد چون آنها را درهم می شکنند. امام حسین (ع) فرمود: اگر ۳ چیز نبود غرور آدم در مقابل هیچ حادثه ای نمی شکست: ۱- فقر ۲- بیماری ۳- مرگ و خدا کند که وقتی برسد در غفلت نباشیم. بدانیم که خدا خواسته ما بمیریم همانطور که او خواست ما را حیات ببخشد و این عاقبت به خیری است و اما عاقبت بشری در عدم رضای خداست. پس وحشت از مردن حالش و حال اعتراض به خداست. چون گویند چرا خدا مرا میبرد. علی (ع) می فرماید: قسم به خدا برای پسر ابوطالب انس مرگ از انس بچه به پستان مادر بیشتر است. آری لذت مردن را وصال رحمت حق می داند و اوست که می داند مرگ آغاز پذیرایی و ضیافت خدا از دوستان می باشد. آری علی (ع) می فرماید: که لذت مرگ را وصال رحمت حق می دانست پس اینکه ما در خانه بنشینیم برای ما ننگ است در حالی که اسلام ما را احتیاج دارد ولی ما در خانه باشیم! این برای من مرگ در خانه است در حالیکه علی (ع) میفرماید: من مرگ را جز در راه خدا و جنگ با دشمنان اسلام ننگ می دانم. آیا ما از علی اکبرها چیزی کم داریم؟ آیا از عباس ها چیزی کم داریم؟ که باید آنها دست و سر از پیکر جدا کنند ولی ما در رختخواب بمیریم!

و حال چند جمله ای با خانواده ام: آفرین بر شما پدر و مادرم که همچون فرزندی در راه خدا دادید، پدر و مادرم! از شهادت من گریه و زاری نکنید که در بین شما امانت بودم، هر وقت خدا خواسته باشد باید از این دنیا هجرت کنیم. پدر و مادرم! من نمی توانم به تک تک شما بگویم، به همه شما می گویم که از شهادت من گریه نکنید و پیراهن سیاه بر تن نکنید عکس های مرا بر مزارم بگزارید و بر سر مزار من جوان ناکام ننویسید چون بکام خود رسیدم. این دومین بار است که به جبهه اعزام شدم.

در سینه من یاد تو باقیست برادر / فریاد فریاد تو باقیست برادر

قربان همان لحظه که در خون طپیدی / اینجا گل امداد تو باقیست برادر

ای شب شکن ای اسوه ایمان و شهادت / سرسبزی شمشاد تو باقیست برادر

«رمضان» جان قسم به دست بریده ات و قسم بر این بدن های خونیت و سوگند بر آن رزمت راحت ادامه دارد.

والسلام

به امید پیروزی اسلام بر کافر جهانی



شهدای دانش آموز

## نعمت رضا امامقلی تبار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نعمت رضا امامقلی تبار  
 نعمت رضا امامقلی تبار در ۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر رضانیا و پدرش رضا امامقلی تبار پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بدر و غلامزاده میر و هنرستان امام خمینی رشته هنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید نعمت رضا امامقلی تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۵ عملیات حصر آبادان منطقه تپه های مارد در اثر اصابت خمپاره به صورت و بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## نعمت رضا امامقلی تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

کشته شدگان راه خدا را مرده مپندارید آنان زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

باز هم قایلان در برابر هاییلان قد علم کرده و خواستار سرنگون کردن حق و حقیقت می باشند، باز یزیدهای زمان در برابر حسین ها ایستاده اند تا از هر طریق بتوانند ندای حق را در گلو خفه کنند و باز دشمنان اسلام به جرم گفتن «لا اله الا الله» مسلمین را تار و مار می کنند. در اینجا وظیفه چیست؟ آری وظیفه ما بس روشن و واضح است.

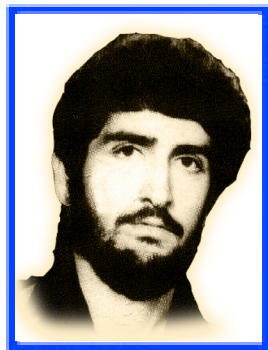
از حسین (ع) و انقلاب او در کربلای خونین شروع می کنم، حسین (ع) برای احیای حقیقت دین و پیامبرش رسول اکرم (ص) می جنگد. در این جنگ برادر و فرزند و یارانش را از دست می دهد و سرانجام با توجه به اینکه همه یارانش را از دست داده بود تکیه به شمشیرش داده و با بانگی رسا می گوید: «هل من ناصر ینصرنی؟» آیا کسی هست مرا یاری دهد؟ آری حسین (ع) با این ندا به ما هشدار داد که این انقلاب تنها برای سال ۶۰ هجری نیست بلکه هر زمانی که ظلم باشد این دگرگونی باید صورت گیرد، باید رفت و جنگید و اینک برای لیبیک گفتن به ندای

حسین (ع) و برای نبرد با یزید زمان در جبهه های نبرد هستیم و همه بسیجیان تا آخرین قطره خون خود در راه پاسداری از حریم مقدس اسلام و ایران خواهند بود در مقابل هر گونه توطئه ابرقدرتها سر تعظیم فرود نخواهند آورد. من می روم تا خونم را نثار اسلام کرده و از این طریق بتوانم اندکی از دینم را نسبت به اسلام و مسلمین ادا کنم.

تو ای مادر! هرگز نمی خواهم که بعد از شهادتم گریه کنی زیرا منافقین از این کارت سوء استفاده نموده و آن را بنا بر ضعف می کنند. به تو ای پدرم! می گویم که تو هم غمگین نباش از اینکه جوانت را از دست دادی چرا که من هدف داشتم و در ضمن بر سنگ مزارم هرگز ننویسد جوان ناکام چرا که من به انتهای آرزویم که شهادت است رسیدم. به شما برادرانم می گویم که نگذارید تفنگم به زمین افتد بلکه آن را بر دوش بگیرید و با کفار بجنگید تا به مصداق این آیه بتوانید وارثان زمین شوید: «وَأَنْتُمْ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و ما اراده کردیم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آنها را وارث زمین قرار دهیم.

و در پایان با شما خواهرانم سخنی چند دارم؛ در مراسم من گریه نکنید. حجابتان را رعایت کنید زیرا در این شرایط حجابتان کوبنده تر از خون سرخمان است و در ضمن سعی کنید چون زینب (س) رسالت زینبی تان را انجام داده و پیام خونمان را به جهانیان ارسال دارید و هیچگاه گوش به حرفهای منافقین ندهید چرا که آنها جز از بین بردن اسلام هدفی ندارند.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»



شهدای دانش آموز

## علی امانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی امانی

علی امانی در ۱۲ آبان ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده سکینه حسین دوخت و پدرش امان الله امانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس زرگر محله و هنرستان نوشیروانی رشته برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی امانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۲ منطقه عملیات مریوان کردستان در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آردکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفاى آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی امانی

بسم الله الرحمن الرحيم «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»  
همانا خداوند کسانی را که در صفهای فشرده در راه او پیکار می کنند را دوست دارد.

این برای ما روشن است که تابع خداییم و بالاترین اهداف و آرزوهای ما جلب رضای خداست، باید با آشنایی کامل به اهداف انقلاب اسلامی در پیشبرد آن کوشا و ثابت قدم باشیم. دشمنان اسلام با اتحاد و وحدت با کمک آمریکای جهانخوار در صدد نابودی انقلاب ما بر آمدند و می خواهند انقلاب ما را نابود کنند و در همین رابطه صدام کافر را وادار به جنگ با ایران کردند و این از خدا بی خبر به کشور اسلامی ما تجاوز نمود، غافل از اینکه ملت ما بیدار و هوشیار است و آگاهی کامل نسبت به مسایل اسلامی را دارد و با داشتن رهبر آگاه، گول ابر قدرتها را نمی خورد. همچنین منافقین را فریفته و آنها را در مقابل ملت ستم دیده قرار دادند و دست به بمب گذاری و ترور شخصیتها می زند تا به این طریق بتوانند ترس در دل ما به وجود آورند و آنها را از صحنه خارج کنند. چه کسی باید از کشور اسلامی و انقلاب اسلامی اش دفاع کند؟ و چه کسی باید با شهادتش به دیگران بفهماند که ما هیچوقت زیر بار ظلم و ستم نمی رویم. من این راه پر سعادت را با آگاهی کامل انتخاب نمودم و به جنگ کافر رفتم اگر شهید شدم بدانید که درس فداکاری و جانبازی را از امام خود حسین(ع) آموخته ام. حسین جان ما به ندای (هل من ناصر ینصرون) امام عزیزمان خمینی کبیر لیبیک گفتیم و به جبهه رفتیم و بدانید که پیروز خواهیم شد چون بر حقیق و حق همیشه پیروز خواهد شد، اگر چه دیر به آن برسیم. گول خوردگان بعثی نمی توانند با خدا مبارزه کنند و ادامه دهندگان راه امامان نمی گذارند که آنها دین خدا را از بین ببرند و تنها نصیحت من به منافقان و گول خورده ها این است که سخنان امام را گوش داده و تا دیر نشده به دامن اسلام عزیز بازگردند. چرا که اسلام با آغوش باز آنها را می پذیرد و شما گول آمریکا را نخورید و خود را به باد فنا ندهید. وصیت من به شما بازماندگان؛ اگر شهید شدم بدانید که راهی بود که خودم انتخاب کردم و با آگاهی کامل به میدان نبرد رفتم و هیچکس فکر نکند چرا چنین جوان از میان ما رفت؟ من بهتر از خودم را از دست داده ام؛ علی اکبر جوان ام لیلا، حسین(ع) و بهشتی مظلوم و دیگر عزیزان. مجلس را طوری برگزار کنید که اعیان و اشراف در آن شرکت نکنند، سعی کنید گریه نکنید تا دشمن از گریه شما خوشحال باشد. خوشحال باشید چرا که خوشحالی شما باعث تضعیف روحیه دشمن خواهد بود و این آیه را هرگز فراموش نکنید: « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

وصیت دیگر من به انجمن اسلامی ها این است که سخنان امام را فراموش نکنید که اگر پرچمی از دست پرچمداری افتاد دیگری پرچم را به دست بگیرد و جای آنها را خالی نگذارد، شما باید ادامه دهنده راه شهیدان باشید. یک وصیت دیگر هم به اتحاد انجمن اسلامی لاله آباد و جلال ارزک که در مراسم روز هفتم هر چه باشکوه تر شرکت نمایید و با این کارهایتان قلب دشمنان اسلام را به درد آورید، امیدوارم خداوند گناهان گذشته مرا ببخشد و شما را در پیشبرد انقلاب اسلامی یاری فرماید.

و در آخر به مادرم می گویم که اصلا گریه نکنند، من از مادرم معذرت می خواهم که نتوانستم زحمتهایش را جبران کنم اما باید افتخار کند که چنین فرزندی تربیت نموده است، از برادر عزیزم می خواهم ضمن اینکه وصی من باشد اموالی را که به من می رسد نصف از آن را به جنگ زدگان بدهد و نصف دیگر را به امور خیریه خرج نماید. در پایان از تمامی فامیلان و دوستان و آشنایان خداحافظی می کنم.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

علی امانی



شهید دانش آموز

## محمد امیریان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد امیریان

محمد امیریان در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه قائمی و پدرش حسین امیریان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید عمو اکبر دخت امیر کلا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد امیریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت تیر کاتیوشا به صورت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## محمد امیریان

بسم الله الرحمن الرحيم

وہ - چه شیرین است پرواز به ملکوت اعلیٰ رسیدن و به لقاء دوست و چشیدن شربت رستگاری. وہ - چه شیرین است آن هنگام که در راه وفاداری به عشق سردادن. وہ - چه دورند گمراهان که دنیا را بهشت امیال حیوانی خود قرار داده اند. وہ - چه بیچاره اند این انسان های حیوان صفت که ایثار و جان باختن در راه معشوق را درنیافتند. وہ - چه خوشبختند آنهایی که در راه وفاداری قبول از امتحان گذشتند و بسوی حقیقت پر کشیدند. وہ - چه غمگین و گریانند کسانی که در سوگ عزیزان چون بردار گه نشستند. بار خداوندا در این سرای غربت، دریایی قبل از طوفان، انسان را می فریبد به تو پناه می برم و از تو یاری و مدد می جویم، باید قفس تنگ دل را شکست و به پرواز درآمد، باید ز جان خود گریخت و به حقیقت پیوست. باید که جان را روشنی بخشید و چون طوفان به خصم زمانه بر خروش در آمد. آنجا که مرگ در راه حق و گذشتن از خود و تعلقات خود، آرزوی هر پیر و جوانی می شود، آنجا دیگر سیمای مرگ زشت و کریح نیست ... آنجا که ...

«۸۲»

حال کجا روم که در آن مرغ سعادت را در بر گیرم واز دنیای فانی پر مکر و فریب رها گردم و آنجا کوی مقصود است و آنجا بارش باران چه زیبا و دل افروز است. همان یاران ایثار و سخاوت و همان پاکان در راه رفاقت و غیره... آنگاه که خورشید از افق سر برآورد و نوید پیروزی را دهد و آنگاه که زمین شکافته شود و گیاهان از آن سر برآرند و آنگاه که خورشید از دل شب تاریک بیرون آید و آسمان را روشن کند و آنگاه که جهان در حول و هوش خود بگردد و مایوس و سرافکنده گردد و آنگاه که اقیانوس به خروش درآید و همه جا را فراگیرد و آنگاه که انسان از عمق ژرفای خود بیرون آید و آزاد شود و آنگاه که سفیر گلوله های کذب و ریا وجودم را ناتوان ساختند و حال ای انسان چه شد که اینگونه درمانده شده ای؟ و آثاری از وجود در تو نیست؟ و جسم بی روح را به چه کسی فروخته ای که اینگونه درمانده شده ای؟ و چگونه درمانده شده ای که محبت را فدای لحظه لحظه های زندگی میکنی؟ چرا اینگونه اند آنها که صداقت را فدای هوس می کنند و عشق را همچون بازیچه ای برای خود ساخته اند. آه کجایید ای یاران سبک بال؟ ای فرشتگانی که همچون صبح صادق پاکید و همچون رود صیقل دهنده جان و روح.

چنین قفس نسزای چومن خوش الحانیست / روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج)، حتی کنار مهدی (عج) خمینی را نگهدار.

محمد امیریان - مورخه: ۱۳۶۵/۷/۲۳



شهید دانش آموز

## صادقعلی ایمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صادقعلی ایمانی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه نودهی و پدرش رمضانعلی ایمانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس گله محله و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید صادقعلی ایمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ عملیات پدافندی منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به ناحیه پشت و باسن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.





شهدای دانش آموز

## علی بابایی تبار

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی بابایی تبار  
 علی بابایی تبار در ۳۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
 بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حسنی علیپور  
 و پدرش رمضان بابایی تبار پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سعیدالعلما و هنرستان شریف واقفی با  
 موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،  
 شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات  
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید علی بابایی تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
 جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه  
 دهلران در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
 الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بیشه سر  
 شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
 و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی بابایی تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام... پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام به پیشگاه مبارک حضرت ولی عصر، امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام کفر ستیز که در سنگرهای خونین حماسه می آفرینند و با درود و سلام بر شما پدران و مادران و خواهران که همچون کوهی استوار در مقابل منافقین کوردل و گروهکهای شرقی و غربی ایستاده اید وصیت نامه ام را آغاز می کنم.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

گمان مبرید آنان که در راه خدا شهید شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

(سوره آل عمران؛ ۱۶۹)

اینجانب علی بابایی فرزند رمضان دارای شماره شناسنامه ۳۶ تاریخ تولد ۱۳۴۳ سوم مرداد ماه بر اساس وظیفه شرعی یک فرد مسلمان و سرباز اسلام و قرآن تصمیم (به) شرکت در جبهه نبرد حق علیه باطل گرفتم و داوطلبانه روانه جبهه شدم تا با نثار خونم درخت اسلام را آبیاری کرده باشم و الحمدلله که توفیق الهی شامل حالم شد و در زمان نائب امام زمان، حضرت آیت... العظمی امام خمینی، راه حق و حقیقت را انتخاب نموده و به نعمت عظیم شهادت که سعادت دو جهان در آن نهفته است رسیدم. خدایا! هدف فقط تویی و جز دیدار و عشق تو کسی نمی توانست مرا به اینجا بکشاند و خط سرخ شهادت، رسیدن به وصال توست و من همچنان این مرگ سرخ شهادت را به آغوش می کشم که همچون مادر، فرزند خردسال را به آغوش می کشد.

خدایا! معبودا آن مشتری را که می خواستی، رو به در گاهت آورده پس این متاع ناقابل را که جانم است پذیرا باش و آن چیزی را که در مقابل آن می خواستی بدهی عطا بفرما. ما وارثان حسین (ع) همواره در تاریخ می خروشیم و میجوشیم تا تاریخ را بجوشانیم و انسانها را بخروشانیم تا کربلای حسینی برای همیشه تکرار شود و تاریخ جهاد را، شیعه با خون خود ورق زند و با خون خود بنویسد: «هیئات منا الذله»

ای یزیدیان تاریخ! و ای مزدوران شرق و غرب و ای منافقین بزدل! ما به اسلام و قرآن وفادار خواهیم ماند و با آن عهد بستیم و این عهدنامه را با خون امضا کردیم و این مکتب اصیل راستین را به عنوان یک مکتب انسان ساز در تمام ابعاد وجودمان قبول داریم و با تمام توان، از آن دفاع می کنیم. پدر و مادرم! درود خدا بر شما باد که با امضا نمودن رضایت نامه من که در حقیقت شهادت نامه مرا امضا نموده اید، امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی، این هدیه ناقابل شما را قبول بفرماید. خواهرم! تو مثل کوه استقامت کن و زینب وار راهم را ادامه بده.

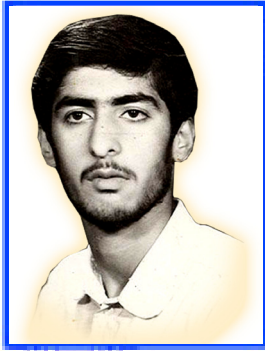
برادرانم! سلاحم را برگیرید، نگذارید که اسلحه ام سرد شود و دنباله رو راه شهدا باشید. پدر و مادرم، برادر و خواهرم! برای من گریه نکنید، برای شهیدان عاشورا و برای بهشتی و ۷۲ تن از یارانش و همچنین برای رجایی و باهنر گریه کنید چون که من درس شهادت از آنها آموختم.

خدایا! به مادران شهدای ما صبر و به پدران شهدای ما استقامت و به برادران شهدای ما شجاعت و به خواهران شهدای ما عفت عنایت بفرما.

پروردگارا! خودت روح... را، این نمونه خوبان را، علی گونه زمان را، واژگون کننده طاغوتیان را و این خمینی نمونه دینت را یاری فرما و او را تا ظهور حضرتش آقا امام زمان (عج) در پناه خودت محافظت بفرما.

در آخر از کلیه برادران و خواهران التماس دعا دارم و اگر آنها از من بدی دیدند امیدوارم که مرا ببخشند.

والسلام علیکم ورحمه... و برکاته - ۶۲/۱۲/۳



شهدای دانش آموز

## حسن بابایی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن بابایی

حسن بابایی در ۹ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه محمدتبار و پدرش حیدرعلی بابایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شفیع زاده امیرکلا و دبیرستان مفتح با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن بابایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه عملیات جزیره مجنون در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شایستگان امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حسن بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»  
مومنان باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت برگزینند جهاد کنند، هر کس که در راه خدا کشته شد یا فاتح گردید به زودی به او اجر عظیم خواهیم داد.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و بنام خدایی که آمدنم بهر او و رفتنم به سوی اوست و هدفم تقرب و نزدیکی اوست و بنام خداییکه معبود و معشوقم اوست و مقتدر و حکیم و رحیم و رئوف است. با درود به پیشگاه مقدس بقیه الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفدا و نائب بر حقش فرماندهی کل قوا رهبریت معظم شهدا و انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خمینی.

و با درود و سلام به دلباختگان و عاشقان و مهاجران عارف و سالکان راه معبود و مسافران دیار عشق، زائران تربت کربلا و مفسران عشق و حافظین مرزهای عقیدتی و تکبیر گویان صحنه پیکار و تکوین گران ایثار و منادیان راه انبیاء و اولیاء باری تعالی و دلاوران صحنه پیکار و عاشقان اباعبدالله الحسین و رزمندگان اسلام ... اکنون می خواهم در این لحظات آخر و زودگذر عمرم چند وصایایی را بر صفحه کاغذ بنگارم و شما امت حزب الله را به مبارزه طلبی و تحلی اسلام واقف سازم و هر چند لکنت زبان و عجز و ناتوانی حقیر در مسائل اسلام و قرآن و جهاد فی سبیل الله بسیار است و بعید هم نیست که امت مقاوم و همیشه در صحنه در این مسائل بیشتر در صحنه عمل باشند. به هر حال سخنانم را به دو قسمت می کنم؛ ابتدا وصایایی چند با مردم مومن و حزب الله شهرم و چند وصیت و درد دل هم با خانواده ام دارم و همراه با چند دعا و نیایش به درگاه حق تعالی شما را به خدا می سپارم. (اشهد و ان لا اله الا الله و اشهد و ان محمدا رسول الله) به خدا سوگند می دهم که کمال مطلق و نور مطلق دیگری جز نور خدا در وادی کمال الهی و سعادت خداوندی وجود ندارد و شهادت می دهم که محمد رسول الله فرستاده خداست و او خاتم النبیین و سید المرسلین می باشد.

خداوندا حمد و سپاس بیکران به درگاه مقدس و ربوبیت که به این حقیر ضعیف و گناهکار توفیق عنایت نمودی تا چون دیگر مخلصان و خالصان درگاهت پیام حسین زمان را در عصر عاشورا را در سرزمین کربلا با دل و جان بشنوم و در پاسخ به ندایش بدون هیچ وقفه ای تصمیم گیری نمایم و بلافاصله عزمم را استوار گردانده و گامهایم را در راه رسیدن به مسیر خون و شهادت با استواری بردارم.

بار الها تو را شکر که به یکباره توسط پیر جماران و انقلاب اسلامی ایران، انقلاب درونی عظیمی در من به وجود آورده ای به گونه ای که دیگر نمی توانستم ماندن را اختیار کنم و سکوت را بر خودم ننگ می دانستم و فکر میکردم وقتی تکلیف و انجام به میان آمد باید همه چیز را ترک کرد و در راه انجام وظیفه سر از پا شتافت. بارالها؛ تو خرد می دانی که این مرد حقیر برای طلب رضای تو بخاطر ادامه شهادت طلبی و ایثارگری سرورم حسین بن علی و تجدید و ادامه راه شهیدان و انتقام از خونهای ریخته شده آنها و با اراده به سوی تو می آیم و امیدوارم که در راه تو به شهادت برسم. در این گیر و دار بود که من توانستم تصمیم جدی و نهایی خود را بگیرم و در تاریخ ۶۶/۴ عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شدم و باز هم خدا را شکرگذارم که مرا در این مقطع حساس زمانی یاری نموده تا در دینم و هدفم پابرجا و ثابت قدم بمانم و دل بستگی ها و خواهش های نفسانی نتواند اجازه جهاد را از من صلب نماید تا بتوانم در این وادی عشق همچون دیگر عاشقان حیات ابدی را بر دنیای فانی ترجیح دهم و رضایت معشوقم را با لطف بیکران خویش برای خود به ارمغان آورم. اما شما امت همیشه در صحنه و مردم حزب الله بدانید که

## حسن بابایی

دنیا مقصود و سرمنزل اصیل انسانها نیست و دنیا نه ازلی است و نه ابدیت است بلکه میدانگاه آزمایش است و محل کشت و زرع اعمال صالحه می باشد و طبق آیه شریفه: «انا لله و انا الیه راجعون» همه ما باید دیر یا زود دار فانی را وداع گوئیم و عزم سفر به دنیایی دیگر یعنی آخرت نماییم. پس چه بهتر که دنیا را ترک کنیم نه دنیا ما را ترک گوید و چه عالیست که ما قبل از به صدا در آمدن زنگ خطر ملک الموت، خویشتن را برای مرگ و رخت بر بند کردن از این دنیا مهیا کنیم. خوشا به آنان که دل از دنیا بستند و به رب پیوستند و چه بد زیستند آنهایی که از انجام تکلیف سر باز زده اند و راهی به حیات ده روزه دنیا شدند و در دره عمیق ظاهر و هوا فریبی دنیا فرو رفته اند (و فی الاخر سبیل) به شیطان پیوستند و چه بی شعورند انسانهایی که انصار الحسین را بدون شعور و نظم تلقی میکنند و گمان می کنند که جبهه و جنگ محل امرار و معاش رزمندگان است و نیز انسانهای حاضر در جبهه را کج فهم و کوتاه نظر قلمداد می کنند و اینان کسانی هستند که تمام وجودشان در قفس تنگ و محبوس گرفتار است و به بهانه نیست یآوری، به انقلاب و اسلام و خون های ریخته شده شهیدان توهین و ناسزا می گویند. آخر جرم ما چیست که شما جاهلان و اسیران در دنیایی که ما در قید حیات هستیم از شما ناسزا می شنویم؟ اما نکند که گواه مظلومیت با خون ما امضاء کرده است بعنوان دلسوزی فحش و ناسزا به آرمانها و به خونهایمان نثار گردد. تنها سخنی که به اینان دارم اینست که جای تعجب است که قریب بر ۸ سال و اندی از تاریخچه انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی میگذرد ولی هنوز اینان ندای زمان را لیبیک نگفته اند و فقط و فقط بجز به ظواهر دنیا به چیز دیگر دلخوش نیستند و همیشه ندای صلح و سازش با جنایتکار و ابرقدرت را سر می دهند. ای جاهلان تاریخ و ای کوفیان! لحظه ای بخود بیایید و بخود بنگرید تا خدا بر شما ثابت گردد. ولی شما ای مردم شهید پرور! سفارش حقیر این است که اول از هر چیز خود و خدای خویش را فراموش نکنید، ثانیاً جبهه و برادران رزمنده را فراموش نکنید و کمکهای مالی و جنبی خود را به جبهه ها ادامه دهید و اگر توانایی جبهه رفتن را ندارید در پشت جبهه به اسلام و رزمندگان خدمت کنید و هرگز و هرگز امام را ترک نکنید و همیشه از پیروان اصیل خط امام باشید و رهنمودهای شیرین ایشان را مویه مو و قدم به قدم در معرض اجرا بگذارید.

من از این سنگر مقدس با امام پیمان می بندم و می گویم که اماما: هرگاه تفنگم قصه می گفت احساس می کردم داغی به دل دارد. سنگر تنها خانه ایست که اجازه آن خون است. من این خانه کوچک مقدس را با تمام جهان عوض نمی کنم زیرا که در درون این سنگرها و در وادی این خاکریزها نام استوار شهید خفته است. اماما! بفرمانت آنقدر در سنگر می مانم تا بر بیکرم گل مقاومت بروید و این گل را تا آخرین نفس و آخرین منزل و آخرین قطره خونم خواهم چشید. اماما! تا لحظه ای که بدنم به راحت قطعه قطعه نگردد و چهره سیاهم با نور تو روشن نگردد دست از جبهه و جنگ و اجرای فرامین و دستورات تو بر نمی دارم. وصیتم به شما برادران بسیجی و مخلص پایگاه شهید قائمی و چاووشی و دیگر همسنگرانم اینست که نکند خدای نکرده دست از امام و جنگ با دشمن بردارید، و نکند ما را فراموش کنید، همیشه گوش به فرمان دستورات امام باشید و نگوئید امام با ما نبوده است و مخاطب سخن امام ما نیستیم. برادران عزیزم! وصیت من به شما و سفارش من این است: که وحدت کلمه را بین یکدیگر حفظ کنید و زنگار کینه را از هم برانید و در جلسات بسیج و فعالیت های بسیج شرکت فعال داشته باشید چون که بسیج و پایگاه رزمنده و عاشق می پروراند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بتاریخ: ۶۶/۴/۸





شهدای دانش آموز

## عباسعلی بازیچ

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباسعلی بازیچ

عباسعلی بازیچ در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده جانبابازاده و پدرش رجبعلی بازیچ پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و دبیرستان طالقانی رشته فرهنگ با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباسعلی بازیچ در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۲ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالائثر می باشد. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۹۰»

## عباسعلی بازیچ

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

گمان مپندارید آنانی که در را خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند  
(قرآن کریم)

صلوات و سلام بر پیامبران خدا از آدم تا خاتم محمد مصطفی (ص) و از امامان معصوم تا شهدای انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی و سلام و درود بر امام امت حضرت نایب الامام، خمینی و رزمندگان شجاع و دلیر جبهه های نبرد حق علیه باطل. اینجانب عباسعلی بازیچ متولد ۱۳۴۳ شهرستان بابل بخش بندپی شرقی چشم به جهان گشوده و برای لیبک گفتن به ندای حسین زمان وظیفه شرعی و دینی خود دانسته تا در برابر کفر و الحاد داخلی و خارجی تا آخرین قطره خون خود برای دفاع از اسلام پایداری نمایم.

پدر و مادر عزیزم! از اینکه نتوانستم آن همه گذشت و ایثار و زحمات جانکاه شما را جبران کنم مرا ببخشید و درباره شهادت ناراحت نباشید و خدا را شکرگذار باشید. پدر و مادرا! من آموخته ام که زندگی دنیوی نکبت بار است و انسان باید زندگی اش همراه با جهاد و پیکار با ظالمان و مستکبران در طول تاریخ باشد و مگر امام حسین (ع) و ائمه اطهار نبود که برای اعتلای دین اسلام کشته شدن؟ من از امام حسین (ع) که فرمود: هرگز زیر بار ستم نخواهم رفت، درس شهادت آموخته ام. باشد تا شما با صبر و استقامت در برابر نامالیقات زندگی پیروز و سربلند از درگاه خداوند منان بیایید، باشد تا شهادتم شما را در تداوم دین مبین اسلام و انقلاب اسلامی کوشا و موفق گرداند.

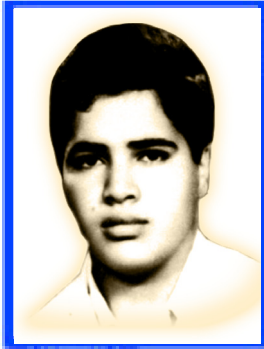
برادران و خواهرانم! بخاطر شهادتم زیاد اشک نریزید ولی شهید گریه کردن نمی خواهد ولی برای هدفش از هرگونه ممانعت خود را دور سازید و زنجیرهای اهریمنی هوای نفسانی را پاره کنید و خود آزاد و خود مقتدی باشید و در مراسم جشن من به مردم تبریک بگویید و از هرگونه افراط و تفریط در برگزاری مراسم ختم من جلوگیری کنید. برادران دانش آموز و معلمان گرامی! شما وارث خون تمامی شهدا هستید و وظیفه خطیر بر دوش شماست و تاملی توانید از قرآن کلام خدا درس سعادت بیاموزید. و از هرگونه پیروی از هوای نفس خود رهایی دهید و وحدت و انسجام خویش را حفظ کنید و دست های خائنی که می خواهد به انقلاب اسلامی ضربه وارد کند را کوتاه گردانید و همیشه پشتیبان ولایت فقیه باشید و دست هر بیگانه چه داخلی و خارجی را قطع کنید.

شما ای برادران بسیجی که بازوی توانمند اسلام هستید! هرگز نگذارید اسلحه های شهدا بر زمین بیافتد و وقتی که جسد مرا به خاک سپردید هرگز ما را فراموش نکنید و راه شهدا را ادامه دهید و هرگز از بسیج دست نکشید و شما ای خواهر مسلمان! حجاب و عفت و تقوا و امانتداری را از بانوی اسلام حضرت فاطمه (س) بیاموزید و همه کار شما باید زینبی باشد و همیشه فاطمه گونه و زینب وار از اسلام حراست کنید. شما ای امت حزب الله! همچنان وحدت خود را حفظ نگهدارید و از ولایت فقیه اطاعت و مسجدها را سنگر خویش قرار دهید و هیچگاه از شهادت نترسید زیرا بفرموده علی (ع): اگر هزاران ضربت شمشیر بر فرق من فرود بیاید که با این وضع کشته شوم بهتر است که در بستر با یک بیماری بمیرم. و همیشه پشتیبان روحانیت واقعی و در خط ولایت فقیه باشید و همیشه شهادت را سرلوحه زندگی خویش قرار دهید.

بار خدایا! مرا ببخش زیرا بنده نادان تو گناه زیادی را مرتکب شده و اکنون به سوی تو می آید. به امید پیروزی اسلام بر الحاد و کفر جهانی و به امید ظهور منجی بشریت حضرت صاحب الزمان امام عصر (عج) و به امید پیروزی رزمندگان اسلام.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی رانگهدار.

والسلام مورخه: ۱۳۶۲/۲/۲۴



شهدای دانش آموز

## مجتبی بخش ملکی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجتبی بخش ملکی  
مجتبی بخش ملکی در ۵ تیر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان  
تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه جواهری و پدرش  
عباس بخش ملکی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس رحمانی و علامه و دبیرستان طالقانی با  
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،  
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات  
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجتبی بخش ملکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵  
منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## مجتبی بخش ملکی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»

سلام بر مهدی امام زمان (عج) و نائب بر حقش امام خمینی و سلام و درود بر رزمندگان اسلام و بر امام زمان که امید خانواده شهداست.

از خداوند می خواهم یک بار حلاوت شهادت را چشیده ایم یکبار دیگر که امام زمان ظهور می کند ما از قبر هایمان به در آییم و کفن های خود پاره کنیم و ندای لبیک یا مهدی (عج) را سر دهیم و در کنار او یکبار دیگر حلاوت شهادت را بچشیم و چه قشنگ است دانسته به پیشواز شهادت رفتن و جان تسلیم کردن در راه خداوند. و چه شاعرانه است ناله های آخر جان دادن و گفتن یا مهدی، یا ابوالفضل. و چه روشن است راه حسینیان.

خدایا من همه جا به جستجوی تو بودم و آخر هم تو را یافته و بسوی تو شتافته ام و از اینکه می بینم به سوی تو می آیم، عقل را از کفم ربوده و به هر جا که نگاه می کنم جلوه ای از تو می بینم. در آخر وصیتی برای پدر و مادر خود دارم؛ که رنج های بسیاری برای بزرگ کردن من متحمل شده اید و امیدوارم که خداوند اجرتان را در روز قیامت بدهد و از پدر و مادرم می خواهم که مرا حلال کنند و وصیتی هم به خواهران و برادرم دارم؛ که آنها هم مرا حلال کنند و از آنها می خواهم که سر مزار من گریه نکنند چون همین باعث خوشحالی دشمنان می شود و شما باید به یاد کسانی باشید که تنها فرزند و سرپرست خود را داده اند.

من دیگر عرضی ندارم و از شما امت شهید پرور می خواهم همانطور که در نخستین روزها، انقلاب ما پیروز شد امام را تنها گذاشتید، در این لحظات هم امام ما پیر جماران را تنها نگذارید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

مجتبی بخش ملکی

۱۳۶۵/۱۱/۲۰



شهدای دانش آموز

## مصطفی براری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی براری  
مصطفی براری در ۳ آذر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل  
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گل خانم پورحمزه  
و پدرش مشهدی آقا براری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس امیرکلا رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مصطفی براری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۶/۳۱ منطقه عملیات مریوان  
-دزلی در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کمال محله امیرکلا  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۹۴»

## مصطفی براری

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۶۸)

مپندارید که شهیدان در راه خدا مرده اند، بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. صدام مفسد است و با مفسد ما نمی توانیم مصالحه کنیم، ما با او مصالحه نداریم ما تا آخر با آنها جنگ می کنیم و انشالله تعالی پیروز خواهیم شد. «امام خمینی»

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت حجت ابن الحسن العسکری و با سلام بر حضرت امام خمینی، بزرگ سازنده و جهت دهنده مبارزات ایران و درود بر همه شهدا، آنانی که راه حق و آزادی را انتخاب و بهشت جاویدان را به جان خریدند و سلام بر خانواده شهدا و مجروحین و معلولین که چشم و چراغ این امتند.

من به راهی قدم نهادم که انبیاء قدم نهاده اند، من راهی را انتخاب نموده ام که سرور آزادگان حسین ابن علی (ع) انتخاب نموده است، من با آزادی و عقیده خود به میدانی قدم نهاده ام که نتیجه اش را قبلا گرفته و با ایمانی کامل پیکار نموده ام که اگر در این راه کشته شدم به مقام والایی که همان شهادت است دست یافته ام.

پدر و مادر عزیز و گرامی ام! آن همه زحماتی که برای من کشیده اید تا مرا به این اندازه بزرگ نموده اید تا شاید که در پیری عصای دست شما باشم ولی نتوانستم ذره ای از زحمت ها و درد و رنج و مشقت های شما را جبران کنم و از این لحاظ عاجزانه عذر می خواهم و امیدوارم که این حقیر را ببخشید و از اینکه به جبهه نبرد حق علیه باطل عزیزم نموده ام و در این راه اگر کشته شده ام ناراحت نباشید زیرا چطور می توانستم در خانه بمانم و شاهد باشم که برادران ما هر روز در خون خود غوطه ور می شوند.

برادرانم! امیدوارم همیشه دنبال روی امام باشید و صحبت های او را کلمه به کلمه اجرا نموده و ادامه دهندگان راه شهدا باشید و همیشه خدا را حاضر اعمال خود بدانید و با قرآن بیشتر انس بگیرید که قرآن راه گشای زندگی دنیا و آخرت است. نگذارید و پدر و مادرم در شهادتم گریه کنند و اگر می خواهند گریه کنند برای غریبی مظلوم کربلا امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) گریه کنند و آنان را به صبر و شکیبایی دعوت کنید و در همه حال امام را دعا کنید. و تو ای خواهرم! حجابت را حفظ کن که حجاب تو وفای توست.

ای امت حزب ا...! جبهه ها را همانطور که تا بحال خالی نگذاشته اید از این به بعد نیز تنها نگذاشته بلکه با شرکت و کمک هر چند با شکوه تر نسبت به گذشته چه از نظر جانی و مالی بتوانیم این فساد را انشالله هرچه زودتر از بین برده و راه کربلا را به روی مسلمین باز نماییم و اگر در این موقعیتی که کشور دارد کم کاری کنیم مدیون خون هزاران شهدایی هستیم که جان خود را از دست داده اند و دیگر اینکه همیشه در صحنه باشید و از نق زدن گروهک ها نسبت به انقلاب و کشور اسلامی شدیدا جلوگیری کنید. در ضمن گروه هایی که در جامعه وجود دارند را شناخته و موضعشان را نسبت به انقلاب بدانید.

و در آخر از تمام دوستان و آشنایان و بستگان می خواهم اگر بدی و خطایی در حقشان کرده ام با بزرگواریشان این حقیر را ببخشید و همیشه به جان امام دعا کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار / بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد

بی منتظری امید رهبر نتوان یار خمینی شد / بی خط ولایت نتوان رهرو مهدی شد

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته - مصطفی براری متولد ۱۳۴۴ - ۶۳/۵/۲۸



شهدای دانش آموز

## علی برزگر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی برزگر  
علی برزگر در ۷ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان جویبار  
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود نژاداصغری  
و پدرش رجبعلی برزگر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای آغوزبن با موفقیت و جدیت پشت  
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل  
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی برزگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۶/۰۷ توسط منافقین ملعون در  
بابل ترور شد و بر اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آغوزبن  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۹۶»

## علی برزگر

بسم الله الرحمن الرحيم

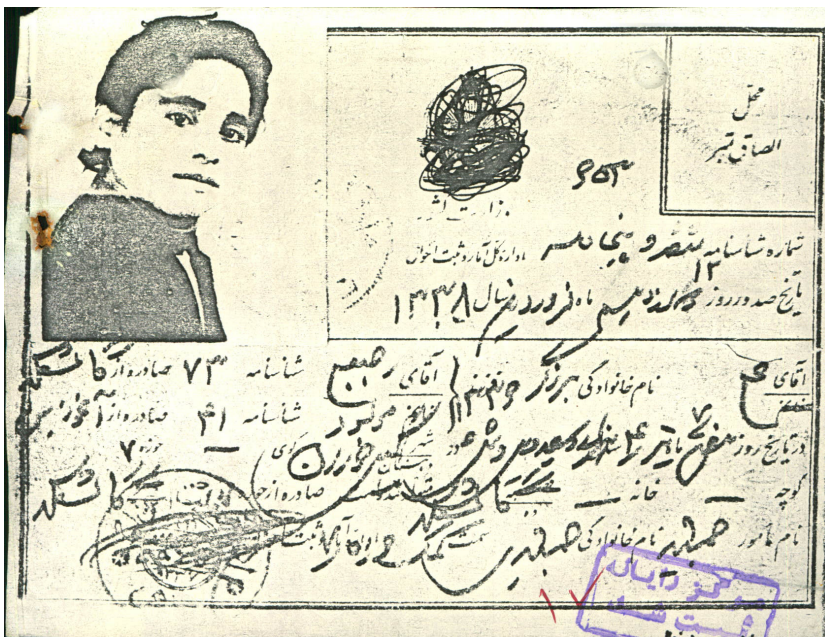
درود بر شهیدان تاریخ پر فراز و نشیب که برای استقرار قلب توحید و تشیع سرخ علوی و تمامیت ارضی خود جهاد کردند و شربت شهادت نوشیدند و درود بر رهبر کبیر انقلاب امام خمینی که باعث شد تا مسلمانان ایران به خویشتن خویش باز گردند و بر علیه طاغوت دو هزار و پانصد ساله بشورند و او را از تخت فرعونى خویش به زیر آورند و وی را از لوث وجود ناپاکش پاک کنند.

پدر و مادر عزیزم! چون مسئله ایران است که باید آزاد گردد و دور از سلطه گر باقی بماند و انقلاب اسلامی است که باید تداوم یابد، دیگر زندگی ذلت بار باقیام پیامبر گونه امام و امت شهید پرور پایان پذیرفت و با عزت و افتخار زیستن آغازیدن گرفت. بعد از این در تربیت بچه ها و نسل های آینده بیشتر همت گمارید و آنها را مکتبی و وطن دوست بار آورید.

مادر جان! خداحافظ، مادر جان! من مقداری بدهکاری دارم که آنها را ذکر می کنم: ۳۰۰۰ ریال به حاجی قربانعلی رحیمی زاد بدهکارم و مبلغ ۲۰۰۰ ریال از علی قربانی طلب کارم از او بگیرید و مبلغ ۱۱۴۰ ریال بابت پول تکیه محله هست پیش من بدهید به دست محمد محسن پور و پولی به مبلغ ۱۲۵۰ ریال به «اسماعیل کارآمد» بابت سنگی که ریختیم به او بدهید؛ از بابا و تو مادر جان خداحافظی می کنم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

علی برزگر







شهید دانش آموز

## محمدابراهیم بزرگ تبار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدابراهیم بزرگ تبار  
محمدابراهیم بزرگ تبار در ۱۲ آبان ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
ناهدید حیدری و پدرش ابوالحسن بزرگ تبار پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه اسلامی انصاریه با موفقیت و جدیت پشت  
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت  
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل  
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدابراهیم بزرگ تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ عملیات والفجر ۶  
منطقه دهلران چیلان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در  
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۹۸»

## محمد ابراهیم بزرگتبار

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

با سلام و درود به امام امت خمینی بت شکن و با سلام و درود به امت شهید پرور ایران که با دادن شهیدان گلگون کفن آزاده و با ایمان راه سرخ حسین و امام حسین را ادامه می دهند و به ممالک جهان می فهمانند که راه ما راه حق و حقیقت است و ما هرگز شکست نخواهیم خورد و به قول امام (چه بکشیم و کشته شویم پیروزیم) ای امت شهید پرور ایران! خود را برای تحمل رنجها و مصیبت ها و ناکامی ها و ناروایی ها آماده سازید.

و دل را قوی دارید که قادر یکتا پشتیبان شماس و تنها اوست که شما را از شر دشمنان نجات می دهد و شما را عاقبت بخیر می گرداند و دشمنان شما را به انواع عذاب ها و شکست ها دچار می کند، این مصیبت ها و سختیها زودگذر و تمام شدنی است ولی به پاس این جانفشانی ها و فداکاری ها به نعمت های ابدی و بی پایان خداوند خواهید رسید و برسکوی بزرگواری تکیه خواهید زد، اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدرت و منزلت الهی شما می کاهد بر زبان نیاورید.

من یک وصیت به جوانان و مادران و امت شهید پرور ایران دارم که از این قرار می باشد؛ ای جوانان! مبدا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب شهادت شهید شد و مبدا در بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه خدا و با هدف شهید شد، ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد.

ای مادران! مبدا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب حضرت زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود، همه مثل خاندان وهب جوانان را به جبهه های نبرد بفرستید و حتی بدن او را هم تحویل نگیرید زیرا مادر وهب فرمود: سری را که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم. برادران! استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه در راه خدا باشید و در راه او قدم بر دارید که هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نسازند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرتهاست.

ای برادران! حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگهدارید که در جبهه ها می توانید خود را بسازید و در امام بیشتر دقیق شوید، سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او بسازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید، اگر فیض شهادت نصیب گشت آنان که پیرو خط امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتماد ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند، اما باشد که دماء شهدا آنان را نیز متحول سازد و بر رحمت الهی نزدیک شان سازد. سلام مرا بر رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خون سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشورا و در تمام کربلا با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلام امام زمان (عج) به اجرا در آید.

چند وصیت به خانواده ام: وقتی که من شهید شدم من را در آرامگاه معتمدی دفن کنید، نماز بر جنازه مرا حجت الاسلام بابایی بخواند، برای من ۲ ماه نماز بخوانید و یکماه روزه بگیرید. هرکس از من پولی طلب دارد بیاید از خانواده من بگیرد و هرکس که بر گردن من حق دارد، از هر نظر باشد چه از نظر بدنی و چه از نظر قصاص از جنازه من بگیرد و قصاص کند یا مرا ببخشد و اگر من برگردن او حقی دارم او را می بخشم و خدا کند که موقع مردن من عقده کسی را در دل نداشته باشم و کسی هم از من عقده ای در دل او نباشد.

(والسلام)



شهدای دانش آموز

کازم بصلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کازم بصلی  
کازم بصلی در ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه نساء  
محسنی و پدرش یوسفعلی بصلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس رحمانی و کوروش و دبیرستان کاشانی رشته  
بهداشت با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و  
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری  
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید کازم بصلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه  
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۸ عملیات منطقه ماووت در اثر  
اصابت ترکش به صورت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.  
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار درویش خیل شهرستان شهید پرور بابل  
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای  
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۰»

## کاظم بصلی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ» (قرآن مجید)

مرده میندازید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند بلکه آنها زنده اند و نزد خدا روزی می خورند. حمد و سپاس خدای را که جهان را دانشگاهی برای تربیت جهانیان آفرید و بهترین دانشگاه انسانیت، جبهه های جنگ است و در این مکان مقدس است که فریاد یا مهدی ادراکنی بلند است، اینجاست که قدرت خدا تجلی می کند و شور ایمان نمودار می گردد.

مهدی جان! در جبهه ها تو را بسیار ندا دادم ولی هرگز جمال زیبایت را ندیدم. مهدی جان! در جبهه به دیدارت آمده ام، یک بار محض رضای خدا چهره ات را بر من و مشتاقان بنما.

اینجانب کاظم بصلی فرزند یوسفعلی برحسب وظیفه اسلامی خود وصیت می کنم که تمام پدران شهدا وصی من هستند و همه مادران شهدا ناظر من هستند. چون پدر عزیز و مادر مهربانم یکی از آنها می باشم. ضمناً مرا در کنار قبر برادرم دفن نمایید تا در کنار قبر برادرم آرام بگیرم چون با او همسفر هستم. دیگر اینکه مراسم بزرگداشت مرا خیلی ساده برگزار کنید و از پدر و مادرم خصوصاً خواهران و برادرانم می خواهم که برایم گریه نکنند و رسالت شهدا را بر جهانیان اعلان دارند.

پدر و مادر عزیزم! همیشه در موقع خواندن نماز حتما خورشید جماران و امید مستضعفان جهان را دعا کنید و در نماز جمعه ها این حج فقرا شرکت کنید و راهپیمایی ها را فراموش نکنید. لباس های مرا بدهید به برادرانم بپوشند، مقداری پول در بانک دارم که مقداری از آن را برای جبهه ها ارسال دارید و بقیه آن را برایم نماز و روزه بدهید. خدایا من برای وصال تو به جبهه آمده ام و آرزو دارم که مرا در بستر طبیعی ممیران که شاید مرگ من کمکی باشد برای پیروزی اسلام.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام

بتاریخ ۶۲/۷/۲۸

کاظم بصلی



شهدای دانش آموز

## رمضانعلی بلالی اوصیاء

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی بلالی اوصیاء  
رمضانعلی بلالی اوصیاء در ۱۳ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
بلیس خاکساریان و پدرش حسینجان بلالی اوصیاء پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس نمونه و دبیرستان طالقانی رشته تجربی با  
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،  
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات  
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضانعلی بلالی اوصیاء در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۰۵ عملیات تکمیلی  
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۲»

### رمضانعلی بالکی اوصیاء

بسم رب الشهداء  
 عنوان خاطره: یک روز دو خطه طوطی غول آب دادن لاله بودم  
 که بداند اوستی به لاله خیره منم و زیر یکم زوزم  
 می کرد که او وارد شد با احترام سلام کرد رفت  
 مادر اتفاق افتاده که اینگونه نداشتی لقمه نه  
 وقتی خیلی سهابت کرد جوابی را دادم  
 لقمه پسر جان یکی یکی از جوانان ما بر پرده شونده  
 لبخند زرد لفت نه مادر آنجا کجای پرنها بود  
 بلکه پروانه می شو و نور در درون  
 امیران را محاسره کردند تا زندگی با ایران و  
 آینه زاده پهل

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

که امیران نرسد چون آبی سرد غم درونم را  
 خاموشی کرد دستم را گرفت بودید لفت  
 مادر پروانه ای لاله ای منو ما هم یک  
 روز فواهد رفت و بر منی را داشت روی  
 نمانده ایم لفت مادر خیلی دستم لقمه پسر جان  
 اینم چیز هست ای لفت انتظار لقمه  
 انتظار برای لقمه ای لفت و کنش  
 لقمه نه بلو با لبخندی آرام و صبیح لفت  
 انتظار سهابت را می کشم خیلی دلم برای  
 آینه زاده پهل

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

که سیر کوی شهیدم و درستان شهیدم تنگ  
 شد بداند اوستی لقمه پسر جان تو عاقلی و راوان  
 را دادم به لفت مادر نفرینم نکن منی که بال  
 دلم پروانه هم هستم با دید بروم تا پرواز  
 را برای هم میم با خالک بیدارم آدمیم  
 بالا و صورت گرفت نماز منی را خواند سر سجاده  
 خدا اهل صدارد با چشمه پیر از اسد  
 و آه وقتی رفت واقعا آفرینه یاس بود که  
 همت جوهه به قول خود منی بال داشت بدو  
 من رفت روح منی صلواتی منی ترا می بار  
 آینه زاده پهل

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:



شهدای دانش آموز

## محمد کریم بهمنی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد کریم بهمنی

محمد کریم بهمنی در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه فرحی و پدرش مرتضی بهمنی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آهنگر کلا رشته فرهنگ با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد کریم بهمنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۰/۲۱ منطقه عملیات چنگوله در اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چوبست شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشقای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۴»

## محمد کریم بهمنی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

البته مپندارید که شهیدان در راه خدا مرده اند، بلکه زنده به حیات ابدی هستند و در نزد پروردگار روزی می خورند. با سلام و درود بر امام زمان (عج) و رهبر کبیر انقلاب و امت شهید پرور ایران. و با سلام بر شهیدانی که مثل شمع سوختند و نور دادند. خدمت پدر و مادر و برادران و خواهران و همه دوستان و آشنایانم سلام عرض می کنم، پس از عرض سلام، شما را به تقوا و پرهیزگاری وصیت می کنم و از خداوند تبارک و تعالی خواهان و خواستارم که به شما صبر و استقامت عنایت فرماید. پدر و مادر عزیزم! هر چند که یک فرزند خود را از دست داده اید و داغ جوان برای شما خیلی سخت و ناگوار است ولی از دست دادن اسلام و قرآن از همه آنان دشوارتر و همان طور که امام بر حق ما خمینی بت شکن فرمودند: ما باید همه عزیزانمان را فدای اسلام کنیم و ندای (هل من ناصر ینصرونی) امام حسین (ع) را لبیک بگوییم و تا آخرین قطره های خون ناقابل خود را فدای اسلام و قرآن کنیم و از شما خواهشی که دارم این است که در شهادت من خوشحال باشید. امیدوارم این خونی که من در راه اسلام فدا کردم مخلصانه باشد و مورد عنایت خداوند متعال و امام زمان (عج) قرار گیرد و با ستایش آن یگانه معبود که من را در این زمان قرار داد تا بتوانم جانم را در راه دینش فدا کنم. آن موقع که دین خدا نیاز به جهاد و شهادت داشته باشد انسان باید برای رضای خدا در این جهاد مقدس شرکت کند و بجنگد و بشکشد و شهید بشود و اگر چنین کرد پیروز و سربلند خواهد شد. شهادت در راه خدا راهیست که بهترین بندگان خدا طی کرده اند و آنان الگوهایی هستند برای دیگران و مهم تر از همه آخرین خصلت که می فرماید: شهید نظر می کند به وجه الله. چون مثل انبیاء و اولیاء چیزهایی که بین آنها و حق تعالی حجاب بوده است می شکند و در نتیجه به منزلی می رسد که منزل انبیاء است و من نیز با آگاهی کامل و برای رضای خدا این راه را انتخاب کردم، نه کسی به من زور کرد و نه با اجبار مرا فرستاد، نه چنین فکری نکنید. امیدوارم خدای عزوجل افتخار شهادت در راه خودش را نصیب من گرداند همچون حبیب بن مظاهرها در راه اسلام جانبازی کنم. شما ای جوانان عزیز! این راه را انتخاب کنید تا سعادت دنیا نصیبتان بگردد. خدایا تو خود شاهدی که چیزی عزیزتر از جانم ندارم که فدای اسلام و قرآن کنم. ای ملت بپا خواسته مسلمان ایران! به ندای خدا و قرآن کریم گوش فرا داده و بپا خیزید که چشمان اشک آلود مستضعفان جهان انتظار شما را می کشد.

پدرم! امیدوارم همیشه در زندگی شاد و پیروز باشید، مادرم! امیدوارم در زندگی هیچ ناراحتی نداشته باشید، مادرم! من راه شهیدان را می روم وقتی که شهید شدم شما نیز راه زینب (س) را برو و زینب گونه زندگی کن و پیام رسان خونه شهدا باش.

از همه شما تا روز قیامت خداحافظی می کنم و هیچ ناراحت نباشید بلکه افتخار کنید که پسر شما در راه اسلام و قرآن رفت و از برادرانم می خواهم که سلاح افتاده مرا به دست گیرند و برای حفظ دین و اسلام و قرآن و مملکت جای مرا پر کنند. و از خواهرانم می خواهم که حجاب خودشان را داشته باشند چون حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است. من از خانواده خود می خواهم که بیایند جسد مرا ببینند و نماز شکر بجای آورند. بعنوان یک برادر کوچکتر از شما مردم غیور و شهید پرور که باعث سربلندی همه ایرانیان در جهانیان هستید می خواهم که مبادا امام امت این قلب ملت و این هدیه خدا را تنها بگذارید.

والسلام علیکم ورحمه ا... برکاته - محمد کریم بهمنی - به تاریخ ۶۳/۵/۷





شهدای دانش آموز

## رحمان بیگی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمان بیگی

رحمان بیگی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش متور ملکی و پدرش علیجان بیگی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس درونکلای شرقی و دانشسرای کشاورزی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رحمان بیگی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۴ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درونکلای شرقی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۶»

## رحمان بیگی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. سوره بقره آیه ۱۹»

و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و همه را آیین، دین خدا باشد و اگر از فتنه و

جنگ دست کشیدند (با آنها عدالت کنید) که ستم جز بر ستمکاران روا نیست. قرآن کریم

«وقتی که آخر الزمان فرا رسد شهادت خوبان امتم را گلچین می کند. پیامبر اکرم (ص)

سلام بر مهدی قائم آل محمد(ص) بهترین یاور رزمندگان و حامی مستضعفان. و با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی که با رهبری پیامبر گونه اش ما را از ظلمات به سوی نور هدایت کرده است و با درود و سلام فراوان بر شهدای صدر اسلام تا شهدای خونین جنگ تحمیلی ایران که با نثار خون پاک خویش درخت انقلاب را آبیاری کردند. و با درود به صف شکنان جبهه توحید که هر لحظه با فداکاری خویش نگهبان اسلام و قرآن و مرز و بوم کشورند. خدا را حمد و سپاس فراوان می کنم که مرا عقل و هوش و فهم و درک و توان عطا کرده است که بتوانم دیواره نور و ظلمت را تشخیص داده و به خدای خویش پناه ببرم و او را به کمال و شایستگی خویشتن عبادت کنم. رب العالمین را مکرراً شکر گذارم که مرا از شیعه علی (ع) قرار داده است زیرا پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) فرموده: هر که شیعه آل علی و دوستدار این امام باشد یعنی دوستدارنده من است و هر کس من را دوست داشته باشد، خدا او را دوست می دارد.

پناه بی پناهان را همیشه ذکر گویم چون به این حقیر کرامت فرموده است تا در جبهه جنگ برای (فی سبیل الله) قدم بردارم تا شاید خدا نظری به بنده گنهکار خویش بنماید و مرا مورد لطف و بخشش قرار دهد انشالله.

بیاد دارم هم اکنون قلم را در دست گرفته و بر روی کاغذ می لغزانم، چندین بار قلم را بر دست گرفته و وصیت نوشته ام. اما شهادت نصیب نگشت شاید توشه لازم را برای آخرت جمع آوری نکرده بودم که خدا نزد خویش فرا بخواند، حتما هم همینطور بوده است زیرا آنان که توشه را جمع آوری کرده بودند به نزد او (عند الله) رفتند. این فرصتی است که خداوند به ما عطا کرده است و ما را منت نهاده تا بتوانم توشه لازم را انشالله جمع آوری کنیم و در نزد خدای خود توبه کنیم و از گناه ها و معصیت ها معذرت بخواهیم تا خدا با لطف و کرم متعالی خویش ما را بیامرزد انشالله. اگر خداوند بزرگ در این راه بر ما منت نهاده و کشته شدن ما را در این راه (فی سبیل الله) قبول نموده باشد و به شهادت نائل آمده ام، آنانکه پیرو خط سرخ خمینی نیستند و به ولایت و رهبری او اعتقادی ندارند بر من نگریید و بر جنازه من حاضر نشوید اما باشد که دماء شهدا آنان را نیز متحول بسازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند. شما ای پدر گرامی! بدانید که فرزند شما قدم در راه حق نهاده و این طریق را با آگاهی کامل انتخاب کرده و نظر لطف و ترحم پروردگار در این روش جای دارد، شما نیز صبر را پیشه کنید و همچنان مقاوم و استوار باشید که دست خداوند بالای سر شماست. پدرم! اگر شما را رنجیده خاطر کردم و نتوانستم آن همه زحمات فراوان شما را جبران کنم مرا عفو فرمایید و برای من دعای خیر بخوانید که خداوند نظر بیشتری به ما بنماید.

و شما ای مادر غم پرورم! می دانم که خبر شهادت من شما را ناراحت می کند و خودم نیز آگاهم که چقدر از بدو تولدم تا روز آخر زندگیم برای من زحمت کشیدی و هیچکس نمی تواند زحمات مادر را جبران نماید، اما شما مادرم! همچون زینب صبر را پیش روی خود قرار دهید که خداوند حق شما را عطا خواهد فرمود. شیرت را بر من حلال بنما و مرا مورد عفو بخشش مادریت قرار بده. از خدای بزرگ خواستارم که همیشه به شما اجر جزیل بدهد انشالله.

## رحمان بیگی

شما برادرانم! اسلحه به زمین افتاده مرا بردارید و هرگز جای مرا در جبهه ها خالی نکنید تا اینکه اسلام و دین محمدی در تمام جهان طنین بیافکند و هرگز خدا را فراموش نکنید و تقوا را پیشه خود سازید تا بتوانید قدمی که برای رضای خدا بر می دارید استوار و مقاوم باشید، باشد که خداوند همه ما را با لطف و کرمش بیامزد انشالله. شما خواهرم! حجاب زینبی بر خود بگیرید و همواره به یاد خدا باشید که خدای نکرده در روز قیامت در محضر بانوان ائمه اطهار (س) شرمنده نشوید، پس در پرده حجاب به خودتان جلوه ای جاودانه ببخشید که رضای خدا در دین است و شما نیز برایم دعای خیر و قرآن بخوانید.

امت شهید پرور ایران و ای مسلمین! بجای تعریف های کاذب از من بر سر قبر من بیایید و قرآن بخوانید و دعا برای آمرزش گناهانم کنید که نظر لطف ایزد منان در این است.

برادرانم! ای هم سن و سال های من! هرگز جبهه جنگ را خالی نکنید که خداوند عذاب سختی را در قرآن مجید وعده نموده پس همواره پشتیبان امام امت باشید، در صحنه نبرد حاضر شوید که اسلام می بالد به چنین فرزندان پاک خدایی. مردم اگر به شما رنجی رساندم شما را به بزرگی خودتان مرا بیامزید انشالله.

ای برادران بسیجی و انجمن اسلامی! شماها وظیفه دارید که بیشتر به فکر جنگ و حفظ اسلام و قرآن خدا باشید زیرا رهبران فرمایش های ارزنده ای از شما بیان کرده است، همواره کوشا و فعالیت خود را ادامه دهید که پروردگار عالم نظر ترحمی به این خانواده های شهدا و مفقودین و اسراء و خودتان داشته و خواهد داشت انشالله. شما ای خواهران و مادران! به فرموده حضرت زینب (س): ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است که زن باید دارا باشد. پس این فرمایش زینب (س) را خط و مشی خود قرار بدهید که هم خداوند از شما راضی باشد هم بانوان صدر اسلام. مادران توجه بنمایید که هرگز مانع از رفتن فرزندان به جبهه ها نشوید که چون در روز قیامت در محضر خدا جوابگوی زینب (س) نیستید که طاق ۷۲ تن از شهدای جگر گوشه خود را علی الخصوص امام حسین (ع) آن یگانه مرد تاریخ زمان که چنین آثاری اسلامی از خود بجا گذاشته است را بدهید شما نیز مثل خاندان وهب فرزندانان را به جبهه بفرستید و حتی سعی کنید جسدش را هم تحویل نگیرید زیرا مادر وهب فرمود: سری را که در راه «فی سبیل الله» دادم پس نمی گیرم.

سلام مرا به پیشوای بزرگم برسانید و بگویید که دو آرزو در دل داشته است و آن آرزو ها به اجابت نرسید؛ یکی زیارت قبر شش گوشه امام حسین (ع) و دیگری زیارت شما است. و به امام بگویید که تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خدای بزرگ عهد می بندم که اگر سعادت یاریم کرد در تمام عاشوراها و کربلای حسین (ع) همراه برادران رزمنده باشم و سنگر را حفظ کنم تا اینکه بنخواست خداوند منان همه احکام اسلام در زیر پرچم قرآن و اسلام مهدی (عج) به اجرا در آید انشالله.

در پایان سخنانم طول عمر امام عزیز و ظهور و فرج آقا امام زمان را از خدای بزرگ طلب می کنم و همه شما را به خدای همیشگی می سپارم. خداحافظ شما.

عبدالرحمان بیگی

مورخ: ۶۵/۱۰/۴



شهدای دانش آموز

## یوسف پورتقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف پورتقی

یوسف پورتقی در ۷ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ریحانه رمضان زاده و پدرش محمدحسن پورتقی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف پورتقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت ترکش خمپاره ۶۰ به گوش سمت راست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## یوسف پورتنقی

بسم الله الرحمن الرحيم - رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّثْ أَفْئَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بار خدایا ما را سرشار از مقاومت فرما و گامهای ما را استواری ده و بر کافران پیروز بنما. ای خدای من! ای حبیب من! شکر به در گاهت که توانسته ای این بزرگترین خواسته ام را که شهادت است نصیب نمایی. و شکر به در گاهت که توانسته ای این یگانه میراث سرخ ما که خط آل محمد (ص) و علی (ع) است نصیب این حقیر ناتوان خودت کنی و شکر به در گاهت که مرا در دانشگاه الهیات خودت قبول کرده ای. الهی، ما یاران دوستان و شاگردان مکتب حضرت صادق (ع) از شهادت باکی نداریم.

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِكَ). خدایا توفیق شهادت را نصیب و روزی ام قرار ده، انشاءالله. تو ای شهیدان راه خدا! با خدا و خونتان میثاق بسته ایم که اگر خونها ریخته شود تا گوهر آزادی جنگ فرانسدا از پای ننشینم و باکی نیست مرا که برای اسلام و قرآن عزیز خون هایمان ریخته شود، چرا که اسلام عزیز به خون من و شما احتیاج دارد. (اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ جُنْدِكَ فَإِنَّ جُنْدَكَ هُمْ الْعَالِيُّونَ). خدایا مرا از لشکریان خودت قرار ده، چرا که لشکریان تو پیروزند. الان جنگیست بین حق و باطل، جنگی که از دوران صدر اسلام، از هابیل تا حسین (ع) و از حسین (ع) تا کنون ادامه داشت اما همیشه حق پیروز بود و الان بعد از هزار و چهارصد سال صدای (هل من ناصر ينصرني) حسین (ع) زمان را شهدای ما لیبیک گفته اند و با شهادتشان به ابر قدرتها نشان می دهیم که می توانیم اسلام را زنده نگه داریم، چرا که مکتب ما همان مکتب پیغمبر (ص) و ائمه طاهریں می باشد. دشمنان ما بدانند که اگر طلحه و زبیر و ابن ملجم ها توانستند علی (ع) را و دیگر معصومین ما را بظاهر شکست بدهند اکنون بعد از جهاد چهارده قرن و اندی آیا دشمنان اسلام می توانند اسلام ما را و حسین (ع) زمان را از بین ببرند؟ این محال است. آری اسلام همچون گلوله ایست که هر گاه توطئه ای برپا شود بر قلب کافران می نشیند و آنها را بدرک واصل می کند. الان منافقان و دشمنان اسلام در جهان خودشان را طوری کرده اند که هرگز نمی توانند خدا و خودشان را بشناسند اما ما با شهادتشان به آنها می فهانیم که زندگی در رفتن است، نه ماندن، رفتنی که در راه خدا باشد. پس چه بهتر که مرگمان در راه خدا باشد و با این عمل من شهادتم را همچون بهشتی ها و رجائی ها و هاشمی نژادها و... به سینه تاریخ می گویم و اسلام را زنده نگه می دارم و حافظ قرآن میشوم و امیدوارم برادران و دوستانم و دیگر مومنان بتوانند راه شهدا را ادامه دهند. شهادت میدانی است گرانها که در سراسر عالم وجود دارد.

آری شهادت رمز نهایت انسان با خداست چون نمی میرد بلکه زنده است زیرا که (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) گمان مبرید کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدا روزی میخورند. اکنون باز هم می نگارم، می نگارم به نام آن کسی که قدرت و تواناییم داد تا بتوانم بنویسم. بنویسم تا بتوانم خالص برای خدا باشم و تا بتوانم جانم را در راه او بدهم. خدایا تو خود می دانی که من چگونه عاشق تو بوده ام، عاشق اسلام بوده ام و عاشق امام خمینی عزیز. و سخنی اندک با پدر و مادرم: پدر عزیز و مهربانم! تنها چیزی که از تو می خواهم این است که مرا ببخشی و نیز شکر خدای بجا آری که خداوند بر شما منت نهاد که امانت شما را در راه خود قربانی کرده و از تو پذیرفت. و اما تو ای مادر گرانقدرم! امیدوارم که از نافرمانی های من نسبت به شما از من در گذرید و خوشحال باشید که توانسته اید فرزندی همچون علی اکبر گونه پرورش دهید و روانه میدان رزم کنید و مانند علی اکبر حسین (ع) شهید شود و همانند علی اکبر حسین (ع) بسوی خدا پرواز کند و با پرواز کردنم بسوی خدا فرشتگان خدا به شما درود می فرستند و اعمال پاک شما را نزد یگانه بانوی جهان حضرت فاطمه زهرا می برند. پس خیلی مهم است که شما توانسته اید فرزندی تربیت کنید تا فدای امام حسین (ع) شود و نیز از شما می خواهم که هرگز در سوگم ننشینید بلکه راه مرا و تمام گلگون کفنان شهدا را ادامه دهید. برادران عزیزم! از شما می خواهم که پیرو ولی فقیه باشید، به نماز جمعه و مساجد بیشتر بروید تا دوستی اهل بیت (ع) در وجودتان بیشتر شود و نیز یاد خدا و مرگ باشید. برادرانم همچون شیر بر دشمن بغرید و با چنگ و دندان کمر کافران بیندازید. انشاءالله مورد توجه و عنایات خداوند گردید و به اسلام خدمت کنید. برادران و خواهران حزب اللهی! من هم به عنوان شهیدی از شهیدان به شما توصیه می کنم که دوش به دوش خدمت رهبر انقلاب اسلامی باشیم و به سخنان ایشان که از حضرت مهدی (عج) می گیرد گوش فرا دهید و ادامه دهنده راه شهدا باشید چرا که این شهدا هستند که با خون هایشان پیام سرخ حسین (ع) را و نیز آزادی و استقلال را به ارمغان می آورند و نیز در حق رزمندگان و امام دعا کنید و در پایان از شما می خواهم که برایم مگریید چرا که شهادت میلاد سرخ ماست و از حسین (ع) درس جانبازی و جان فشانی را فرا گرفته ایم تا بتوانیم همواره همانند او سرهایمان از بدنهایمان جدا گردد تا اسلام عزیز پایدار بماند. از شما می خواهم که بیامد باشید و برایم قرآن بخوانید، انشاءالله که بتوانم فردای قیامت برای شما شفیع باشم تارستگار شوید. همیشه این دعا بر زبانتان جاری گردد: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی \_ حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار...

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بتاريخ ۱۳۶۲/۴/۱۲ یوسف پورتنقی



شهدای دانش آموز

## حسین پورحسن

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین پورحسن در ۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب مرزبان و پدرش علی اصغر پورحسن پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ابن سینا و شهید طالبیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید حسین پورحسن در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۷/۱۷ منطقه پیرانشهر در اثر جراحات ناشی از انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درزیکلای شیخ شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حسین پورحسن

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با درود به رهبر کبیر انقلاب و سلام به حضرت مهدی (عج) و درود به رهروان راه الله و پاسدار حرمت خون شهیدان.

پدر و مادر عزیزم! اینک که به سوی سرنوشت ابدی خود کشیده می شوم مرگ مرا به سوی خود می خواند، با شما برای آخرین بار وداع می گویم و شما را ترک می کنم و به خدا و رهروان رسول خدا می پیوندم. امیدوارم که خداوند مرا نیز در زمره شهدا قرار دهد و ان شاء الله که او مرا به سوی خود خوانده باشد.

تنها آرزویم این است که مرگ من برای اسلام سربلندی و برای شما پدر و مادرم افتخار و برای ملت مدرس باشد و در آخر نیز از شما و از تمام فامیل هایم حلالیت می طلبم. ان شاء الله مرگ من باعث تداوم بخشیدن هر چه بیشتر انقلاب اسلامی ایران باشد. خدایا به مادرم بفهمان فقط فرزند او شهید نشده. خدایا به پدر و مادرم صبر عنایت کن توأم با آگاهی.

بیا مادر بخواب امشب به چشم پر گلاب من

مرا آهسته خاکم کن تو ای تنها پناه من

اگر هرگز نمیسازم تو را از خواب خوش بیدار

برو آهسته خواب امشب فدای آن رخ ماهت

به امید پیروزی نهایی حق علیه باطل. به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی به رهبری امام امت خمینی کبیر.

اگر من شهید شدم به امید خداوند مرا بغل شهدای محلمان به خاک بسپارید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام



شهید دانش آموز

## علی اکبر تقی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر تقی پور

علی اکبر تقی پور در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهجین تقی پور و پدرش محمدتقی تقی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس صبوری و سعیدالعلما و دبیرستان دکتر مفتح رشته تجری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر تقی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۵ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## علی اکبر تقی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت دوست عزیز و پر محبتم جناب آقای رمضان آقامحمدی

با درود و سلام بر حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش امید محرومان و خار چشم مستکبران و ظالمین و با درود و سلام بر رزمندگان دلیر و پر توان و یاوران صدیق امام که از جان و مال خویش گذشتند و دفاع از میهن و انقلاب و دین می نمایند.

و با درود و سلام بر شهدای کربلای حسین (ع) تا کربلای ایران زمین و با سلام بر خانواده های معظم شهدا و مفقودین و اسرا.

سلام علیکم؛ پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند منان خواهان و خواستارم و امیدوارم که در پناه یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) محفوظ گردیده باشید و هیچگونه کسالتی از نظر جسمی و روحی نداشته باشید. اگر از بزرگواری خود احوالی از این حقیر «علی اکبر تقی پور» خواسته باشید، بحمد و شکر خدا خوب بوده و به دعاگویی شما مشغولم. رمضان جان! با عرض پوزش از اینکه شما و محمود قدم رنجه فرمودید و به دیدار من و خداحافظی آمدید و من منزل نبودم عذر می خواهم و امیدوارم که مرا ببخشید. علت نبودن من در خانه این بود که همانطور اطلاع دارید دوشنبه ها مدرسه ۸ ساعتی است و ساعت ۲ تعطیل می کنیم و شما حدود ساعت ۱ آمدید. به هر حال از شما معذرت می خواهم. بعد از این حرفها رمضان جان! الان چه کار می کنید؟ آیا به خط مقدم رفتید؟ یا نه؟ مگر ۸ روز به پایان خدمت شما نمانده؟ پس چرا نیامدید؟ امیدوارم که با پیروزی حق علیه باطل صحیح و سالم به آغوش خانواده برگردید. ان شاء الله.

سلام مرا به دوستان خود مخصوصا محمود آقا برسان و از طرف من عذر خواهی بکن. دیگر وقت عزیز و گرانبهای شما را نمی گیرم و شما را به خدا می سپارم. به امید دیدار بعدی - خداحافظ منتظر نامه بعدی شما هستم - در ضمن نامه پر محبت شما در مورخه ۶۵/۹/۱۵ به دستم رسید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار - الهی آمین

تقی پور - ۶۵/۹/۱۷



شهید دانش آموز

## غلامعلی تقی پور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی تقی پور

غلامعلی تقی پور در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه عبداللهی و پدرش نقی تقی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس جوادالائمه و امیرکبیر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامعلی تقی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده شمس الدین بابلکان شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## غلامعلی تقی پور

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوند بخشنده مهربان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

شهدایان در راه خدا را مرده مپندارید، بلکه آنها زنده اند و نزد خدای خویش رزق و روزی می خورند.

(سوره آل عمران آیه ۱۶۹)

بنام الله یگانه یاور رزمندگان و درهم کوبنده ستمگران، درود بر منجی عالم و راهگشای راه حکومت عدل و عدالت، امام مهدی (عج) و درود بر نایب برحقش خمینی کبیر، بت شکن زمان، ابر مرد تاریخ، نور چشم ضعیفان و دشمن مستکبران و درود بر شهدای بخون خفته گلگون کفن که با نثار خون مطهر خود نهال استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را مستحکم و پایدار کردند. و سلام و درود بر شما امت حزب الله و همیشه در سنگر که هر چند قلم من ضعف آن دارد که عظمت و زحمت شما را در کاغذ بسیار محدود بنویسم، لیکن این را می دانم که شما دیگر الهی شده اید و عزت با شماست و همیشه پیروز هستید و برای هر فرد مسلمان چون مستحب است که وصیت نامه ای برای خودش تهیه کند من هم هر چند کوچکتر از آن هستم که برای شما وصیت کنم، [چند جمله ای را با شما عزیزان در میان می گذارم]:

پدر و مادر عزیزم! هر چند من نتوانستم که زحمات بسیار سخت شما را جبران کنم مرا ببخشید و چون برای خدا آدمم مرا حلال کنید و از شما می خواهم که مبادا در سوگ من ناراحتی کنید. می دانید که عاشق هیچوقت دل از معشوق نمی کشد تا به او برسد و من هم برای رسیدن به معشوق هجرت کرده ام و در آنجا چادر زدم و به انتظار رسیدن به وی نشسته ام و آنقدر به انتظار خود ادامه خواهم داد که او عاشق من شود و مرا قبول کند و به نزد خویش برد همچون که خودش قول داد و وعده داد. آنکس که دوستم داشت به من عشق می ورزد و آنکس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق می ورزم و آنکس که به او عشق ورزیدم می کشم او را و آنکس را که من بکشم [خود خونبهای اویم].

قسم به خون پاک سید شهیدان، قسم به اشک یتیمان و قسم به زمین مقدس کربلا و قسم به نیمروز سوزان عاشورا و قسم به خدا که تا آخرین قطره خون خویش علیه ظلم و کفر و طاغوت می جنگیم و تا رژیم دست نشانده صدام خونخوار را واژگون نکنیم آرام نمی گیریم و خدای بزرگ بر آنچه عهد بسته ام گواه است و از شما می خواهم که در کارها فقط خدا را فراموش نکنید. سخنان امام را گوش کنید و به آن پایبند باشید. ای خدای من! این مخلوق درمانده و ضعیف تو حال که سوی تو آمده او را از درگاهت مران و اینک پروردگارا برای رضای تو و خشنودی تو قدم به صحنه جهاد می گذارم به آن امید که مرا به فیض شهادت برسانی تا شاید کفاره ای باشد برای محو گناهان و یا مرا بیامرزی و توبه ام را بپذیری که در هر حال به تو نیازمندم./

پدرم! می دانی که مبلغ ۴۰۰۰ تومان در بانک ملی بابل می باشد ۱۵۰۰ تومان آن را برای جنگ زدگان واریز کنید و ۵۰۰ تومان آن را به امامزاده خودمان واریز کنید و ۵۰۰ تومان آن را به امامزاده عبدالله واریز کنید و بقیه مال شما باشد.

دوست داشتم شمعی باشم در دل شب ها بسوزم/روشنی بخشم بجمعی و خودم تنها بسوزم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار (والسلام)





شهدای دانش آموز

## برارجان تیماس

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز برارجان تیماس  
برارجان تیماس در ۱ آبان ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو  
ابراهیم تبار و پدرش نوروز تیماس پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کربلا و قدس روستای گتاب با موفقیت و  
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید برارجان تیماس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۳ عملیات کربلای ۱۰ منطقه  
ماووت در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پائین گتاب شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## برارجان تیماس

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام و درود بر خانواده های شهدا و معلولین و مجروحین و با سلام بر تمامی رزمندگان.

اینجانب برارجان تیماس فرزند نوروز تیماس متولد یافته در سال ۱۳۴۸ با دارا بودن شماره شناسنامه ۶۸۵ در پائین کتاب- خدمت مادر عزیزم سلام؛ بعد از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهان و خواستارم و امیدوارم که حال شما خوب و خوش بوده باشد و هیچ گونه ناراحتی و نگرانی نداشته باشید. مادرم! از این که شما را تنها گذاشتم و به جبهه رفتم معذرت می خواهم و از شما عذر خواهی می کنم که شما را بی خبر گذاشتم. خوب چه بگویم؟ مادرم! منظورم این است که بی خبر گذاشتن شما و رفتن به جبهه نیاز ضروری است و وظیفه ما بود چون امام گفت: که رفتن به جبهه واجب کفایی است و باید بدانی که سرپیچی از دستور امام سرپیچی از دستور خدا گناه است. خوب چه بگویم مادرم؟! اگر چه الان من نیستم شما ناراحتید اما خودت یادت بیاور که در کوچکی برای من چه زحمتهایی می کشیدی و رنج می بردی و آن قامت استوار خودت را برای ما خم کردی. یادت بیاور آن سختی های طاقت فرسای شب را که بیدار میشدی هنگام گریه من و مرا خاموش می کردی. مادرم! آن زحمتهای تو را هرگز از یاد من نمی رود و شما مرا بزرگ کردی که برای جامعه خودم مفید باشم نه این که مضر جامعه باشم. اکنون هنگام آن رسیده و باید به کمک آن برخیزم و جواب این یاوه گویان بی خبر از خدا را بدهم. مادرم هرگز ناراحت نباش که من چرا به جبهه رفتم از این ناراحت باش که پسرت چگونه در روز قیامت خواهد بود. آیا با قامت استوار خواهد بود یا مثل یاوه گویان بی خبر از خدا خواهد بود؟ که کمر آنها همیشه خم است. باید شکر کنیم که اگر پسرت شهید هم بشود آیا با دل پاک است و آیا خدا و رسول آن را قبول می کنند یا نه؟ خوب مادرم! من از شما تشکر می کنم که فرزندی داشتی و او رفت تا به اسلام کمک کند. مادرم! تو باید خوشحال باشی که توانستی فرزندی را تربیت کنی و آن را تحویل جامعه بدهی و او به جامعه کمک کند. مادرم! باید بدانی که کسی که ما را به دنیا آورد اکنون به ما نیاز دارد و باید به کمک او برویم و باید بدانی که تمام موجودات از او هست و باید به سوی او برویم و چه بهتر که اکنون ما به سوی او برویم و به او کمک کنیم و به جای ماندن در خانه در جبهه بمیریم. مادرم! باید بدانی که ماندن یک مسلمان در خانه در چنین موقعی که اسلام به کمک نیاز دارد و در خانه بمیرد ننگ است. انسان باید همیشه آماده و پذیرای مرگ در راه خدا باشد. اکنون من مرگ در راه خدا را به هیچ چیز نمی دهم و به سوی او می روم. مادرم! سفارش من به شما و خواهرانم و برادرانم این است که؛ شما خواهرانم همچون حضرت فاطمه (س) باشید و ادامه دهنده راه او باشید و سفارش من به برادرانم این است که؛ زیاد به فکر مادیات نباشند و به فکر آخرت باشند و باید فکر کنند که چه کارهایی باید انجام بدهند که خداوند از آنها راضی باشند و خدای ناکرده در پیش رسول خدا سرافکنده نباشند. مادرم! خوشحال باش که فرزندی داشتی و آن را برای کمک به اسلام فرستادی و سفارش من به مردم این است که؛ تقوا را راهنمای زندگی خود قرار بدهند زیرا تقوا است که می تواند انسان را از آتش دوزخ برهاند.

برارجان تیماس - ۱۳۶۵/۱۲/۲۴



شهید دانش آموز

## محمد رضا جانزاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا جانزاده

محمد رضا جانزاده در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری یعقوبی و پدرش نصرالله جانزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس چناربن و سیدجلال با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا جانزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۲۲ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چناربن شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمدرضا جانزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانکه در راه خدا کشته شدند گمان نکنید که مرده اند بلکه آنان زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

با درود و سلام به امام زمان (عج) و با درود به رزمندگان اسلام و با سلام گرم به ارواح طیبه پاک شهدا

(بار خدایا! تو خود شاهدی که عاشقان شهادت در خون خود غوطه ور شدند و مرقد اباعبدالله الحسین را با خونشان رنگین کردند و آنجا را دریای خون ساختند و عاشقانه به دیار حق شتافتند) بار خدایا! آنانکه توشه خود را فراهم کردند و گناه را از دست و بال خود رهانیدند، آنان خود را سبک کردند و خونشان را به بالهایشان رنگین نمودند. آری آنان به دیار حق پرواز کردند و از این زندان فانی گریختند و آزاد شدند. و اما ای خدای بزرگ! ما غافل مانده ایم و از آنان عقب افتاده ایم، زیرا که بار گناه بر روی پشتمان سنگینی می کند. پس ای خدای بزرگ! ما را بیدار کن و ما را به خیل کبوتران آغشته به خون برسان.

و تو ای خانواده محترم! آنگاه که به دیار عاشقان شتافتم جلوی درب خانه مان یک پرچم سرخ به نشانه خون نصب کنید و تا پیروزی نهایی، این پرچم نصب باشد و همچنین از شما درخواست می کنم وحدت اسلامی را حفظ کنید و از امت حزب الله می خواهم که نماز، مخصوصاً نماز جماعت را ترک نکنید و در صحنه های جنگ حضور داشته باشید و امام عزیزمان را تنها نگذارید. و اما به مادران و خواهران حزب الله بگویم که حجاب اسلامی را رعایت کنید چون حجاب شما کوبنده تر از خون سرخ من است. از پدر و مادر و برادرانم می خواهم که به خدا توکل کنید و در صحنه حاضر باشید.

برای من نماز قضا بخوانید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خداحافظ برادر حقیر شما: محمدرضا جان زاده



«۱۲۰»



شهدای دانش آموز

## مجید جانبراری

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید جانبراری  
 مجید جانبراری در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان  
 بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو علی  
 اصغری و پدرش گلبرار جانبراری پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کاشانی و آرش رشته انسانی با موفقیت و  
 جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
 بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
 مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید مجید جانبراری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
 جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۱۵ منطقه کردستان دیوان درّه  
 در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
 گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اله چال شهرستان شهید  
 پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## مجید جانبراری

بسمه تعالی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

شهیدان راه خدا را مرده مپندارید، بلکه آنها زنده اند و در نزد خدای خویش رزق و روزی می خورند. سلام بر ولی عصر امام زمان و خمینی عزیز این رهبر روشنگر دلهای خوابیده ما و سلام و درود بر روان پاک شهدای راه «فی سبیل الله» که با ایثارگری و پیروی از سرور شهیدانشان امام حسین (ع) راه او را با جان و دل پذیرفتند. و سلام و درود بر شما امت حزب الله و همیشه در سنگر که هر چند قلم من ضعف آن دارد که عظمت و زحمت شما را در کاغذ بسیار محدود بنویسم. ولیکن این را می دانم که شما دیگر الهی شده اید چون خداوند با شماست و همیشه پیروز هستید و برای هر فرد مسلمان چون مستحب است که وصیت نامه ای برای خودش تهیه کند من هم هر چند کوچکتر از آن هستم که برای شما وصیت کنم، چند جمله ای را با شما عزیزان در میان می گذارم؛

پدر و مادرم! هر چند من نتوانستم که زحمات بسیار سخت شما را جبران کنم. مرا ببخشید و چون برای خدا آمدم مرا حلال کنید و از همه شما می خواهم که مبادا در سوگ من ناراحتی کنید چون من برای رسیدن به لقاء الله گریه های زیادی کردم و الان که در درون سنگر خدا وصیتنامه می نویسم در نزد خدا آرزویی دارم و آن شهادت در راه خداست.

پدر و مادر عزیزم! مرا ببخشید و از من راضی باشید تا خدا هم از من خشنود گردد و مرا بیامزد. پدر و مادر عزیزم! امیدوارم بتوانم با تقدیم خون ناچیز و جسم ضعیف خود به اسلام و امام عزیزمان، رضایت خدا و شما را فراهم کنم و از شما می خواهم که صبور باشید و افتخار کنید که فرزند کوچکتان را فدای اسلام و خاکهای اسلام کرده اید. برادران حزب الله! همیشه در سنگر از شما می خواهم که در برابر دشمنان اسلام چه داخلی و چه خارجی طبق آیه (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) برخورد قاطع داشته باشید و این را بدانید امروز زمان امتحان است و تا امتحان را خوب پس ندهیم نمی توانیم نتیجه خوبی داشته باشیم. از شما می خواهم در کارها فقط خدا را فراموش نکنید، سخنان امام را خوب گوش کنید و به آن پایبند باشید و از مادران و خواهران حزب الله می خواهم که سنگر شما حجاب است و تربیت صحیح فرزندان شما. خداوندا به محمدمت و خمینی ات سوگند، که گرانباتر از خونم متاعی ندارم که بدهم و اینک این خون من و این هم جان بی مقدار من تقدیم به تو و هدیه به روح تو، خمینی کبیر.

ای خدای من! بسیار در تلاش بوده ام تا به راه تو باشم و برای تو بنده ای مخلص باشم، هر چند که لطف تو شامل حالم بوده ولی شرمنده ام و سرافکنده ام و امید بخشش دارم. ای خدای من! این مخلوق در مانده و ضعیف تو، حال که به سوی تو آمده او را از درگاهت مران و اینک پروردگارا برای رضای تو و خشنودی تو قدم به صحنه جهاد می گذارم، بدان امید که یا مرا به فیض شهادت برسانی تا شاید کفاره ای باشد برای محو گناهان و یا مرا بیامزی و توبه ام را بپذیری که در هر حال به تو نیازمندم. والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

برادر حقیر شما مجید جانبراری



شهدای دانش آموز

## رحمت الله جبارنیا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمت الله جبارنیا در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرخ حیدری و پدرش نوروزعلی جبارنیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس روستای چناربن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رحمت الله جبارنیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت گلوله به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای چناربن شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

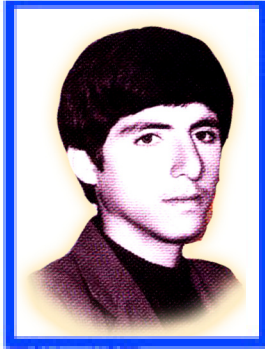
## رحمت الله جبارنیا

بسم الله الرحمن الرحيم- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

با سلام و درود بر امام زمان و نائب برحقش امام خمینی و با سلام و درود به خانواده های معظم شهدا و اسرا و مفقودین و با سلام و درود به رزمندگان اسلام که جبهه های غرب و جنوب کشور عزیزمان را با فداکاریهای خود عطرآگین کرده اند و میکنند. و با سلام به شما امت غیور و همیشه در صحنه و با درود و سلام بر روحانیت مبارز. نمی دانم با چه زبانی وصیت نامه را شروع کنم؟ اول اینکه این بنده حقیر خیلی خیلی کوچکتر از همه هستم که وصیتی بنویسم. از آنجایی که اسلام تکلیف میکند به ما که هر انسانی باید وصیتی کرده باشد، من نیز در خود احساس کردم که چند کلمه ای بنویسم. همانطور که عرض کردم با چه زبانی شروع کنم با این جمله سختم را آغاز می کنم.

من رحمت الله جبارنیا فرزند نوروزعلی در سن ۱۷ سالگی هستم و در درون خود خیلی احساس مسئولیت کرده و می کنم و از آنجایی که امام امت دستور داده اند که هر کس می تواند به جبهه برود و هر کس نمی تواند در پشت جبهه کمک کند، من هم این را در خود دانستم که باید به جبهه بروم و این دومین بار است که به جبهه می روم. باید بگویم به هم سن و سالانی که در دوران جوانی هستند، از آنجایی که امام دستور فرموده اند که جوانان به جبهه بروند و اگر نمی رفته فردا که جنگ به پایان می رسد و به نفع اسلام تمام می شد آن وقت با چه رویی می توانستم به این انقلاب نگاه کنم. ای جوانان عزیز و ای پدر و مادرائی که نمی گذارید که جوانانتان به جبهه بروند! این را به شما بگویم که به خدا قسم روز قیامت پیش خدا مسئول هستید در حالی که فرزندان هیچ گناهی ندارد. مگر شما طرفدار امام حسین علیه السلام نیستید؟ باید به شما بگویم ما در زمانی هستیم که با دوره امام حسین هیچ فرقی ندارد، خداوند دارد ما را امتحان می کند.

ای مردم! قدر این امام را بدانید، امام را دوست بدانید تا خدا شما را دوست بدارد و دستوره های امام را گوش کنید و هر چه ایشان می فرمایند عمل کنید و یککاش من نیز هفت جان می داشتم و فدای اسلام و امام می کردم. ای برادران و ای هم سن و سالهای من! این را به شما بگویم که امروز اسلام عزیز به جوانانی مثل من و شما خیلی نیاز دارد، زیرا این جنگ، جنگ اسلام و کفر است و هیچ فرقی با دوره امام حسین علیه السلام و یزید نیست و ندارد. امروز ملت ما همان یاران امام حسین علیه السلام هستند و صدام هم از تبار یزید، اگر این جوانان غیرتمند به اسلام و مملکت خود کمک نمی کردند همین صدام در منطقه، اسرائیل دوم می شد. ای برادری که در کشوری هستی که جنگ وجود دارد و با کمبودها مواجه می شوی، همین قدر درک نداری که بفهمی مملکت در جنگ است و تمام فکر و ذکر دولت عزیز و زحمتکش ما به جنگ است. برادر عزیز! ما الحمدلله هنوز که گرسنه نماندیم و هنوز سر سفره ما غذائی هست که می خوریم و سیر می شویم، قربان لب تشنه امام حسین علیه السلام و قربان لب تشنه علی اکبر و علی اصغر و قاسم بشوم که چطور در آن صحرای داغ کربلا جان را فدای اسلام و قرآن کردند. ای ننگ بر آن کسی که این مشکلات را می بیند و یک ذره تحمل در آن نیست و نمی تواند سختی بکشد. آیا به نظر شما امام حسین علیه السلام نمی توانست خود را تسلیم یزید کند؟ می توانست، اما می دانست که اسلام را از دست میدهد و به همین دلیل هم تسلیم یزید نمی شد و تا جان در بدن داشت دم از اسلام می زد، ای مردم! صدام به هیچکس رحم نمی کند، آن استقامت کجا رفت؟ مادری که چهار فرزندش را از دست می دهد مثل کوه مقاوم است و هیچ خم به ابرو نمی آورد و می گوید اگر برخودم واجب شد من هم می روم و الله امام بر زنها واجب نکرده بود اگر کرده بود این زنها می روند. حالا چند کلمه ای با خانواده خود دارم؛ و شما ای مادر عزیز و خواهر و برادرانم! درست است مادر، شما ۱۷ سال برای من زحمت های فراوان کشیده اید، شب ها نمی گذاشتم بخوابی، ولی مادر! افتخار کن که فرزند تو جانش را فدای امام و اسلام و کشور عزیز کرده، مادر! یک خواهش از تو دارم، اینکه واقعا اگر دوست داری اون دنیا پیش فاطمه (س) رو سفید شوی در مرگ من زاری مکن و لباس سیاه بپوش و شما خواهران عزیز! به شما می گویم که من اصلا دوست ندارم در مرگم زاری کنید و لباس سیاه به تن کنید و تو ای برادر عزیزم! گرچه من تنها برادر تو بودم، گرچه می دانم وقتی که شهید شدم کمر تو می شکنند، ولی در روز قیامت رو سفید هستی. برادرم! دوست دارم دستهایم را از تابوت بیرون بیاوری و آن کسانی که میگویند برای پول می رویم ببینند که جز پیکر خونین چیز دیگری همراه خود نمی آوریم و یک خواهشی که دارم این است که برای من زیاد خرج نکنید و هر چه مانده بدهید به جبهه های جنگ که لااقل ما چیزی نبودیم شاید این پول یا چیز دیگری که هست روز قیامت شفاعت ما را بکند. چمد جمله ای با هم سن و سالان خودم؛ ای کسانی که ۱۷ سال با من دوست و آشنا بودید! گرچه دوستی و آشنائی با شما در ۱۷ سال شاید بدی به شما کرده باشم من از طرف خودم دست و پاهای شما را می بوسم، امیدوارم گناهان من را ببخشید. در خاتمه وصیت می کنم مرا پهلوی «محمد رضا» دفن کنید. دیگر عرضی ندارم، خدا حافظ همه شما. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - تاریخ: ۱۳۶۵/۷/۶



شهید دانش آموز

## محمد جباری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد جباری

محمد جباری در ۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زلیخا محمدجان نیا و پدرش یارعلی جباری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس روستای چاری و دبیرستان شهید بهشتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد جباری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۲/۲۹ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چاری شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمد جباری

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ  
آنانکه گرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا با مال هایشان و جانشان به مراتب نزد خدایشان  
بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

درود به رزمندگان اسلام و درود و رحمت خدا به تمامی شهیدان صدر اسلام و کربلای ایران.  
به عنوان یک فردی که حاضر نیستم و نخواهم بود و تا جایی که جان در بدن دارم هرگز نخواهم گذاشت  
که به ناموسم و آئینم و کشورم ظلم کنند.

خداوند انسان را آفرید و دو چیز به او نشان داد، یکی راه راست که همان راه انبیاست و دیگری که انسان را  
به نابودی و جهل می کشاند و آینده یک انسان را تباه می کند، پس چه خوب است که ما در این دو روزه  
عمر این زندگیمان را با هدفی مشخص دنبال کنیم و خدمت به خدا بکنیم و کارمان برای رضای خدا باشد  
و در این برهه از زمان به هر فرد مسلمان واجب است که به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام بزرگوارمان  
که عمر ما فدای عمر یک لحظه او بشود، لیبک بگوییم. فقط در ما حرف نباشد، فقط شعار ندهیم - به تو  
می گویم کسی که شعار می دهی و عمل نمی کنی - فقط در ما حرف نباشد، من هم دنبال شعارت می گویم  
مرگ بر منافق، خیال می کنی منافق چه کسی است؟ همان تو هستی که فقط شعار می دهی و عمل نمی کنی،  
امیدوارم برادران و خواهران گرامی به چنین اشتباهات برخورد نکنید.

می گویند اینها که به جبهه می روند اطلاعی ندارند، می گویند فریب روحانیت را خورده اند، میگویند اینها  
را شستوشوی مغزی داده اند، ولی اینها همه دروغ است، انسانی که به جبهه می رود برای دفاع از دین و  
ناموس خودش می رود نه برای روحانیت، برای قدرت دین اسلام می رود، برای رضای خدا می رود. آقائی  
که در پشت جبهه قرار دارید به جبهه کمک کنید و به رزمندگان کمک کنید، گول این گروهکها را نخورید  
و انقلاب اسلامی را با مشت محکم نگاهدارید.

پدرم و مادرم! خوشحال باشید که چنین فرزندی دارید و در راه خدا فرستادید و خوشبحال شما و دیگر  
پدران و مادران که چنین فرزندی را تقدیم اسلام کرده اید، من فرزند شما و امید شما بودم، امید داشتید که  
من درس خودم را بخوانم و دیپلم بگیرم، پدر جان! امروز کتاب من قرآن است، دفترم میهن من است و قلم  
من تفنگ من است و کلاس من سنگر من است و دیپلم من شهادت من است.

بلی، اینجور درس خواندن خوب است، اینجور دیپلم خوب است، پدر جان و مادر جان! امید شما هستم و  
در آخرت برای شما شفاعت می کنم، سلام مرا به مادر بزرگم برسانید و سلامم را به عموهایم و دایی و همه  
فامیلان برسانید، سلام مرا به برادرانم و پسرعمو و دیگران برسانید. دیگر عرضی ندارم جز سلامتی همه شما،  
شما را به خدای یکتا می سپارم.

خداحافظ



شهدای دانش آموز

## جعفر جبرئیلی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر جبرئیلی

جعفر جبرئیلی در ۱۷ تیر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گوهر تقی زاده و پدرش علی جبرئیلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای طلوت با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر جبرئیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای طلوت شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## جعفر جبرئیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

آنهاییکه در راه خدا کشته شدند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خداوند روزی می خورند.  
«قرآن مجید»

شروع سخن به نام آنکس که آفرید ما را و رهبری توانا عطا فرمود تا ما را از تاریکیها به روشنی ها رهنمون سازد، آن پیری که کلامش نور و نگاهش امید آفرین و دعایش مستجاب درگاه الهی است.

به فرمان امام امت خمینی بت شکن، اسلحه به دوش می گیرم و برای مبارزه با جور و ظلم و تجاوز راهی شهر شهادت می شوم، همانطور که رسول خدا فرمود: شرافتمندانه ترین مرگ ها شهادت در راه خداست و نیز حضرت علی (ع) فرمود: برترین مرگ شهادت در راه خداست. و قسم به کسی که جان و قدرتم در دست اوست، اگر زیر ضربه های شمشیر هزارها قطعه شوم این مرگ بهتر از آن است که در بستر بمیرم.

آری من نیز به ندای آنها پاسخ مثبت می دهم و حتی از برای یکبار به جبهه ها اعزام می شوم تا شاید خداوند شهادت را نصیبم کند و باید بگویم که رفتن از این دنیای سلول وار به یک دنیای گلستان همیشگی است.

آری من فقط برای برقراری عدل اسلامی در جهان و برای نجات مستضعفین جهان و همچنین ثبات ولایت فقیه و ثبات جمهوری اسلامی و برای نابودی گروهک های وابسته به ابر قدرتهای چپ و راست که خود

را حامی خلق می دانند و در حقیقت دشمنان خلق هستند، پا به میدان گذاشتم و تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس مبارزه خواهم کرد و از کلیه خواهران و برادران خود که وصیتنامه مرا می خوانند تقاضا می کنم

در هیچ وقت و هیچ شرایطی بازیچه دسیسه دشمنان خدا و اسلام قرار نگیرند و از روحانیت این سنگر آزادی و عدالت و حامی مستضعفین حمایت کنید و از هر گونه دو دستگی و تفرقه که فقط سود آن نصیب دشمنان

قسم خورده ما می شود بپرهیزید و پیرو مکتب اسلام و خط رهبری باشید.

پدر جان و مادر جان! فرزند عزیز و دلبنده شما قصد دارد به جبهه حق علیه باطل برود به دلیل اینکه حیات راستین را در عزم و سفر به این جبهه که برای خود تنها راه نجات از این دنیای فانی می داند و این راه است که

مرا به وعده های حق الهی که همان جاودانگی و بندگی محض خداوند متعال است می رساند و این خواسته ام بود که رسیدم و امیدوارم که از من راضی باشید، موفقیت و پیروزی اسلام را از خداوند متعال خواستارم.

برادران و خواهران! اکنون که عازم جبهه حق علیه باطل هستم و می روم که انتقام خون ائمه اطهار و خون شهدای صدر اسلام و شهدای این انقلاب را که رهبر آن، پیر بزرگوار، آن کوه استوار، آن خمینی بت شکن

است بگیرم و به باطل ثابت کنم که در مقابل حق و حقیقت کوچکترین قدرتی در وجود پلید خود ندارد، می روم با کاروان آن شهیدان بزرگوار، آن بزرگ مردان راستین اسلام، آن بندگان صالح که جان ناقابل خود

را با خون خود به خداوند متعال تقدیم نمودند. ببینند، می روم که در بهشت رضوان همان بهشتی که در قرآن کریم آن کتاب آسمانی که برای هدایت بشر آمده است و در آن وعده داده شده است روزی بخورم.

برادران و خواهران بزرگوارم! شما از رفتن من ناراحت و غمگین نباشید و چون زینب ها و علی اصغر و علی اکبرها، کوه عظیم شجاعت و بردباری باشید و نیز حقیقت را ببینید و از رفتن من شاد باشید، من به این

حقیقت که کوشش انبیاء بر آن بود رسیدم که همه چیز از خداست و همه چیز به سوی خداست. با باور و یقین از این حقیقت بود که راه را انتخاب کردم و با توکل به خداوند آن راه را می روم و هم اکنون شما بدانید

که بازگشت من و شما نیز به سوی خداست.

## جعفر جبرئیلی

اما برادران و خواهران! نگذارید که بعد از شهادتم اسلحه من بر زمین بماند و از شما انتظار دارم که اسلام را بشناسید، روحانیت را بشناسید و امیدوارم که اسلام از ایران به جهان صادر شود و از پدر و مادر و برادران و خواهرانم انتظار دارم و آرزوی رستگاری دارم و از مال دنیا دست بکشید و به سوی حق تعالی روی آورید. در پایان از پدر و مادرم انتظار دارم که از این امتحان با روی سفید بیرون بیایند چون می دانم که خدا از پدران و مادران و نزدیکان در این جدایی، انتظار شکیبایی دارد شاید این بزرگترین امتحانات الهی باشد، بخصوص که کشته های ما در این جنگ از جندالله هستند و یاران امام زمان (عج). خداوند این نعمت را به همه رزمندگان عطا فرماید، همه ما روزی آب گندیده ای بیش نبودیم و سرانجام ما نیز خاک شدن است، چرا این جان را به جای اینکه رفته رفته به نابودی رسد و این تن را قبل از اینکه بیوسد با خدا معامله نکنیم!!

جوانان! ای بسیجیان محله! نکنند که در این رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد، ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد، مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین و با هدف شهید شد.

ای اقوام و خویشان من! بر من اشک نریزید، اگر واقعا مرا دوست دارید راهم را ادامه دهید، با شرکت در جبهه و کمک های مالی پشت جبهه ها، اسلام را یاری کنید و گرنه من نمی خواهم بیایید و بگوئید بدبخت شد و فلان شد، من به بهترین راه ها رفتم و به بهترین آرزوهایم رسیدم و این قابل درک نیست مگر برای آنان که خدا را از هر چیز بیشتر دوست دارند.

ای برادران استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه در راه خدا باشید و در راه او قدم بر دارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرتهاست. حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه دارید.

پدر جان و مادر جان! من بنا به فرمان خدا و بنا به مسئولیتی که داشتم برای رضای خدا و برای نابودی کفر به جبهه حق رفتم تا خدا را از خود راضی و خشنود کنم.

پدر و مادر عزیزم! من از شما می خواهم که مرا ببخشید چون ممکن است دیگر همدیگر را نبینیم، اگر من به یاری خدا شهید شدم حاضر نیستم برای مراسمات من خرج تراشی کنید بلکه چند تا از روحانیون انقلابی را دعوت کنید و مجلس انقلابی تشکیل دهید، خدا نکند دست ناکس در مجلس دخالت کند. پدر و مادرم!

بیش از این سر شما را درد نمی آورم و نامه را با چند دعا و پس از یک سخن امام تمام می کنم. پروردگارا از تو می خواهم که هر چه زودتر این جنگ را به نفع اسلام پیروز بگردانی. پروردگارا رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران را زیر پرچم ولی عصر امام زمان (عج) حفظ بفرما. پروردگارا پدر و مادرم را حفظ بفرما. الهی آمین

در پایان سخنی از امام خمینی: کسی که برای خدا کار کند نمی ترسد. جوانان ما شهادت را طالبند، درود خدا بر شما شهیدان باد، شما بهترین جوانان این ملتید که شهادت را پذیرا شدید.

جعفر جبرئیلی دارای ش ۷۳۲ اعزامی از بابل تاریخ تولد ۱۳۵۰/۴/۱۷ روستای طلوت کلاس سوم راهنمایی مدرسه شهید اسماعیل نژاد - تاریخ اعزام به جبهه ۱۳۶۵/۳/۱۲

والسلام







شهدای دانش آموز

## حسین جعفری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین جعفری

حسین جعفری در ۱۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو هادیپور و پدرش سالار جعفری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حمزه کلا و اسبوکلا و دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۴/۱۳۶۵ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران - فلاویزان در اثر اصابت خمپاره ۶۰ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حمزه کلا شش پل شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۰»

## حسین جعفری

بسم الله الرحمن الرحيم

ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند. (شهید مظلوم آیت الله بهشتی)

اللَّيْنِ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»  
(سوره توبه آیه ۲۰) آنانیکه ایمان آوردند و از وطن هجرت کردند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، آنها را مقامی است در نزد خدا و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دوعالمند.

شهادت می دهم که خدا یکی است و همتایی ندارد و گواهی می دهم به آمدن یکصد و بیست و چهار هزار پیامبران خدا که اولش حضرت آدم و آخرش ختم پیامبران حضرت محمد ابن عبدالله (صل الله و آله و سلم) می باشد و جانشینان به حق او دوازده امام معصوم که علی ابن ابیطالب و یازده تن از فرزندان پاکش که آخرین فرزند او مهدی موعود(عج) است، که هم اکنون در غیبت می باشد و برای برچیدن بساط ظلم و بی عدالتی بخواست خدا قیام می کنند و تمام جهان را زیر عدالت قرار می دهد، ایمان دارم و با درود بر مهدی موعود منجی انسانها و نائب بر حقش خمینی بت شکن این مرد نمونه تقوی و فضیلت و با درود فراوان بر روان پاک شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی ایران که با آگاهی کامل جان شیرین خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به سوی جبهه شتافتند و عرصه را بر دشمن تنگ کردند و با درود بر رزمندگان کفر ستیز نور علیه ظلمت که به ندای فرزند حسین(ع) لبیک گفته و به سوی جبهه ها شتافتند و مانند حسین(ع) مردن در میدان جنگ و شهادت در راه خدا را افتخار دانستند.

و درود و صلوات خدا بر خانواده های عزیز شهدا این اسطوره مقاومت و صبر و با درود بر امت ایثارگر و شهید پرور، وصیت نامه ام را آغاز می کنم:

هم اکنون پاکباختگانی را می بینم که با وداع آخرین می روند تا آخرین ضربات سهمگین خود را بر پیکر پوسیده صدامیان کافر وارد آورند تا راه کربلا را بر روی مشتاقان آن حضرت باز کنند و در این راه سر از پا نمی شناسند، وداعی که به دیدار ملکوت می روند و خود را برای نصرتی دیگر آماده می کنند.

به برادرانم وصیت می کنم که در این برهه از زمان، ما نیز باید به این وظیفه و فرضیه اسلامی عمل کنیم و به مقابله با کفار و اجانب برویم و امانتی که در نزد ماست نیز ادا کنیم.

و اما پیامی که به شما امت حزب الله و همیشه در صحنه دارم این است که؛ امام عزیزمان خمینی کبیر آن اسطوره مقاومت و فضیلت را تنها نگذارید و شما را به پیروی و اطاعت بی چون و چرا از راهش که همانا راه امام زمان(عج) توصیه می کنم و قدر این نعمت الهی را بدانید و همیشه در صحنه حاضر باشید تا بیاری الله و رهبری امامان انقلاب را به سر منزل مقصود برسانیم.

ما پیروان حضرت محمد(ص) و علی(ع) و ادامه دهندگان راه حسین، که زندگی را فدا شدن دید و سربازان خمینی و منتظران مهدی(عج) هستیم و حال نوبت به ما رسیده است که به اسلام و امت اسلامی خدمتی

بکنیم

## حسین جعفری

عزیزانم! دعا برای امام و رزمندگان را هرگز فراموش نکنید و از شما می خواهیم که در نماز جمعه و جماعت و دعای کمیل شرکت کنید و سنگر مسجد را پر کنید که در این رابطه پیامبر اکرم (ص) می فرماید: بسیار به مسجد رفتن جهاد است. شما باید ادامه دهندگان راه شهدا باشید، ما به این امید با ندای الله اکبر به سوی رگبار و مسلسل می رویم و به روی خاک می افتیم چون امیدواریم که دیگران ادامه دهندگان راه ما خواهند بود و شما را به تقوی و پرهیزگاری و نیت صالح در هر کاری دعوت می کنم و در هر کاری خدا را در نظر داشته باشید و عملی را انجام دهید که باعث رضا و خشنودی خداوند گردد و با تقویت کردن ایمان خود شیطان را از خود برانید و بر نفس خود غالب شوید.

و پیام من به شما مادران این است که از رفتن فرزندانان به جبهه ها جلوگیری نکنید که در پیشگاه خداوند قهار مسئول هستید، در محضر زینب کبری مسئول هستید که در صحرای کربلا تمامی عزیزان خود را از دست داد و در مقابل یزید ایستادگی کرد و عاقبت پیروز شد.

پیامی به پدر و مادر عزیزم: ای پدر و مادرم! مرا ببخشید و از من راضی باشید تا خدا هم از من راضی باشد، از شما پدر و مادر و تمامی خانواده ام که برایم خیلی زحمت کشیدید و من هیچ باری از دوستان برداشتم و تمامی دوستان و آشنایان حلالیت می طلبم.

و تو ای مادر عزیز! اگر چه ممکن است برای تو مشکل باشد که فرزندی را از دست دادی ولی نه، مگر آنهایی که بهترین فرزندان خود را فدا کردند و در مرگ فرزند عزیزشان فریاد می زدند و می گفتند: به من تسلیت نگویید بلکه به من تبریک بگویید زیرا توانسته ام امانتدار خوبی باشم، من هم انتظار دارم که برایم ناراحت نباشی و برای مظلومیت سیدالشهدا آن تشنه لب کربلا گریه کنی. من این مرگ را با آزادی کامل انتخاب کردم تا بتوانم به ندای «هل من ناصر ینصرنی» «حسین لبیک بگویم و به کوردلان و منافقان از خدا بی خیر بفهمانم که راه حسین (ع) را ادامه خواهیم داد و از برادر و خواهرم به عنوان بندگان از بندگان خدا سفارش در پرورش و تقویت بینش توحیدی در تمام ابعاد زندگی تان را دارم که سرچشمه تقوا و فضیلت و ایمان راسخ به خدای تعالی می باشد.

در آخر وصیت نامه ام بار دیگر تکرار می کنم اگر کسی از من ناراحتی دید و یا خدای نکرده دلخوری به وجود آمده امیدوارم مرا ببخشید و از تمامی شما عزیزان حلالیت می طلبم، ضمناً اگر چیزی از کسی پیش من مانده به صاحبش برگردانید و مرا پهلوی شهید عزیزمان «ذولفعلی زارع» دفن نمایید.

از درگاه خداوند متعال بخاطر دادن این همه نعمت ها شکر گزاریم. پروردگارا اینک که برای رضای تو و برای خشنودی تو به امر خلیفه بر حق تو که نائب امام زمان نیز می باشد قدم به صحنه جهاد بر علیه کفر می گذارم، بدان امید که یا مرا به پیروزی می رسانی و یا به فیض شهادت برسانی، تا شاید وسیله ای باشد برای محو گناهانم، و در آخر از خداوند خواهان طول عمر برای رهبر کبیرمان تا ظهور مهدی (عج) می باشم.

سلامتی همگان را از درگاه خداوند سبحان خواهانم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - حسین جعفری ۶۴/۱۰/۳





شهدای دانش آموز

## خلیل جلیل نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خلیل جلیل نتاج  
خلیل جلیل نتاج در ۲۸ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره شاطری و پدرش محمداسماعیل جلیل نتاج پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عموکبر دخت و امیرپازواری امیرکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید خلیل جلیل نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## خلیل جلیل نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت نامه هاست که انسان را می لرزاند و بیدار می کند. (امام خمینی)  
یا ابا عبدالله - اِنِّی سَلِّمٌ لِمَنْ سَلَمَکُمْ اِنِّی حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ - یا ابا عبدالله! من مسالمت می کنم با کسی که با شما مسالمت می کند و می جنگم با کسی که با شما در جنگ است.

سلام بر مهدی موعود آقا امام زمان (عج) آن منجی عالم بشریت و نجات دهنده مستضعفین جهان از چنگ مستکبرین کفار و غاصب و سلام بر رهبر آگاه و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، آن یگانه رهبر و پیرو پیامبران و نائب برحق آقا امام زمان خمینی بت شکن و حمد و سپاس بیکران مرا که از اعماق قلبم سرچشمه می گیرد به ارواح مطهر شهدای اسلام از کربلای امام حسین تا کربلای ایران زمین و کلیه شهدای این مرز و بوم و به امید آزاد شدن کلیه سرزمین های مقدس اسلامی که در چنگ غاصبین و ظالمین اشغال شده است و به امید پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه های حق علیه باطل و سلام بر روحانیت مبارز در خط امام و سلام بر خانواده های معظم شهدا و سلام بر ملت مبارز ایران، وصیتنامه ام را آغاز می کنم:

پدر و مادر عزیز! می دانم زحمت های زیادی برای من کشیدید و آرزو داشتید در پیری عصای دست شما باشم و نتوانستم زحمت های شما را جبران کنم، می دانم این وصیتنامه ام را که می خوانید ناراحت می شوید اما چه باید جست در این برهه از زمان اگر من و برادران دیگر به جبهه نروند و شهید نشوند چه کسی باید این جبهه ها را پر کند؟ من چطور می توانم در خانه بنشینم در صورتی که هر روز گلی بر گلزار شهیدان افزوده می شود؟! و سفارشم به برادران این است که جبهه ها را خالی نگذارند و نگذارید سلاح خونین من بر زمین بیافتد، برادرانم همانطوریکه جبهه ها را تقویت می کنید پشت جبهه ها را نیز هم تقویت کنید و در نماز جماعت ها و نماز جمعه ها بیشتر بروید و دعای توسل و دعای سمات و دیگر دعاها را زیاد بخوانید که این ها بودند رمز پیروزی ما در طول سه سال جنگ و از کمک های مالی و جانی تان دریغ نکنید و میدانم که نمی کنید و نگذارید که این منافقان در پشت جبهه دست به عمل وحشیانه خودشان بزنند و در نطفه خفه شان کنید و برادرانم! دست از امام امت آن پیر جماران نکشید و به حرفهای گوه ربارش گوش فرا دهید و موبه مو عمل کنید، تنها کسی که می تواند این انقلاب خونین جمهوری اسلامی را به ثمر برساند همین امام خمینی است. در همه حال شکرگذار باشید و در مقابل سختی ها و رنج ها تحمل کنید و صابر باشید که خداوند با صابران است و من بر خود واجب دانسته ام که به جبهه بروم و در این راه بجنگم، اگر پیروز شوم یا شهید که به گفته امام پیروزی با ماست.

برادران و خواهرانم! بعد از شهادت من ناراحت نباشید زیرا خانواده های داغدار مثل شما زیادند و بدانید که جسد های شهیدان را مهدی (عج) به خاک می سپارد و در نماز هایتان برای ظهور فرج آقا امام زمان و پیروزی رزمندگان و سلامتی امام امت دعا کنید. برادرانم! از رفتن من ناراحت نباشید و تا جان در بدن دارید راه من را که همان راه انبیاء و ائمه (ع) است ادامه دهید و پدران عزیز از رفتن بچه هایتان به جبهه جلوگیری نکنید. اگر کسی از من ناراحتی یا بدی دیدند مرا به بزرگی خودشان می بخشند و از آنها طلب مغفرت می خواهم و در ضمن در تشیع جنازه من آقایان منافق و کمونیست نگذارید شرکت کنند که از اینان ننگ و نفرت دارم. و در آخر با چند بیت شعر و چند دعا همه شما را به خدا می سپارم.

اگر باشد قرار، آخر بمیرم / نمی خواهم که در بستر بمیرم / خدایا کن شهادت را نصیبم / که همچون اکبر و اصغر بمیرم / \* خدایا ظهور آقا امام زمان را نزدیک بفرما \* خدایا رزمندگان اسلام را پیروز بگردان \* خدایا به خانواده های معظم شهدا صبر عنایت بفرما \* خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

و السلام برادر حقیر شما خلیل جلیل نتاج



شهدای دانش آموز

## علی اکبر جوادی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر جوادی

علی اکبر جوادی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رحیمه مهری و پدرش غلامعلی جوادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر جوادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه جیلات - دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلمدان شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی اکبر جوادی

بسم الله الرحمن الرحيم - « إِنَّ اللَّهَ اشْتَرِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ - خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنهایی که در راه خدا پیکار می کنند پس می کشند و کشته می شوند. (توبه - ۱۱۱) چون آخر الزمان فرارسد، شهادت، خوبان امت مرا گلچین می کند. حضرت محمد(ص)

این شهادت هاست که به ما وعده پیروزی می دهد. (امام خمینی)

با درود و سلام به پیشگاه ولی عصر آقا امام زمان مهدی موعود(عج) و نائب برحقش امام خمینی ارواحنا له الفدا و با درود فراوان بر تمامی رزمندگان سلحشور و قهرمان جبهه های جنگ حق علیه باطل از بسیج جان برکف و سپاه سلحشور و ارتشیان قهرمان و برادران کرد مسلمان، همچنین درود بیکران بر شهدای صدر اسلام از کربلای خونین حسین(ع) گرفته تا کربلای ایران زمین و بر خانواده های شهدا و درود و سلام بر مجروحین و معلولین.

با آگاهی و با شناخت و با یقین می روم به سوی خدا، جهاد و شهادت، تا پوزه دشمن شماره یک، به فرموده رهبر انقلاب آمریکای جنایتکار را به خاک بمالم. می روم و حرکتتم را به سوی خدا در خط رهبری انقلاب اسلامی ایران آنقدر ادامه خواهم داد تا مستضعفین را و قانون خدا را در این جهان حاکم کنیم و یا شهید شویم که شهادت بهترین آرزوی من است، همانطور که امام حسین(ع) در این راه شهید شد.

ای امام! که من در دامان تو تربیت شدم و راه مبارزه را آموختم، تا آخر لحظه زندگی در خط شما که همان خط الله است جانفشانی می کنم چرا که آنچه را در این انقلاب آموختم اخلاص و ایثار بود، کشته شدن در این جنگ کشته شدن در راه اسلام است. چقدر خوب است که امتحان شهادت در راه خدا را قبول شده باشم.

و مادر ارجمندم! مرا حلال کنید چون در زندگی فرزند خوبی برای شما نبودم، با استقامت و صبور باشید و از انقلاب اسلامی دفاع کنید. ای پدر و مادر و برادر و خواهر و ای دوستان! در هر کاری با یاد خدا و بخاطر خدا کار کنید که حتما پیروزی می آورید، راه خدا به جبهه بهترین راه هاست، پوینده و کوشنده این راه باشید. فقط به هدف پیروزی اسلام و برای خدا به جبهه می روم و جان و قطره قطره خون خود را در راه اسلام و آرمانم می دهم شاید با این قطره خون ناقابل خود یک قدم مثبت در راه هدف و آرمانم برداشته باشم. خدا به شما مومنین وعده ای داده است که روزی بر کفر پیروز خواهید شد و پرچم اسلام به دست حزب الله در جهان به اهتزاز در می آید.

پدر مهربانم! زحمت هایت را فراموش نمی کنم که با آن بدن خسته کار می کردید و ما را به مدرسه می فرستادید، آنقدر تو مقاومت بالاست که در مقابلت قدرت حرف زدن را ندارم و شما برایم پدر خوبی بودید و به من اینقدر آموختید که اسلام را آموختم. من در نزد مادرم خجل هستم از اینکه نتوانستم درختی پر ثمر برای مادرم باشم تا در آینده از ثمر من استفاده کند، از مادرم طلب عفو می کنم. مادرم! اگر تو مرا نبخشی موجب خجل شدن من در نزد حسین(ع) و مادرم فاطمه زهرا(س) خواهد بود!

از شما برادران و خواهران و دوستان و آشنایان و بستگان التماس دعا دارم، من مانند دیگر شهدا وصیت نمی کنم که برایم گریه نکنید، برایم گریه کنید اما در یک جای خلوت و به دور از منافقین، اگر منافقین کوردل و از خدا بی خبر متوجه شوند سوءاستفاده می کنند و شاید یک لطمه ای به اسلام وارد شود. ای منافقین و ای دشمنان اسلام! کمی به خود آید و لحظه ای درباره خود فکر کنید و ببینید چه می کنید و برای چه کسی کار می کنید؟ ای امام عزیز! تو را قول می دهم گرمای سوزان خوزستان و برف و سرمای سوزان کردستان را تحمل می کنیم ولی هرگز نمی توانیم خیانت به اسلام و مسلمین را تحمل کنیم. من از تو امام عزیز می خواهم که در روز قیامت شفیع من گردی و مرا در پیش امامان و پیامبران خجالت ندهی. الان که دارم این وصیت نامه را می نویسم هیچ دلبستگی به این دنیا ندارم جز شهادت در راه خدا. خدایا مرا در همه لحظه های عمر و آخرت یار و یاور امام عزیزمان خمینی بت شکن قرار بده. در خاتمه مجدداً می گویم که امام را تنها نگذارید و امام را دعا کنید و قدرش را بدانید. از پدرم می خواهم به مقدار ۳۰۰ تومان جهت بدهکاری من برایم رد کند. مرا در قبرستان روستای کلمدان نقیب دفن کنید. وصیتنامه علی اکبر جوادی توسط برادرم علی جوادی خوانده شود.

خدایا ما را ببخش و بیامر - بار خدایا بسیار غیبت و تهمت به دیگران ورزیدیم ما را ببخش و بیامر - رهبر کبیر انقلاب را تا ظهور مهدی(عج) برای امت نگهدار - دشمنان اسلام اگر قابل هدایتند هدایت و گرنه نابود و خوار و ذلیلشان بگردان .

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته - علی اکبر جوادی



شهید دانش آموز

رضا چام

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا چام

رضا چام در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنسا نوروزی و پدرش ابراهیم چام پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه اسلامی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا چام در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) منطقه نورد اهواز در اثر اصابت گلوله کالیبر ۵۰ به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## رضا چام

بسم الله الرحمن الرحيم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) »

ای کسانی که ایمان آوردید، آیا راهنمایی کنم شما را به تجارتی که برهاند شما را از عذاب دردناک آخرت، ایمان آرید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با مال های خود و جانهای خود، این بهتر است شما را، اگر بدانید. (سوره صف آیه ۱۰ و ۱۱)

حال که همه ما باید از این دنیا برویم پس چه بهتر رفتن ما همانند رفتن حسین ابن علی (ع) باشد یعنی شهادت، شهادت در راه خدا و جانبازی برای استقرار اسلام و حکومت الله. مادر عزیزم! امیدوارم که شما از مرگ من غمگین و ناراحت نشوید و همچنان در مسیر الی الله و خط امام پیشرو باشید و این را بدانید که من در این راه کامروا و سعادت مند هستم. زیرا این راه، راه حق است، راه خداست. مادرم! تو همانند مادران شهدای دیگر وقتی که جوانشان شهید می شود و نماز شکر می خوانند تو هم وقتی که من شهید شدم نماز شکر بخوان.

پيامی به مردم شهید پرور و رزمنده ایران دارم: که همیشه و در همه زمان حامی روحانیت باشید، مبادا زمانی این قلب تپنده را به درد آورید، مواظب باشیم که مانند مردم اهل کوفه نباشیم. ای ملت! شما امروز بت شکن و راهگشا هستید و مسئولیت شما پاسداری از خون بیش از صد هزار شهید است و این مشعل را وحدت ما، مکتب ما، رهبر ما، به دستمان داده است.

همیشه و هر جا قلب خودتان را با یاد خدا آرامش دهید، امروز هر جوانی که در خون می طپد برادر من است و هر اشکی که بر چهره مادری جاری می شود مادر من است. آری خانواده من، خانه پیرزن است که مرغ خود را برای جنگ زدگان می فرستد و آدرس خودم؛ ایران است، من خانواده ای به وسعت سرزمینم ایران، نه بلکه به وسعت جهان دارم، قلب من پیش آنها، قلب آنها پیش من، خانه آنها سنگر من، مهم نیست که چقدر فاصله داریم؛ مهم این است که قلب ها به خاطر هم و برای خدا می طپد.

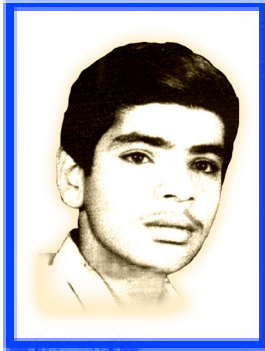
سلامم را به خانواده ام به این خانواده بزرگم برسانید و تنها حرف آخرم سپاس کوچکی است به روح بزرگشان. مادرم! از شما، خانواده و دوستان و آشنایان حلالیت می خواهم و از هر کسی که مرا حداقل می شناسد حلالیت می خواهم.

به امید دیدار در بهشت موعود مادر جان

رضا چام



«۱۳۸»



شهدای دانش آموز

## سیدعباس چاوشی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعباس چاوشی

سیدعباس چاوشی در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فیروزه اسماعیل نسب و پدرش سیدتقی چاوشی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه شفاعت با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعباس چاوشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

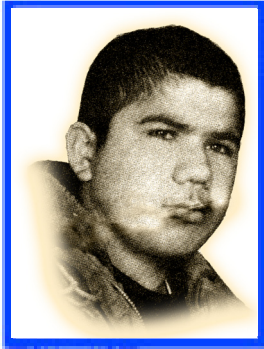
## سیدعباس چاوشی

بسم الله الرحمن الرحيم- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ  
 قرآن کریم می فرماید: همانا خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او بیکار می کنند و مثل صف آهنین و پولادین هستند.  
 به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و سلام و درود به پیشگاه حضرت مهدی (عج) داروی دردمندان و سلام و  
 درود بر شهدای عزیز و خانواده های محترمشان و درود بی پایان به رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی  
 ایران و امید مستضعفان جهان و جانم به فدای امام عزیزم و جانم به قربان روحانیت عزیز و متعهد به اسلام.  
 اما چند جمله ای با دوستانم: همانطور که امام عزیزمان به شما افتخار می کند، شما هم به ندای آن موسی زمان!  
 اسوه تقوا و شجاعت و خورشید درخشان لیبیک بگوئید. و اما علت جبهه رفتن من این بود که؛ پیش خودم گفتم  
 الان وقت جواب «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان هست و دیگر نمی توانم طاقتم بیارم و هر روز بهترین  
 عزیزانمان را شهید کنند و در محل تشییع جنازه کنند و من در خانه بمانم و جبهه نروم و پیش خودم گفتم این  
 مسلمان بودن نیست، مسلمان کسی است که در میدان رزم بجنگد و مشکلات را تحمل کند و خدا را شکر کند و  
 به این علت بود که در بسیج امیر کلا ثبت نام کردم و عازم جبهه شدم که به لطف امام زمان (عج) در عملیات والفجر  
 شش و در عملیات بدر و یکبار هم در کردستان با مزدوران داخلی و خارجی در نبرد بودم، ولی لیاقت شهادت  
 را نداشتم و اینبار با راهیان کربلا عازم جبهه های جنوب شدم و خداوند بر من منت گذاشته مرا لایق دانسته و  
 شهادت را نصیب کرده. چند جمله ای هم به حزب الله و کسانی که در تشییع جنازه این حقیر شرکت کرده اند: از  
 طرف خودم کمال تشکر را دارم و از خدا بخواهید که خداوند گناهان مورد عفو و بخشش خودش قرار دهد و به  
 نظر من ارگانهایی که در خط امام و تابع ولایت فقیه بودند و می باشند عبارتند از: کمیته انقلاب و سپاه پاسداران و  
 جهاد سازندگی و غیره... خالصانه برای خدا کار کنند. بی شک الان در حال خواندن وصیت نامه من هستید، جسم  
 من در میان شما نیست ولی روح در میان شما پرواز می کند.

(۱۴۰)

چند جمله ای هم به پدر و مادر، برادران و خواهرانم: سلام و درود بی پایان به پدر و مادر عزیز و مهربانم که مرا  
 توانستید چنان تربیت کنید که برای حفظ و حراست از انقلاب اسلامی به جبهه ها بفرستید و من امانتی پیش شما  
 بودم که شما این امانت را به صاحب اصلی اش سپرده اید. انسان یکبار که بیشتر نمی میرد پس چه راهی بهتر از  
 مردن در راه خدا که علی (ع) می فرماید: خدایا مرا در راه خودت بمیران و زنده بگردان.  
 و اما پدر عزیزم! می دانم که سختیهای زیادی در زندگی کشیدی و مرا بزرگ کردی و می دانم که دوری من برای  
 شما مشکل هست اما چه کنم اسلام در خطر است و اسلام خیلی بهتر از من و امثال من است و من که از علی  
 اکبر امام حسین (ع) مهم تر نیستم که امام حسین (ع) با دست خودش علی اکبر را بوسید و روانه میدان کرد و گفت  
 خدایا این امانت را از من بپذیر. و امیدوارم که بدی های مرا ببخشی و از خدا طلب مغفرت برای من کنی.  
 و ای مادر مهربانم! می دانم دوری من برایت خیلی مشکل هست و آن زحمت ها که برایم کشیده ای و آن شبها  
 که بر سر گهواره ام می نشستی و من می خوابیدم و تو تا صبح بیدار می ماندی و نمی گذاشتی حتی یک مگس  
 بر بالای سر من بنشیند و می دانم که آن خاطره ها به یاد می آید ولی تو فکر کن که فردای قیامت پیش جدم  
 رسول الله و پیش مادرم زهرا (س) سربلند و سرفراز هستی و امیدوارم که بدی های مرا ببخشی و از خدا بخواهی  
 که خدا گناهان مرا ببخشد.

چند جمله ای با برادرانم: از شما تقاضا دارم که برایم ناراحت نباشید، اگر ناراحت باشید روحم در عذاب هست و  
 خوشحال باشید که چنین برادری داشتید که در راه خیر و سعادت رفته است و از شما انتظار دارم که همانطوری  
 که در خط انقلاب و امام بوده اید همچنان پایدار و مقاوم باشید و امام را تنها نگذارید که هر چه داریم از امام داریم  
 و این نعمتی است بس بزرگ از طرف خداوند که بر ما ارزانی داشته و قدر این نعمت را بدانید. و اگر می خواهید  
 که خدا از شما خوشحال و امام زمان (عج) از شما خوشحال و من خوشحال باشم راهم را ادامه دهید.  
 و اما خواهرانم! شما خوشحال باشید که برادری داشته اید در راه خدا داده اید و این هدیه ناقابل را ان شاء الله از  
 همه شما قبول کند و شماها هم از زینب درس بگیرید و همانند زینب (س) صابر باشید که خداوند با صابران  
 است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای دانش آموز

## حسن حاج عبدی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن حاج عبدی

حسن حاج عبدی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلچهره نظام زاده و پدرش احمد حاج عبدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ۲۵ شهریور و ابن سینا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن حاج عبدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر ترکش به تمام بدن وسوختگی بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حسن حاج عبدی

مادر شهید: اولین باری که به جبهه می رفت خیلی خوشحال بود وقتی می خواست عازم شود باورش نمیشد که به او اجازه دادم، چون پدر و برادرانش همه در جبهه بودند فقط او پیش من بود. وقتی به او اجازه دادم خیلی خوشحال شد و به من گفت: که دارم از فرمان رهبرم اطاعت می کنم اگر شهید شدم برایم گریه نکن تا دشمن خوشحال و شاد شود، بلکه خوشحال باش!

برادر شهید: برادرم خیلی خوب و مهربان بود، بهترین خوبی شهید که موجب می شد در میان مردم محبوب باشد توکل به خدا، ایمان به خدا و صداقت در کارش بود. اهل غیبت و تهمت نبود. در کارش غرض و کینه وجود نداشت. با یک دنیا عشق و صفا زندگی می کردیم و مردم به خاطر محبت و عشق و صداقت و راستگویی و داشتن ایمان وی، با این سن کم به او احترام می گذاشتند.

پدر شهید: ویژگی شهید؛ بسیار مهربان، با محبت، راستگو و باصداقت، با ایمان، دارای حجب و حیا بود.



«۱۴۲»

دانش آموزان عزیز:

که در زمان صلوات شهید صفا با روحانیت و سرمد جبرئیل در  
 خیابانها برسد شاه جهانگار سید مرتضی شاه و سید مرتضی شاه  
 دادند و تا آنکه انقلاب بر سر رسید و مهربان و صلوات روی ظاهر که در امر  
 با برادرش بر علیه منافقین همیشه در خط جبهه بودند و در روزهای  
 با این راه می که سیرت داشتند و سب و روز خوشی را به راه جانانی  
 جهانگار بر برداشتند و همیشه بر علیه سید خانی مبارز بودند و تا  
 آنکه جنگ سرگشته بین ایران و عراق شهید چندین بار با اشتیاق  
 و شوق فراوان در جبهه جنوب کربلا رفتند و شهید خلیف الله  
 بیانات جبرئیل در سال ۹۳ سب ۲۲ بهر در منطقه عملیاتی  
 خاور و الفصیر برقاد الله پیوستند و چون شادان رفتند بر رویا

---

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: \_\_\_\_\_  
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: \_\_\_\_\_

آمنه زاده  
 ۲  
 اوپا





شهدای دانش آموز

## سید مهدی حاجی میرزایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید مهدی حاجی میرزایی  
سید مهدی حاجی میرزایی در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
طاهره اسفندیاری و پدرش سید سیف الله حاجی میرزایی پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه مدارس امیر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و  
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی،  
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش  
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید مهدی حاجی میرزایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می  
کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات  
کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید  
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و  
بعد از تشییع در گلزار شهدای دیوکلای امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران  
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد  
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سید مهدی حاجی میرزایی

بسم الله الرحمن الرحيم - « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

هرگز مپندارید کسانیکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند. بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و درهم کوبنده ستمگران، و بنام کسیکه قلم را قرار داد تا انسان به وسیله آن بر روی کاغذ بنویسد و از نعمتهای بیکران خداوند قدردانی نماید و با درود و سلام بر کسی که با آمدن خود می تواند تمام ظلم و بیداد را از بین ببرد و با سلام بر نائب برحقش خورشید تابان، موسی زمان، ابراهیم قرن، امام خمینی که این بار محمد می شود در امانداری و علی می شود در استقامت و حسن می شود در صبر و بردباری و حسین میشود در شجاعت و زینب می شود در سخن گفتن تا دشمنان اسلام را از بین ببرد.

آنقدر به جبهه می روم و می جنگم تا شهید شوم؛ ای جوانان! نکنند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین(ع) در میدان نبرد شهید شد، ای جوانان مبادا در غفلت بمیرید که علی(ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین(ع) و با هدف شهید شد. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود.

برادران استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان در بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین شود روز بدبختی مسلمانان است و روز جشن ابرقدرت‌هاست، و باید بگویم که حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل چه در پشت جبهه و در خط مقدم ثابت و محکم نگهدارید. در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید، خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید.

اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنانکه پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند، اما باشد که خون شهدا آنان را نیز تکان داده و به رحمت الهی نزدیکشان کند. سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید: تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد، با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین(ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامیکه همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان(عج) به اجرا در آید.

پدر عزیزم! شما در بوتۀ آزمایش الهی هستید، حالا نوبت آن رسیده که چگونه امانت خدا را باز گردانید، آیا در پس دادن فرزند خود به هستی مطلق کراهت به خرج می دهید؟ یا همچون یک امانتدار پاک به عهد خود وفا می کنید و اخلاص می ورزید؟ من که راه خدا را انتخاب کرده ام و بالاترین سرمایه ام را برای او فدا می کنم، شما بدانید که من در جنگی رفته ام که اگر جسمم را ندیده اید دلگیر نباشید ما به سوی خدا خواهیم رفت.

و تو ای مادر جان! می دانم اگر من کشته شوم برای تو دردناک است ولی چه می شود کرد؟ که دین خدا و رسولش در خطر است و در ضمن من هم که مال خدا هستم پس مرا حلال کن تا چون پرنده ای آزاد در آسمان آرزوهایم پرواز کنم و مرا حلال کن تا خدا مرا ببخشد.

و تو ای خواهر گرامی ام! شما هم مانند زینب(س) باشید و همیشه الگو برای خواهران دیگر قرار گیرید و با حفظ کردن حجاب خود مشتئ محکم بر دهان ابرقدرتها بزن تا آنان نتوانند با بی حجاب کردن این ملت ضربه ای به این انقلاب بزنند.

و شما ای برادران عزیزم! همیشه دعا و مساجد را پر کنید و نگذارید دشمنان این انقلاب از مسجدهای خالی سوء استفاده بکنند و سنگر مدرسه را به خوبی نگهدارید و درس خود را به خوبی بخوانید. و بالاخره از تمامی کسانی که مرا می شناسند می خواهم که اگر بدی از من دیدند مرا به بزرگواری خودشان ببخشند.

و در پایان دعای همیشگی را فراموش نکنید: خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار « آمین »



شهدای دانش آموز

## رحمان حاجی نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمان حاجی نتاج در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو فتح‌اللهی و پدرش محمدشفیع حاجی نتاج پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش‌آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رحمان حاجی نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۲۱ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار امامزاده محسن روستای آردکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## رحمان حاجی نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به رهبر انقلاب اسلامی ایران و امید مستضعفان، خمینی کبیر و با سلام به رزمندگان پر توان اسلام که در جبهه حق علیه باطل می جنگند.

خدمت برادر بزرگوار «شعبان محمدی» سلام علیکم؛

پس از عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواستارم. اگر از حال اینجانب برادر حقیرتان «رحمان حاجی نتاج» خواسته باشید بحمدالله به دعاگویی حال شریف شما مشغولم. برادر جان! حالتان چطور است؟ من الان در جبهه هستم و بیسیم چی شده ام. ما در اینجا روبروی عراقی ها هستیم، آنها ظهر خمپاره می زنند و ما صبح، البته باید بدانید جانمان در امان است چون سنگرهای ما مستحکم هستند و صدمه ای به ما نمی زنند.

می خواستیم به عرض جنابعالی برسانم که ما در اینجا درگیر با کومله نمی شویم فقط خمپاره می زنند. در اینجا یعنی جبهه لذت دارد، چون در اینجا خوش هستیم. باید بگویم که ما هیچوقت با عراقی ها هم درگیر نمی شویم. خلاصه ببخشید اینکه در نامه عجله کرده ام چون طرز نامه نوشتن را بلد نیستم.

در آخر برای فامیل های محترم و آشنایان و دوستان سلام زیاد می رسانم.

خدا یاورتان باشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - آمین

۶۴/۵/۲۱



(۱۴۶)



شهدای دانش آموز

## محمد حبیب زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد حبیب زاده

محمد حبیب زاده در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان قم دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جده خانی نیاء و پدرش لطف الله حبیب زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس بندپی شرقی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد حبیب زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ عملیات تکمیلی والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده حسن کاشیکلای شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمد حبیب زاده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - وَ الَّذِیْنَ هَاجَرُوْا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوْا اَوْ مَاتُوْا لَیْرُفِقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا وَّ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوْ خَبِیْرُ الرَّازِقِیْنَ - لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا یَّرْضُوْنَهُ وَّ اِنَّ اللّٰهَ لَعَلِیْمٌ حَلِیْمٌ

وآنکه در راه رضای خدا از وطن خود هجرت گزیده و در این راه کشته شده اند و یا مرگشان فرا رسیده البته خدا رزق و روزی نیکویی در بهشت ابدی نصیبشان می گرداند که همانا خداوند بهترین روزی دهندگان است، خدا آنان را در بهشت منزلی عنایت کند که بسیار بدان خوشنود باشند و همانا خدا دانا و بردبار است. سوره حج آیه ۵۸-۵۹ با درود و سلام به سلاله پاک حضرت زهرا(س) حضرت امام زمان(عج) منجی عالم بشریت و نائب برحقش امام خمینی و با درود و سلام به رزمندگان دلیر و شجاع جبهه های نبرد حق علیه باطل و با درود و سلام به شهدای جنگ تحمیلی ایران و عراق. وصیت نامه ام را آغاز می کنم گرچه نمی توان این بیان ناقص را وصیت خواند. نمی دانم از کجا و درباره چه چیزی برای این مردم آگاه بگویم ولی با این قلم شکسته و این زبان بریده و با این فکر کوتاهم مطالبی را بعنوان تذکر بیان می کنم.

اینجانب محمد حبیب زاده دانش آموز این خطه از سرزمین ایران در سال ۱۳۴۷ در شهر خون و قیام قم متولد شدم. مطلب اول: تا کی باید مهر سکوت را بر لب زد و خون عزیزانمان را پایمال کرد. تا کی باید روی صندلی مدرسه نشست و لب فرویست و صدام اجازه این جنایت را به خود بدهد؟ آخر چرا باید بتواند یک صدام و یک حزب بعث بر ۴۱-۴۰ میلیون انسان یا بیشتر حکومت داشته باشد و این جنگ را بر ما که پیرو حسینیم تحمیل کند؟ آخر تا کی باید زندگی ذلت بار را بخود بقبولاند؟ آیا ما پیروان امام حسین(ع) نیستیم؟ آیا ما برای امام حسین(ع) این سرور شهیدان سینه نمی زنیم و برای او گریه نمی کنیم؟ آیا ما برای زینب کبری(ع) که به دست یزید فاسق، عیاش و خوشگذاران در صحرای کربلا اسیر گشت گریه نمی کنیم؟ آیا ما برای شهادت فرزند شش ماهه امام حسین(ع) گریه نمی کنیم؟ پس چرا که پیرو امام حسینیم و برای او گریه می کنیم و صدام فاسق کافر بر ما حکومت داشته باشد؟ آیا امام حسین(ع) زندگی ذلت بار را قبول کرد؟ مسلمان نه. پس چرا ما باید زندگی ذلت بار را که توسط صدام بر ما تحمیل شده قبول کنیم و به صدام افلکی آنقدر مجال حرکت دهیم؟ تا کی باید در داخل کلاس نشست و مهر سکوت را بر لب زد و انتقام خون شهیدانمان و عزیزانمان را از این صدام و حزب بعث نگرفت؟ تا کی باید برادران معلول و مجروح آنقدر زجر بکشند؛ شکنجه روحی ببینند و ما انتقام آنها را که دست و چشم و اعضای دیگر را برای اسلام فدا کردند نگیریم؟ تا کی پدران و مادران جلوی فرزندان خود را بگیرند و مانع رفتنشان به جبهه شوند؟ تا کی باید پدران و مادران بهانه های بی مورد را به فرزندان خود تحمیل کنند و مانع رفتنشان به جبهه شوند؟ ای پدران و مادران! فرزندان خود را برای چه بزرگ می کنید؟ آیا می خواهید که آنها پیش شما باشند و مانند خودتان آنها را در لجنزار این دنیای فاسد گرفتار کنید؟ آیا فرزندان شما آخر این دار فانی را وداع نخواهند گفت؟ پس بگذارید در خدمت به اسلام این دنیا را وداع کنند، که بهترین مرگها شهادت راه خدا می باشد. خون فرزندانمان که از خون امام حسین(ع) و علی اکبر و علی اصغر و دیگر شهدای کربلای آن زمان سرخ تر نیست و فرشته هم نیستند که به آسمان بروند تا عزرائیل جانیشان را نگیرد و بگذارید فرزندانمان در خدمت به اسلام حیات دنیا را وداع کنند. خلاصه اینکه کدام وجدان بیدار و آگاه انسان قبول می کند که با این همه گرفتاریها و مشکلات مهر سکوت را بر لب زد و ننگ و ذلت را قبول کرد و دل خود را به وعده و وعیدهای دور و دراز خوش نمود. پس آنهایی که وجدان دارید و پیرو حسین(ع) هستید بروید سلاح به زمین افتاده شهیدان ما را برگیرید و کار صدام و حزب بعث را یکسره کنید و انتقام شهیدانمان را از آنها بگیرید. به آنها بگویید و ثابت کنید که اگر بمیریم زندگی ذلت بار را قبول نمی کنیم.

مطلب دوم: امام را دعا کنید که او حسین دیگر است، او دانش آموز مکتب امام حسین(ع) است، او اسطوره قرن است، او نجات دهنده شماست و شما را به سر منزل مقصود می رساند. امام را از دست ندهید و با کارهای ناروا قلب امام را نرنجانید. مطلب سوم: برادران عزیز و گرامی! راهمان را ادامه دهید و سلاح بزمین افتاده مان را برگیرید و قلب دشمن را نشانه روید که خداوند با شماست و آیه شریفه: "وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً" را عینیت بخشید.

## محمد حبیب زاده

برادران عزیز! هر چه امام فرمان می دهد بدون کم و کاست انجام دهید که او خیر خواه شماست. برادران عزیز! دعا زیاد بخوانید، ما هر چه داریم از دعاها و ذکرهاست.

مطلب چهارم: خواهران عزیز! حجابتان را حفظ کنید که بُرنده تر از خون شهید هست. مانند زینب کبری صبور و بردبار باشید و درست زیستن را از زینب کبری بیاموزید و در مقابل مشکلات بایستید تا آب دیده شوید. شما پیام رسانان این زمان هستید مانند زینب کبری. سرنوشت زینب کبری را بخوانید و زندگی آنها را مویه مو به اجرا درآورید تا رستگار شوید. مطلب پنجم: سخنی با دانش آموزان و همکلاسی های بنده؛ ای دانش آموزان عزیز! شما باید سلاح به زمین افتاده ما و امثال ماها را برگزید و راهم را ادامه دهید. درس بخوانید البته با تزکیه و تهذیب. اگر درس خواندنتان با تزکیه و تهذیب نباشد آخر بلا به جان جامعه مان می شوید، پس بهتر است درس بخوانید و قرآن هم در این مورد می فرماید: "وَيَزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ".

مطلب ششم: پدر و مادر عزیزم! من می دانم شما برای من زحمتهایی کشیدید و شب بی خوابی ها کشیدید و من شیرۀ جگر شما را خوردم. پس ای پدر و مادر عزیزم! حلالم کنید تا دچار عذاب الهی نشوم. بارخدا، پدر و مادرم را عمر طولانی و پر برکت عنایت فرما. خدایا تا انقلاب امام زمان (عج) منجی عالم بشریت امام خمینی را برای ما نگهدار. وصیت نامه ام را عمویم محمد حبیب زاده بخواند.

گوشه ای از نیایش شهید در دفتر خاطرات: خدایا خودم می دانم که گناه کردم و معترفم. ای خدای بزرگ به عظمت و جلالت قسم می دهم گناه بنده حقیرت که بسوی معشوق می آید ببخشش و بیامرز. خدایا آرزوی شهادت من را از سر میز به جبهه ها کشانده. خدایا آرزوی شهادت من را از زندگی مرفه به این جبهه کشانده. خدایا آرزوی شهادت من را از دوستان و پدر و مادر جداکرد. خدایا آرزوی شهادت من را از صدها جا به جبهه کشانده است. خدایا شهادت در راهت را نصیب ما بگردان. خدایا مسئولین جمهوری اسلامی را که برای رضای تو خواب شب بر چشم آنها نمی رود آنها را حفظ کن. خدایا ما را در صف بندگان شایسته ات قرارده.

خدایا عمری را در آرزو و امید می گذراندم و چشم انتظارم. دیگر از همه چیز دست کشیدم و از مادیات دوری جست. دیگر راهی را نمی خواهم مگر راهی را که مرا به تو وصل می کند. خدایا تو را شکر می کنم که مرا با سختی ساختی و مرا مثل بلبل بهاری در فراق گل نشانیدی. خدایا تو را شکر می نمایم که لذت ناله ها را به من چشاندی و قدر دلشادی را برایم روشن نمودی. الهی اگر عمری در معصیت تو گذراندم و طغیان فرمان تو کرده ام همه از روی غفلت و بی خبری بود. خدایا اگر دریچه رحمت و عفو را به رویم ببندی دیگر چه چاره ای برایم سراغ دارم. خدایا در میان صدای گلوله توپخانه ها و ناله و شیون تفنگها مرا بسویت فراخوان. خدایا دوست دارم به درگاهت بیایم زمانی که دیگر جسمی برای من نیست یا چون سوخته در شمع باشم. خدایا از زندان و زندانیان جهان فرار می کنم. از همه چیز که دامن کشان انسانند می گذرم و به درگاه تو می شتابم و در خانه تو را می گویم به امید آنکه کسی در گشاید و مرا در آغوش بگیرد. خدایا اگر بهاری بود و گلی بود منم بلبل می شدم و تا صبح ناله با معشوق سر می دادم و اگر پروانه ای بودم دور شمع زمین می چرخیدم و با معشوق وصل می شدم. خدایا اگر قرار است تو آفریدگار باشی و من بنده تو، پس چرا گناه نموده ام و حال که گناه کرده ام پرونده گناه را بر روی چه کسی بکشایم. پس خدایا از من در گذر و مرا عفو فرما و با مهربانیت مرا به دیدارت فراخوان در حالی که جسم من به جوهر مردانگی رنگین باشد. خدایا دل خسته تو، از راه کاروان رسید و شوق ملاقات تو را دارد، همراه همان کاروان که کوه ها و صخره ها و سختی ها را تحمل نموده و به این مکان آمده و هیچ امید و آرزویی در دل ندارد، جز لقاء یار و معشوق خود. خدایا اگر قرار است همه ما بمیریم و به سوی تو بیایم این بنده تو حال، شوق دیدار تو را دارد. خدایا دیگر پیر شدم و آرزو دارم که در میان عشاق غرقه به خونت از کسانی باشم یا سر نداشته باشم یا سوخته در آتش خصم باشم. خدایا شب و روز در خانه تو را می زنم. می شود لحظه ای شخصی در گشاید مرا در آغوش بگیرد در صورتی که جسم من به جوهر مردانگی رنگین باشد.

و السلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار



شهید دانش آموز

## حسنعلی حسن پور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسنعلی حسن پور در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ننه گل اسدی و پدرش غلامعلی حسن پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسنعلی حسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای طلوت شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۰»

## حسعلی حسن پور

بسم الله الرحمن الرحيم - انا لله و انا اليه راجعون

با امید به رحمت بی انتهای حضرت ربوبی جل جلاله و با استمداد از محضر ولی اله الاعظم امام زمان روحی له الفدا و با استعانت از ارواح مطهر شهدا بخصوص سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، فرموده زبیر به عنوان وصیت نامه بنده حقیر خداست که جهت اطلاع عزیزان نوشته می شود و وصیتنامه من به سه بخش تقسیم می شود:

اول قدردانی کنم از امام خمینی که مرا از سیاه چالها و گودالهای روزگار که به سوی پرتگاهی روانه بودم نجاتم داد و هادی و راهنمای ما شد و از عابد عابدان و عارف عارفان روزگار ماست و امید محرومان و مستضعفان و دشمن شماره یک مستکبران، این حجت عصر، یک تنه برای احیای دین خدا و حقوق از دست رفته مظلومان در مقابل کفر جهانی قد علم کرده و همچون کوهی ایستاده و لازمه حکومت الهی که نفی طاغوت بوده است پایه گذاری کرده و بنابر آیه شریفه: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و بارها امام در سخنان گوهربار خود فرموده است که؛ ما به وظیفه عمل می کنیم و حاصل عمرش را صرف ایجاد احیای دین خدا و حکومت اسلامی کرده است و او کسی است که با بردن نامش تمام قدرتهای استکبار می لرزند و به وحشت می افتند و همیشه می کوشیدند سد راه ایجاد کنند، ولی ملت ما با داشتن چنین رهبری نقشه های ایشان را نقش بر آب می کردند و ملت ما باید قدر این رهبری را بدانند و سخنان او را سرمشق زندگی قرار دهند که او جز سعادت و خوشبختی ملت و رسیدن به سعادت انسان که آن احکام الهی است هدف دیگری ندارد و هدایت کردن انسانها و رساندن آنها به درجه کمال انسانیت است.

دوم سخنی با مردم؛ به عنوان برادر کوچک شما وصیت می کنم: حالا که نعمت خدا بر شما سرازیر شده و ملت توانست احکام دین خدا را با چنین رهبری پایه گذاری کند باید در حفظ سنت ائمه طاهرين و قرآن که در جامعه حکم فرماست بکوشید. بنابر سخنان ائمه خدا، وعده خداوند بر این است که دینش بر همه مرام ها و دین ها و نظام ها پیروز می گردد و خداوند دینش را خود حفظ می کند، نه دست از دین می کشد و نه کسی را توان آن باشد که دین خدا را نابود کند و خداوند می گوید: اگر کسی نباشد بر روی کره زمین از دین خدا حمایت کند جز حجتش، به وسیله حجت خود دین را حفظ خواهد کرد. خداوند می فرماید: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» اگر کسی در جهان نباشد جز ابراهیم خلیل، خداوند به وسیله او دینش را حفظ می کند. حالا که قرار است دین خداوند را خدا حافظ باشد، درخواست مومن از خداوند متعال باید این باشد: که ای پروردگار! رحمت را به ما عطا کن و توفیق ده که دین تو به دست ما احیاء گردد و این توفیق را از ما سلب نکن که ما نظاره گر باشیم، لذا مومن همیشه خود را بدهکار می داند نه طلبکار. آن کسانی که خود را طلبکاری می دانند و می گویند: که انقلاب برای ما چه کرده است، او در ایمانش و اصل توحید مومن نیست. آن خسته شدگان در انقلاب باید در خود بررسی کنند نه به دنبال دریافت مواجب، آنها در خدایی خدا شک دارند و آنها ایمانشان در حد تصورشان است، آنها دین را با قیامت اشتباه گرفته اند و باید در خود تجدید نظر کنند و ببینند که خدا را می خواهند یا خدا را برای خود می خواهند و اگر خدا و دین را با منافع ظاهری در مغایرت دیدند، یا باید خدا را رها کرد یا منافع خود را. این سوا نیست که خسته شدگان از انقلاب باید جوابگوی آن باشند و حزب الله همیشه خود را بدهکار می دانند و خانواده شهدا هم بدهکارند و باید در جهت احیای دین خدا حرکت کرد و مبارزه و مجاهده نمود و در جایی که اجرای حکم خداوند متعال ایمنی ندارد نباید دست، چشم، اعضاء و جوارح انسان مومن به خدا ایمنی داشته باشد. در جایی که خدا امان ندارد، حجت خدا امان ندارد، جان من و جان حزب الله چه ارزشی دارد؟ این درسی است که هر شاگرد این مکتب از امام حسین بیاموزند، شیعه باید خط امام حسین را پیگیری کند تا زمانی که خط امام حسین (ع) در جامعه پیاده نگشت و حاکم نگردد هیچ حکومتی را نپذیرند. و شما ای عاشقان حسین (ع)! امام حسین در روز عاشورا وقتی همه چیز را از دست می دهد و در بیابان سوزان کربلا در مقابل انسان های بی رحم قرار می گیرد و همه یاران او را به شهادت می رسانند و به کودکان هم رحم نمی کنند، فریاد برمی آورد: آیا کسی هست که مرا یاری کند؟ و این توهین به امام حسین (ع) است که یاران و عاشقان حسین فکر کنند که امام حسین از انسان های بی رحم که حجت خدا برایشان تمام شده است و آنان برای جنگ آمده اند از آن جنایتکاران یاری و کمک می خواست، نه هیچ وقت اینطور نیست، امام حسین امروز به ما ملت گفته است که از دین خدا حمایت کنید، امروز رهبر انقلاب و این سلاله حسین (ع) بعد از چند قرن به یاری ندای حسین رسیده و لیبیک گفته است و او حسین زمان است و هدف حسین را دنبال می کند.

## حسنعلی حسن پور

ای عاشقان حسین! به ندای رهبر لبیک بگوئید و مگر این نیست که مومنان طریقت حسین شعار «یا لیتنی کنت معک» سر می دهند و فریاد بر می آورند: ای کاش با تو بودیم و جانمان را چون تو در جهت احیای دین خدا فدا می کردیم و بر شهادت امام حسین می گریند، مگر نه اینست گریه برای امام حسین (ع) تایید و امضاء حرکت حسین است و گریه کننده در حال بیعت با امام حسین است. اگر با این دید به مسائل نگرسته شود هضم مشکلات آسان بلکه گوارا می گردد، و هرچقدر مشکلات بیشتر و تلاطم بلا سهمگین تر باشد چهره ها باز تر می گردد و شما با این مسئولیت و نعمت بزرگ خدا، بر شماست که امامتان را تنها نگذارید و شعار ما اهل کوفه نیستیم را به مرحله عمل قرار دهید و بر شما نصیحت می کنم که مرگ دیر یا زود به سراغ ما می آید چه خوب است این مرگ توام با شهادت در راه خدا و در جهت احیای دین خدا و برپایی حکومت او باشد، نگاهی به قبرستان ها ببیندازیم و تاریخ گذشته آباء و اجدادمان و نگاهی به حال خودمان شاید متنبه گردیم و شهادت در راه خدا افتخار ما باید باشد و من شکر خدا را می کنم که توفیق یافته ام در راه مبارزه حق علیه باطل شرکت کنم و آنچه را که دارم در طبق اخلاص نهاده و تقدیم ایزدمان کنم و آنچه حسین و یارانش و تمام شهدای صدر اسلام پروانه وار دور آن می گشتند- یعنی شهادت- من آن را بازیابم.

قسمت سوم وصیت به خانواده ام: اما با تو مادرم! یادم هست با این که زحمت ها در بزرگ شدن من کشیده ای در آخرین موقعی که خواستم از شما جدا شوم و عازم به کردستان بودم گفتم: سعی کن و مواظب باش که بیخودی کشته نشوی، آری مادرم! در سنگر بودم این جمله از یادم نمی رفت که باید بیخودی کشته نشوم و تو ای مادر مهربان! مانند باغبانی هستی که باغبان پس از اینکه گلها را کاشت و آن ها را آبیاری می کند و زحمتهای زیادی در پرورش آن می کشد و وقتی گلها باز و می شکافند و پرپر می شوند و او لذت می برد که باغ گلستانی را درست کرده است و همه جا را زیبا می کند و همه در پرتو آن لذت می برند و تو ای مادر! مانند باغبانی که زحمت زیادی کشیده ای و بزرگم کردی و امروز این خون های رنگین من است که مانند آبی است برای آبیاری درخت تنومند اسلام که او در سایه خون رنگین من است که زنده می شود و بزرگ میشود و رشد می کند و در سایه آن است که محرومان و مستضعفان از آن درخت بزرگ لذت می برند و تو هم باید از پرپر شدنم افتخار کنی که باعث رشد درخت اسلام می شود، نکند در مرگم تو تا آخر عمر، خود را در آتش ناراحتی بسوزانی و صبر داشته باش و توکل به خدا داشته باش که به یاد خدا دلها آرام می گیرد.

و به برادران توصیه می کنم به تقوی و خواهران را به عفت و در سنگر مدارس درستان را خوب بخوانید و از همه خواهران می خواهم که این شعار برادران حزب الله را فراموش نکنند، شعار آنان این است که: خواهرم حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است. و از همه شما می خواهم از مشکلات شکایت نکنید و همیشه پشتیبان ولایت فقیه باشید و دعا کردن به امام را فراموش نکنید و این را بدانید ما برای مادیات انقلاب نکردیم و هدف را فراموش نکنید و شما را توصیه به تقوی و از همه شما می خواهم در آبادی روستایمان سعی و تلاش کنید و مسجدها را ترک نکنید و در کارهایتان توکل داشته باشید. و به زیارت امام زاده ها بروید و همیشه به یاد خدا باشید که دلها در این صورت است که آرام می گیرد و از فامیلان می خواهم که صبر را پیشه خود سازند. من شما را به خدای بزرگ می سپارم، امیدوارم که همه فامیلان و آشنایان و دوستان، بنده حقیر را حلال کنند که من جز شرمندگی و بدی چیز دیگری نداشته و ندارم و امیدوارم همه شما و هم وطنی ها به بزرگواری خودتان حقیر را مورد لطف قرار دهید و از همه برای این حقیر حلالیت بطلبید. و در دعاها و نیایش و راز نیازها (در هر موقع) با خدا هرگز من را فراموش نکنید که من سخت بدان نیازمندم و من همه شما را بخشیدم و از خداوند هم می خواهم که شما را ببخشد و شما و من رو سفید پیش خدا باشیم. چون منادیان اول فریاد برمی آورند: «اللهم لا تکلنا إلى أنفسنا طرفة عين أبداً» خدایا چه کنیم در وادی ضلالت و گمراهی و خداوندا تو خودت فرمودی بیایید و بخوانید: «ادعونی استجب لکم» که بار گناه دارم آدمم و به رحمت تو امیدوارم، چون خودت فرمودی هیچ گناهی بدتر از ناامیدی از رحمت نیست.

ای تاریخ قلمت را به خونم رنگین کن و بنویس صدای لبیک به رهبرم و حجت عصرم.

السلام علی الحسنین / و علی ابن الحسنین / و علی اولاد الحسنین / و علی اصحاب الحسنین

جنگ جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین مبارزات است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - مورخه ۶۵/۷/۸ مطابق با ۲۵ محرم سال ۱۴۰۷ قمری



شهدای دانش آموز

## قاسمعلی حسن پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسمعلی حسن پور در ۵ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شکوفه نوروزنژاد و پدرش مرتضی حسن پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسمعلی حسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۰۶ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قادیکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## قاسمعلی حسن پور

بسم الله الرحمن الرحيم - « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

سلام و درود بر پیشتازان انقلاب اسلامی که در راس آنها قائد اعظم امام خمینی پرچمدار حماسه آفرین حسینی که برای پیشبرد هدف های اسلام عزیز بر طاغوت و طاغوتیان عصر خود پیروز گشته و چون ابراهیم بت شکن تمام بت ها را در هم شکسته و می رود تا پرچم اسلام را در همه اقصی نقاط جهان به اهتزاز در آورد. شکر می کنم خدا را که توفیق به من داد که بتوانم وظیفه خود را در حد توانم نسبت به اسلام و قرآن انجام دهم. حال که در انجام ماموریت الهی هستم، خداوندا تو را به یاری می طلبم و به تو سوگند یاد می کنم که همیشه و تا آخرین نفس و قطره خون را در راه اسلام و برای دین تو ایستادگی کرده و جان بر کف در راهت فداکاری می کنم. حالا بهترین زمان عمرم را می بینم و از خدایم خواهم که مرا در بستر نمیراند، مرا در راه اسلام بمیراند که امیرالمومنین (ع) می فرماید: بهترین مرگ، شهادت در راه خداست. اگر من در میدان نبرد با دشمن با هزار ضربه شمشیر کشته شوم این مرگ برای من بهتر از آن است که در بستر بمیرم.

ای مسلمانان! امروز حسین زمان تنهاست، امروز فرزند فاطمه در برابر سپاهیان کفر و ابرقدرتهای پست بی یاور است، امام عزیز فرمود: چشم امید من به شما جوانان و نوجوانان است. ما نیز او را تنها نخواهیم گذاشت و یار و یاور او خواهیم بود و این خط سرخ را که هزار و چهارصد سال است ادامه دارد، ادامه می دهیم. اول باید بگویم که ما این راه را آگاهانه انتخاب کردیم و آن را به عنوان یک وظیفه انجام می دهیم.

اکنون وقت وعده ای که من برای خود داده ام فرا رسیده است، با پیام حسین زمان خمینی کبیر دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و برای احیای اسلام عزیز و انجام وعده خود داوطلبانه به جبهه رفتم. ای مردم! بدانید ما تا این انقلاب را به پیروزی کامل نرسانیم از پای نخواهیم نشست، من می روم به میدان تا به یزید و یزیدیان زمان بفهمانم که شهادت بالاترین آرزوی ماست گرچه کشته شدیم - پیروزیم، اگر بکشیم باز هم پیروزیم چون که این فرموده امام عزیزمان می باشد.

سخنی با خانواده خودم: درود بر تو ای پدر که همچون ابراهیم فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی، سلام بر تو ای مادر که بالاخره بر احساس مادرانه ات پیروز شدی و فرزندت را روانه میدان نبرد کردی، می دانم چقدر برای من رنج کشیدی و مرا بزرگ کردی، ای مادر! شیر پاکت را بر من حلال کن، ای مادر! بعد از شهادت من گریه نکن که از گریه کردن تو دشمن شاد می شود، تو خوشحال باش که فرزندت را به اسلام هدیه کردی.

برادران عزیز من: من دیگر رفتم و به لقاء الله پیوستم، خداحافظ و از شما می خواهم که پس از من راهم را ادامه دهید، مطمئن هستم که ادامه می دهید، این لباس ها و کفش های ارتشی را به شما برادرانم می بخشم و امیدوارم بعد از من اینها را برتن بکنید و دلیرانه به میدان جنگ بروید و قلب دشمن را به زمین بکوبانید. خواهرم! از تو می خواهم مثل کوه استوار باشی، مانند حضرت زینب (س) باش که در سوگ برادرش حسین (ع) دشمن را خوار و زبون کرد.

سخنی با دوستان: در پایان از همه دوستان خود می خواهم هر چه بدی از من دیدید مرا ببخشید، دوستان عزیز! مواظب این تفاله های محل باشید، آنها تا بحال هیچ کاری نکرده اند و هیچ غلطی نمی توانند بکنند. دوستان عزیز! امام را تنها نگذارید، امیدوارم راه امام را که همان راه انبیاء برای رسیدن به لقاء الله است فراموش نکنید و از تمام دوستان و برادران خود می خواهم که از شهادت نترسید. شهید کسی است که در تاریخ نامش ثبت می شود و تا ابد زنده می باشد و این را هم بگویم که شهادت شربت است، هر کس توان نوشیدن آن را ندارد مگر اینکه کسی از مال و جان خود گذشته و در راه حق علیه باطل جان خود را فدای اسلام بکند.

دعا به جان امام یادتان نرود



شهدای دانش آموز

## غلامرضا حسنجان نیا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا حسنجان نیا در ۱ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری ابراهیم نژاد و پدرش قاسم حسنجان نیا پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کشته رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامرضا حسنجان نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۵ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کشته شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## غلامرضا حسنجان نیا

بسم الله الرحمن الرحيم - « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ »

به کسانی که در راه خدا جهاد می کنند و کشته می شوند مرده نگوئید، بلکه آنها زنده اند ولی شما این حقیقت را درک نمی کنید.

خداوند متعال همان طوری که انسان را خلق کرده است راه هایی برایش جهت تکامل ارائه داده است و برای به هدف رسیدن انسان راهی را مشخص کرده است. چون بدون تردید ما می دانیم که انسان دارای هدفی است و این خلقت انسان دارای هدف و مصلحت است چون خداوند می فرماید: آیا شما حساب می کنید که ما شما را عبث و بیهوده خلق کردیم؟ خداوند سبحان می خواهد بفرماید تو ای بشر! آمدنت به دنیا عبث نیست و دارای هدفی است و یکی از راه های تکامل بشر که خداوند او را امضاء کرده است جهاد در راه خداست. اگر یک جامعه مردمش از جهاد دست بردارند ذلیل و خوار می شوند و به هدف نهایی نمی توانند برسند و خداوند در قرآن مجید می فرماید: آیا راهی را به شما نشان دهم که شما را از آتش جهنم و از گمراهی نجاتان دهد و می گوید که؛ آن راه ها ایمان به خدا و رسولش و جهاد در راه خداوند می باشد.

جهاد در راه خدا یک تجارت بزرگ است که مشتری این تجارت خداوند است و لذا جهاد و جبهه رفتن بخاطر خدا و اطاعت از امر الهی و جهت رسیدن به هدف نهایی (شهادت در راه خدا) می باشد.

سفارش شهید به امت حزب الله: شما ای امت حزب الله و همیشه در صحنه، این انقلاب بازگشت ما به اسلام و نتیجه خون هزاران شهید است. بر همه شما واجب است که از این انقلاب نگهداری کنید و گوشتان به حرف امام امت باشد و امام تنها کسی است که توانسته است در جامعه ما یک حکومت اسلامی برقرار و برپا نماید و ریشه خبیثه رژیم ستمشاهی را برای همیشه از کشورمان برکند و لذا تاکید می کنم حافظ خون شهدا و مطیع امر رهبر عظیم الشان باشید و گوش به تبلیغات دروغین شریک و غرب ندهید. دلہایتان همچون سد آهنین باشد و هیچگونه هراس به خودتان راه ندهید. از اینکه دشمنان شما زیاد هستند و طرفداران کم، چون راهمان راهی است حق و حق از بین نمی رود بلکه باطل از بین رفتنی است. «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» در ایران ما حق ظهور کرده است و یزیدها و باطل ها رفتند و اساساً باطل رفتنی است.

سفارش شهید به جوانان: جوانان عزیز! توجه داشته باشید که فرهنگ غرب را در جامعه حاکم نکنید بلکه فرهنگ اسلام را حاکم نمائید و فرهنگ اسلام را تبلیغ نمائید و بدانید شما نمی توانید بهتر از اسلام را پیدا کنید که بتواند شما را به سعادت برساند و شما را از گرداب گمراهی نجات بخشد.

پدر و مادرم! از اینکه فرزندی بزرگ کردید و نتوانستید از او ثمری بگیرید نگران نباشید و سپاسگذار نعمت خداوند باشید که خداوند فرزندی از شما به سوی خویش خوانده است و شهادت را نصیب او کرده است. هدف من خدمت به اسلام و جنگیدن علیه کفر بود، چه اینکه کشته شوم و چه بکشم پیروزم و این وعده الهی است که خداوند به بندگان خالص (مومن) خود داده است. از شما می خواهم که برای از دست دادن من گریه نکنید بلکه گریه تان برای رضای خدا باشد.

سفارش شهید به برادران و خواهران: شما ای برادران و خواهران عزیزم! ادامه دهنده راه شهدا و فردی مفید برای اسلام باشید. ای خواهران عزیزم! حجابتان را حفظ کنید و زینب وار زندگی کنید و به هیچ وجه برای من ناراحت نباشید که مرگ پلی است بین دنیا و آخرت که همه باید از آن عبور کنیم، حال یکی زودتر و یکی دیرتر. از کلیه دوستان تقاضا دارم که اگر حقی بر گردنم دارند مرا عفو کنند.

در ضمن پدر عزیزم! مراسم مرا ساده برگزار نمایید و مرا در قبرستان محل، مزار امواتمان دفن کنید.

خدایا چنان کن سر انجام کار / تو خوشنود باشی و ما راستگار





شهید دانش آموز

## عبدالحسین حسن زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالحسین حسن زاده  
عبدالحسین حسن زاده در ۸ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
زییده فرحی و پدرش محمدحسین حسن زاده پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آهنگر کلا رشته ریاضی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید عبدالحسین حسن زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۹ منطقه شلمچه در اثر  
اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک  
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده هاشم آهنگر کلا شهرستان شهید پرور بابل  
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای  
آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## عبدالحسین حسن زاده

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خالق و محبوبم، خدائیکه جان داد تا عید و بنده او باشم و با سلام بر مهدی موعود(عج) یگانه منجی عالم بشریت و با درود فراوان بر نائب برحقش امام خمینی و با یاد شهیدان گلگون کفن و همیشه جاوید انقلاب اسلامی و به امید شفای معلولین و مجروحین و پیروزی نهایی رزمندگان و آزادی اسراء.

خدمت ملت شهید پرور ایران سلام، بعد از عرض سلام، سلامتی و پیروزی شما ملت مسلمان و قهرمان را در تمام جبهه های نظامی و اقتصادی از خداوند متعال خواهانم. ای مردم شجاع این قسمت از کره زمین! ای امت امام! قامتتان را بلند گیرید و ندای الله اکبر خمینی رهبر سر دهید. چون کوه باشید و چون کوه استقامت کنید و لحظه ای از امام و یاد خدا غافل نباشید. در راه دین خدا بکوشید که هر چه بکوشید باز هم کم است. آری ای مردم قهرمان ایران! من پاسدارم، پاسداری که از دشت های سرسبز شمال به هوای گرمسیر جنوب کشور آمده ام که به جهانیان ثابت کنم اسلام فرزندانمان دارد که از مکتبش و از ناموسش دفاع کند. بله پاسدارم، پاسداری که می خواهد پرچم اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز در آورد تا با خون خودم این مزدوران آمریکایی را بیرون کنم چون مولای من علی (ع) می فرماید: «ذلیل ترین مردان کسانی هستند که بیگانه ای بر کوچه و خیابان آنها تاخت و تاز می کند.» من هم امروز فرمایشات مولا و صاحبان ولی عص (عج) و امام امت را تا پای جان انجام می دهم چون مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. اینجانب با آگاهی کاملی که به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی به فرمان بزرگ رهبر مسلمانان جهان و مرجع عالیقدر امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتم و امید است که خون ما نهال تنومند انقلاب اسلامی را بارور کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد. از شما ملت قهرمان می خواهم که پشتیبان روحانیت مبارز متعهد به اسلام باشید که هستید و به قول امام عزیزمان: «روحانیت است که تا کنون اسلام را زنده نگه داشته است»

همچنین پیامی که به جوانان کشور و بخصوص به جوانان محل خودمان دارم این است که همیشه در جلسه برادران بسیج شرکت کنند و همچنین یک نصیحت به آنها دارم که خیلی متوجه رفتار و حرکات خود باشند و خصوصا به طریقه لباس پوشیدن و موی سر که این سالها خیلی زشت شده است. خدمت پدر و مادر و برادران و خواهران و تمامی خویشاوندان و دوستان و آشنایان سلام عرض می کنم. پس از عرض سلام، سلامتی همه را از درگاه ایزدمان خواهانم. پدر و مادر مهربانم! شما که می دانید خون شهید درخت تنومند اسلام را آبیاری می کند و من هم می خواهم اگر خداوند متعال قبول کند خون خود را به پای این درخت که می رود جهانگیر شود بریزم. ان شاء الله. از شما می خواهم که دعا کنید این هدف من بدون ریا باشد تا خداوند منان قبول بفرماید. والدین عزیزم! انسان باید یک روزی از این دنیا برود و چه بهتر است در راه اسلام باشد، من برای خود ننگ می دانم که مرگ در بستر مرا در آغوش خود فرو ببرد در حالی که ما در زمانی زندگی می کنیم که اسلام عزیز محمد (ص) شدیداً به کمک و یاری ما نیاز دارد، در هر حال پدر و مادر مهربانم! اگر فرزند خود را از نظر دنیایی از دست داده اید هیچ ناراحت نباشید چرا که از دست دادن دین مقدس اسلام که آخرین پیامبر خدا آورد از همه این ها مشکل تر است. از شما می خواهم که مرا ببخشید که نتوانسته ام پسری خوب برای شما باشم، همچنین مرا ببخشید که نتوانسته ام عصای دست پیری شما بشوم.

سلامی دوباره بر خواهران و برادرانم، مرا ببخشید که نتوانسته ام برادری که شما می خواهید برای شما باشم و از شما می خواهم که اطاعت کننده امر امام امت و ولی فقیه باشید و بخصوص از خواهرانم می خواهم که همچون زینب(س) ادامه دهنده راه سالار شهیدان و گسترش دهنده هدف شهیدان باشید. همچنین از تمامی اعضای خانواده ام و دیگران بپوش می خواهم که در بین شما نیستم، از من ناراحت نباشید زیرا کاری جز آنچه مورد رضایت حق بوده است انجام نداده ام. امیدوارم ذره ای غم و اندوه به خود راه ندهید زیرا آنکس که به من جان داده و حیات بخشید خودش هم بر اساس وعده ای که فرموده بود خریدار جانم شد و من با کمال میل جان بی مقدار خود را تقدیم او می کنم.

یک عرض با پدر و مادر و برادران و خواهران و خویشاوندان دارم که؛ اگر من شهید شدم هیچ ناراحت نباشید و بر سر قبر من گریه نکنید زیرا کسی نبود که بر سر قبر مولا حسین(ع) گریه کند، پس اگر می خواهید بر سر قبر من گریه کنید به فکر حسین(ع) باشید و گریه کنید تا او از خدا بخواهد که از تمام تقصیراتم بگذرد. عزیزانم هیچ وقت اندوهی به خود راه ندهید چون همانطوریکه قبلاً نیز متذکر شدم این راهیست که خود انتخاب کردم و هیچ اجباری در آن نبود.

در خاتمه از تمام اعضای خانواده و تمام افراد محل و دیگر کسانی که بر گردن من حقی دارند عاجزانه می خواهم که مرا حلال کنند تا گوشه ای از بار گناهانم کم شود تا در نزد خدا عذاب نگردم.



شهید دانش آموز

## علی اکبر حسن زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر حسن زاده

علی اکبر حسن زاده در ۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا وفایی و پدرش حسینعلی حسن زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در هنرستان نوشیروانی رشته راه و ساختمان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر حسن زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه موسیان در اثر اصابت تیر به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی اکبر حسن زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله یاری دهنده حزب الله بر حزب شیطان و با سلام و درود بر روح و ایمان شهدای انقلاب اسلامی که با خون مطهر خویش درفش سرخ اسلام فقاقت را بر فراز بلندترین قله های معنویت برافراشته اند و با آرزوی سلامت و طول عمر برای منجی عالم بشریت یگانه زعیم فریادگر راستین خورشید فروزان نائب امام زمان (عج) حضرت آیت الله خمینی، وصیتم را با کلامی چند آغاز می کنم:

هدفم از نوشتن وصیتنامه این است که شاید با این وصیتنامه عده ای را به حقانیت این راه آگاهی دهم، اکنون که وصیتنامه را می نویسم همچون دفعه قبل خودم را لایق کشته شدن در این راه نمی دانم، هنوز تا مسلمان شدن و انسان شدن خیلی فاصله دارم و از خداوند می خواهم که در یاری نمودن به اسلام عزیز کمک کند تا دین خویش را با خون ناقابل ادا نمایم. همه باید بدانند من آگاهانه و با انتخاب خود در این راه قدم گذاردم و به جبهه می روم با چشمی باز و با فکری روشن و با عشقی به معشوق و اگر در این راه کشته شدم هیچکس مسئول مرگ و شهادتم نخواهد بود. پروردگارا تو خود بهتر می دانی که ما بخاطر پول و مقام به جبهه نمی رویم بلکه برای پیروزی اسلام و آزادی قدس و کربلا می رویم، اگر عاقبت انسانها مردن و به خاکستر تبدیل شدن است پس چرا انسان در راه خدا کشته نشود؟ که شهادت تنها نزدیک ترین راه رسیدن به معبود خود یعنی الله است. که رسول خدا می فرماید: «أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ» یعنی شرافتمندانه ترین مرگ شهادت است، من نیز به ندای آنها پاسخ می دهم و شهادت در راه خدا و احیای حق مستضعفان را با آغوش باز می پذیرم.

و اما چند کلامی با امت حزب الله؛ «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» دعا به جان امام یادتان نرود، قرآن را سرلوحه کارهایتان قرار دهید.

و اما چند کلامی با خانواده؛ «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» اموال و اولاد شما از وسایل آزمایش شمایند. پس توای پدر و مادر! با گریه نکردن به حال فرزندان آزمایش الهی را خوب انجام دهید. پدر و مادر مهربانم! می دانم که آنچه را که اسلام در مورد احترام به پدر و مادر گفته من در حق شما انجام نداده ام، امیدوارم که مرا ببخشید و دستهای پینه بسته تان را که برای بدست آوردن لقمه حلالی پاره پاره شده است می بوسم.

و از شما خواهرانم می خواهم که فرزندانمان را آنچنان تربیت کنید که به درد جامعه اسلامی بخورند.

و اما شما برادرانم! اسلحه از دست افتاده ام را بگیرید و با کفر و نفاق مبارزه کنید.

و در آخر از کلیه بستگان و دوستان و آشنایان عاجزانه طلب عفو و بخشش می نمایم.

به امید پیروزی حق علیه باطل .

فرزند حقیر شما

علی اکبر حسن زاده



شهدای دانش آموز

## ذبیح الله حسن زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ذبیح الله حسن زاده

ذبیح الله حسن زاده در ۲۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه کلمرنتاج و پدرش عبدالله حسن زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مدرس و امام حسین رشته بازرگانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ذبیح الله حسن زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قصاب ذالکان شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## ذبیح الله حسن زاده

بسم الله الرحمن الرحيم - «الَّذِينَ آمَنُوا وَوَجَّهُوا وَجَاهَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (قرآن مجید) آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا با مالها و جان هایشان، آنان بزرگترین مقام و مرتبه را در نزد پروردگارشان دارند و افراد رستگار و پیروز همینان اند.

با سلام و درود به حضرت ولی عصر مهدی موعود(عج) و نائب برحق او امام خمینی و کلیه شهیدان راه الله از صدر اسلام تا کنون که در جبهه های اسلام علیه کفر در ایران و لبنان و افغان و فلسطین و فیلیپین بر علیه شرق و غرب ضد خدا جهاد کردند و شهید شدند. سلام بر شما پدر و مادر و برادران و خواهران و کلیه مردم حزب الله که وصیت حقیر را و بنده گنهکار را می شنوید و می خوانید. ما چگونه سکوت کنیم و در خانه ها و شهرهای پشت جبهه قدم بزنیم؟ حال آنکه امام خمینی از ما خصوصاً جوانان مسلمان خواستند بروند به جبهه ها و به یاری و کمک رزمندگان اسلام که وارد خاک عراق شدند تا رژیم بعث، آمریکا و شوروی و عراق را نابود کنند و ملت مسلمان عراق را نجات دهند و امام می فرماید که: تکلیف شرعی و میهنی است که بروید به جبهه های اسلام که فتح و پیروزی نزدیک است. آیا می شود سکوت کرد؟ ما مسئولیت داریم به ندای حضرت امام رهبر آگاه مسلمین و مجروحین جهان جواب لیبیک دهیم، اگر مسلمانی. مردم مسلمان! شما باور نکنید که ما متوجه نیستیم و برای تفریح به جنوب و غرب می رویم، ای مردم و جوانان حزب الله! ما آگاهانه به وضع دنیا و آخرت و بریده از هوای نفسانی و مادی به جبهه های اسلام هجوم می آوریم و هجرت و جهاد می کنیم تا آخر خداوند عاشق ما شود و ما را در جوار شهیدان صدر اسلام بنشانند.

ای مردم! برای مال دنیا با هم به نزاع نیفتید، در مصلحت شما نیست زیرا خداوند به هر کس هر چه داد آنرا می گیرد، اگر به تو جان داد آنرا می گیرد، به تو زمین داد آنرا می گیرد، به تو مقام داد آنرا می گیرد، به تو قدرت و نیرو داد آنرا می گیرد و غیره ... حال می بینیم که خداوند از چه کسانی راضی و از چه افرادی ناراضی است؟ اگر ما آن چیزهایی را که خداوند به ما داده است امانتدار باشیم و عقلمان بر هوای نفسانی ما پیروز شود و در فکر زندگی همسایه ها و مردم جامعه باشیم و به راه قرآن و اسلام حرکت کنیم، آخرت اگر خداوند به تو قدرت و زمین و مقام و غیره ... داد بالاتر از آنها به تو هدیه می کند، ولی ما اگر در فکر تفرقه افکنی جامعه و روستا و حتی خانواده باشیم و ماهیت نهضت امام حسین(ع) و سایر بزرگان اسلام را نشناسیم و راه آنها را ادامه ندهیم و هوای نفسانی مانند تکبر، خودپسندی و در مستی زندگی کردن و شهوت رانی و پرستش نکردن خداوند و نخواندن نماز، اگر چه نام خود را مسلمان و آزاد هم بگذاریم در گمراهی و بدبختی غوطه ور هستیم. ما مردم مسلمان باید تزکیه و متحد با وحدت و خودسازی که جهاد اکبر است را از همین الان که نوشته های حقیر را می خوانید یا می شنوید شروع کنیم و کاری نکنیم که هوای نفسانی ما به روح و عقلمان پیروز شود و هیچوقت خداوند را فراموش نکنید اگر خداوند را فراموش کردی شیطان به سراغ تو می آید، همیشه به یاد خداوند باشید.

پدر و مادرم! اگر به خانه برگشتم، خودم وظیفه ام را انجام می دهم و اگر خداوند عاشق من شد شما هیچ نگران نباشید و افتخار کنید و شادمان باشید. اگر می خواهید من در آخرت خندان باشم از داشتن چنین خانواده ای، از دولت جمهوری اسلامی پولی در عوض شهادت من دریافت نکنید و بلکه به همکاری و کمک دولت در بازسازی و ساختن خانه های ویران شده غرب و جنوب بشتابید. پدر و مادر! من می روم به جبهه اسلام علیه کفر، شما افتخار کنید که چنین فرزندی دارید و در راه خدا حرکت می کند. نباید ناراحت باشید مگر من کار حرام و ناشایست انجام می دهم که ناراحت باشید؟! اگر من شهید شدم هیچ وقت گریه نکنید زیرا شایسته مسلمان نیست، ما هفت برادر و خواهر هستیم باید تمامی مان در راه خدا شهید شویم نه در حالت طبیعی بمیریم. در یاری به مستمندان کوشش کنید، نماز را برپا دارید. پدر و مادر و برادران و خواهران و کلیه کسانی که نوشته و خواسته حقیر را می خوانید یا گوش می کنید! متوجه باشید که انسان و کلیه موجودات زنده را که می بیند همه شان فانی و رفتنی هستند، ما در این دنیا مهمان هستیم. چرا در دو روز مهمانی در دنیا میهمان الله نباشیم؟ هر چه در این دنیا داریم مانند زمین، خانه، پول و کلیه اموال مادی آن، تا روزی که وارد قبر می شویم. چرا در این دو روز دنیا در غفلت و فساد و انحراف اخلاقی و خیانت و کبر و غیبت گوئی و غیره ... فرو رویم و هر لحظه ای از خداوند دور شویم و به شیطان نزدیک شویم؟! بیا برویم راه امام حسین(ع) سرور شهیدان را پیشه راه خود کنیم و دشمنان خدا و قرآن را در این جهان نابود کرده و قانون الله و پرچم لا اله الا الله، محمد رسول الله را بر گیتی و جهان برافراشته سازیم و زمینه ساز ظهور حضرت مهدی موعود(عج) باشیم. باز هم می گویم نماز را در همه حال حتی اگر مریض هستید و توانایی خواندن ندارید بر پا دارید مگر بیهوش باشید که باز هم باید بعداً قضای آن را برپا دارید. ان شاء الله که خداوند همچون ما عاشق او شویم عاشق ما بشود.

پدر و مادر و کلیه مردم مسلمان! اگر نسبت به شما بدی کردیم ما را ببخشید جوان بودیم، نفهمیدیم.

آنکه عاشق پیروزی اسلام و شهادت در راه الله است - والسلام - ذبیح الله حسن زاده قصاب



شهدای دانش آموز

## زین العابدین حسن نتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز زین العابدین حسن نتاج  
 زین العابدین حسن نتاج در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
 شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
 روبابه آبادیان و پدرش قربان حسن نتاج پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس توحید و آهی و قدس با موفقیت و جدیت  
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
 فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
 محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید زین العابدین حسن نتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد  
 که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶  
 منطقه چیلات در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
 الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## زین العابدین حسن نتاج

بسم الله الرحمن الرحيم

خوشا آنانکه بهر حفظ اسلام / علیه کفر جنگیدند و رفتند - خوشا آنانکه بهر یاری دین / به خون خویش غلطیدند و رفتند - خوشا آنانکه در این نهضت ما / به سهم خویش کوشیدند و رفتند - خوشا آنانکه چون شیر خروشان / علیه ظلم جنگیدند و رفتند. جنگ، جنگ است، عزت و شرف ما در گرو همین جنگ هست. (امام خمینی)

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنِيَانٌ مَرْصُومٌ » همانا خدا دوست می دارد آن کسانی را که جنگ میکنند در راه او در حالیکه صف زدگانند گویا ایشان بنائی سخت چون بنای آهنین هستند. (قرآن مجید)

دقیقه ها اسیر ثانیه ها، پنجه در پنجه لحظه ها دارند، لیک ما برای رسیدن ساعتها گام می زنیم در این کرانه همچون مگس پاشکسته که در فراز قلعه غرور به قعر شیشه مرکب افتاده و اکنون لنگان لنگان بر کاغذ گام می زند تا شاید بگویند اثری از خود باقی گذاشتند.

سخن از درد نیست، که از او وامانیم و از رنج هم نیست، که از آن بت سازیم بلکه فقط و فقط می خواهیم از انسانی صحبت کنیم که با آوردن قلم کوچک خود، قلبی بزرگ باقی گذاشت.

پدر و مادرم! مدتهاست که می خواهم برای شما نامه بنویسم اما چه کنم که گفته ها زیاد و قلم قاصر است و حال آنکه وارد دومین سال رزم با کفر شدم عرق شرم بر روی پیشانی می نشیند، شرم از دیدن روی قهرمانانی چون شما که با چنگ و دندان مرا به این سن و سال رساندید که از دین و خاک این مملکت حفاظت کنم تا شما در راحتی و خوشی باشید. من به پیکار می روم تا دینم را برقرار سازم، هرچند که در رنج و زحمت باشم. شرم از اینکه تو زنجیر وابستگی ها را پاره کردی و من هنوز دلخوش وابستگی ها هستم، شرم از اینکه بی ثمرم از این دنیا.

پدرم! این قدر و منزلتی بس بزرگ است که یاور حسین (ع) باشم. هنگامی که برایمان و رزم عاشورای حسینی و مقاومت و ایثار یاران اندک امام حسین (ع) در مقابل لشگر انبوه کفر یزیدیان سخن می گفتند شاید بسیاری از ما به سختی باورمان می آمد که ۷۲ تن با کمترین و ساده ترین سازوبرگ جنگی در مقابل آن همه افراد و تجهیزات مقاومت کردند و در اصل پیروز شدند و حال به عین می بینم که به همراه برادر سیزده ساله و در کنار پدر هفتاد ساله می جنگیم با مشت گره کرده و با بانگ تکبیر به یاری ذات اقدس بر قلب سپاه یزید و تا بیخ دندان مسلح تاخته و در همان لحظات اول حمله، ضربات جبران ناپذیری به آنها وارد می کنیم و این رزم یادآور همان رزم است. مردم! دیدیم در مدت این چهار سال جنگ چه ها که نکرد تا ارتشی را از سپاهی، دلیر مرد عشایر را از کرد، مسلمان بسیجی را از دیگر اقشار رزمنده جدا کنند. ولی به یاری خداوند و با هوشیاری و بیداری و تحمل ملامتها تمام این توطئه ها یکی پس از دیگری خنثی شد و اینک به هر جا پا می گذارم لاله ای از نو می روید و باید با وضو بر گلستان لاله پا بگذاریم و تو ای نور دیده، تفنگ بر سینه بفشار و دیده بگشا و امان از دشمن بعضی بستان که دیگر زمانی به فتح کربلا نمانده، همان گونه که امام عزیزمان فرمودند: که دیگر ما هفته جنگ نداریم.

ان شاءالله در آینده نه چندان دور در مقابل این متجاوزان بعضی و اربابان بزرگشان به یاری امام زمان و به یاری امام امت و به یاری این رزمندگان از خود گذشته پرچم اسلام عزیزمان را در سراسر جهان گیتی برافراشته خواهیم کرد. ان شاءالله. برادران! پیام من به شما این است که؛ فقط و فقط فکر خدا باشید که جز خدا کسی یاور شما نیست، برادران! من می روم تا قیام حسین (ع) را دوباره زنده کنم و تا پاسدار خون ۷۲ شهید کربلا باشم.

برادران و خواهران! به هر حال من رفتنی هستم چه با شهادت و چه با مرگ در بستر، چو خوش باشد که مرگ با شهادت نصیب من بشود که در روز قیامت رو سفید در نزد معبود خویش باز گردم.

خواهرانم! زینب گونه باشید و در مرگ من هیچ گونه ناله و زاری نکنید و در سر قبرم اشک نریزید.

« إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ » افسوس که روح در بدن نیست مرا / یاران، مرا یاد کنید که آمدن نیست مرا

والسلام - زین العابدین حسن نتاج - مورخه: ۱۳۶۲/۹/۸



شهید دانش آموز

## سیدبیژن حسین زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدبیژن حسین زاده

سیدبیژن حسین زاده در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ستاره قلی نیا و پدرش سیدحسین حسین زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس رازی و قلی زاده اطاقسرا و دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدبیژن حسین زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر به قلب و شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مشهدسرا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سیدبیژن حسین زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین قطرهٔ خونی که از بدن یک شهید می ریزد تمام گناهان او بخشیده می شود. حضرت علی(ع) « إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ » خداوند جان و مال مومنین را که در راه خدا جهاد کنند به بهای بهشت می خرد.

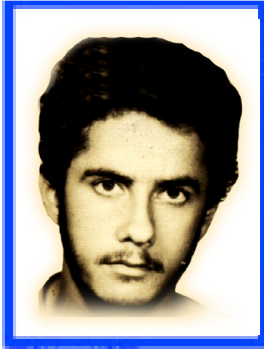
دروود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و خلیل زمان، بت شکن دوران، یادگار خاتم پیمبران و امیرالمومنین، یاری کنندهٔ اسلام و قرآن و درهم کوبندهٔ ظالمان و کافران و رسوا کنندهٔ ابرقدرتها و سرکوب کنندهٔ منافقان و شیطان و روشنگر رزمندگان و با درود بر امام زمان ارواحنا فدا و با سلام بر ملت شهید پرور ایران. خدایا سوگند یاد می کنم که همیشه و تا آخرین نفس در راه مقدس تو و برای یاری دین تو مستحکم و جان بر کف در راهت فداکاری کنم. الهی یاری ام ده که بتوانم این فهم را آن چنان که شایستهٔ مقام باری تعالی است بجا آورم، خوش به حال آن کسانی که زندگی شان در راه خداست و مرگشان در راه خداست، خوش به حال آنان که جز راه خدا راهی ندارند و جز ذکر خدا یادی ندارند.

نخست با پدر و مادر زجر کشیده ام؛ من به خاطر زحمات شما که برایم کشیده اید از شما تشکر می کنم، خداوند از شما راضی باشد و اجر زحمات شما را به کرم خودش افزون فرماید. پدر و مادر عزیز و مهربانم! من نمی توانم شما را از گریه و زاری کردن منع کنم چرا که می دانم به این کار قادر نیستم و بدانید که خون من از خون دیگر برادران رنگین تر نیست، مگر من از علی اکبر جوان ترم؟ ولی انقلاب اسلامی ایران برای تداوم بخشیدن اهداف، به این خون ها خیلی احتیاج دارد، مبادا دل بستگی به من، شما را از یاد خدا غافل کند و مبادا هر وقت که به فکر من افتادید و برای از دست دادن فرزندت افسوس بخوری، افتخار کن که چنین فرزندی بزرگ کردی و به جامعه تحویل داده ای. به این فکر باش که همهٔ مظاهر دنیا فانی است و نباید به خاطر از دست رفتن آنان غصه خورد و گریه کرد. خوشا به حال آنان، که از خوب و بد آن برای رضای خدا گذشته و از این گذرگاه و امتحان پر خطر روسفید و موفق گشته اند. و اگر خداوند من را در راه اسلام قبول کرد و شهادت این درجه اعلاء را نصیب حقیر کرد و شهید شدم و چنانچه جنازه ام به دست شما رسید محل دفن من در آرامگاه شهیدان در مسجد امام زاده محمد است.

و شما ای رزمندگان و ای جوانان و مردم شهید پرور ایران! بدانید که مرگ تحویلست و حیات راهیست برای رسیدن به جهان ابدیت و آزاد شدن از ماده و طبیعت مادی این جهان و بدانید سرانجام در هر کجا و در هر زمان و در هر لحظه مرگ فرا می رسد و پوشیده از یک لباس سفید و بدون لک و دلی پر از آرزو با اعمالی پر از گناه و اشتباه و با در خواستی از قادر متعال از این جهان می رویم، اگر هر انسانی باشد شاید هم به ظاهر از خدا دوری کند ولی در هنگام مردن مانند کسی است در میان امواج دریا از یک چیز کمک می طلبد که همان مالک جهان خداوند تبارک و تعالی است. پس از این بیاندیشید و زندگی کنید در راه اسلام تلاش کنید، همهٔ این ها برای خدا باشد. به هنگام آزاد شدن از دنیای مادی یعنی مرگ که در واقع آن را نمی توان خاموش دانست با دستهایی پر به سوی آن جهان بشتابیم.

در ضمن از برادران و خواهران یک به یک می خواهم اگر در این دوران زندگی که با هم بودیم بدی از من نسبت به شما سر زده است باید به بزرگی خودتان مرا عفو کنید و در پایان از تمام بستگان، ماندگان، دوستان، محصلان، دوستان دانش آموز، همکلاسان و معلمان طلب بخشش می کنم.

جنگ، جنگ تا پیروزی - در پایان از همگی شما خداحافظی می کنم - والسلام



شهدای دانش آموز

## سید صالح حسین نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید صالح حسین نژاد در ۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش امه کلاگر و پدرش سید جلیل حسین نژاد پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سجاد و نوشیروانی رشته راه و ساختمان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سید صالح حسین نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۰۵ منطقه عین خوش در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درونکلای شرقی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سید صالح حسین نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

با درود فراوان به رهبر انقلاب، امام خمینی و با درود فراوان به کلیه شهدای ایران و به خصوص شهید، پسر عموی عزیزم و مجاهدان راه خدا از هابیل تا حسین و از حسین تا شهیدان دشت خوزستان تبریک و تسلیت عرض میکنم و وصیت خودم را آغاز می کنم؛ من سید صالح حسین نژاد یکی از پاسداران کوچک اسلام چند وصیت دارم؛ وصیت اول؛ سلامتی رهبر را پیش خدا و صاحب الزمان (عج) المهدی (عج) خواهانم و از امت شهید پرور ایران میخوام که دنباله رو خط پر افتخار امام امتان، خمینی کبیر و بزرگمان که همان خط اسلام می باشد باشند. وصیت دیگرم؛ از برادران مهربانم و پدر و مادر عزیزم و خواهران می خواهم که بعد از شهادت من گریه نکنند بلکه چنان خوشحال شوند که دشمنان به گریه بیفتند و وصیت دیگرم به برادران حزب الله این است که؛ بعد از شهادت سلاح آتشین من را گرفته و راه پر افتخار مرا ادامه بدهند. شهادت دری از درهای بهشت است که برای بندگان مخصوص خدا باز می شود. خدایا من که عاشق شهادت خدایا شهادت را نصیب کن و اگر نصیب شد از پدر عزیزم و مادر گرامیم و برادران و خواهران و از کلیه فامیلانم می خواهم که بعد از شهادت من گریه نکنند و ای پدر و ای مادر شما باید چنان خوشحال باشید که بچه ات هجده ساله جان خود را فدای اسلام کند. ای پدر و ای مادر! خود میدانم که شما برای من زحمت نامحدودی کشیده اید و ای مادر! شما بودید که من طفل شیرخوار بودم و ناراحتی میکردم سر گهواره من بیخوابی می کردی و برایم آرزوهای فراوانی داشتی. اکنون من به آرزویم می رسم که شهادت است و تو ای مادر مثل زینب سدی استوار باش و مقاومت کن. پدر جان و ای مادر! به جسم من بنگرید جاهای بدنم که هر جا سوراخی یا پاره ای شده نگاه کنید تا به خشم آئید و انتقام فرزندت را از صدامیان با کینه ای که در دلتان افتاده بگیرید. وصیت دیگرم به پسر عموهای گرامیمان این است که؛ بعد از شهادت من هیچ ناراحتی نکنند و راه پر افتخار مرا ادامه بدهند. وصیت دیگرم این است که مرا پیش پسر عموی من دفن نمایید و از خدا بخواهید که مرا با شهدای اسلام و علی اکبر حسین محشور بگرداند و هر شب جمعه بر مزار من دعای کمیل برگزار نمایید و برایم فاتحه بخوانید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

خدایا خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سید صالح حسین نژاد



شهید دانش آموز

## سیدعلی حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی حسینی

سیدعلی حسینی در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه امینی و پدرش سیدعبدالغنی حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## سیدعلی حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » (قرآن مجید)  
 با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) فرمانده جبهه ها و با درود و سلام بر نائب برحقش امام امت، آن پیر جماران و بت شکن زمان. مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. (امام خمینی)  
 دیگر چشم هایم قادر به دیدن جنازه های پرپر شده شهدا که در بالای دستهای مردم شهید پرور باشد را ندارد. دیگر نمی توانم در دنیایی باشم که همه چیز با پول سنجیده می شود. دیگر قادر به دیدن مجروحین پا از بدن جدا گشته و دست از بدن جدا گشته نیستم. پدر و مادرم! من خود را آماده جهاد کرده ام تا به صدامیان و دشمنان قسم خورده بفهمانم، اسلام مکتبی است که شهادت سرمشق کار و زندگی است و به آنها بفهمانم که نوکر امپریالیسم و اجنبی بودن به جز خود فروختن چیز دیگری نمی باشد.

برادران! شهدا با خون خود به من و تو گفته اند: که پیام خون ما؛ اطاعت شما از اسلام و امام خمینی است. سلام علیکم؛ سلام پدر زحمتکشم، امیدوارم که خسته نباشی و امیدوارم که سلام فرزند حقیرت را بپذیری و هیچ گونه ناراحتی از اینکه یک فرزندت را هدیه انقلاب و اسلام کرده ای نداشته باشی چرا که در قرآن مجید آمده است: « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ » یعنی هرگز برای آنچه که از دست می دهید غمگین نباشید. پدرم! شما همچون حسین (ع) که علی اکبر خود را وارد میدان کرد شما مرا به نبرد فرستادید، انشالله اجرت را خداوند بدهد.

سلام مادر؛ امیدوارم تو هم سلام مرا بپذیری، مادرم! گرچه شما برای من زحمت زیادی کشیدید اما این را به شما میگویم: هر چند فرزند عزیز است اما اسلام عزیز تر از فرزند است. مادرم! گرچه جان عزیز است اما اسلام عزیز تر از جان است. مادرم امیدوارم شما هیچگونه ناراحتی به خود راه ندهید چرا که دشمنان از ناراحتی شما سوء استفاده می کنند. مادرم شما همچون زینب (س) مرا وارد میدان تاخت و تاز کردی، انشالله خداوند اجرت را بدهد.

سلام خواهران گرامی من و سلام زن داداش گرامی من که شما هم مثل خواهرانم هستید، امیدوارم که سلام مرا بپذیرید. خواهرانم اگر در طول زندگی ناراحتی از من دیدید مریبخشید، انشالله که خداوند اجرتان را بدهد.

خواهرانم یک وصیت دارم گرچه وصیت من وصیت تمام شهداست و آن این است که حجاب خودتان را حفظ کنید چرا که حجاب شما از خون سرخ من کوبنده تر و با ارزش تر است. خواهرانم امیدوارم که مانند زینب (س) بعد از مرگ حسین (ع) تبلیغات کنید و به دشمنان اسلام بفهمانید که اگر یک شهید دادیم حاضریم تمام ما فدای انقلاب و اسلام شویم. سلام برادران گرامی من، امیدوارم که شما سلام برادران را بپذیرید و اگر ناراحتی از من در دوران زندگی دیدید مریبخشید، برادرانم! من از شما یک چیز می خواهم و آن هم این است که: پدر و مادر را چنان نگاهی کنید که آنها احساس تنهایی نکنند، احساس از اینکه یک نفر از اعضای خانواده از خانواده جدا شده نکنند. سلام برادران انجمن اسلامی و بسیج هلال کلا بالا و پایین و سلام جوانان رزمنده، امیدوارم که خسته نباشید و امیدوارم که شما دنباله رو امام امت باشید و اتحاد را هر چه بیشتر حفظ کنید تا دشمنان نتوانند اتحاد شما را نابود کنند، انشالله اجرتان را خداوند بدهد.

پدرم خیلی به تو علاقه دارم، مادرم خیلی تو را دوست دارم، برادرانم و خواهرانم خیلی به شما علاقه دارم ولی خدا را بیشتر دوست دارم، دینم را بیشتر دوست دارم، از این جهت با شما خداحافظی می کنم و از شما جدا می شوم و شما را به خدایم سپارم. برادران! جبهه دانشگاهی است که کنکورش ایثار و درسش تقوا و کلاسش شهادت است. خدایا از اینکه خون ناقابل مرا پذیرفتی تو را شکر می کنم. خدایا خدایا تا ظهور دولت یار خمینی را نگهدار، خدایا رزمندگان اسلام پیروشان بگردان. ان شاء الله

سنگر ایثار از ایثارگر خالی مباد / بیشه مردانگی از شیر نر خالی مباد - ای صدام گرچه ما رزق شهادت می خوریم / کاسه رزق تو از خون جگر خالی مباد - ببوسم دستت ای مادر که پروردی مرا ازاد / بیا بابا تماشا کن که فرزندت شده داماد - به حجله می روم شاداب ولی زخم بر بدن دارم / بجای رخت دامادی لباس خون به تن دارم - به صحرا می روم با چند تا افسر / کلاس ما شده درس مسلسل - به صحرا می روم با کوله پشتی / خوراک ما شده یک نان خشکی -

سید علی حسینی



شهدای دانش آموز

## سیدعلی اکبر حسینی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی اکبر حسینی

سیدعلی اکبر حسینی در ۱۹ اسفند ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صدیقه میرزا آقایی و پدرش سیدرضی حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان شهدای کعبه رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعلی اکبر حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار دیوکلای امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سیدعلی اکبر حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر شما صبر و ایستادگی در جهاد پیشه کنید و پرهیزگار باشید چون کافران بر شما شتابان و خشمگین بیایند خداوند پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص اسلام است به مدد شما بفرستد. (سوره آل عمران آیه ۱۲۵)

جنگ جنگ است و عزت و شرف و دین ما در گرو همین جنگ است. (امام خمینی)

با درود و سلام فراوان بر فرستادگان خدا و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب برحقش امام خمینی و به خدمتگزاران و یاران صدیق امام عزیز و با درود بیکران بر شهدای راه حق و فضیلت از صدر اسلام تا کنون و رحمت خدا بر شهیدان جنگ تحمیلی و با سلام و درود به امت شهید پرور و جانبازان و رزمندگان ایثارگر و فداکار ایران، وصیت نامه ام را با همین قدر مقدمه شروع به نوشتن می کنم.

بارخدا! با عزت و جلالت قسمت می دهم هم اکنون که دارم وصیت نامه ام را شروع به نوشتن می کنم تمام افکارم را متوجه تو نموده ام و من با توجه به اینکه امروز، روز نصرت است و روز یاری اسلام، ندای حسین زمان و پیر جماران را لبیک گفته و برای چهارمین بار به جبهه حق علیه ظلمت اعزام شدم و خداوند بزرگ می فرماید: اگر مرا یاری کنید محال است کسی بر شما غلبه کند و من طبق فرمان خدا از همه چیز خود گذشتم و خود را مهیا و آماده شهادت کرده ام چون شهادت برای هر فرد مسلمان متقی سعادت است و آرمانم شهادت و هدفم اجرای دستورات خداوند بوده و هست و اگر در این راه شهید شدم، موفقیت بزرگیست و باید بگویم: شهادت آخرین حد تکامل است و ما را چه باک از شهادت؟ و من درس شهادت را از آموزگار خود حسین ابن علی (ع) آموخته ام و ظالمان جهان بدانند که اگر جسم ما نابود شود، هدفمان زنده می ماند و به مانند گلی که اگر هر چقدر له شود بوی خوش آن بیشتر فضای اطرافش را عطرآگین می کند و هرگز نمی شود با لگد کردن گل، بوی خوش آن را از بین برد و بدن ما به مانند شکل گل و هدفمان به مانند بوی گل می باشد.

«۱۷۲»

بارالها! ما تیر را به سوی دشمنان اسلام پرتاب کردیم و نصرت و پیروزی را شما بر ملت مسلمان مژدگانی می دهید. ای ملت مسلمان! خود را آماده برای یک پیروزی نهایی نمایید چون خداوند پیروزی و فتح را به یاران و نصرت کنندگان خود عنایت می فرماید. و ای مسلمین! از تفرقه و پراکندگی بپرهیزید و در نماز جمعه و دعای کمیل و دعای توسل و نماز جماعت شرکت کنید زیرا دشمن از وحدت و همبستگی شما و دعاهای شما می ترسد.

اما کلامی دارم با امت شهید پرور ایران که شما با از دست دادن نوگلان خود بخاطر اسلام ناراحت نباشید، برای آن ناراحت باشید که خدای ناکرده اسلام از دستتان برود و ای ملت اسلام! به خدا سوگند می خورم صدای «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» تمامی کاخ ظلم و ستم را نابود می کند و حکومت اسلام و این انقلاب به دست حضرت مهدی (عج) سپرده می شود.

اما چند کلمه با پدر و مادر عزیزم صحبتی دارم؛ پدر و مادر عزیزم! شهید شدن در راه خدا تاسف ندارد و گریه و زاری برایم نکنید. اگر می خواهید گریه کنید برای حسین (ع) آن سرور و سالار شهیدان گریه کنید. پدر و مادر مهربانم! اگر حق فرزندی را خوب ادا نکردم مرا ببخشید، خداوند انشالله در آخرت پاداش این رنج و زحمات شما را خواهد داد.

برادر جان! در نبود من با علاقه تمام به فکر پدر و مادر پیرم باش و به آنها دلداری بده و آنها را سرپرستی نمایید و بچه های خودت را همچون قاسم ابن الحسن و حضرت رقیه برای یاری اسلام پرورش بده و به یاری اسلام عزیز بفرست. اما به تمام فامیلان و بستگان و اهالی محل که با ایشان نشست و برخورد داشته ام؛ اگر اشتباهی یا کار ناشایسته ای از من سرزده به بزرگواریتان مرا ببخشید.

به امید روزی که مستضعفین حاکمان زمین گردند و پرچم پرافتخار «لا اله الا الله» در سراسر گیتی به اهتزاز در آید انشالله. خدایا! دست دشمنان ما را از هر طرف کوتاه کن و زبانشان را از سخن و تبلیغ بر علیه مسلمین قطع کن و چنان منفورشان ساز که پیروان آنها همگی متفرق و فراری شوند.

دعای همیشگی: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - والسلام



شهید دانش آموز

## سیدقاسم حسینی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدقاسم حسینی

سیدقاسم حسینی در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم یزدان پناه و پدرش سیدجلال حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان امیرکبیر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدقاسم حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۷ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش و قطع هر دو پا شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شهید آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید قاسم حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله طهريين

«دانشگزيانه شهيد سید قاسم حسینی»  
 شهيد سید قاسم حسینی در سال ۱۳۴۷ در خانواده مذهبی و معتقد به ولایت فقیه در روستای  
 بای کلا (شهید آباد) چشم به جهان گشود تحصیلات ابتدائی اول و دوم در روستای شهید آباد  
 و سال پنجم برادر بزرگتر حاجی ایمانی بابل گزیدند دوران افضای در مدرسه شهید مطهری (شبان) ادامه داد  
 و در به همراه پدر بزرگوارش مشغول کارگری بود شهید عزیز عضو هیئت بسیج مستضعفین در آید  
 و در بسیج محل سید زکریا و محل ملاکلا مشغول فعالیت بود با توجه به شرایط امنی کم در تاریخ ۲۰/۱۱/۶۲  
 به جبهه هرات علی باطل شتافت و تاریخ ۱۱/۱۲/۶۲ به مدت ۴ ماه و ۲۱ روز در کمرستان منطقه  
 مریوان مشغول ایام وظیف بود، مجدداً سال ۶۵ به مدت ۳۸ روز در منطقه کمرستان برابر  
 ترکش و تیر ششم در ناحیه گردان و قطع پا و دست چپ به تمام نوز شهادت نائل آید  
 شهید بزرگوار عضو لشکر ۴۵ کربلا است نامزد آن بود که در روز شهادت ۱۲/۱۱/۶۲ به کفایت و سوست  
 او هوای در خط ولایت بود و خانواده بایه مذهبی و مدین فردی یا کمان و خوش اخلاق  
 و خوش رو بود از خصوصیات فردی، فردی را از دارایی بود خدایش رحمت کند و با شهدای کربلا  
 محشر فریاد و با شهیدان خمینی کبیر، همکار فریاد، خدای تمام غفلت ولایت خانه ای عزیز را محفوظان  
 پدر شهید بزرگوار سید جمال حسینی بانی

سید جمال حسینی

«۱۷۴»



شهدای دانش آموز

## سیدحسین حسینی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین حسینی

سیدحسین حسینی در سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صدیقه موسوی و پدرش سیدیحیی حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته کشاورزی در آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسین حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای قرآن تالار شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سید حسین حسینی

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرًا مِنْ دَرَجَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - آنهاست که ایمان آوردند و از وطن خود هجرت کردند و در راه خدا با مال و جان شان جهاد کردند آنها را در مقام بلندی است که در نزد خداوند آنان بالخصوص رستگاران دو عالمند. همانا جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند بر روی اولیاء خود باز می کند (امام علی(ع))

با سپاس و حمد بیکران به پیشگاه خداوند تبارک و تعالی که این لیاقت به بنده حقیر خود عطا نموده و به من توانائی بخشید که در پیشگاه رو جهاد در راه خداوند، با دشمنان دین شرکت نموده و از این راه به سعادت رسیده باشد انشاءالله. با درود و سلام به پیشگاه منجی عالم بشریت بیدارگر خفتگان و اجابت کننده حاجت حاجتمندان و منتظران خودش صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روحی ارواح له الفداء. و با درود و سلام به پیشگاه با عظمت نائب بر حق روح الله این قلب تپنده محرومان و مستضعفان جهان و مبارز نستوه که هرگز خستگی در او نیست و از هیچ نیروئی جز الله نمی ترسد.

این جانب سید حسین حسینی بنده کوچک و بسیار حقیر و خدمتگزار شما ملت غیور چند وصیتی دارم که امیدوارم مورد توجه سروران واقع گردد در اول حضور خانواده محترم خود چند کلام عرض می کنم. پدر و مادرم با چه زبانی می توانم ابراز علاقه و شرمساری در مقابل آنهامه زحمات و خدمات که در حقم نمودید نمایم اما با زبان ناقص ولی با قلب خالص می گویم که امیدوارم شما حقی که در گردنم دارید و اگر گناهی و اشتباهی نسبت به شما نمودم عفو نمایید. از خداوند می خواهم گناه همه ما را با بزرگی خود عفو نماید و اگر در این راه که با کمال میل و با شوق و علاقه خواهان آن می باشم کشته شدم هیچگونه ناراحت نباشید و به فکر خودتان باشید که خدای ناکرده اشتباه نکنید و از شما می خواهم مواظب اخلاق و رفتار خودتان باشید زیرا مسئولیت شما در حال حاضر بیشتر از قبل شده است و مردم هم انتظار بیشتر از شما دارند و مواظب برخورد و رفتارتان می باشند، امیدوارم که به این عرضم خوب توجه کنید و همچنین شما هم هیچ انتظاری از دولت و ملت نداشته باشید زیرا این باعث می شود که خشنودی خداوند را بدست نیاورید که این مسائل انشاءالله صورت نخواهد گرفت و اما و رزمندان را بیشتر از قبل دعا کنید و نماز خود را با حضور قلب و به فکر خداوند بخوانید و به فکر گناهان خودتان باشید و این را همیشه بدانید که قیامت بزودی برپا می شود و همه ما باید حساب خودمان را پس دهیم بالاخره غفلت نکنید اگر هر عملی که انجام دهید مورد خشنودی خداوند نباشد باعث کم شدن اجرو مزد و عفو و آمرزش گناهانم از پیشگاه خداوند تعالی بودم و هستم چون خداوند فرمود کسی خالصانه در راه من بجنگد و در این راه کشته شود با ریختن اولین قطره خون او تمام گناهانش بخشیده می شود همین برایم بس است و خداوند را شکر می کنم. اما چند کلامی به عرض شما ملت و مردم گرامی می رسانم و در صورتی خودم را لایق چنین عرایضی نمی دانم مردم همیشه در صحنه و آنهاست که دلشان به حال انقلاب و شهیدان و اسلام می تپد شما مسئولیتان بسیار سنگین تر از قبل شده و باید بیش از پیش آماده و مواظب باشید تا خدای نکرده از مسائل واجب و فریضه اسلام غفلت کنید و جنگ و جبهه را فراموش نکنید و از فرستادن فرزندانان که همه از آن خداوند است به جبهه و جهاد در راه خداوند در صورت آماده بودن مزاحمت ایجاد نکنید و همچنین از هدایای نقدی و مالی خودتان بیشتر اغماض کنید. شما خودتان بهتر از من می دانید اما این یادآوری برای همیشه مفید می باشد و از نصیحت زیاد پرهیز می کنم در ضمن امام را دعا کنید و از فرمایشات امام به نحو احسن عمل کنید امام را از اعماق قلبتان دوست داشته باشید و دوستی امام، عمل کردن به سخنان اوست و نه اینکه به چشم مادی او که آن هم خود انبوهی از معنویت است و از کسانی که در حقشان ظلمی و جفائی و اشتباه و گناه از طرف من سر زده عاجزانه درخواست عفو می کنم.

حضور برادران و خواهران عرض می کنم مواظب اخلاق و برخورد خودتان باشید و از بی تفاوت بودن و فقط به فکر زندگی بی ارزش دنیایی بودن بیرون آئید و کمی به فکر آخرت خودتان باشید زیرا تا خودشان نخواهند خداوند هم به فکرتان نخواهد بود. من امیدوارم که شما پیام شهدا را به مردم ابلاغ کنید و فرزندان مفیدو اسلامی تحویل جامعه دهید و در آخر بگویم هر چه گناه نمودم و جفائی که در حق آنها از طرف من وارد شد عفو کنند و من از خداوند خواهان موفقیّت و شناخت و اصلاح همه اعمال شما می باشم.

به دوستان عزیز و بهتر از جانم عرض می کنم مرا عفو کنند همیشه به فکر خودشان و گناه و اعمال و رفتار خود باشند و امام را فراموش نکنند البته این مسائل قابل گفتن به شما نیست زیرا شما بودید که ما را یاد دادید چگونه شاگرد می تواند استاد را چیزی بگوید اما از روی علاقه ای که نسبت به شما دارم عرض می کنم با سعی کوشش بیش از پیش دست منافقان کشور و محل خودتان را کوتاه سازید به آن دسته از افرادی که نمی خواهند از اشتباه خود بیرون روند و همانطور مرمره گشته و کنار نقشه شیطانی می کشند اعلام می کنم که آنها این همه خون شهیدان را پایمال می سازند و فردای محشر باید جوابگوی شهدا و خانواده آنها جواب یتیمانی که بی پدر و مادر شدند را بدهند و نخواهند توانست. خداوند ما را به مسائلی که آشنا نیستیم و غفلت نموده ایم در صورتی که بر ما واجب بود آشنا ساز و احساس مسئولیت ده تا نادان و غافل از این دنیا نرویم خداوند صاحب الزمان را از ما خشنود و راضی بگردان و امام ما را این روح خدا خمینی بت شکن را تا انقلاب مهدیت نگهدار و ما را ادامه دهنده راه همه شهیدان اسلام قرار ده.

خداوند! منافقین و آنهاست که مسائل دین را آسان گرفتند و اهمیتی نمی دهند و همیشه در فکر ضربه زدن می باشند نابود ساز و به برادران و خواهران ما آگاهی و شناخت و حفظ حجاب عنایت فرما. به خانواده شهدا خدایا! صبر و اجر جمیل و جزیل عنایت فرما. مادرم! جانم به قربان تو از این بابت ناراحت نباش و به جای گریه فکر کن برای چه به جبهه رفته ام و چرا این همه جوانان این راه را انتخاب می کنند فکر کن. (حسین(ع) و تمام دوازده تن معصوم(ع) و سروران و بزرگان ما از جمله بهشتی و مطهری و همه و همه جان بارزیشان را فدای اسلام کردند پس این جان بی لیاقت و ناچیز ما در مقابل آنها و اسلام چه ارزشی دارد و دیدار ما به لطف خداوند در صورت زحمت کشیدن نه از روی مغرور شدن و در صورت انجام دادن مسئولیت خود در قیامت و بهشت جاوید انشاءالله.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



شهدای دانش آموز

## سید جواد حسینی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید جواد حسینی

سید جواد حسینی در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مکرمه فولادی و پدرش سید جمال حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شاهد و مهدویه و هنرستان نوشیروانی ۴۱۰ رشته برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید جواد حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم و ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای شهید آباد شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## سید جواد حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم - قال الله تعالى: وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يَقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً - همانگونه که مشرکین با تمام قوا با شما می‌جنگند شما نیز با تمام تجهیزات و نیروی خود بر علیه دشمن بسیج شوید و با ایشان ستیز کنید. از جنگ نخواهیم هراسید و مرد جنگ هستیم. امام خمینی - هیچ چیز در زندگی جز شهادت آرزوی من بسیجی نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند گلوی تشنه مرا سیراب نماید جز شهادت. اگر باشد قرار، آخر بمیرم / نمی‌خواهم که در بستر بمیرم

با سلام و درود فراوان بر امام زمان و نایب برحقش خمینی بت شکن و با سلام و درود فراوان بر شهیدان گلگون کفن که جان خود را فدای اسلام عزیز کردند و با سلام و درود فراوان بر شما امت حزب الله همیشه در صحنه.

من سید جواد حسینی تالاری - فرزند سید جمال - متولد ۱۳۴۸ ساکن روستای قرآن تالار می‌باشم. همانطور که خداوند فرمود؛ اگر مشرکان با شما جنگیدن و آنها جنگ را شروع کردند شما هم با تمام تجهیزات و با تمام قوا و نیرویی که دارید با آنها بجنگید و آنها را نیست و نابود کنید. لحظه‌ای به خود آید و به این تاریخچه جنگ تحمیلی بنگرید و ببینید که این جنگ را چه کسی شروع کرده است و ببینید که تجاوزکار کیست و چه کسی به زنها و بچه‌های امت حزب الله در شهرهای مرزی کشورمان تجاوز کرده است؟ اینها همه زیر سر صدام و به سرکردگی آمریکای جنایتکار است. برای کسانی که خوابیده‌اید از خواب بیدار شوید و همانطور که امام عزیزمان فرموده؛ هر کس که می‌تواند باید به جبهه برود. پس باید من و تو به خود آئیم و ببینیم که الان اسلام احتیاج به همکاری دارد، احتیاج به رزمندگان فداکار و مخلص دارد. پس باید به سوی جبهه‌های حق علیه باطل بشتابیم. برادران و خواهران عزیز! من زیاد حاشیه نمی‌روم چون همه شما از من بهتر و بیشتر می‌دانید که وجود تک تک ما الان در جبهه لازم است. پس بیایید از این دنیای فانی و از دست رفتنی و مادی دست بکشید و به ندای (هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُضَرِّئِنِي) حسین زمان، خمینی بت شکن لبیک بگویید و به سوی جبهه‌های حق علیه باطل بشتابید. ای حسین (ع) فرزند فاطمه زهرا (س)! ای کاش ما هم در صحرای کربلا بودیم و در راه اسلام جهاد می‌کردیم و با خون خودمان اسلام را آبیاری می‌کردیم. سپس تو ای برادر! بنگر که اسلام و حسین (ع) تو را صدا می‌زنند، پس آن را با آغوش باز بپذیر و به سوی او بشتاب. ای منافقان ابله و از خدا بی‌خبر! بدانید که جای شما در اینجا نیست پس مثل اربابان خویش از این دیار بشتابید و به جایگاه جهنمی خویش پناه ببرید. ای دوستان من! اگر می‌خواهید راه مرا ادامه دهید به سوی جبهه‌های نور علیه ظلمت بشتابید. ای ملت حزب الله و همیشه در صحنه! هرگز امام را تنها نگذارید و از یاد خدا غافل نباشید. برادران و خواهران که در تشییع جنازه و مراسم شهدا شرکت می‌نمایید! اگر می‌خواهید خدا از شما راضی باشد در دعاهای کمیل و توسل و دیگر مراسم مذهبی شرکت فرمایید که روح شما را آرامش می‌دهد. دعا برای امام و رزمندگان را فراموش نکنید.

امت دلاور! بدانید که من این راه را با چشمی باز و گوش شنوا و با دلی مملو از عشق به الله و ائمه اطهار انتخاب نموده‌ام و هیچ در این راه شک و تردید نمی‌نمایم. برادران بسیجی و برادران و خواهران حزب الله! شما هم سخت کوشش کنید و همیشه پیرو خط رهبر انقلاب باشید و هیچ وقت مسجد را خالی نکنید. برادران حزب الله! با شرکت خود در بسیج و مراسم انقلاب اسلامی نقشه‌های دشمنان اسلام را خار و ذلیل کنید. برادران حزب الله روستای قرآن تالار و انجمن اسلامی محل! با هر مسئولیتی که دارید کار کنید و همیشه در کارهایتان محکم و استوار باشید، همچنان که رهبر ما فرموده است: کار برای خدا دلسردی ندارد. پس هرگز در کارهایتان ناامید و دلسرد نشوید. من آرزو دارم که شما با همکاری خود کتابخانه‌ای در محل بسازید و برای بالابردن سطح افکار مردم تلاش کنید و از اینکه نتوانستم در این بابت خدمت بیشتری نمایم معذرت می‌خواهم و شما برادر حزب الله در این بابت کار و تلاش کنید و کارت را برای رضای خدا انجام بده.

آرزو دارم که در بستر نمیرم. من راه خدا را انتخاب کردم، راهی که حسین (ع) در این راه شهید شدند و من هم راهی بهتر از این پیدا نکردم و اما من در زندگی ام خدمت چشمگیر به اسلام انجام نداده‌ام، شاید با شهادت من خدمتی به اسلام و وطن عزیزم کرده باشم و در ضمن زمان تشییع جنازه من در جلوی تابوت من عکسی از امام بی‌باورید تا همگان بدانند من پیرو امام بودم. ((مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)) هیچ قطره خونی در پیشگاه خداوند محبوب تر نیست از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود. برادران بسیجی سعی کنید جاذبه و دافعه علی‌گونه داشته باشید. برادران و خواهرانی که در مجلس عزای من نشستید! برای من دلسوزی نکنید دل شما برای مظلومیت حسین (ع) و امام امت و رزمندگان بسوزد.

والسلام



شهید دانش آموز

## سیدحسن حسینی نژاد

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسن حسینی نژاد در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه کلاگر و پدرش سیدخلیل حسینی نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس درونکلای شرقی و هنرستان نوشیروانی ۴۱۰ رشته مکانیک با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسن حسینی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۵ عملیات فتح المبین منطقه رقایبه در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای درونکلای شرقی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سیدحسن حسینی نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» مومنان واقعی آناند که به خدا و رسول خدا ایمان آورده اند و بعدا هیچگاه شک و ترسی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، اینان به حقیقت راستگو هستند. (قرآن مجید) شهادت سعادت است. (امام خمینی)

پدر و مادرم! فرزندان قصد دارد به جبهه حق علیه کفر برود به دلیل اینکه حیات راستین را در عزم و سفر به این جبهه که برای خود تنها راه نجات از این دنیای فانی می دانم و این راه است که مرا به وعده های الهی که همانا جاودانگی و بندگی محض خداوند متعال است می رساند و این خواسته ام بود و رسیده ام و به قول علی(ع): به خدای کعبه رستگار شدم. و امیدوارم که از من راضی باشید و برای اسلام آرزوی پیروزی کنید. مادر عزیزم! اکنون که عازم جبهه حق علیه باطل هستم و می روم که انتقام خون ائمه اطهار و خون شهدای صدر اسلام و شهدای این انقلاب که رهبری آن، به عهده آن پیر بزرگوار، آن کوه مقاوم است بگیرم و به باطل این را بفهمانم که در مقابل حق کوچکترین قدرتی به خود ندارد. می روم که به کاروان آن شهیدان بزرگوار، آن بزرگ مردان راستین اسلام، آن بندگان صالحی که جان ناقابل خود را با خون خود به خداوند تبارک و تعالی تقدیم نموده اند پیوندم. می روم به آن بهشت رضوان که همانا وعده خداوند به مومنان می باشد بروم. مادرم! ناراحت و غم دیده نباش و مانند زینب شجاع و بردبار باش و از شنیدن به شهادت رسیدنم خوشحال باش و افتخار کن که چنین فرزندی در جامعه برای اسلام تحویل دادی. آری برادرانم، من فقط برای برقراری حکومت عدل اسلامی در جهان تحت رهبری این پیر مجاهد خمینی روح الله و برای نجات مستضعفین و برای برقراری حکومت جمهوری اسلامی پا به عرصه مبارزه نموده ام و جان خود را فدای این هدف مینمایم و تا آخرین قطره خون خودم، دست از مبارزه برنمی دارم و از امت شهید پرور می خواهم که پشتیبان اسلام و روحانیت آگاه و متعهد باشند و ثانیه ای بین شما و روحانیت جدائی نیافتد و به دنیای کفر ثابت کنید که مسلمانان همگی با هم برادرند و اگر بخواهند می توانند ریشه ظلم را برکنند.

و در پایان از برادرانم می خواهم که پس از به شهادت رسیدنم اسلحه به زمین افتاده مرا بر دارید و ریشه یعنی ها را برکنید.

و از کلیه برادران و خواهرانم می خواهم؛ برای امام دعای سلامتی و در نهایت برای پیروزی اسلام دعا کنید و از پدر و مادرم می خواهم که حلالم کنند در این دم آخر.

والسلام

تاریخ: ۶۰/۱۲/۴



«۱۸۰»



شهید دانش آموز

## رحیم حق شناس

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحیم حق شناس در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه حقشناس و پدرش کریم حقشناس پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس معراج و قدس روستای کتاب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رحیم حق شناس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه سلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کتاب شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## رحیم حق شناس

بسم رب الشهداء  
 عنوان خاطره: رحیم حق شناسی فامیلات زید و عیاد  
 ای افتخاری به پدرم در دل و ایمان و ارادت فامی  
 به پدرم در کلمات هست به نیت طایفه  
 هر چه در این دنیا با نیت کنه من تو نم قطره ای  
 از دلسوز جان تو در قبال خود کم کنه تو بخندان  
 به من حجت و مهر فرزندی گرمی هر چه  
 تلاشی و کوششی کنه باز کم گریه او محصل بود  
 اصلاً به حرفت به هیچ فکر و خیال ندانست  
 تا من فکر او عشق به جید بود تمام هدف و

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

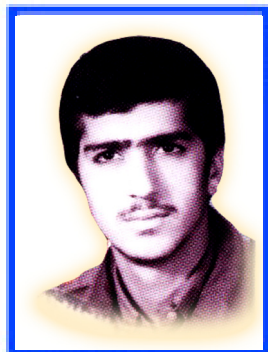
آمنه رحمانی / رحیم حق شناس

کتابت او عشق به جنگ بود رفت و در در این  
 ما اطلاع داشتیم با نیت رفتی خدا خدای  
 با ما نگریدی هر چه بود همی من رفت  
 انسانهای با محبت که هر یان نزد خدا  
 اولویت دارند چنان با عزت نفسی و صبر  
 بود که خیال برکت ندانست دل طایر برای  
 رفتن به مطلق بدست بیار دور همی  
 فدای دین ندانست  
 روحی شاد بود

نام و نام خانوادگی و امضاء کننده: نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

آمنه رحمانی / رحیم حق شناس





شهید دانش آموز

## ولی الله خانلریور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله خانلریور

ولی الله خانلریور در ۷ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طوبی رمضانی و پدرش خانلر خانلریور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ثارالله و ایثارگران و هنرستان کشاورزی آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی الله خانلریور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۳ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چاری شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## ولی الله خانلریور

بسم الله الرحمن الرحيم

« انا لله و انا اليه راجعون » همه از او ییم و به سوی او باز می گردیم. السلام عليك يا ابا عبدالله الحسين  
 « مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَعَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ  
 قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيَّتِهِ وَ اَنَا دِيَّتُهُ »

(آنکس که مرا طلب کند می یابد) خدایا! ای صاحب من! به بزرگیت سوگند که تو را می خواهم و تو را می جویم و در وجودم تو را می خواهم و از تو امیدوارم و (آنکس که مرا یافت دوستم می دارد و آنکس که مرا دوست داشت عاشقم می شود) اله من، معبود من! تو را دوست می دارم آنجا که وجودم را برای تو ببینم، آنجا که حرکت و سکوتم را به کار تو و به نام تو انجام می دهم، آنجا که پرده غفلت و جاهلیت پاره می شود، آنجا که حجاب نادانی و ندانستن پاره می شود، آنجا که این احساس کور خاموش بودن و ماندن و پوشیدن، تبدیل به نور شدید می شود. خدای من! آنجا چگونه می شود تو را دوست نداشت؟ آنجا که فرشتگان تو و ملکوتیان به درگاه آدمیان به سجده می افتند زیرا که انسان تو را می شناسد و در پی شناخت دوستت می دارد و عاشقت می شود.

از نماز و روزه کوتاهی نکنید زیرا که این راهی است برای رسیدن به کمال انسانی. بنام خدایی که به من توفیق شهادت در راه خودت عنایت کردی و مرا از یاران به حق امام زمان و نائب برحقش امام امت خمینی بت شکن قرار دادی، به درگاه تو شکر و سپاس می گویم و از این خشنودم که در کربلای جنوب آنجایی که حسین ابن علی (ع) با یارانش شربت شهادت را نوشیده اند، من در آن مکان مقدس به شهادت رسیده ام و توانستم روحم را از این همه فساد و گمراهی ها نجات دهم و خودم را از هر گونه بدی رها سازم. ای ملت مسلمان و ای امت شهید پرور! من با خونم نهال انقلاب را آبیاری کرده ام، نه تنها من بلکه تمامی عزیزانی که شهید شده اند و بکام شیرین خود رسیده اند.

درود و سلام بر شما برادران و خواهران حزب الله، که بیداری و هوشیاریتان ضربه ای فراموش نشدنی به دشمن کافر می زند. برادران و خواهران! هوشیاری و دقت عمل شما در امور، ضامن پیروزی انقلاب نو نهال اسلامی ما خواهد بود. بدانید و آگاه باشید که تنها راه نجات از دست اجانب! پیروی از خط امام و ولایت فقیه است و گرفتاری های شما آن هنگام آغاز می شود که امام، این شیر مرد جماران را تنها بگذارید. امت گرمی و عزیز! همیشه در کارهایتان اندیشه کنید و کار را برای رضای خدا انجام دهید.

در این زمان حساس چشمان تمام مستضعفین جهان به این انقلاب دوخته شده است و عملکرد شما برادران باید پیام رسان این انقلاب باشد و با عملکرد خود انقلاب را در قلبها صادر کنید.

سلام بر تو ای سربلند مادر، ای نور دیده من، ای کسی که مرا با رنج و مشقت بزرگ کرده ای و انتظار دامادی مرا داشتی. مادرم! دیدی که چگونه به آرزویت رسیدی، من داماد شدم؟ مادر! اما دامادیم با دیگر دامادها فرق می کند و تفاوت دارد. من در آن شب زیبای عروسی حجله زیبای شهادت را در آغوش گرفتم و به سوی معبود و معشوقم شتافتم، همان کسی که سالها انتظارش را داشتیم.

## ولی الله خانلریور

مادرم! من ترکش های گرم خونپاره و توپ را به جان خریدم ام و با آغوش باز از آنها استقبال کرده ام و تو ای مادرم! به دشمن بگو که پسرم راهش را آگاهانه انتخاب کرد و آگاهانه هم شهید شد. مادرم! از اینکه فرزند خوبی نبوده ام و جز ناراحتی برای شما چیز دیگری ایجاد نکرده ام امیدوارم که به بزرگی خود مرا ببخشی. مادرم! می دانم که رنج ها و مشقت ها را برای بزرگ کردن من بجان خریدی و مرا بزرگ نموده ای، مادر بهتر از جانم! من، تو و پدر و خواهرانم و برادرانم را خیلی دوست می داشتم اما چه کنم که اسلام در خطر بود و قرآن داشت لگد کوب می شد و من بر حسب وظیفه شرعی خود می دیدم که باید برخیزم و از قرآن و اسلام با خون و جانم دفاع کنم. برای من حفظ اسلام مهم بود. مادر جان! من از داشتن چنین مادری افتخار می کنم که توانست در دامن خود فرزندی را پرورش دهد که حافظ اسلام و قرآنش باشد. مادر جان! در مرگ من هرگز گریه نکنید به درستی که این مرگ نیست بلکه زندگی دوباره است و سلام بر تو ای پدر بزرگوارم، درود بر تو ای سربلند و والا مقام، پدر جان! می دانم وقتی که در حیات بوده ام نتوانسته ام آن وظیفه خود را درست و به نحو احسن انجام دهم ولی پدرم روح تو خیلی بزرگوار است و امیدوارم مرا ببخشد. برادران و خواهران! خود را برای تحمل رنجها و مصیبت ها و ناکامی ها و نارواییها آماده سازید و دل خود را قوی کنید که قادر بکتا و مهربان پشتیبان و نگهبان شماس و تنها اوست که شما را از شر دشمنان نجات میبخشد و عاقبت شما را به خیر می گرداند و دشمنان شما را به انواع عذابها و شکست ها دچار می گرداند. این مصیبت ها و سختی ها زود گذر و تمام شدنی است ولی به پاداش این جانفشانی ها و فداکاری ها به نعمتهای زمان ابدی و بی پایان خداوندی خواهید رسید. اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد بر زبان نیاورید چرا که اعتراض بر این انقلاب، اعتراض به انقلاب رسول الله (ص) است.

و به خواهرانم وصیت می کنم که حجاب خود را حفظ نمایند و از زینب ها سرمشق بگیرند که این حجاب شماس است که دشمنان را ذلیل و نابود می گرداند. پس ای خواهر! این حجاب توست که از خون من کوبنده تر است. و تو ای برادر! از تو می خواهم که بعد از شهادتم ادامه دهنده راهم باشی و بعد از من، تو سلاح ایمان را به دوش بگیر و با دشمنان خدا بجنگ تا خونهایم پایمال نشود و تا اینکه به امید روزی که امام زمان (عج) ظهورش را در دنیا آغاز کند و ریشه های فساد را ریشه کن کند.

امت بیدار تا می توانید در برابر دشمنان، در هر کجا که هستید به مبارزه بی امان خود علیه کافران و تجاوزگران بایستید و فرزندانان را طوری تربیت کنید که ادامه دهندگان راه حسین (ع) و فاطمه زهرا (س) باشند و از رفتن فرزندانان به جبهه ها جلوگیری نکنید که روز قیامت در پیش حسین (ع) از شما شکایت می کنند، که این پدر و مادر ما بودند که نگذاشتند به یاری تو بشتابیم. شهادت دعوتیست به همه نسل ها در تمام عصرها که اگر می توانی بمیران (جهاد) و اگر نمی توانی بمیر (شهادت) و شهید با خون خود به رگ های خشکیده جامعه توان حرکت و مسیر واقعیت را می نمایاند و بعد از شهادتم مرا در زادگاه کنار شهدای محله خودم دفن کنید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - فرزند و برادر حقیر شما: ولی الله خانلریور





شهدای دانش آموز

## حسن خبازنیا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن خبازنیا

حسن خبازنیا در ۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه اشرفی و پدرش علی اصغر خبازنیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شفاعت و عموکبردخت و پازواری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن خبازنیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مزار نمادین دارد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۶»

## حسن خبازنیا

بسم الله الرحمن الرحيم « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

بنام خداوند متعال که ما را آفرید و به ما هستی داد تا زندگی کنیم و به ما عقل داد تا درست بیاندیشیم و راه درست زندگی کردن را بیاموزیم تا رستگار شویم و با سلام و درود بر آخرین ولی مسلمین حضرت بقیه الله الاعظم و نائب برحقش حضرت امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و محرومین جهان و با سلام بر شهدای صدر اسلام تا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و با سلام بر خانواده های محترم شهدا که فرزندان خود را فقط برای خدا داده اند و زینب وار در صحنه قیام و انقلاب حاضرند و با سلام بر رزمندگان اسلام که در جبهه های حق علیه باطل مشغول به مبارزه هستند.

اینجانب حسن خبازنیا متولد سال ۱۳۴۶ وصیت نامه ام را آغاز می کنم: بار خدایا تو را شکر می کنم که قدرت فکر کردن و نوشتن وصیت نامه را به من دادی تا وصیت نامه ام را بنویسم، خداوندا هنگامی وصیت نامه ام را می نویسم که بین لشکریان اسلام و کفر جنگ است و من برای یاری قرآن به جبهه رفتم تا دین خود را به اسلام ادا کنم، خداوندا به جبهه می روم تا به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام خود لبیک بگویم و در این ماه مبارک رمضان به حسین(ع) بگویم که ای حسین جان اگر در کربلا نبوده ام تا یاری ات کنم الان در کربلای ایران به یاری حسین زمان خود شتافتم تا در احیای دین یاریش کنم.

و اما وصیت به مادر عزیزم: مادر جان! من هر لحظه که به عملیات نزدیک می شوم به آرزویم نزدیکتر می شوم، مادر جان! اگر به این سعادت بزرگ یعنی شهادت که آرزوی امامان بود رسیدم بدان که اول خوشبختیم است. مادر جان! می دانم که من پسر بزرگ تو هستم و آرزو داشتی که مرا داماد کنی و در شب عروسی لباس دامادیم را به تنم می پوشیدید ولی بدان مادر جان آن لباس رزمی که در عملیات به خون آغشته می شود لباس عروسی ام و آن گلوله هایی که به بدنم اصابت می کند نقل دامادیم است و خوشحال باش امانتی که خدا به تو داد، توانستی در راه خدا ادا کنی و خوشحال باش که در روز قیامت تو در نزد حضرت زهرا(س) سرافراز هستی و فرزندانم یعنی من در نزد سرور شهیدان حسین ابن علی سرافراز هستم.

و اما پدر جان! می دانم در راه بزرگ کردن من زحمات زیادی کشیدید و آرزو داشتی مرا داماد کنی و در پیری عصای پیری ات باشم و مرا ببخشید که نتوانسته ام کمترین جبران زحمات شما را بکنم و از اینکه من شهید شدم ناراحت نباش چون من به هدفم که همین شهادت بود رسیدم.

و اما وصیت به برادران و خواهرانم: وصیت به خواهرانم این است که حجابشان را حفظ کنند و بدانید که با حفظ حجاب می توانید راهم را ادامه دهید و در پیش خواهران دیگر همچون زینب (س) استوار باشید.

و اما وصیت به برادرانم، مهدی و کاظم و جواد که خیلی آنها را دوست داشتم و پیش من خیلی عزیز بودید. مرا ببخشید که نتوانستم به عنوان برادر بزرگتر در کنار شما باشم و اما مهدی جان! تو بعد از من پسر بزرگ خانواده هستی، درست را بخوان و مواظب برادران دیگر باش و شما برادرانم می توانید با درس خواندن تا راهم را ادامه دهید. و اما وصیت به امت حزب الله امیرکلا: وصیتی که به شما دارم این است که در شبهای محرم، حسین حسین می گوید و میگوید: ای کاش ما در کربلا بودیم تا تو را یاری می کردیم، بدان اینجا کربلای حسینی است و صدام خائن یزید زمان، امام امت حسین زمان و حسین زمان را یاری و فرزندانان را به جبهه بفرستید تا امام حسین سرور شهیدان از شما راضی باشد و کمک به جبهه ها را فراموش نکنید.

امت حزب الله بدانید امام خمینی نعمتی است که خداوند متعال نصیب ما ملت ایران کرده است پس در خط امام باشید تا بتوانید تمامی کفار و ستم از روی گیتی بردارید. ای امت حزب الله! بعد از شهادتم نگویید که جوان ناکام، چون آرزویم همین بود و من با شهید شدن به کام خود رسیده ام.

و اما وصیت به تمامی فامیل ها و آشنایان: اگر هر گونه بدی از من دیدید مرا ببخشید و حلال کنید.

و اما وصیت به دوستان گرامی ام این است که ادامه دهنده راه من باشند و در خط امام حرکت کنند و سلاح به خون آغشته من را بردارند و بر دشمنان دین حمله ور شوند، همان طور که من سلاح دوستان شهیدم (خلیل جلیل نتاج و علیرضا اشرفی) و دیگر شهدا را برداشتم و راهشان را ادامه دادم و به هدفم که رسیدن به دوستان شهیدم بود رسیدم و با آنها محشور شدم. و در آخر بلند متذکر می شوم، همگی در خط امام باشید و امام این پیر جماران و حامی مستضعفان را یاری کنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - جنگ جنگ تا پیروزی



شهدای دانش آموز

## سیدصمد خبیری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدصمد خبیری  
سیدصمد خبیری در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
سیده کلثوم تاجدارنژاد و پدرش سیدجعفر خبیری پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شهدای کعبه رشته برق با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدصمد خبیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۸ منطقه کردستان سردشت  
در اثر اصابت تیر مستقیم به پا و جراحات ناشی از شکنجه کومله شهید شیرین شهادت را  
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار  
دیوکلای امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار  
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۸»

## سیدصمد خبیری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

البته نپندارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگار خویش روزی می خورند. با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام امت خمینی بت شکن سلام و رحمت خدا به روان پاک شهیدان، شهیدانی که با نثار خون خود درخت انقلاب را آبیاری کردند ما با کمال میل به این جبهه مقدس که برای پیروی اسلام است می رویم و چون ما به خودمان تعلق نداریم یعنی خلق نشده ایم تا راحت طلب باشیم و یا در پی آسایش دنیوی باشیم نه این ارزش ندارد ما خلق شده ایم تا آزمایش شویم و اساساً این جهان آزمایش بیش نیست و زندگی جاوید در آن جهان است درخت انقلاب اسلامی برای سیراب شدن احتیاج به خون دارد امامان (هل من ناصر ینصرنی) صدا می زند بر ملت مسلمان ایران واجب است که این پیام امام لیبک بگویند و این درخت را با خون سیراب کنند و امروز افتخارمان ایناست که در راه عقیده ای جهاد می کنیم که به حقانیت آن کاملاً آگاهیم و غیر از این ایمان راهی نمی ماند که یا پیروز شویم و یا شهادت را چون اسلحه ای مرگبار بر فرق دشمن فرود آوریم.

من بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس نموده بودم در راه الله و برای پاسداری و حراست از انقلاب کبیر اسلامی که خونهای ۱۶۰ هزار کشته و مجروح است در غرب کشور سر دشت آمدم و به جنگ علیه ضد خدا پرداختم من گام نهادن در این مسیر خدایی را یک فریضه می دانم و در این راه اگر دشمن را شکست دهیم پیروزیم و اگر هم به ظاهر شکست بخوریم و کشته شویم پیروزیم بهرحال این مایه شکر پروردگار و افتخار برای من و شماست که در این راه به درجه شهادت می رسم.

پدر مادر عزیزم! از اینکه حس می کردم در مکانی راحت قرار بگیرم و در سنگر نباشم غمگین بودم من نمی توانستم بخود بقبولانم که برادران خودم در مرزها شهید شوند و من هر روز در سر کلاس می نشستم و هر روز شاهد بودم که فلان همکلاسی ام کشته یا زخمی شد پدر و مادر داغدارم چگونه من می توانستم مشاهده کنم که هر روز در سر کلاس می نشستم و هر روز شاهد بودم که فلان همکلاسی ام کشته یا زخمی شد پدر و مادر داغدارم چگونه من می توانستم مشاهده کنم که هر روز عده ای از بهترین جوانان ما کشته می شوند و من به کارهای روزمره مشغول باشم می دانم که از دست دادن من شاید سنگین باشد ولی غم از دست دادن حسین (ع) بر فاطمه زهرا سنگین نبود مگر آنها نبودند که کشته شدند تا دین اسلام پابرجا باشد من هم به نو به خود از آقا امام حسین (ع) درس مبارزه و جهاد و درس شهادت را یاد گرفتم که زندگی مادی نکبت بار است و نباید منتظر باشم که مرگ ما را فرا گیرد بلکه ما باید سراغ مرگ برویم مگر انسان یک دفعه بیشتر می میرد پس چه بهتر که آن یک دفعه هم در راه خدا باشد.

در چند کلام هم با خواهرانم صحبت دارم؛ ای خواهران عزیزم! حجاب و عفت و پاکدامنی را سرلوحه زندگی خودتان قرار دهید و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی و مبارزه کنید و از پدر گرامیم و مادر عزیزم میخواهم که برادر عزیزم مهدی آقا را آنطور تربیت کنند که ادامه دهنده راهم باشد که همان راه ما راه خداست و هدفمان الله است و همانطوری که نامش مهدی است دلم می خواهد که یکی از سربازان امام زمان باشد سفارش من به خانواده ام این است که در نماز دشمن شکن جمعه شرکت فرمایند و تا می توانند در نمازها دعا بکنند. در پایان از پدر و مادرم می خواهم که اگر بدی از من دیده اند مرا ببخشند، خداحافظ مادر عزیزم، خداحافظ پدر عزیزم، خداحافظ داماد عزیز و گرامیم، خداحافظ خواهران عزیزم، برادر مهدی جان خداحافظ، خداحافظ دوستان گرامیم. در پایان این دعا را برای حفظ جان امام بگوئید.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.



شهادت آموز  
شهید

## محمود خسروی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود خسروی

محمود خسروی در ۱۸ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ساره شگری و پدرش محمدرضا خسروی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس رحمانی و پیروز و طالقانی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود خسروی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۲۰ عملیات کربلای ۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۰»

## محمود خسروی

بسم الله الرحمن الرحيم

« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا » (۷۴-نساء)

(مومنان باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت برگزیدند، جهاد کنند و هرکسی در جهاد بر راه خدا کشته شد یا فاتح گردید زود باشد که او را (در بهشت ابدی) اجر عظیم دهیم)

با سلام به شما خانواده خوبم از کوچکترین عضو خانواده گرفته تا بزرگترین که بردن نام جایز نیست، امیدوارم که هیچ کسالتی نداشته باشید و صحیح و سلامت باشید و همیشه خوش و خرم و سرزنده باشید. از اینکه زود به زود برایتان نامه می‌دهم، به گفته شما عمل می‌کنم و دلیل دیگر اینکه از اوضاع و احوال پسران باخبر باشید و خدایی نکرده نگرانی نداشته باشید، چون نگرانی زیاد باعث دلمردگی و دل شورگی می‌شود و هیچگاه دلم طاقت نیاورده که شما خدای ناکرده ناخوش شوید. خوب، اگر حال و احوالی از این موجود بی ارزش و این ذره بی اهمیت در این دریای بیکران افراد با محتوا و خدا جوی در آن وجود دارند، از این فرد خاکی که حتی لایق خاک بردن هم ندارد خواسته باشید، خوب و سرحال می‌باشم چون سلامتی شما باعث خوشحالی و سرحالی این حقیر می‌شود. مادر جان! روی صحبتم با شماست که نباید به خودتان فشار آورید چون در اینجا بچه‌های دیگری وجود دارند که مادرشان به گفته خودشان نگران آنها نیست و اگر هم باشد مانند شما نیست، البته به شما حق می‌دهم که ناراحت باشید چون برای اولین مرتبه است. انشالله به مرور زمان عادت می‌کنید، مرتبه دوم و سوم دیگر برایتان عادی می‌شود، مقصودم از صحبت کردن این کلمه و واژه، ناراحت کردن شما نمی‌باشد بلکه منظورم دلداری دادن شماست. پدر عزیزم! کمی دندان روی جگر بگذارید تا به امر خداوند هنگامی که برگشتم شما روانه جبهه شوید، حال در خانه بیشتر به شما نیاز دارند تا در این مکان. عذر می‌خواهم از اینکه در کار شما دخالت می‌کنم، یک نظر است و نه چیز دیگر، و دیگر اینکه طرف صحبتم با مسعود و غلامرضا و علیرضا و مهناز و شهناز و اینهاست، آنها که وقت زیاد دارند می‌توانند نامه بنویسند و بقدر کافی کاغذ و پاکت و خودکار در دسترس آنهاست پس چرا اقدام نمیکنند؟ می‌بینید که نامه نمی‌نویسم برایشان برای اینکه وقت کافی ندارم و اصلاً وقت سر خاراندن را ندارم پس منتظر نامه‌های شما می‌باشم مخصوصاً علیرضا، البته با خط خودش و با فکر خودش بنویسد. راستی اصلاً نمی‌گویید محمد ما چکار می‌کند؟ به او بگویید که برایش حتما چیزی می‌آورم و برای محمد خاله جون و مجید خاله جون اینها هم می‌آورم که یادگاری بماند، راستی سلام مرا به آنها برسانید. آخر یادم آمد از پدر و مادر علی آقا نهایت تشکر را دارم زیرا که یکبار مزاحم آنها شدم و در ضمن سلام مرا به آنها هم نیز برسانید.

خب در اینجا سختم را کوتاه می‌کنم زیرا که چیزی به نظرم نمی‌رسد، از خداوند تبارک و تعالی خواستارم که به امام امت طول عمر عطا نماید و به شما هم زندگی سرشار از خوشی و شادابی و در نهایت آرزوی خوشبختی برای شما می‌کنم و همیشه شاد و پیروز و سربلند باشید.

خداحافظ شما مادر و خداحافظ شما پدر - خداحافظ همه شما - مادر و پدر عزیز در سر نمازتان برایم

دعا کنید زیرا که از آتش می‌ترسم.

محمد پسر کوچک کوچک شما - دست بوس شما - ۶۶/۱/۸



شهدای دانش آموز

## مهدی خلیل نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی خلیل نژاد  
مهدی خلیل نژاد در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش  
کبری عابسته و پدرش حسین خلیل نژاد پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ابن سینا و ۲۵ شهریور با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی خلیل نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۸/۲۷ منطقه کردستان مریوان  
در اثر جراحت وارده به چشم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید  
پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و  
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۲»

## مهدی خلیل نژاد

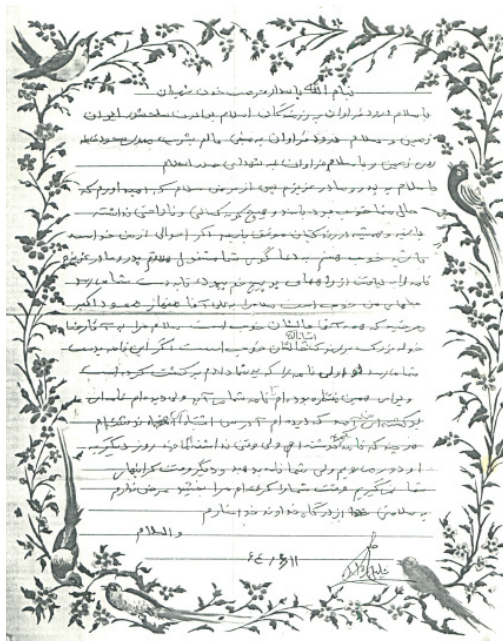
بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با سلام و درود فراوان به رزمندگان اسلام، برادران سلحشور ایران زمین و سلام و درود فراوان به منجی عالم بشریت مهدی معود خلیفه روی زمین و با سلام فراوان به شهدای صدر اسلام.

با سلام به پدر و مادر عزیزم، پس از عرض سلام که امیدوارم حال شما خوب بوده باشد و هیچ گونه کسالت و ناراحتی نداشته باشید و همیشه در زندگیتان موفق بوده باشید. اگر احوالی از من خواسته باشید خوب هستم و به دعا گویی شما مشغول هستم. پدر و مادر عزیزم! نامه را به لیاقت از راه های پر پیچ و خم پیمود تا به دست شما برسد. پاهای من خوب است، سلام مرا به علی آقا، مهناز، محمود، اکبر، مرضیه که همه آنها انشالله حالشان خوب است برسانید. سلام مرا به آقا رضا، خاله بزرگ برسانید که انشالله حال آنها هم خوب است، اگر این نامه الان به دست شما می رسد اولین نامه را که به شما داده ام برگشت کرده است و برای همین منتظر بوده ام تا نامه شما بیاید ولی دیده ام نامه برگشته من آمد که دیده ام آدرس اشتباهی نوشته ام، هر چند که نامه کمی نوشته ام ولی وقتی نداشته ام. ما چند روز دیگر به راه دور می رویم ولی شما نامه بدهید دیگر وقت گرانبهای شما را نمیگیرم، اگر وقت شما را گرفته ام مرا ببخشید. عرضی ندارم، سلامتی از درگاه خداوند برای شما خواستارم.

والسلام - خلیل نژاد - ۶۴/۶/۱۱







شهدای دانش آموز

## حسن خیرالله زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن خیرالله زاده  
 حسن خیرالله زاده در ۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره نعمتی و پدرش رحمت الله خیرالله زاده پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن خیرالله زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات منطقه شلمچه در اثر جراحت وارده به بدن راست شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گاوزن محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۴»

## حسن خیرالله زاده

بسم الله الرحمن الرحيم - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الطَّالِبِينَ بِتَارِهِ مَعَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُعَزِّبُهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ» خداوندا ما را از خون خواهان حسین (ع) همراه پیشوائی امام عادل حضرت مهدی که به او اسلام و اهلش را عزت بخشی قرار ده. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا» خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خداوند جهاد می کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند و این وعده حق است.

با درود و سلام بر تمامی انبیا به خصوص بت شکن عصر جاهلیت حضرت محمد رسول الله و با درود و سلام بر تمامی انبیا و با درود و سلام به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر مهدی (عج) و نائب برحقش امام خمینی روحی له الفدا و با درود و سلام بر تمامی شیدان اسلام و خانواده های معززشان و با درود و سلام بر تمامی رزمندگان و همچنین شما امت حزب الله و همیشه در صحنه.

اینجانب حسن خیرالله زاده فرزند رحمت اله متولد ۱۳۴۷ با شناختی که از قرآن و انقلاب اسلامی داشته ام، روانه جبهه توحید شدم تا بتوانم دین خود را ادا کنم. در این خصوص بر خود لازم دانستم چند کلمه نکاتی به عنوان وصیت با خانواده و امت حزب الله گاوزن محله درزیکلا غربی دارم:

اسلحه سرد و گرم خود را یعنی قلم ها و تفنگ ها را از نشانه به روی یکدیگر منحرف و به سوی دشمنان اسلام و انسانیت که در رأس آنها آمریکاست نشانه گیرید. (امام خمینی)

من بسیجی هستم از سلاله خون جملگی شهیدان اسلام و وارث خون های خط سرخ شهادت تشیع، که در زمانه ای پرخطر قرار گرفتم و مسئولیت ها بر دوشم سنگینی افکنده و به گذشته و آینده می اندیشم، پس از فکرها و اندیشه ها، بدین نتیجه جاودانه دست یافته ام و یک راه را برگزیده ام که حسین وار مانند شهدای گذشته با تمامی وجودم راه پوییدن و هجرت خدا را انتخاب کنم و به صف شهدا بپیوندم که در آن دنیا نزد خدا رو سفید باشم.

آری در اولین نگاه به سرزمین اسلامیم که می بینم در سر راه سدها که همچون حیوانات انسان نمائی جلوی حرکت و تکامل انسانها را گرفته اند و در گوشه و کنار جامعه ام به فتنه گری و آشوب پرداخته اند و باز می بینم که چگونه ابر قدرتهای شرق و غرب و مزدوران وابسته به آنان بخاطر به خطر افتادن منافع شان کمر به نابودی اسلام بسته اند و بار دیگر می خواهند خون صدها هزاران شهید را به تباهی بکشند، و این وظیفه همه مسلمانان است که برخیزند و وجود این استعمارگران را که هدفشان به مسلخ کشیدن کلیه مستضعفین جهان است از سطح کره زمین پاک سازند.

بله اینان خوب می دانند که اگر پا بگیرد دیگر جایی برای ماندن آنان نیست و حکومت های فرعون و شداد و نمرد به زودی واژگون خواهد شد و نمی گذارند چهره واقعی اسلام را ملت ها بشناسند وقتی که تمام توطئه های آنان نقش بر آب شد می کوشند مانند ابوجهل ها و ابوسفیان ها و عمرعاص ها با اسلام به جنگ اسلام می روند.

در اینجاست که صدام هادم از عقلی می زند، این درد است برای مسلمانان جهان که نشسته اند و آمریکا و منافقین و دولت های مرتجع منطقه کمر به قلع و قمع کردن اسلام بسته اند، اینجاست که اگر انسان بمیرد حق دارد. ناگهان به خود می آییم و برای رفتن به سوی خدا و تکامل و رشد و انسانیت هجرت می کنم و سرزمین اسلامیم را از اشغال این بی دینان و فتنه جویان و وابسته به امپریالیسم شرق و غرب در بیاورم و امتی خالص و معتقد به مکتب اسلام به وجود آورم که ناگهان به فکر مرگ و شهادت می افتم، برادران من! هیچ وقت از مرگ نهراسید مردن در راه خدا به مثابه شهادت است و شهید هیچ وقت نمی میرد و همیشه در پیش خدایش روزی می خورد و شهادت معمایی است که هرگز دشمن نمی تواند سر آن را بگشاید.

## حسن خیرالله زاده

امروز روز آزمایش الهی است. بایستی در آخرت ابدی جوابگوی اعمال خود باشیم و چه بهتر است جهاد در راه خداوند عزوجل را انتخاب نماییم و به سر منزل نهایی خود که همانا نزدیک شدن به سوی خداست نائل آییم. دیگر ما را از مرگ چه باک است که حضرت علی(ع) مولای متقیان می فرماید: سوگند به خدا که علاقه ابوطالب به مرگ بیشتر است از علاقه طفل به پستان مادرش. که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است. بنابر این مولایم این گونه به من می گوید و مرگ را به هیچ نمی گیرد. من که خود را شیعه و پیرو او می دانم چگونه نباید به سراغ آن بروم؟ حال آنکه مسلمان هستم باید میل فراوانی به مرگ داشته باشم و از شهادت و پیکار حق علیه باطل نهراسم وقتی در حربگاه شمشیر بیشعوری بر تارک امیرالمومنی می خورد می فرماید: «فرت و رب الکعبه» سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم. او که امام و مقتدای ما بود گفت از این دنیا راحت شدم پس من نیز باید بگویم و در صحنه باشم و اگر نباشم تنها نام شیعه است و رسم شرک.

اینجانب با دیده باز روانه جبهه حق شدم تا برای حفظ اسلام و قرآن و وطن دفاع کنم و خونم ارزش آن را داشته باشد که به درد آبیاری هدفهای اسلامی میهنم بخورد. حال شما ای برادرانم! نگذارید که این دشمنان کور دل سوء استفاده کنند و این خون ها پایمال شود.

صحبتی دارم با پدر و مادر و برادر و خواهرانم: پدر و مادر عزیز و مهربانم! سلام علیکم؛ پدر جان! خیلی برایم زحمت کشیدید و از شما پوزش می طلبم که نتوانستم این همه زحمت هایت را جبران نمایم. می دانم با آوردن خبر شهادتم چه حالتی به تو دست خواهد داد، بهتر است دستهایت را به سوی خدا دراز کنی و بگو خدایا این قربانی ناقابل را از من بپذیر.

واما تو ای مادر گرامی و دلسوزم! ای کسیکه بهشت زیر دامن تو و دیگر مادران است! هیچوقت از بابت مرگم گریه و زاری مکن که دشمنان خوشحال شوند، من مدیون زحمتهای تو هستم. خیلی برایم در شبانه روز بی خوابی کشیدی، احسن به تو نور چشمم که مانند لیلا فرزندت را این جور تربیت کردی و تحویل جامعه دادی تا بتواند برای حفظ ناموس و شرف و اسلام با دشمنان خدا بجنگد. در ضمن نمازم کامل است، روزه بنده فراموش نشود. از خداوند بزرگ خواهانم که به شما صبر جمیل عطا بفرماید.

اما به تو ای برادرم! قلب تپنده من! هیچوقت احساس ناراحتی نکن و سعی کن همیشه ادامه دهنده راه من باشی و همیشه در درسهایت موفق و موید باشی.

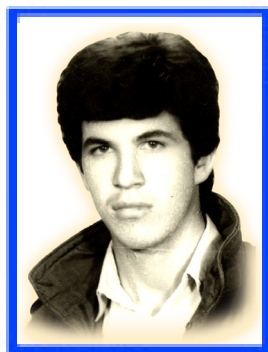
و از شما خواهرانم می خواهم هیچوقت برایم گریه و زاری نکنید و مانند بانوی گرامی کربلا زینب سلام الله ادامه دهنده راه برادرت باشید و همیشه حجاب اسلامی خود را حفظ نمایید.

و از همه فامیلان و دوستان و امت حزب الله می خواهم اگر نسبت به شما بدی کردم مرا مورد عفو و بخشش خداوند قرار دهید و چنان چه نسبت به شما بدهکاری داشتم از پدرم بگیریید و بنده از همه شما راضی بودم.

دعای کمیل و توسل فراموش نشود، بنده را در گلزار شهدای محل، بغل دیگر شهدا دفن نمایید.

سپاس پروردگار جهانیان را که ابتدای کار ما را سعادت و پایان کار ما را شهادت قرار داد.

خداحافظ - حسن خیرالله زاده - ۶۵/۱۲/۱۱



شهید دانش آموز

## عباس داداشی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس داداشی

عباس داداشی در ۷ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده عبدالله پور و پدرش اسماعیل داداشی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۲۵ شهریور و ابن سینا و عموکبردخت رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس داداشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۵ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار دیوکلاهی امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## عباس داداشی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ»

آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زندگانند و در نزد خدای تبارک و تعالی روزی می خورند. با سلام به امام عصر منجی عالم بشریت و نائب بزرگوارش امام امت و خانوادهٔ محترم شهدا از صدر اسلام تا کنون و با سلام به تمامی کسانی که راه حق و حقیقت را برگزیده اند به آنانی که طریق سعادت را در زندگی خود مدنظر قرار داده و به سرچشمهٔ زلال محبت و هستی دست یافته اند. به آنانی که هجرت آغاز نموده و سفر عشق را در سخت ترین لحظات این زمانه می پیمایند، به کسانی که مشقت ها را به جان می خردند و رضای حق در عمق نفوسشان نهفته است. لذا وصیتنامه ام را شروع می نمایم: خدایا من به پیروی از شهیدانمان و به پاسخ گویی ندای امامان به سویت می آیم، به سوی تو با کوله باری از معصیت و گناه می آیم از تو می خواهم که جهادم را پذیرفته و مرا در جوار رحمت خود قرار دهی: پروردگارا مرا در کارهایم ثابت قدم بگردان و سایهٔ مرحمت خویش را یک لحظه از من دور مگردان.

امت اسلام و ای ملتی که ندای حق طلبانهٔ شما به گوش تمامی جهان طنین می افکند قدر این نعمت الهی را، امام خمینی که بر ما ارزانی داشته بدانیم که به حق نائب، امام زمان است. رهنمودهای او را به گوش جان بخرید. نکند که امامان را تنها بگذارید که کفر این نعمت خشم الهی را شکوفا می کند. دلهایتان را به نور الهی شستشو دهید. رذائل های پست را از خود دور سازید و نگذارید دشمنان در عمق جانتان نفوذ کنند، مسافر همیشگی عشق باشید و از خود با وابستگی های دنیوی را دور نمائید، که سبکبار و سعادت مند خواهید بود و اما شما دانش آموزان بزرگوار بدانید که حفظ سنگر مدرسه مهم تر از آن است که تو می انگاری. بدان محافظت آن نمی گذارد فرهنگ منحن غربی و شرقی در کشور ما رسوخ کند. جرقه ای است که بر سلاح من وارد آمده و نیروی شتابان از آن می جهد و بر قلب سیاه خصم می نشیند.

پدر جان و مادر جان! حال که انسان در هر حال باید از این دنیای فانی جدا گردد چه سعادت مندانه است که به راهی قدم بردارد که سرچشمهٔ هستی در آن است در راهش از جان و مال جهاد کند و رضایش در نظرش قرب خدا بوده و در طریقتش آفتدر می جنگد که رسیدن به جوار حق باشد. مادرم! من تو را سپاس می کنم به خاطر دادن هدیه. خداوند را حمد می کنم صبوریت را به خاطر خداوند.

پدر جان و مادر جان! در مرگم که وعدهٔ شهادت داده شده به جای گریه و زاری در بین مردم نقل و شیرینی پخش کنید. پدر جان و مادر جان! در مواقع دلتنگی صبر زینب کبری و فاطمه زهرا را پیشه کنید. برادرم! نگذار اسلحه همچنان بر زمین قرار گیرد. در کارهایت خدا را در نظر گیر و بدان طریق خوشبختی راهیست که تشعشع نورانی شهیدان نشان می دهد. برادرم! امیدم از شما برای ثابت قدم ماندن اهداف دیرینه انقلاب اسلامی و دیانت آن است که مطیع کامل امر امام امت و پیوسته مجری آن باشی.

ای خواهرم! شما که تا کنون حافظ خون شهیدانمان بودید آگاه باشید که استعمارگران و شیاطین بزرگ از سیاهی چادرتان بیشتر از سرخی خونمان می هراسند و شما ای امت شهید پرور! بدانید که در آینده ای نه چندان دور جرقه ای در جهان مسلمین رخ خواهد داد که وعدهٔ پیروزی مسلمین بر کافران خواهد بود و کافران بر دو گونهٔ شرقی و غربی نابود خواهند شد. در خاتمه از شما والدین ارجمندم تقاضا مندم که برابم پزمرده و ناخوشایند نباشید بلکه بدانید که حقیر رستگار شدم ولی می خواهم بگویم که بجای گریه و زاریه دربارهٔ پیدایش خدا بیشتر فکر نموده و انشالله تعالی به سر منزل مقصود نائل خواهید آمد. از همهٔ شما التماس دعا داشته و امید است که در قیامت در بهشت خدای منان یکدیگر را ملاقات کرده.

پیوسته شادکام باشید. - و هو علی کل شی قدیر - و اوست بر همهٔ کارها توانا

والسلام علی من التبع الهدی - تاریخ: ۶۵/۶/۲۹ - اهواز هفت تپه گردان یا رسول - عباس داداشی



شهید دانش آموز

## فریبرز داودیور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فریبرز داودیور

فریبرز داودیور در ۹ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خورشید نژادشعبان و پدرش حبیب الله داودیور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سعیدالعلما و فامیلی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فریبرز داودیور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۲ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش به گردن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## فریبرز داودپور

بسم الله الرحمن الرحيم  
«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»

(هر چه نیرو دارید بر علیه دشمن خود به کار برید)

خواهر عزیزم این وصیتنامه را خودت داشته باش و پیش پدر و مادر من نخوان تا من برگردم اگر که من شهید شدم وصیتنامه را در آرامگاه معتمدی بخوان. متشکرم  
خدایا شهادت در راه خودت را نصیب من گردان که شیرین ترین مرگهاست.  
با سلام و درود بر پیامبر خدا محمد (ص) و با سلام بر مهدی صاحب زمان و با سلام بر نائب امام زمان، خمینی روح خدا و سلام بر امت مسلمان و قهرمان ایران و با سلام بر شهیدان به خون خفته ملت ایران.  
ای اسلام، ای مکتب خون و پیام، ای یاور بی کسان و ضعیفان و ای دشمن کافران و مستکبران که در راهت هزاران جوان و نوجوان و مرد و زن خون عزیزشان را فدا کردند، این جاذبه تو از چیست؟ چه چیز است که هر جوان مسلمانی و هر مرد و زن مسلمانی در راهت حاضر است جان بدهند و من به قطره قطره خون یاورانی که در راهت مظلومانه و سعادتمندانه جان دادند قسم یاد می کنم که از تو و قرآن کریم پاسداری کنم و جان نالایقم را در راه پر عظمتت فدا کنم.

و تو ای رهبر! ای جوشنده قلب ملت! ای روح امت! که ذره ذره وجودت برای خدا و برای ملت و اسلام و قرآن کریم در حرکت است. به روح مقدست سوگند یاد می کنم که از حیثیت اسلام و قرآن کریم و از ولایت فقیه دفاع کنم و فریاد می زنم ای آمریکای جنایتکار و ای شوروی ذلیل و ای اسرائیل غاصب، امام زمان فرمانده است و نائب بزرگوارش خمینی بت شکن را به جای خود قرار داده و چنان تو دهنی از دست این مظلومان خواهید خورد که دیگر اثری از شما در روی زمین وجود نداشته باشد.

و تو ای برادر فلسطینی می دانی که صدام این عروسک حلقه به گوش شرق و غرب به ایران عزیز ما تجاوز کرده ولی با این حال بدان که برادران و خواهران مسلمان ایرانی تو برای آزادی قدس دست به کارند و روزی خواهد رسید که انشالله دست به دست هم دهیم و به امامت زعیم عالی قدر امام خمینی، نماز جماعت را در قدس بخوانیم.  
پدر و مادر جان سلام، جواب سلام فرزندت را با سربلندی بده مبادا گریه ات کفار و منافقین و بدخواهان را خوشحال کند.

مادر جان! هیچ ناراحت نباش، شهادتی که در راه خدا باشد سعادت است و من افتخار می کنم که به درجه شهادت نائل گردم و مادر جان! تو باید افتخار کنی که همچون پسری در راه خدا داده ای.  
اما مادر! دلم می خواهد که در یک هوای آزاد بمیرم تا آخرین نگاهم بر کوه هایی باشد که برادرانم در آنجا پیروزمندان می جنگند.

اما در آخر وصیتنامه از شما پدر، مادر و برادر و خواهر می خواهم که امام عزیزمان را فراموش نکنید و همیشه او را دعا کنید و از خدا بخواهید که این رهبر عزیز که جوشنده قلب ملت می باشد را از ما نگیرد.  
اما پدر و مادر جان از شما می خواهم اگر که من شهید شدم مرا در آرامگاه معتمدی کنار قبر شهدا به خاک بسپارید.  
دیگر عرضی ندارم و شما خانواده عزیزم را به خدا می سپارم.

خداحافظ پدر و مادر جان. از شما می خواهم که امام را فراموش نکنید.



شهدای دانش آموز

## رجبعلی داودی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رجبعلی داودی

رجبعلی داودی در ۹ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه براری و پدرش اسماعیل داودی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حجت و طالقانی رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رجبعلی داودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای زاهد کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## رجبعلی داودی

بسم الله الرحمن الرحيم  
« وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ »

خنک آن روز که پرواز کنم / به اسیر سر کوش پر و بالی بزنم

سلام و درود بر حضرت محمد(ص) و خانوادهٔ مطهرش، سلام و درود بر حضرت علی(ع) و یازده فرزند بزرگوارش، سلام بر شهیدان پیرو راه انبیاء(ص) و سلام بر کودکان و بزرگان بسیجی، سلام بر کلیی نظامیان و پاسداران با اخلاص و سلام بر حرکت مردم مسلمان و سلام بر مجروحان با ایمان، سلام بر گرد و خاک جاده های پر بیچ و خم جبهه ها و سلام به کسانی که به هر عنوان کار برای رضای خدا انجام می دهند.

خداوندا ... فقط برای رضای تو و برای حفظ اسلام و امام در این راه قدم نهادم و سلاح برادر شهید سبزه علی را به دست گرفته ام و راه و هدفش که خط ولایت می باشد ادامه خواهم داد و رهسپار جبههٔ جنگ خواهم شد تا با دشمنان و کافران و متجاوزان مبارزه کنم.

عزیزان هیچ ترس و واهمه از منافقان داخلی و دشمنان خارجی نداشته باشید و مانند کوه استوار و پایدار باشید، در برابر سختی ها و خوشی ها منحرف نشوید.

حال وقت جنگ است، جنگ مسئلهٔ اصلی ماست و درس عبرتی می باشد برای کسانی که چشم طمع به این کشور و نظام دارند. وای بر آن کسانی که جنگ به پایان برسد و هیچ خدمتی نکرده باشند، خوشبختانه اکثر مردمان این کشور در این جنگ شرکت دارند.

برادران! در مجالس مذهبی بیشتر از مجالس دیگر شرکت کنید چون در روح و جسم انسان اثر مثبت می گذارد. امروز می بینیم مردان و جوانان و زنان مذهبی و دینی مان برای اعزام به جبهه ها از هم دیگر سبقت می گیرند و عاشقانه به میدان مبارزه با دشمنان کافر می روند و آرزوی شهادت می کنند، این ها شاگردان مجالس مذهبی سرور شهیدان امام حسین(ع) می باشند.

عزیزان! همیشه خداوند را ناظر اعمال خود بدانید و مرگ را در پیش خود در نظر داشته باشید و این موقع میباشد که هیچ وقت گناه نخواهید کرد.

خدایا تو را سپاسگزارم که امروز در صف مومنان قرار گرفته ام و پیرو خط ولایت هستم نه در صف منافقان و کافران.

از پدر و مادر عزیزم تشکر می کنم که برای تربیت و تعلیم ما زحمت کشیده اند و عشق و علاقهٔ اهل بیت را در دل های ما تجلی نموده اند که من امروز در صف رزمندگان اسلام قرار گرفته ام. در خاتمه از شما می خواهم که پیرو خط امام و ولایت باشید و امام را تنها نگذارید.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

بندهٔ خدا رجب علی داودی

۱۳۶۵/۱۰/۲



شهدای دانش آموز

## مرتضی ذبیح الهی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی ذبیح الهی

مرتضی ذبیح الهی در ۲۵ دی ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا باباجانی و پدرش ذکریا ذبیح الهی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه ایمانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مرتضی ذبیح الهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## مرتضی ذبیح الهی

بسم رب الشهداء و الصدیقین - وصیتنامه اینجانب مرتضی ذبیح الهی سرباز اسلام

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَأَدْكُرُوا لِلَّهِ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » (انفال ۴۵) ای کسانی که ایمان آوردید وقتی به دسته جنگی برمی خورید استوار و ثابت قدم باشید و بسیار خدا را یاد آورید، امید است رستگار شوید.

ما مبارزه سخت و بی امان خود را علیه آمریکا شروع کرده ایم و امیدواریم فرزندانمان با آزادی از زیر یوغ ستمکاران پرچم توحید را در جهان بیافراشند. ما یقین داریم که دقیقاً به وظیفه مان که مبارزه با آمریکای جنایتکار است ادامه دهیم و فرزندانمان شهید پیروزی را خواهند چشید. (امام خمینی)

سلام بر رهبر مستضعفان و ستمدیدگان جهان و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و درود بر مردم قهرمان و امت حزب الله که مبارزه گسترده شان قدرتهای سلطه گر و ستمکار را به زانو در آورده و با خون سرخشان چهره آنان را عوض کردند و درود بر تمام شهدان تاریخ از هابیل تا کربلای حسینی تا کربلای ایران به خصوص شهیدان به خون خفته جنگ تحمیلی. سخنم را با یاد خدا و با نام خدا آغاز می کنم، اول سخنم با مادر مهربان و عزیزم است: سلام بر تو و بر تمام مادران فداکار و زینب گونه و درود بر مری ما فاطمه زهرا (س) مادرم! در معراج رفتنم بی صبرانه انتظار مرگی را می کشم که شعفی وافر مرا می طلبد در این هیایو که از هر سوی کشور اسلامیم و امتم و امام بوی وحشت و هراس می آید مرا که سربازی حقیرم در کاروان خمینی، مشتاقانه و عاشقانه غرق شدن و به خون پیوستن می کنم. گرچه مرگ من کوچک و حقیر است ولی با رفتن من حلقه عشق طالبان را سوی خویش طلب می کند و من چون موج خروشان در این ظلمت زده سرد زندگی برای حیات و جوانمردی می آفرینم و ذلت را پاره خواهیم کرد، اسارت و بندگی را خواهیم شکست، در قله بلند افتخار و انتخاب و توانستن به درگاهش خواهیم کشاند و گستاخانه به پیشواز سرخی غروب خواهیم رفت. مادر جان! می دانم که با الهام گرفتن از زینب کبری در سوگ من گریه و زاری نخواهی کرد و نباید هم بکنی چون با استشهد و تحمل این ناراحتی و فقدان، دشمن شکست خورده را رسوا و منکوب و روح مرا شاد خواهی کرد. چون زینب (س) قهرمان هم با از دست دادن عزیزان خود نه تنها کوچک ترین یاسی به خود راه نداد بلکه وظیفه انقلابی و اسلامی خودش و امتش را که به مراتب از خون امام حسین (ع) و یارانش بالاتر بود و آن رساندن پیام امام حسین در همة مناطق مسلمان نشین که این کار را بطور شایسته ای به انجام رسانید و می دانم که چقدر زحمت مرا کشیده ای و من می بایستی زحمات شما را جبران می کردم ولی افسوس که انقلاب و مکتب و وجدانم اجازه خانه نشینی و بی تفاوتی و کنار کشیدن را نمی دهد و می دانی که آخر بازگشت همه به سوی خداست و چه بهتر انسان با معیار و با شناخت و با هدف برای خدا و خلق خدا به شهادت برسد. امیدوارم که از گناهان و اشتباهات و خطاهایم در گذری و مرا حلال کنی. از خدا سلامتی و سعادت شما را طلب می کنم. خواهران و برادران ارجمند و مهربانم؛ سلام از لحظه هایی که مرگ برایشان یک لبخند جاودانی است و پیروزی یک امید بزرگ، سلام را که بوی خون می دهد و نگاه رفتن بپذیرید. عزیزانم! من برای ادامه وظیفه اسلامی و انسانی به طور داوطلب برای نبرد با تجاوزگران صدام کافر به جبهه حق علیه باطل اعزام شده ام و راهی که به آن قدم گذاشته ام و برای آن مبارزه می کنم راه سرخ حسین (ع) رهبر آزادگان (تشیع علوی) ماقبلان تاریخ است که این مبارزات حق طلبانه و رهایی بخش و ایثارگری جوانان مکتبی و پاکباز انقلابی با این همه اخلاص و شور و شوق به من و تمام همزمان، نوید پیروزی و وظیفه را می دهد. پیام من که پیام امت حزب الله و تمام شهیدان انقلاب اسلامی می باشد و آن حفظ حجاب است. از شما می خواهم که از بابت من ناراحت و غمگین نباشید. و سلام بر تو ای پدر خوبم، امیدوارم که حالت خوب باشد و در پیشبرد انقلاب کوشا باشی. من از تشریفات خوشم نمی آید، در مجلس ترحیم من نوار قرآن عبدالباسط را بگذارید و عکسهای رهبر انقلاب مبارز، قلب امت را بر دیوار نصب کن و مرا در وادی رحمت نزد برادران پاسدار دفن کنید و برای من دو سال نماز و سه ماه روزه بدهید و هر کس که از من طلبکار است طلبشان را بده حتی اگر شده از آنها سوال کن که چه کسی از من طلبکار است. در پایان سخنانم از خداوند متعال سلامتی امام امت خمینی بزرگ و سعادت و پیروزی شما عزیزان و پیروزی رزمندگان اسلام را بر کفر صدامی و نابودی استکبار جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ خواستارم.

سخنی نیز با جوانان سلحشور و مکتبی می باشد؛ ای جوانان متعهد و امت حزب الله! چون ابر باشید و بر مستضعفان ببارید و شمشیری باشید بر مستکبران فرود آید و نوری باشید که ظلمت جهل بزداید و روحی باشید که جامعه را زنده کنید، چون سیل بخروشید و کاخ های ستم را ویران سازید و چون آتشی شعله کنید و خانه حیات توطئه گران را بسوزانید.

و السلام - شنبه تیرماه ۶۱/۴/۵ - سرباز کوچک روح الله مرتضی ذبیح الهی



شهدای دانش آموز

## حبیب الله ذبیح زاده

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب الله ذبیح زاده

حبیب الله ذبیح زاده در ۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو نائیجی و پدرش علی ذبیح زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه امام خمینی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب الله ذبیح زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۱۷ عملیات تکمیلی والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سید نظام الدین پاشامیر شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حبیب الله ذبیح زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ »

« میندارید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی میخورند - آنانیکه ایمان آوردند و از وطن هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد می کنند آنها را مقام بلندبست در نزد خدا، و آنان رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند»

اینجانب حبیب ذبیح زاده پاشا، دارای شماره شناسنامه ۵۰۶ متولد سال ۱۳۴۷ اعزامی از بابل بند پی شرقی روستای پاشامیر می باشم.

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت دوازدهمین پیشوای شیعیان جهان حضرت حجت بن الحسن العسگری آقا امام زمان و با درود فراوان بر نائب بر حق ایشان قلب طینده امت های محروم و بت شکن قرن، امام خمینی و با درود و سلام بر شهیدان راه حق و حقیقت، جلوه های مردان و مردانگی و بالاخره درود و سلام بر سربازان امام زمان، راهیان کربلای حسینی، حامیان قرآن، رزمندگان پرتوان اسلام. اینک لشگریان خطه توحید کشور اسلامی ایران، به امامت جانشین بر حق امام زمان و عنایات خاصه آن حضرت جنگ ها، غزوه های صدر اسلام را زنده می کنند تا بتوانند پرچم رهایی بخش قرآن و (لا اله الا الله) را بر فراز کاخهای ستم سرخ و سیاه شرق و غرب به اهتزاز در آورند.

ای ایران! ای سرزمین مردی و مردانگی! ایران ای سرزمین گلوسرخان آزادی خواه! ایران ای سرزمین مبارک خدا! بدان که فرزندان دلیر و شجاع تو نخواهند گذاشت که حتی میلیمتری از خاک نورانی و مقدست در چنگال استعمار باشد. لذا به همین خاطر انسان هایی که بر روی خاکت زندگی می کنند از نوزاد داخل گهواره گرفته تا پیرمرد هشتاد و نود ساله در گوش هایشان سرود آزادی می خوانند و برای از هم گسستن زنجیرهای ظلم و ستم و استعمار و استکبار تا آخرین لحظه مبارزه می کنند و خواهند کرد.

پس تو ای سرزمین قهرمان! خیز و پرورش دهنده افرادی همانند شهدای محل یا «حسین فهمیده ها»، سجودی ها، رجائی ها، با هنرها و بهشتی ها و غیره مطمئن باش که رزمندگان دلیر و شجاع تو برای برقراری دینت و برای استواری و پایداری و همیشه در اهتزاز بودن پرچمت و بالاخره برای حفظ خودت به مبارزه بی امان خود ادامه می دهند.

هرگز لحظه ای از نبرد بی امان خود دست بر نخواهند داشت، ای رزمندگان اسلام! بتازید که خدا فرموده:

« إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ » ( هرکس خدا را یاری دهد، خدا هم او را یاری می دهد)

آری ما دست الهی را در جبهه ها مشاهده می کنیم. یک روز وقتی در داخل اتاق مشغول خواندن درسهام بودم پیش خود فکر کردم که برابم دو راه بیشتر وجود ندارد، اصولا انسان که بر سر دو راهی قرار می گیرد یک راه حق و راه دیگر باطل، یک راه رفاه دنیوی مادی و راه دیگر رفاه اخروی و خیلی از مسائل دیگر، برای انسان انتخاب راه مشکل است.



## حبیب الله ذبیح زاده

بدین معنا پیش خود گفتم که هم می توانم مانند دنیا پرستان و مادیون و یزیدیان زمان، در خانه بنشینم و بخورم و بخوابم، که در قبال مردم مستضعف جامعه احساس مسئولیت نکنم و در فکر عیش و نوش در جهان مشغول باشم و در ظلمت و تاریکی به سر برم و در برابر تجاوزات استعمارگران به مردم مظلوم عکس العمل نشان ندهم و کلیه مسائلی را که با مطالب گفته شده صدق می کند و جنبه دوم اینکه بیایم همانند مولایم حسین(ع) با صدای رسا نه تنها با شعار، بلکه با عمل فریاد «هیئات من الذله» را سر دهم و برای پایداری دین نجاتبخش انسانها و مذهب تشیع و برای نجات میهن از چنگال استعمارگران دست از همه چیز بشویم و عازم میدان نبرد شوم.

خدمت پدر و مادر عزیز و بزرگوار سلام علیکم؛ امیدوارم که حالتان خوب باشد، پدر و مادر! بخدا قسم من در نامه ای که می دادم این مطلب را می گفتم که نمی دانم با چه بیان و زبانی از شما معذرت خواهی کنم، مرا ببخشید. شما خیلی زجر کشیدید، مادر جان! مخصوصا شما. اگر چیزی شدم می دانم طاق آن را ندارید و مخصوصا شما پدر و مادرم. خدمت خواهرانم سلام می رسانم و به گلدسته سفارش می کنم که به پدر و مادر دلداری دهد و درسهای را بخوان. و خدمت تنها برادرم و امید پدر و مادرم، حمزه سلام می رسانم. خدمت عمو اکبر و عمو زن و عمو حسین و عمو زن سلام می رسانم و از آنها نیز معذرت خواهی می کنم. پدر و مادرم! بنده به عنوان یک مقلد در برابر مرجع تقلید خود سر تعظیم فرود آوردم و عازم جبهه ها شدم، اکنون موقعیت جنگ به مرحله حساس رسیده است و من با یک مثال موقعیت جنگ را برای شما روشن می کنم. شما با دستهای خود گلوی یک نفر را می فشارید اگر شما حداکثر قدرت دست خود را به کار برید شخص مورد نظر شما خفه می شود اما اگر شما دستتان سست شود و قدرت دستتان کم شود شخص از تو نفس می گیرد. اکنون استعمار که عاملش صدام با دستهای پرتوان رزمندگان اسلام گلوش فشرده شده و در حال خفه شدن است و لذا احتیاج به آخرین ضربه نهایی دارد که باید وارد شود.

امت حزب الله! پس زمانی را که بر ما و جبهه های ما حاکم است بسیار حساس است همواره گوش به فرمان امام باشید.

پدر و مادر و خواهرانم مخصوصا مادر بزرگ هایم! هیچ گونه ناراحتی نکنید و از انقلاب و اسلام دفاع کنید. پدر و مادرم! اگر چه من تنها فرزند شما بودم اما چه باید کرد؟! اسلام برای استوار ماندن قوانین خود احتیاج به نیرو دارد و لذا همین ماها هستیم که باید این نیروها را شکل دهیم، رهبر فرمان جهاد داده و ما موظفیم که اطاعت کنیم، شما نیز همان گونه باشید و افتخار کنید که فرزند خود را در راه خدا و یاری او به میدان مبارزه فرستادید. من می دانم که مشکلات ما زیاد بود اما چه مسئله ای مهم تر از جنگ که در سرلوحه تمام مسائل هست.

خواهرانم هرگز گریه نکنید، دیگر عرضی ندارم.

والسلام



شهید دانش آموز

## مهران ذبیحی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهران ذبیحی

مهران ذبیحی در ۷ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود اسماعیلی و پدرش حسین ذبیحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس میناگر و فلاح با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهران ذبیحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۶/۱۰ منطقه کردستان مریوان در اثر جراحات ناشی از بمباران شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۸»

## مهران ذبیحی

بسم الله الرحمن الرحيم

« مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقْنِي وَ مَنْ عَشَقْنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيَّتِهِ وَ أَنَا دِيَّتُهُ »

آنکس که مرا طلب کند می یابد، آنکس که مرا یافت می شناسد، آنکس که مرا شناخت دوستم می دارد، آنکس که مرا دوستم داشت عشق می ورزد، آنکس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق می ورزم، آنکس که به او عشق ورزیدم می کشم او را، و آنکس را که من بکشم خونبهایش بر من واجب است، و آنکس که خونبهایش بر من واجب است پس من خودم خونبهایش هستم.

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند؟ / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟  
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

با درود و سلام به امام امت و امت حزب الله و با عرض سلام به خانواده ام و به شما رزمندگان پشت جبهه و به امید پیروزی حق علیه باطل و به یاد سرآغاز هر کلام، خدای تعالی. امیدوارم که حال شریف خانواده حزب... خوب بوده باشد. سلام به همه از جمله صالحان پاک خدا. (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ) به خدایاری کنید تا خدا شما را یاری کند. همیشه با خدا باشید و غیر خدا را کنار بزنید زیرا غیر خدا در آن دنیا از ما سوال و پرسش نمی کنند و آنان را همیشه دشمن خود بدانید. ای آنکس که وصیت نامه ام را می خوانی این سفارش ائمه معصومین است و انجام آن بر هر مسلمانی (اگر مسلمان هستی) هر کلام آن را واجب بدان و در اعمال خود انجام ده و سعی کنید اسلام را بر آن کسانی که از خدا بی خیر هستند تبلیغ کنید، ترس نداشته باشید. من این جمله را به شما تاکید می کنم، از توای نوجوان ده ساله می خواهم به پیرمرد ۶۰ ساله سفارش به خدا کنی که دنیا همین چند روز است. نماز را سرمشق اعمال نیک خود قرار دهید و در نماز دعاگوی رزمندگان باشید. دشمن خدا را برادر خود قرار ندهید، از آنان دوری کنید که آنان دوزخی هستند و گرمای آتش آنان شما را می سوزاند و دیگر از سفارشات من این است که بارها گفته ام دعا به جان امام و رزمندگان کنید و پشتیبان روحانیت باشید و در پشت سر امام و در خط امام حرکت کنید. (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ).

ای پدر و مادرم! از آنجا که از خدا امانت هستیم برای شما، از شهادت ذره ای خدشه در دلتان راه ندهید که اگر غیر از این باشد خدای را گواهی می دهم که شما امانت را خیانت کرده اید، امیدوارم خدا مرا ببخشد که چنین می گویم ولی چه کنم که از ناچاری گلویم را می فشارد و دائما در گوش من می خواند که سکوت بس است. پدر و مادرم! شهادت افتخار است برای فرزندان، بلند شو و بلند گو که شهادت سعادت است. پدر و مادرم! از مرگ خود خبر نداریم، برخیز محکم بردار دنیا زن و در دل عزمی و در دست عصا و بر پا چون پلنگان باش، بردیدگانت دوستی بین و بر اعمال دامن عشق، عشق به الله در دل بکار و برای حفظ قرآن بکوش و در راه دین سر و تن ده که دشمن ز بهر حق ذلیل و خار می گردد.

درود بر امام امت و رزمندگان اسلام

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فرزندت مهران





شهدای دانش آموز

## مجید ذبیحی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید ذبیحی

مجید ذبیحی در ۸ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری حسن پور و پدرش قربانعلی ذبیحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس رحمانی و اسلامی و بهشتی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید ذبیحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۴ عملیات فتح المبین منطقه رقیبه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۰»



## مجید ذبیحی

خدایا شهادت می دهم که تو واحدی، شهادت می دهم که محمد (ص) پیامبر تو، علی (ع) امام توست. شهادت می دهم که معاد هست و قیامت هست. خدایا شهادت می دهم که ما بندگان ناچیز و گنهگار روزی می رسد که باید حساب گناهانم را پس دهم. شهادت می دهم که امام زمان (عج) که آن محبوب، که آن مولا، که آن صاحب، که آن ارباب، که آن سالار، امام زمان (عج) مهدی موعود، امام است و در پس پرده غیبت است. خدایا شهادت می دهم و یقین دارم به عالم غیب.

کی میکنی یادی ز من یابن الحسن یابن الحسن / غرقم خدا من در گنه یابن الحسن یابن الحسن - ای شاهد و مشهود من، ای مقصد و مقصود من / ای مهدی موعود من یابن الحسن یابن الحسن - می گردمت من کو به کو می جویمت من شهر به شهر / شاید تو را پیدا کنم یابن الحسن یابن الحسن - دانم که دلدارم تویی، دانم که غمخوارم تویی / دانم که می خواهی مرا، با این همه رسوایی ام یابن الحسن یابن الحسن - آقا به جان مادرت آن مادر غم پرور / ما را مرانی از برت یابن الحسن یابن الحسن -- آقا، مولا جان، دل به تو بستم و بار سفر بستم و از عزیزان خویش دست شستم تا تو را پیدا کنم. آقا جان دیوانه شدم. آقا جان اسیرم من، حقیرم من، ذلیل من. نشانم ده رخ ماهت. آقا جان تو محبوی، تو سالاری، تو آقایی، تو اربابی منم نوکر، منم مضطر، نجاتم ده و تویی همدم. امام زمانم ای عزیز! تو را می خواهم تو را می جویم و تو را می بویم. برای دیدن تو به هر جایی روم من. اگر غرقم خدایا من در گناه، اگر فسق و فجور و تمنای هوای دل مرا از تو بازداشت، اگر تن به ذلت دادن و دنیا را خریدن باعث فراموشی تو شد، خدا پس به که روی آرم آن زمان که پناهی ندارم؟ به که گویم درد دل در صورتی که نیست یار و همدلی؟ خدایا اگر برگشت به سوی تو توبه است، خدایا من توبه کردم و بدان که پاک نمی گردد گناهم و قبول نمی شود توبه ام به درگاهت مگر ریخته شود خونم به راهت، آن زمان درمی یابم که توبه ام به درگاهت قبول است که خون ناقابل بدنم برای تو و برای استقرار نظام الهی و برای حمایت از امام امت، خمینی عزیز ریخته شود، الهی العفو العفو العفو.

امام زمان تو را به جان مادرت فاطمه زهرا، تو را به جان عزیزترین کس در نزدت، آن زمان که اگر قرار شد شهید شوم آن زمان که در خون خویش میغطم ای صاحب من! نگذار در این آرزوی خویش بمانم و بمیرم؛ میخوام آن رخ ماهت را ببینم

(۲۱۲) «اشهد انک المهدی حجه بن الحسن العسكري امامنا»

خدایا ای بخشنده! یا غیاث المستغیثین! بفریادم برس، به فریادم برس. به امتم و دوستان و برادرانم بگویند که؛ من کشته شدم تا سلسله جلیله روحانیت جاودان بماند و گوشت و پوست و استخوانم بسته به روحانیت است که اینان وارثان به حق امام زمان (عج) در سنگر ایدئولوژی هستند، من فدای خمینی بزرگ و روحانیت شدم تا با خونم بگویم زنده باد اسلام پاینده و زنده باد روحانیت متعهد اسلام و شما بدانید که اگر روحانی نباشد اسلام نخواهد بود و اگر اسلام نباشد انسانیت انسان نخواهد بود. به خانواده و به مادرم بگویند که بر شهادتم نگرید، بر کشته شدن فرزندش نگرید و اگر گریه ای هست بر مظلومیت آقا اباعبدالله (ع) و بر مظلومیت آقای بهشتی مظلوم گریه کند و به مادرم بگویند که مرا بخاطر فرزند او بودن دوستم ندارد، مادرم دوستم مدار چون فرزند اسلام بودم و دوستم مدار چون شیعه بودم و در آخر توصیه می کنم شما را به اطاعت از امام، به اطاعت از ولی فقیه، به اطاعت از رهبر کبیر اسلام خمینی بزرگ که اسلام بدون فقاقت اسلامی، اسلامی خواهد بود که از کرملین و واشنگتن سرچشمه گرفته است. در خاتمه به صدام و صدامیان باید گفت که صدام بدان تا زمانیکه ایران هست در ایران اسلام هست و تا آقا و سرورمان امام زمان (عج) هست مبارزه با ظالم خواهد بود، تا مبارزه هست جوانان مسئول و حزب الله در صحنه خواهند بود و آنچه بر خصم دون صفتان خواهند شورید و آنچه بر مغزشان مشت های آهنین خود را به یاری خداوند متعال فرود خواهند آورد که فرصت اندیشیدن را از دشمن بگیرند.

خدایا ظهور آقا امام زمان را تعجیل فرما، خدایا بر امام ما عمری طولانی عنایت فرما. الهی از عمر ناقابل ما بکاه و بر عمر بارکت امام بیفز، خدایا به خانواده های شهیدمان صبر عنایت فرما، خدایا اگر سعادت شهادت است خدایا شهیدم کن. تمام عکس هایم را صلاح در این است که بسوزانید و به ... بگویند که بر سر مزارم نوحه و مدح مولایم و سرورم آقا و محبوبم ارباب و سالارم حضرت حجت ابن الحسن روحی له الفدا امام زمان (عج) را بخواند تا بدانند که من عاشق اربابم بودم و در این راه جان دادم. به برادران مسجدی و مومن به اسلام و انقلاب و معتقد به فقاقت بگویند که: سعی نمایند تا فکری رساله ای داشته باشند و اسلام را قبل از این که بخوانند مانند مادیون در زیر چاقوی آزمایشی ببرند و بشناسند، از قلب خویش اسلام را اختیار نمایند. درود خدا بر بندگان صالح و سلام خدا بر رزمندگان اسلام، پدر و مادر جان! به مدت دو سال نماز به درگاه خدای متعال در حقم به جای آرید و به مدت دو سال ماه رمضان نیز روزه قضا دارم، انشا... این مسئله را هم انجام دهید. زنده باید اسلام، پاینده باد قرآن، جاودانه باد پرچم خونین «لا اله الا الله، والاسلام» - بنده حقیر و ذلیل و مسکین خدا: مجید ذبیحی



شهدای دانش آموز

## مهرداد راسخ عزم

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهرداد راسخ عزم در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه پیسوده و پدرش حسین راسخ عزم پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه شهید هاشمی نژاد رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید مهرداد راسخ عزم در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## مهرداد راسخ عزم

بسم الله الرحمن الرحيم

همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند این در بهشتی را بر روی هرکس نگشوده است. امام علی (ع) با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی روح خدا روح الله و با درود به شهیدان راه حق و سلام بر خانواده معظم شهدا.

خداوندا تو خود شاهدی که من به خاطر پاسداری از دین مقدس تو و لیبیک به امام عزیز و سرورم به جبهه آمدم تا شاید راه نجات برای روز آخرت باشد، می خواهم در این دنیای کثیف که هر لحظه خونی بی گناه به دست اربابان مزدوری چون ریگان و صدام و دیگران بر زمین می ریزد، در پی نور الهی که در جسمم به نام روح الله خمینی به زمین می تاییده است با آغوش باز بروم تا شاید بتوانم شهادت را نصیبم گردانم.

هزاران بار خدا را شکر می کنم که از مال دنیا چیزی ندارم، شما ای برادران! راهم را ادامه دهید، دست از خدا و نماز بردارید و دنبال روحانیت بروید، با کسانی که در این مسیر حرکت نمی کنند ابتدا با سخنان اسلامی سعی در راهنمایی شان نمایید و در غیر این صورت از موضع شدت اسلامی برخورد نمایید. از همه می خواهم با افرادی که واقعا در خط اسلام فقهاتی و پیرو ولایت فقیه و دستورات امام امت هستند خوب و مهربان باشید. خدایا نیک می دانی و واقعی می دانی، که حرکت ما برای چه بوده و برای چه آمده ایم و برای چه رفتیم. می دانی که آغاز حرکت و نیت تو بودی تو و اسلام همیشه جاوید محمد(ص).

دوست می داشتم که با شما و در کنار شما بودم ولی وقت جهاد و دفاع مقدس از دین خداست و این جهاد فی سبیل الله از همه چیز واجب تر است و به گفته امامان از نماز واجب تر.

خداوندا شکر گزارم که در طول زندگی کوتاه من به من لطف کردی و مرا در برابر لغزش ها یاری کردی. خدایا به رضای تو راضی ام و از اینکه جسمم و این چند قطره خون را که در راه تو داده ام چیز دیگری ندارم شرمنده ام، کاش جان ها و جان ها داشتم و در راه تو می دادم، خدایا مرا ببخش و از گناهانم بگذر. اگر فیض شهادت نصیبم گردید وقتی که این خبر را شنیدید دو رکعت نماز بخوانید و خدا را شکر کنید که از خانواده شما هم یکی در راه اسلام حرکت کرد. وصیت من به دوستان و آشنایان این است که تقوای الهی پیشه کنید و با درک موقعیت کنونی انقلاب خونبارمان در جهان و در مقابل ابر جنایتکاران، تمام سعی خویش را در جهت تسریع در حرکت نجاتبخش انقلاب اسلامی در جهان به کار برید.

پدر و مادر عزیزم! بدانید که این را من خودم انتخاب کرده ام و هیچ کسی مقصر نیست، هدف من از آمدن به جبهه فقط برای خدا و رهبری امام امت و نابودی کلیه متجاوزین و استقرار کامل حاکمیت ولایت فقیه می باشد. مشتاق شهادتم چون حس می کنم که با ریختن خون من وجدان هایی بیدار می شود و قلب هایی به خاطر انقلاب و اسلام به طیش می آید. پدر جان سرت را در جامعه بالا بگیر و سینه ات را سپر کن و چهره ات را باز کن و شاد باش و با زیانت بگو که امانتی داشته ام از طرف خدا و اینک این امانت را در راهش داده ام. و حال سخنی با مادر عزیزم، مادر جان! حال وقت آن رسیده است که رسالت زینب وار خود را نشان دهی. مادر جان! گریه نکن، بخند و خوشحال باش زیرا در راه هدف مقدسی گام برداشته و جان باخته ام.

برادران! مرگ در کمین است و هرگاه ممکن است که بر شما حمله کند پس توشه آخرت را زیاد کنید و در راه خدا جهاد کنید و اگر غیر از این باشد وای بر شما که دیگر راهی نیست.

والسلام - شهر آبادان - ۶۵/۹/۲۰ - مهرداد راسخ عزم



شهید دانش آموز

## حسین رجب نسب

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین رجب نسب در ۲۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صدیقه معصومی و پدرش آقاعلی رجب نسب پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دانشسرای تربیت معلم رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید حسین رجب نسب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حسین رجب نسب

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَقَدْ آتَيْنَاكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِرًا نَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقِيلًا مُسْتَغْفِرًا مُنِيئًا مُقِرًّا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا »  
 خدایا اینک جدلاً به سوی تو آمده‌ام، اما قبل از آن گناه زیاد کرده‌ام و در نفس پرستی و پیرو هوا و هوس بودن زنگار به قلب گذاشتم و حالا با حالتی معتذر و پشیمان و بدون هیچگونه فشار به سوی تو آمده‌ام و از تو طلب مغفرت می‌کنم.

خدایا آمده‌ام به جایی که می‌شود تو را دید اما نه با چشم سر بلکه با چشم دل، آمده‌ام که تو را ببینم تا تو را بشناسم و سپس تو را دوست بدارم و به تو عشق بورزم (چون مشتاقان درگاه تو) زیرا اگر عاشق تو شوم تو نیز عاشق من خواهی شد و آنگاه مرا عقد خواهی کرد و سپس به خانه خواهی برد و خود دیه من خواهی شد زیرا که دیه من بر تو واجب است. خدایا با خلوصمان کن، خدایا لیاقتی به ما عطا کن تا در راه تو شهید شویم (وَاجْتَمِعَ فِي جَوَارِكٍ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) و مرا در جوار رحمت خود و در جوار مومنان (بهشتی‌ها، رجائی‌ها، باهنرها، دستغیب‌ها و مدنی‌ها و...) قرار ده.

وصیتم به برادرانم: به برادران همپای خود و آنها که خط همه جانبه امام را قبول دارند و التزام عملی دارند، برادران! من خوب می‌دانم که همه تان به قول شهید شیرافکن مورد تهمت قرار گرفته‌اید و خود من از این تهمت‌ها بی‌نصیب نمانده‌ام، و از سوی افرادی به قول شهید محمد طاهر نا آگاه که خدا عقلمت دهد، خدا آنها را آگاه کند، پیام دهه فجر آیت الله منتظری را با دقت بخوانید، آنجا که می‌گوید: دشمن به شیوه‌های جدید ظهور کرد به اسم امام و انقلاب اسلامی و مکتبی بودن سعی می‌کند که نیروهای امام را در مصادر امور دور کرده و خود را جایگزین آن کند و در این راه از تهمت‌های زیادی استفاده می‌کند. تهمت‌هایی که به قول شهید شریعتی که خود از این گونه افراد، تهمت زیاد خورده است که با هزارها من سیریش هم به آدم نمی‌چسبند.

اما آقای منتظری راه دفع آن را پیشنهاد کردند که من آن را به شما وصیت می‌کنم:

۱. هوشیاری خود را حفظ کنید.

۲. کاری نکنید که سوژه به دست آنها بدهید.

۳. جوانب مکتب را رعایت کنید.

۴. فقط آنچه را که امام می‌گوید را انجام دهید.

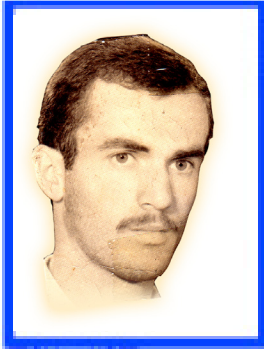
دشمن سعی می‌کند که شما را در مقابل حزب جمهوری اسلامی که بی‌شک عزیزترین گروه کشور است، قرار دهد خود را به این مسائل آلوده نکند. برادران! صابر باشید و تواصی به صبر و حق بکنید.

به پدر و مادر عزیزم؛ پدر عزیزم و مادر عزیزم! خیلی اذیتتان کردم مرا ببخشید و حلال کنید مرا، مادر و پدر عزیز! همواره شما را دوست داشتم و هرگز ذره‌ای ناراحتی شما را تحمل نمی‌کردم اما چه کنم که بعضی مواقع شیطان سبب می‌شود که دست به آزار شما بزنم. مادرم و پدرم! از بس شما را اذیت کردم خجالت میکشیدم که جلوی شما از شما طلب مغفرت کنم لذا بعد از شهادتم این را از من ببخشید و اصلاً گریه نکنید.

به برادرم مجید؛ مجید جان! درست را بخوان و نماز و دعا را از یاد مبر، بیشتر مطالعه کن و سعی کن تابستان را فقط مطالعه کنی، دوستانم با تو تماس می‌گیرند و رهنمودهای لازم را چه در مسائل سیاسی و چه در مسائل ایدئولوژیکی به تو می‌دهند، شبهای جمعه با دوستانم به مزار من بیا و به همه بگو که فکر کنند فردا می‌میرند و الان خود را آماده کنند.

امام را تنها نگذارید و به همه بچه‌ها سلام مرا برسانید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



شهدای دانش آموز

## قدرت الله رزاقی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قدرت الله رزاقی در ۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صبح گل حبیب زاده و پدرش عبدالوهاب رزاقی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس حمزه کلا و اسبوکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید قدرت الله رزاقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران - قلاویزان در اثر اصابت ترکش خمپاره ۶۰ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حمزه کلا شش پل شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## قدرت الله رزاقی

\* جمعه آسح الرحمن الرحیم \*

لباب جنود صادق سکن رستای حرطه ششیل میزان تحولات یسانی استواری  
هم رزم محمد جوی، محمد قدرت الله رزاقی، محمد حسن محمد تبار (پنج سولات)

۱- چون عیبه دیوار به دیوار این سیدان حتم لنا از دوران کودکی با کزها کشتی داشتیم

۲- چون دارای سنجیرهای مذهبی بودند ثمراتی در صفحات آن ها در زمانهای مختلف

دریغ نمی شد

۳- از خصوصیات بارز آقای حسین جوی رحمه به مستحبات و ترک مکروهات و عبادت در هر حال بود

از خصوصیات آقای قدرت الله رزاقی هم حضور عبادت او ترک نمی شد و خصوصیات حسن محمد تبار هم توسل ائمه به ائمه بود. من از عبادت کربلا بیگانه قرار بردم. بیعت ۱۴ هجری در ۱۴ هزار عبادت ذکر گویم که آقای محمد تبار هم زودتر این ذکرها را تمام کرده بود و غیره...

۴- توصیه های آنها در تمام کارهای رضای خداوند بود. یعنی هر سنجیر (کلیه) و مناسک که ما کردیم اما رضای خداوند در کارها، آن مناسک، مردود است. فتح بهرگاه و تا کتیر به نماز (راول وقت) بود.

(۲۱۸)

مادر شهید: یک روز قبل از اینکه به جبهه اعزام شود به من سفارش کرد که یک روزی هنگام بازی فوتبال توپ را شوت کرده و به شیشه حسینیه برخورد کرد و شیشه شکست و شما مقداری پول به حسینیه بدهید بابت شیشه شکسته تا دینی به گردن من نباشد و بعد از آن به جبهه رفتند.

دوست و هم رزم شهید: شهید هرگز نماز اول وقتش ترک نمی شد و توجه زیادی به مستحبات و ترک مکروهات و عبادت در هر حال داشتند. بسیار به ائمه توسل می کردند. توصیه ی شهید در انجام تمام کارها رضای خداوند بود و می فرمود هر شخصی در هر لباس و مقامی که باشد اگر رضای خدا در کارش نباشد مردود شناخته میشود. شهید بسیار ساده زیست و بی ادعا بود و همچنین شجاع و نترس بودند. بسیار شوخ طبع و مهربان و صمیمی بودند.



شهید دانش آموز

## اصغر رزاقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اصغر رزاقی

اصغر رزاقی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بیگم نادر نیاء و پدرش محمدابراهیم رزاقی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس هریکنده و دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اصغر رزاقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هریکنده شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## اصغر رزاقی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ستایش بی پایان خدا را که به من و بقیه برادرانم آگاهی و شعور درک شهادت را داد. خدایا چگونه از لسان ناقصم این همه نعمت را گویا باشم؟ خدایا تو شاهد باش که من با آگاهی تمام به این راه قدم نهادم، شهادت مرگ نیست، فنا نیست، زندگی ابدیست. پروازی شیرین و پرواز عشق و سرشار از محبت و عشق به خدا، محبت به لطف وافر او، از پوچی ها به سوی بی انتهای حریت و آزادی و فلاح رستگاریست. با همه این واژه ها شهید عزیز است و سفارشات و پیامش عزیزتر، از شما ماندگاران عالم می خواهم به این سفارشات گوش فرا دهید و بدان عمل کنید.

برادرانم شما را رسالتی است به اندازه تاریخ ۱۵۰۰ ساله اسلام و این پیام روی خون هزاران شهید، شناور بوده است تا به دست آیندگان بسپارید. هشیار باشید که این رسالت ها به دور از هرگونه سیاست بازی و قدرت طلبی بدست آیندگان برسد که فردا شهدا دامن شما را می گیرند و میگویند: بعد از ما با این رسالتها و امانتها چکار کردید؟

برادران، ای محصلین و جوانان! قدر و ارزش خویشتن را بدانید و آنچه در توان دارید به این اسلام عزیز و مسلمین خدمت کنید، در سنگر مدرسه درس بیشتر بخوانید، مساجد را ترک نکنید و به جلسات و مراسمات مذهبی اهمیت بیشتری دهید و کارهایتان را فقط و فقط برای خدا انجام دهید. از هیچکس جز خدا انتظار اجر و پاداش نداشته باشید. هیچوقت فریب گمراهان را نخورید که سرانجامش بدبختی و پشیمانی است، اخلاق اسلامی و حسن سلوک را رعایت کنید زیرا مایه عزت شما در پیش مردم و جامعه می شود.

ای برادران! و ای کسانی که به این سفارشات گوش می کنید! باید به شما بگویم که امام قلب من و پدر و مادرم چشم من هستند، بدون چشم می توان زنده بود ولی بدون قلب زندگی تاریک و بی معنی می باشد. پس از امام این الگوی نور و تقوا اطاعت کنید زیرا سفارش قرآن است.

سخنی با خواهران خود: خواهران! بدانید که رسالت شما از رسالت حضرت زینب (سلام الله علیها) سنگین تر است چون زینب (سلام الله علیها) رسالت به دوش کشیدن شهدا را از بدو خلقت تا زمان امام حسین (علیه السلام) داشت اما شما علاوه بر آن، به دوش کشیدن خون شهدای انقلاب اسلامی و زمان بعد از امام حسین (علیه السلام) را به گردن دارید. اگر امروز می بینید که جوانان به جبهه می شتابند، در ثوابشان شما هم شریک هستید چون با حجابتان نگذاشتید دامتتان به گناه و معصیت آلوده شود. پس دیدید و متوجه شدید که چقدر پاکدامنی و عفت شما نقش بسزایی دارد.

سخنی با پدر و مادر و والدین من: کی میشود رضای خاطر شما را که همان رضای الهی است جلب کنم؟ کی میشود زحمات طاقت فرسای شما را جبران کنم؟ پدرم! ممنون و متشکرم که از کودکی مرا تربیت نموده اید و آنچه وظیفه پدری بود نسبت به من انجام دادید و با اسلام آشنایم کردید. مادرم! از تو دیگر چطور عذر خواهی کنم؟ چطور می توانم تو را راضی و خشنود کنم؟ وای بر من که هرگز نمی توانم آن محبت ها را که در حق من نمودید جبران کنم، پس پدر و مادرم! شما را به جان امام حسین (علیه السلام) که درس شهادت را از او آموختم و شما را به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) که سرباز کوچکش هستم، مرا از ناحیه خودتان عفو کنید، تا من در پیش این بزرگواران مثل شهدای دیگر رو سفید باشم.

از شما برادران و خواهران و خویشاوندانم می خواهم که برای من گریه نکنید، گریه تان توأم با مظلومیت حسین (علیه السلام) باشد. در خاتمه از عموم محل اعم از دوستان و آشنایان و آنهایی که به نحوی در ارشاد و نصیحتم کوتاهی نکردند، نهایت تشکر را دارم و انشالله خدا همگی شما را حفظ کند.

و السلام علی من اتبع الهدی - قاسم رزاقی - ۶۵/۳/۲۱



شهدای دانش آموز

## سیدناصر رزاقیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدناصر رزاقیان  
سیدناصر رزاقیان در ۹ دی ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده طاهره  
خیبری و پدرش میرحسین رزاقیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش  
آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و  
انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور  
پررنگی داشت.

شهید سیدناصر رزاقیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه  
ام الرصاص در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از  
تشییع در گلزار دیوکلای امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و  
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سیدناصر رزاقیان

بسم رب الشهداء والصدیقین

با درود و سلام فراوان بر حضرت مهدی (عج) منجی عالم بشریت، و با سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام امت و با درود و سلام بر شهیدان راه حقیقت و فضیلت که جان و مالشان را در راه خدا فدا کردند و با فداکاری و ایثارشان در بین دشمنان خدا عظمت اسلام را به نمایش گذاشته اند.

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند. خدمت پدر عزیز، خانواده محترم؛ سلام عرض می کنم، سلامی بگرمی زیارت کربلای حسین (ع) سلامی به شدت ریزش خون شهیدان عزیزمان و شهدای کربلا، سلامی از بهترین مکان، سلامی که معبد عزیزی که همه مردم کوفه، حسینیان را تنها نگه داشتند و به ندای «هل من ناصر ینصرنی» این بت شکن تاریخ این ابر مرد، این زاده زهرا (س) و شاگرد مکتب حسین (ع) و این نایب بر حق مهدی (عج) لبیک گفته و عاشقانه به سوی جبهه ها شتافتند تا از راه جبهه به سوی خدایشان پرواز کنند و با خون خودشان دین اسلام را یاری کرده باشند.

زیرا برایشان ثابت شده است که معشوقشان الله را در جبهه بهتر می توان یافت. جبهه این مکان خودسازی و دانشگاه که حامیانشان ائمه اطهار (ع) می باشند و مثال خوبان امت رسول اکرم (ص) که به اخلاق و آگاهی های الهی و درست کردن اعمال خویش کوشش می نمایند زیرا که آنان می فهمند که آخرتی وجود دارد و میفهمند که بهشت و جهنمی هم وجود دارد، آخر اگر آنان در این دانشگاه این مسائل را بفهمند در پشت جبهه مکانی که انسان غرق در حال دنیاست می تواند این را بفهمند. به فرض که بفهمند، این درجه درک درجه علم الیقین است در صورتی که ما باید علممان به درجه عین الیقین برسد وقتی که بدین درجه رسید ملائکه الله می فرماید:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» این آیه مخصوص کسانی است که شیطان مکار را از خود دور کردند و او را زیر پای خود لگد مال کرده اند. بار پروردگارا توفیق جهاد در راه خودت را بما عطا فرما. خدایا توفیق آمدن به جبهه را به کسانی که مشتاقند عنایت فرما. زیرا که اینجا واقعا مکان خودسازی است. بار دیگر خداوند تبارک و تعالی این حقیر گنهکار را توفیق داد که بتوانم به جبهه حق علیه باطل اعزام گردم و این یکی از بهترین افتخارات من است زیرا که انسان خود را در جبهه بهتر می تواند بسازد. در جبهه مسئله توحید بیشتر در انسان جای می افتد و در این مسئله به عین الیقین می رسد. من که به جبهه رفته ام مسئله خودسازی بیشتر در من تقویت گردید از این نظر که تمام اعمال در جبهه عبادت است. انسان سعی در هر چه بیشتر کردن حسنات در این دانشگاه است و این دانشگاه بهترین دانشجویان را دارد. دانشگاه کربلای ایران فقط مخلصین خدا را می پذیرد، ریس این دانشگاه امام زمان (عج) است....

«۲۲۲»

## سیدناصر رزاقیان

و فقط زیر پای ورقه مومنین را امضا می کند و این امضاء باعث تکامل انسان به سوی بهشت جاویدان است و به سوی رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) است. مادر عزیز و خواهر گرامی! از شما می خواهم که زینب وار باشید و با از دست دادن این فرزند حقیر هیچگونه ناراحتی در دل راه ندهید و در روز هفت من خوشحال باشید که این فرزند را در راه خدا هدیه داده اید زیرا که ما امانتی هستیم در دست شما و خداوند ما را در دست شما به امانت گذاشته است تا ببیند که چگونه از این امانت نگهداری می کنید، خوشا بحالتان که این امانت را صحیح و سالم به صاحبش پس داده اید.

مادر عزیزم! همچون زینب وار باشید که علی اصغر شش ماهه خود را در راه خدا داد. مگر علی اصغر آرزوی داماد شدن را نداشت، ای مادر! پس تو هم این فرزند ناقابل را در راه خدا هدیه کن ای مادر!

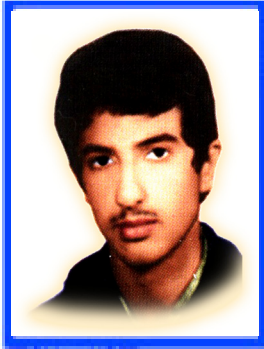
از پدر عزیز و بزرگوارم می خواهم که در روز هفت من زیاد خرج نکنید، اصراف نکنید و بجای اینکه زیاد خرج کنید مقداری از پول ها را برای جبهه ها بدهید و به مردم مستضعف بدهید؛ کاری نکنید که در روز هفت من دشمن خوشحال شود، یعنی اینکه نمی گویم گریه نکنید در روز هفت و سوم من نمی گویم که گریه نکنید، چرا که گریه کردن زنده نگهداشتن شهید است، گریه کنید اما نه در جلوی منافق ها، زیرا منافق ها با دیدن اینکه خانواده شهدا در پیش آنها گریه می کنند خوشحال می شوند.

مادر و خواهر محترم! شبهای جمعه یادی از شهدا را داشته باشید و بر سر مزار شهدا قرآن بخوانید. برادران عزیز و گرامی: عباس آقا، آقا خلیل، محمد آقا، آقا کریم، آقا رحیم و آقا نادر از شما می خواهم علی اکبر گونه راه من را ادامه دهید و نگذارید صلاح من پایین بیافتد، میان مردم و بسیجی های محل خود را نمونه و الگو قرار دهید و شبهای جمعه و نه تنها شبهای جمعه، یادی از من و دیگر شهدا حسینی تا شهدای خمینی، از شهدای عصر تاریخ تا شهدای امروزی کنید. از دوستان و آشنایان می خواهم که مرا ببخشید می دانم که گناهان زیادی نزد شما مرتکب شده ام مرا ببخشید که اگر نبخشید روز آخرت برایم خیلی مشکل است. از اینکه با دوستان خدا حافظی نکرده ام می بخشید، نمی خواستم کسی با خبر باشد. از مردم مستضعف و همیشه در صحنه می خواهم که همچون روزهای قبل پشت جبهه را محکم نگه داشته باشید چون این جبهه ها به کمک شما به حرکت در می آید و رزمندگان با کمک شما روحیه می گیرند. به تمام مردم و دوستان و غیره خصوصا خانواده عزیزم، این را می گویم که تنها وصیت من این است که حرف های امام را گوش کنید و او را هرگز تنها نگذارید چون راه او راه ائمه است و راه ائمه هم راه پیامبر است در نتیجه او راه پیامبر را ادامه می دهد و برای همین می گویم که هرگز امام را تنها نگذارید.

التماس دعا

فرزند حقیرتان سید ناصر رزاقیان

۶۴/۸/۱۸



شهید دانش آموز

## علی اصغر رستم زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر رستم زاده در ۸ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حاجی عباسی و پدرش علی اکبر رستم زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر رستم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۳۰ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گنج افروز شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## علی اصغر رستم زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلِيكَ هُمْ الْفَائِزُونَ »  
 آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کرده اند در راه خدا با مال و جانشان، مقام آنها نزد خداوند بزرگ است و آنها رستگارانند.

اینجانب علی اصغر رستم زاده گنجی فرزند علی اکبر ساکن قریه پایین گنج افروز. به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام به یگانه منجی عالم بشریت حضرت حجت ابن الحسن، آقا امام زمان و با سلام به نائب برحقش امید امت و ابراهیم زمان، امام خمینی و با سلام به شهدایی که با خون پاک خود درخت پر برگ اسلام را آبیاری و سیراب کرده اند و چون شمع سوختند که ما در تاریکی نباشیم. آری شهادت است که مرز حق و باطل را مشخص می کند و هستی و نیستی را معنای می بخشد و عشق به شهادت است که انسان را در راه رسیدن به راه آزمایش، استوار و ثابت قدم نگه می دارد و انسان را از بدی و زشتی باز می دارد. باید به جبهه برویم و از اسلام عزیز دفاع کنیم تا خون این شهیدان به فراموشی سپرده نشود همانطور که امام سازش ناپذیرمان فرموده: رفتن به جبهه واجب کفایی است، ما چطور این مطلب را بشنویم و ساکت بنشینیم؟ من سنگینی این مطلب را بر دوش خود احساس کردم و برای اجرای عدالت و قانون الهی به نبرد حق علیه باطل رفته ام و بسیار خوشحالم که در این راه قدم برداشته ام چون راهم راه سرخ حسین (ع) است و دفاع از دین و آئین او، امروز مانند صدر اسلام، اسلام عزیز در جهان غریب است و فریاد مظلومانه رهبر کبیر انقلاب ما مانند جدش امام حسین (ع) بلند است آیا می شود که ادعای مسلمانی کرد و خود را پیرو امام حسین (ع) دانست؟ و در مقابل دشمنان اسلام ساکت نشست و بی تفاوت بود؟! اگر امروز اسلام را یاری نکنیم و خدای ناکرده اسلام شکست بخورد فردای قیامت در پیشگاه خدا چه جوابی داریم؟ و من با آگاهی کامل برای دین خدا این راه را انتخاب نموده ام تا دینم را نسبت به اسلام ادا کرده باشم که وظیفه هر مسلمان واقعیت.

پيامی که برای مردم شهید پرور دارم این است که؛ پشت جبهه را خالی نکنند و به جبهه بروند و نگذارند خدای ناکرده خون شهیدان پایمال شود، حسین زمانتان خمینی را تنها نگذارید زیرا او سفیر حضرت مهدی (عج) می- باشد. پشتیبان ولایت فقیه و روحانیون متعهد باشید و دعای کمیل و نماز جمعه را هر چه باشکوه تر برگزار کنید. اینک وصیتی برای پدر و مادرم: پدر و مادر مهربانم! که رنج تربیت من پیرتان کرده، برایتان دعای خیر می کنم و از شما می خواهم که در شهادتم گریه و زاری نکنید چون من امانتی بوده ام در بین شما و این امانت باید به صاحب اصلیش که همان خداوند است بازگردد. و زینب وار صبر داشته باشید و اگر بدی از من دیدید به بزرگی خودتان مرا ببخشید و حلالم کنید و از خواهران و برادرانم می خواهم که راه مرا که همان راه پیغمبر و ائمه است ادامه دهند و جز در راه اسلام و جز در خط امام و برای رضای خدا در راه دیگری قدم نگذارند، و در دیتان ثابت قدم و استوار باشید. دیگر مطلبی ندارم. آرزوی سلامتی برای رهبر کبیر انقلاب و پیاده شدن قانون الهی نه تنها در ایران بلکه در جهان و ظهور حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فدا در جهان از تمام دوستان و آشنایان و از تمام مردم پایین گنج افروز می خواهم اگر بدی از من دیده اند به بزرگی خودشان مراهببخشند.

مبادا مادرم کفران کنی لطف خدای را / مبادا کم کنی از شکرهای خود مادر

مبادا کم کنی اجر خود را مادر / مبادا صبر تو شیطان برد مادر

تو باید فخر بر عالم کنی مادر / شوی شادان که فرزندت فدای راه حق گردید

« والسلام »





شهید دانش آموز

علی رستمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی رستمی

علی رستمی در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه موسوی و پدرش رمضان رستمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی رستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۳ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیرمستقیم دشمن و پوسیدگی بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ورمتون شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۶»

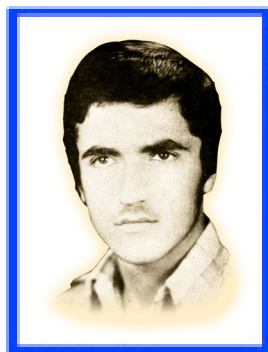
### علی رستمی

در جنت حقان ، زنده باشم امیدوارم علی رستمی

سگمید نادری در سال ۱۳۵۱ در سن ۱۰ سالگی در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد  
وی کلاس اول تا کلاس پنجم را در روستای هجیر به اتمام رساند و در کلاس سوم راهنمایی  
ابتدای بود که جنگ شروع شد. کلاس اولی درمیان راهم در حال رفتن به اتمام رساند  
و کلاس ششم را هم در آنجا بود که بعد از قبولی اشکات در کلاس اول عازم جبهه شد. در کلاس  
هفتمی که به جبهه ها آمد، شرکت می کرد و عضو بسیج خردسال محل بود.  
نزدیکهای انگرام کاروان ۱۰ ماهه زنان بود که به والدینش گفت به جبهه خواهیم رفت  
ولی به حرفش گوش نمی کردند و به مصالح می گفتند. فاجعه ای که من گفتم از آن گذشته بود  
پدرش می گفت که تو کجایی هستی و نمی توانی در جبهه مفید باشی ولی او جمله به حرف خانواده اش  
گوش نکرد. وقتی من خواستام بنویسد گفت که از طرف مدرسه ما می خواهیم به دیدار  
حکیم خانوادگی که می برویم ولی این اجازه بود و او با استفاده از دست نامه برادرش  
اسم خود را در نامه مالک اشتر باطل نوشت و آن شب همان آمد و فردای صبح  
بدون اسم به کسی اطلاع نداد صبح زود بعد از من شوی و از خانه فرار می کنی و بعد به  
نامه مالک اشتر می رود و به همراه کاروان ۱۰ ماهه زنان به سرزمین آموزش رفت و  
از آنجا هم به اردو می درازد و رفت و در تاریخ ۲۳، ۲۴، ۲۵ به جبهه فاع می رود و در  
معرضه ۵، ۶، ۷ به نهبی اسم بلیک می گوید و به شهر ابراهیم می برود و خانواده را تا

تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۵۱ از او خبری نداشتند و پیرو وی در تمام بیمارستانهای اهواز رفت و همه  
جا را چرخید ولی اثری نماند و می بیند نشانه ای از او در هیچ بیمارستان و کلینیک  
و عیبی که محل اوز از رضاک مانده بود به توبه معلوم شد که از اجزای بدنش آن را از  
خاک بیرون می آورند و در ۱۶ مرداد ۱۳۵۱ در شهر ابراهیم او را قتل می گردانند. به اسم اشتر خانوادگی  
این شهید را از این خانواده محقر و با این قبول می دانند و از خانواده متعال مشتت  
داریم که او را در زمره شهدا می گردانند ام حسین علی خردی به شد.





شهید دانش آموز

## محمدتقی رستمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدتقی رستمی

محمدتقی رستمی در ۴ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلثوم فلاح و پدرش عزیز رستمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدتقی رستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۵ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دیوا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمدتقی رستمی

بسم الله الرحمن الرحيم - « وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ » و گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و لکن همه شما این حقیقت را در نمی یابید.  
تا بدانی چیست آل احمد گفته اند / فی المثل چون کشتی نوح است و ایمن از بلاست سر نشینانش ز طوفان حوادث می رهند / و آنکه سر پیچد به امواج خروشان مبتلاست

حمد و ستایش مخصوص خداوند بیکرانست که هستی بخش هر موجودیست و برای ما جسمی قرار داد و از روح خودش به کالبد ما بخشید. ستایش بی دریغ و بی منت به خدایی که قدرت تفکر و تدبیر و تکلم به ما آموخت و قلم ما را متحرک ساخت و ابتکارات و تفکرات و تجربیات ما را از لکه های سرخ گونه جوهر بیرون ساخت و بر روی کاغذ آورد. حمد و سپاس مخصوص آن ایزد منانی است که به ما اختیار را ارزانی داشت و قلم را به دستمان داد تا آزمایش کند که چگونه خواهیم نوشت و لحن کلام را به سوی کجا سوق خواهیم داد و مختارمان ساخت که بیاندیشیم و راه را برگزینیم و آزادانه قدم برداریم و هدفی را انتخاب کنیم. حمد و ستایش از آن خدایست که راه حق و باطل را به ما شناساند و در هر قرنی مبلغی فرستاد، پیغمبر (ص) را خاتم الانبیا قرار داد، کتاب وحی و نور اسلام را برای ما فرستاد و تسلیم در برابر خود را در آن مکتوب ساخت و اسلام محمدی را در مقابل جاهلیت قرار داد و ما را به آیین اسلام آشنا ساخت. ستایش از آن بی همتایست که ما را از اسلامیان قرار داد و به پیغمبر (ص) کثرت عطا کرد که تداوم راه او باشد و ائمه اطهار را الگویی ما قرار داد. حمد و ستایش از آن صمدی است که برای سعادت و رستگاری ما اطاعت از خود و انبیا و اولی الامر را واجب گردانید، حمد و ستایش بیکران بر یکتای بی همتا، قیوم و توانا، رحمان و رحیم که به ما روزی و بندگی و اطاعت عطا کرد و گره مشکلات را برای ما گشود و راه و رسم زندگی را به ما آموخت.

درود بر مهدی موعود (عج) یگانه منجی عالم بشریت که جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پرچم خونبار و خونریز اسلام را در سراسر گیتی به اهتزاز در خواهد آورد. سلام بر خمینی آن ابر مرد تاریخ، مخلص خدا و مهذب نفوس و مزکی، درود بر خمینی که ما را از جهالت و از هلاکت نجات داد و خط سرخ علی (ع) را تداوم بخشید. درود بر خمینی که نفسی عمیق به ما داد تا در هوای آزاد باشیم و تنفس آزاد کنیم. درود بر خمینی آن ابر مرد نستوه که به ما استشمام قوی داد تا بویی از اسلام برده و در سلولهای وجودمان عمل بخشیم. درود بر خمینی که کلام خدا را به گوشمان رسانید و رهبری انقلاب کبیر اسلامی را به پیش راند و دین مقدس اسلام را برای بار مجدد زنده ساخت و پیام خون حسین (ع) را به گوشمان رسانید که « هیهات من الذله » درود بر شهیدی که جان خدادادی خود را دوباره به خدا بخشید. درود بر هر شهیدی که پای امام و پیشرو خود، راه آمد و با خون خود خط سرخ آل محمد (ص) و انقلاب بی نظیر اسلامی را امضا نموده و آبیاری ساخت و چگونه زیستن را از محمد (ص) و چگونه مردن را از حسین (ع) آموخت. درود بر شهیدانی که زبان گویای اسلام بودند، درود بر مردم مجاهد و ایثارگر در صحنه، درود بر سپاهی، درود بر بسیجی، درود بر روحانی شکست ناپذیر، درود بر هر فرد مقاوم و مجاهد فی سبیل الله، درود بر معلولین و مجروحین، درود بر کشاورزان و درود بر فرهنگیان، درود بر محصلان، درود بر حامیان انقلاب که هر یک بنحوی از انقلاب کبیر اسلامی پاسداری می کنند و آن را تداوم می بخشند، درود بر نویسنده خون. درود، درود، درود. مردان خدا فنا نپذیرند و باقیند / آن را فناست کو بخدا بستگی نداشت « فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان می نویسم از کربلای خوزستان و از حرارت آن، می نویسم از کربلای خون، می نویسم از ذره های اعماق وجودم که جانم فدای خمینی باد. دیشب در خواب قاه قاه می خندیدم، صدای خنده به گوش رفیق هایم رسید و زمانی خنده قطع شد که فهمیدم دارم می خندم، بلند شدم و دیدم رفیق هایم هم همینطور می گویند که می خندیدم یککاش می دانستم چرا؟! ... هر وقت که غمگین می شوم بیاد خدا می افتم و توکل بر او می کنم و رضایم راضی او قرار می دهم. یککاش خدا ما را مرغان ابابیل می ساخت تا بپرواز در آییم و سنگریزه های خشم آتشین این ملت ستم دیده و عزیز از دست داده و خانواده های یتیم را به سر و روی صدامیان ملحد و جنایت پیشه بریزم و راه کربلا را باز کنیم. خدایا ما چگونه سوی شهدا چهره بکشاییم و قد علم کنیم؟! خدایا ما مدیون شهداییم، چگونه می توانیم صدایمان را به گوش جهانیان و ملت محروم دنیا برسانیم و پیام آور خون شهدا باشیم؟! ما چگونه می توانیم خط سرخ شهیدان را ادامه دهیم در صورتیکه زبانمان از بیان حدود و صفش عاجز مانده ای خدا من چگونه می توانم با این زبان کوتاه، با این صدای خفه و گرفته و با این نطق های ضعیف و ناقص، پیام خونی را بگوش خلق برسانم؟

## محمدتقی رستمی

که شهید شاهد است بر اعمال خلق و او نظر می کند به وجه الله، او خوشش را بر سیاهی ظلمت رنگین ساخت تا خلق در روشنی باشد. من چگونه می توانم برای خلق توجیه کنم که شهید مثل پروانه بدور معشوق چرخید و جانش را فدا ساخت و مثل شمع برای سیاهی روزگار سوخت تا جهان را به نور اسلام و بنور خون رنگ خود منور سازد و روشنی بخشد. خدایا! من می خواهم پیام خون هر شهیدی را با خون خود بدهم و به قافله شهدا بپیوندم و از کاروان حسین عقب نمانم. خدایا دوست دارم تحت ولایت ولی امر، خمینی بت شکن ارواحنا له الفدا جانم را در گرو تو بگذارم و حیاتم را که مدیون اوست خاتمه دهم و بقیه عمرم را بر بقیه عمر او متصل کنم که او می تواند هم خون دهنده باشد و هم پیام آور خون. هر کسی ولی من است سرپرست من است و هر کس سرپرست من هست پدرم نیز هست. خدایا تو می دانی که والدینم از آمدنم راضی نبوده اند ولی آمده ام که پدری چون خمینی مرا خوانده و مکلفم کرده بر توانایی و موقعیت. من آمده ام دست به دامن تو بگیرم، تو نیز دست من گیر و مرا از مهلکه خشم دنیا نجات ده که این بی وفا عروس با کسی شبی به محبت به سر نکرده. ای پروردگارم نجاتم ده که هواهای نفسانی و شیطان رحیم آزادمان نخواهد گذاشت و تا لامذهب از دنیا نبردم، شهید در راه خودت ببر. من یقین دارم امروز مهدی صاحب زمان (عج) در جبهه هاست هر کس که توانایی دارد و مکلف شده است خود را نسازد و با بهانه هایی خود را کنار بزند و به سوی مهدی (عج) حرکت نکند شیطان رحیم بر او غالب شده و چنان مسلطش می شود که زمانیکه یگانه منجی عالم بشریت ظهور کرده است نتواند در رکابش بجنگد و با همین بهانه ها خود را کنار می کشد. خدایا صدای من که نمی رسد پس تو به خلق برسان که زنگ اسلام خورده است و خمینی مدیر، زنگ دانشگاه خودسازی را زده است و انسانهایی که در اسلام اسم نوشتند باید به کلاس بیایند و آنهایی که مکلف نیستند موجه اند و آنهایی که مکلف شده اند ولی تا کنون نیامده اند و از آمدن هم مخالف هستند یا مردودند و یا از مدرسه بیرون. خلاصه بگویم ای برادر خواننده! که انقلاب مال توست، مال محرومان و مستضعفان است. بنابر این چشم به دیگران ندوز که تداوم بخشند. هر کسی قدمی در راه خیر برداشت جهت سعادت خود برداشت. تو نیز قدمی بردار و با یکبار و دوبار آمدن نیز اکتفا مکن که خدای بی نیاز است. هر چه کردی برای خود کردی، اگر می خواهی کارهایت پسندیده باشد، سعی کن رضایت رضای خدا باشد، شهیدان علم اسلام را تا لحظه مرگ بالای دستها نگه داشتند. تو ای برادر! نگذار که به زمین بیافتد. من آنچه که شرط بلاغ است با تو گفتم. ای برادر! نشین و تماشاگر نباش. خدایا نوشتنی زیاد است و تو هم نانوشته می خوانی و هم نوشته، پس نوشته و نانوشته هر شهیدی را به گوش خلق بخوان و تلقین کن که بفهمند. خدایا زندگیمان که حرکت آفرین نیست و قلم، توانایی حرکت دادن شخصی را ندارد پس خونمان را در رگهای آنان بجوشان که حرکت کنند. خدایا خانواده ای که شهید داده است دنیا و آخرت خانه ای منور دارند پس خانه ما را منور بگردان. خدایا تا ما را میامرزیدی از این دنیا مبر، خدایا یا مهدی را برسان یا کربلا را عاید ما کن و یا روزی شهادت در راهت را نصیبمان گردان. خدایا ما که نمی توانیم از عمرمان استفاده کنیم پس بقیه عمرمان را بگیر و بر عمر امام بیافز، خدایا مرگمان را آسان گیر و شجاعمان گردان نه بی باک. از شهید شدن ما را نهراسان، خدایا راهمان را همان راه محمد (ص) و آل او قرار بده. خدایا پدر و مادر ما را از ما راضی بگردان، خدایا هر کس اگر حقی بر گردن ما دارند تو از خزینه و رحمانیت خود آن حق را به صاحبانشان بگردان، خدایا ما را از گلوله های آتشین دنیا و تهدید خلق های ذلیل نترسان بلکه ما را از عدالت خود بترسان و بترسانمان از اینکه حضرت علی (ع) در آخرت در یک کفه ترازو قرار گیرد و ما در کفه دیگر. خدایا ما را از مخلصین و مقربانت قرار ده، خدایا ما را از همنشینین با محمد (ص) و ائمه اطهار محروم نگردان، خدایا ما را موفق بدار که بر هر ظلمی پیروز شویم و گرنه تسلیم هیچ ظلمی ما را مکن. خدایا هدفمان را پیروزی اسلام قرار ده نه شهادت، خدایا لحظه های زندگی معصومین را لحظه های زندگی ما قرار ده.

رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ - رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَ عَمَلًا - رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - اللَّهُمَّ ارزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ - اللَّهُمَّ ارزُقْنَا تَوْفِيقَ الشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ وَ لَيْكَ - اللَّهُمَّ انصُرِ الْإِسْلَامَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ - اللهم الحفظ الامام خميني - ياحي يا قيوم،

يا ذوالجلال والاکرام، يا ارحم الراحمين، يا غياث المستغيثين يا حبيب قلوب العارفين يا الله يا الله يا الله، ادرکنی ادرکنی

خدایا بهترین دعاها را نصیبمان گردان - الهی آمین - اللهم انی اعوذ بک من دعاء لا یسمع و من قلب لا یخضع در ضمن ۱۶ روز بدهکاری روزه دارم بدهید و ۱۰۰ تومان نذری به تکه سمت مادر فیلبند بدهکارم بدهید. انشالله ای برادر خواننده! از خدا آموزش ما را بخواه و بخواه که درجه تمام شهیدان را رفیع تر بگرداند - الهی آمین - به امید پیروزی رزمندگان حق بر باطل و برگشتن رزمندگان با دست پر و با آرزوی سلامتی کامل انشالله.

و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ - محمد تقی رستمی - اهواز پایگاه شهید بهشتی ۶۲/۵/۶



شهدای دانش آموز

## محمدتقی رسولیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدتقی رسولیان  
محمدتقی رسولیان در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مه جبین  
رسولیان و پدرش رمضانعلی رسولیان پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای دیوا و شیاده و پاشا امیر با موفقیت  
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
شهید محمدتقی رسولیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ عملیات والفجر ۶ منطقه  
دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت  
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار شهدای  
روستای شیاده مزار نمادین دارد.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## محمدتقی رسولیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود و نائب برحقش امام امت خمینی کبیر و با سلام بر منتظری امید امت و امام و با درود بر ارواح طیبه شهدا از تاریخ صدر اسلام تا کربلا حسین (ع) و از کربلای حسین (ع) تا کربلای غرب و جنوب ایران.

این حقیر وصیت نامه ام را با نام خدای ناظر بر همه کارهایمان شروع می کنم، من در طول هفده سال که از زندگی ام میگذرد، دوراه در پیش خود دیدم، یکی راه حق که پیشرو آن حسین (ع) است که انسان با گام نهادن در این راه به لقاء معبود می شتابد و دیگری راه باطل است که پیشتاز آن یزید است و این راه آدمی را به بیراهه می کشاند و سرنوشت انسان همانند یزید و یزیدیان خواهد بود و آن باعث می شود که انسان رو به تباهی کشانده شود. برایم در طول عمرم واضح شده که راه یزید باطل و منشأ همه فسادها و فحشاهاست و راهی را که حسین سرور آزادگان جهان رفت حق بود. راهی که من رفتم راهیست که بازگشت ندارد و حالا ما بر آنیم که به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) لبیک گوئیم و ما وقتی که زندگی سراسر پر ماجرای حسین (ع) را می بینیم وظیفه خود دانستم که به جبهه های حق علیه باطل بیایم تا بر علیه آنهاپی که می خواهند که ندای حسین (ع) را به گوش جهانیان نرسانیم بجنگیم و تا آخرین قطره خونی که در بدن داریم از پای نمی نشینیم و تا آخرین نفس در مقابل آنها می ایستیم و اگر رضای خدا در کار باشد شربت شهادت که میراث ما فرزندان است می نوشیم و بر این مرگ افتخار می کنیم که در مقابل ظلم تسلیم نمی شویم. چرا که ما درس از معلم خود حسین (ع) آموختیم که می فرماید: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ، وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» (من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ذلت و خواری نمی بینم) و این گفتار نشان دهنده آنست که در مکتب ما مرگ با عزت بهتر از زندگی ننگین است.

من به جبهه حق علیه باطل رفتم تا دین خود را نسبت به این نهضت حسینی که فرمانده و رهبر آن فرزند زهرا (س) خمینی کبیر است ادا کنم و اگر هم شب و روز را وقف انقلاب نمایم هنوز هیچ خدمتی نکردیم و مدیون اسلام هستیم زیرا هر لحظه و هر ساعتی که از عمر انقلاب می گذرد شهیدی و شهیدانی تقدیم انقلاب می کنیم. از این رو مسئولیت تک تک افراد ما مسلمانان را بیش از پیش خواهد شد و باید رسالت خون شهیدان برکشیم و اگر توفیق یابیم با نثار جان خود شاید خدمتی به انقلاب کرده باشیم و نمی دانم که چگونه و با چه زبانی از پدر و مادر خود سپاسگذاری کنم بخاطر اینکه زحمت هایی که در طول هفده سال برایم تحمل نموده اند.

و شما ای پدر و مادر و خواهر و برادر: از سرپیچی ها و خطاهایی که نسبت به شما روا داشتم و از بدی هایی که از من مشاهده نموده اید مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهید. ای مادر دلسوز و مهربانم! چه شبها که برایم بیداری کشیده ای شیرت را بر من حلال کن و از بستگان و دوستان و آشنایانم می خواهم اگر بدی از من سرزده است مرا ببخشید و در مرگم برایم گریه نکنید زیرا گریه شما باعث خوشحالی دشمن می شود بلکه برای مظلومانه شهید شدن امام حسین (ع) گریه کنید. وصیتم این است که امام را دعا کنید و به دستوراتش عمل کنید و فرمانهایش را در دل جای داده و در زندگی روز مره سرمشق بگیرید. مساجد را پر کنید که مساجد سنگر الهی است و همیشه در صحنه مبارزه با آمریکا حاضر باشید و نگذارید دشمنان قرآن خدای ناکرده انقلاب ما را از مسیر اصلی منحرف سازند و در صحنه مبارزه با ضد انقلاب داخلی از قبیل منافقین و همه گروهک های منحرف خیلی هوشیار باشید، نقشه شیاطین را نقش بر آب کنید و یک تذکر به دانش آموزان: سنگر مدرسه را خالی نکنید و با خواندن درسهایان مشت محکمی بر دهان امپریالیست ها بزنید که امام فرمودند: هجوم اصلی استعمارگران به فرهنگ است.

تذکری به خواهران: تو ای خواهر، تو ای پیام رسان خون شهیدان، تو باید پیام خون شهیدان را به گوش جهانیان برسانی، از مظلومیت جهانیان بگویند که چرا دشمنان اسلام جوان های ما را به خاک و خون می کشاند و ای خواهر! تو با حفظ حجاب خود می توانی به جهانیان بفهمانی که ما مطیع امر اسلام هستیم و مشت محکمی بر دهان آنان که می خواهند چهره اسلام را درگون جلوه دهند بزنی، و همه ملت باید هوشیار باشند که این شیاطین با شکست خوردن از جنگ از پا نمی نشینند و دائما در حال توطئه هستند و بعد از پایان جنگ تحمیلی انشالله به حول قوه الهی، قدس عزیز را از چنگال صهیونیست های متجاوز آزاد نمایم. مرا در حیات تکیه دفن کنید. والسلام





شهدای دانش آموز

## محمدعلی رضایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی رضایی در ۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب داودی و پدرش اصغر رضایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس زاهد کلا و دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدعلی رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای زاهد کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## محمدعلی رضایی

بسم الله الرحمن الرحيم - « وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ » (سوره بقره آیه ۱۹۲)

و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر طرف شود و همه را آیین خدا باشد.

سلام بر مهدی قائم آل محمد (ص) بهترین یاور رزمندگان اسلام و حامی مستضعفان جهان و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی که با رهبری های پیامبر گونه اش محرومین جهان را از ظلمت به سوی نور به حرکت در آورده است. خدایا تو شاهد باش که من هدفی جز تو و مقصدی جز راهی که تو خودت توسط پیامبر اکرم (ص) و امامان معصومت به من نشان دادی ندارم و عشقی جز شهادت در راه تو ندارم و امیدم به توست و غیر تو پناهی ندارم. هر چند بنده ای معصیت کارم و بار گناهانم بر دوش سنگینی می کند و از درگاه لطف و کرمت نا امید هم نیستم و به فضل و کرمت چشم دوخته ام و امیدوارم این بار هدیه ای را که خودت به من ارزانی داشته ای تقدیمت کنم. و شما ای امت عزیز اینار گر! از یاری ابراهیم زمان، این بت شکن تاریخ، امید مستضعفان جهان حضرت آیت .العظمی امام خمینی مدظله العالی و روحانیت آگاه و هوشیار به رهبریت آن امام بزرگوار دست برنارید و این نعمت بزرگ خداوند را که در این برهه از زمان به ما ارزانی داشته است، غنیمت شمارید و گوش به فرمان او باشید و دستورات پیامبرگونه اش را مویه مو اجراء نمایید. یار و یاور انقلاب باشید و از دستاوردهای آن تا سر حد جانبازی، پاسداری نمایید زیرا این انقلاب به این ارزانی به دست ما نرسیده و تا بحال خون ده ها هزار جوان و زن و مرد و کودک ریخته شده تا امروز می توانید با آزادی کامل فریاد حق طلبی خود را به گوش جهانیان برسانید. به هوش باشید و با هوشیاری کامل و با اطاعت از راهنمایی های امام امت و مسئولین مملکت، توطئه های شوم خائنین را خشتی نمایید و لحظه ای از خطر دشمن مکار غافل نباشید.

مادرم عزیزم! می دانم شنیدن شهادتم شما را ناراحت و افسرده خواهد کرد ولی شما باید خشنود و شاد باشید، خدا را سپاس گوید زیرا که با شهادتم افتخار بزرگی نصیبم گردیده است. هر چند می دانم که برای من زحمات زیادی کشیدید و به یاد دارم که برای پرورش من چه خواب هایی را بر خود حرام کرده ای و از چه خوشی هایی گذشته ای و چه غم و غصه هایی خوردی. در هر صورت مرا بزرگ کرده ای ولی از تو می خواهم که مرا ببخشید از اینکه نتوانستم حق فرزندی را خوب ادا کنم و برای من از خداوند طلب مغفرت بنما. مادر عزیزم! ای مادری که در طول عمر برایم راهنما بودی! اگر جسدم به دست نرسید هیچ ناراحتی به خود راه مده که جسد، مشتی خاک بیش نیست و سزاوار نیست که آدم خود را برای مشتی خاک ناراحت کند، در این صورت اندوهی به خود راه نده که در روز محشر همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. پدر عزیزم! مرا ببخشید از اینکه نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را خوب ادا نمایم در هر حال مرا ببخشید و همچنین وصیت می کنم که مراسم تشییع جنازه مرا بسیار ساده و به دور از تشریفات برگزار کنید و همچنین وقت امت عزیز در این مورد گرفته نشود، از برادرانم می خواهم بعد از شهادتم سلاح افتاده مرا از زمین بردارند و نگذارند به دست دشمنان بیافتد و به اسلام ضربه بزنند و از خواهرانم می خواهم که مانند کوه استوار باشند و با سیاهی چادر خود که کوبنده تر از خون سرخ من است حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند و برای من گریه و زاری نکنند و از تمام دوستان و برادران و خواهران و اقوام و خویشاوندانم می خواهم اگر بدی از من دیده اند و یا زبانی از طریق من بر آنها وارد شده مرا ببخشند و همچنین می خواهم که برای من از خداوند بزرگ طلب عفو و بخشش نمایند و از خداوند بخواهند که اعمالم را قبول و مرا با شهدای راهش محشور گرداند.

بنده خدا، پاسدار اسلام - محمدعلی رضایی مقدم - ۶۵/۹/۹





شهید دانش آموز

## سیدحسین رضوانی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین رضوانی

سیدحسین رضوانی در ۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا محسن زاده و پدرش سیدابوالقاسم رضوانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عموکبردخت و پازواری رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدحسین رضوانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت ترکش و موج انفجار آر.پی.جی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار دیوکلا امیرکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سید حسن رضوانی

بسم الله الرحمن الرحيم

... که حس برادرانم در جبهه های نبرد و تنها یاور خانواده ام در شرایط فعلی من بودم با وجود اینکه می سوختم اما تحمل کردم و در منزل می ماندم اما سرانجام خرمن وجودم پس از پیام امام بزرگوارمان آتش گرفت و آنچنان سوختم که دیگر مصلحت ندیدم که در منزل بمانم و بقول شهید مظلوم بهشتی که می فرماید: ایران کشور عاشقان است نه کشور عاقلان، و در اینجا بود که عشق غالب بود. آری عشق به راهی که انتخاب کرده بودم چرا که همین راهی را انتخاب نمودم که به آن عشق می ورزیدم. همان راهی را که حضرت سیدالشهدا پیمود. آری راهی را انتخاب نمودم که در انتخاب نمودن آن سوختم و خرمن وجودم آتش گرفت.

پدر و مادرم! امروز موقعیت طوری اقتضا می کند که پس از پیام اخیر امام که فرمودند: جبهه و جنگ واجب تر از فروع دین است. پس باید امروز به یاری رزمندگان در جبهه ها به جنگ با کفار برخاست. پدر بزرگوار و مادر جانم! جدا نمی خواستم تنهایتان بگذارم نمی خواستم برادران و خواهران و دوستانم را تنها بگذارم ولی چه کنم که امروز اسلام و حیثیت اسلام در خطر است و امروز برای آن به جبهه رفتم که به یاری اسلام بشتابم و برای آزادسازی قبر شش گوشه مطهر امام حسین (ع) بود. پدر و مادر! خدا را شکر کنید که ما به چنین جای مقدسی گام برداشتیم که هدفمان چنین بود. پدر و مادرم! شما افراد بی تفاوت و یا با تفاوت دروغین را مشاهده کنید که کدامین از آنها به فکر اسلام و یا اباعبدالله می باشند، کدامیک از آنها به ندای امام عزیزمان لبیک گفتند؟ من معتقدم که امروز امام بزرگوارمان همانند مسلم بن عقیل سفیر حسین را برای زمینه سازی و بیعت آماده می کند. مگر نه این است که امام حسین (ع) فرزند علی (ع) و از رسول خدا (ص) است و رسول خدا هم از حق تعالی است؟ پس چه کسانی به ندای امام حسین که خارج شده از حلقوم مبارک امام عزیزمان است لبیک می گویند و وقتی امام فریاد می زند فریادش ویران و منهدم نمودن کفار زمان است چرا که جنگ ما بین تمامی اسلام و تمامی کفر است. پس چه شده است ای پیروان حسین و سینه زنان در عزای حسین که اینگونه اید؟ خدایا تو شاهد باش و گواه بر مظلومیت رهبر و پیروان واقعی اش.

دوستان و آشنایان امروز اگر امام عزیزمان را بدون یاور بگذارید بخدا قسم مانند کسانی هستید که حسین (ع) را تنها گذاشتند پس وای به حالتان اگر جبهه به شما احتیاج داشته باشد ولی شما به بهانه های واهی در منزل بمانید من متعجب، عده ای را می بینم که به اصطلاح متدین و انقلابی هستند ولی پس از ۶ سال نبرد با پیام های همیشگی امام هنوز گامی بر نداشته اند. به فکر اصلاح خودتان باشید قبل از اینکه دیر شود. چرا عوام فریبی می کنید، به هر حال خوتان می دانید با خدایتان؟ وقتی امام می فرماید: که من شب ها رزمندگان را دعا می کنم و نوید و مژده کربلا را می دهم. چگونه شما امام را تنها می گذارید؟ سخن امام که از خودش نیست من جدا قسم می خورم که صحبت امام از حق تعالی است که اینگونه نوید فتح کربلا را می دهد.

پدرها و مادرها! شما چگونه حاضرید که امروز شاهد جنگ با کفار باشید و در عین حال عزیزانی به دست کفار اسیر باشند و شکنجه ها ببینند ولی شما مانع از رفتن فرزندانان به جبهه ها باشید. آیا حاضرید که فرزندان شما اسیر باشند؟ چگونه حاضرید که هنوز زینب ها روی خاها بدوند و فریاد و ضجه رقیه ها بر گوش برسد؟ من بر این عقیده ام همانگونه که معصومین (ع) ما با کفار می جنگیدند امروز عزیزان ما نیز باید با کفار بجنگند. عزیزان همه ماها و شماها باید روزی از این دنیا برویم و زندگی انسان نیز بدون عشق به خدا و سیر الی الله پوچ و بی معنی است پس چه شد عشق شما به دین خدا؟ در حالی که می بینم امام فریاد بر می آورد هدف دشمنان ما در این جنگ دفن اسلام است. آی عزیزان! آیا حاضر نیستید که جگر گوشه هایتان دفن شوند تا اسلام دفن نشود؟ ما چند صباحی در این دنیای زودگذر هستیم چرا عمرمان را بیهوده تلف کنیم؟ عزیزانم مگر نه این است که انسان روزی به این دنیا می آید و روزی هم باید برود، پس من مرگی را برگزینم و در وادی کشته شوم که مرگمان برای قربت به خدا باشد. عزیزان! ما از کجا آمده ایم؟ برای چه آمده ایم؟ و به کجا می رویم؟ بهتر است در تنهایی دقیقه ای به این سوال بیاندیشیم.

## سیدحسن رضوانی

همه ما قرار است از این دنیای فانی و زودگذر برویم لاقلاً توشه ای برای خود داشته باشیم پس به فکر توشه راهمان باشیم و باشیم. انشاءالله که فکر خود را کرده اید که بهترین توشه برای خودتان بیاندوزید ولی امروز بهترین توشه برای آخرتتان خدمت کردن به اسلام است، از هر راهی که باشد. ولی افضل همه راه ها جنگ و جبهه است که نیاز بیشتری به سلاح پر قدرت (ایمان) شما دارد. دوستان الحمدالله جنگ ما با کفار جنگ ایمان و سلاح است ولی انشاءالله نیامورد روزی را که ایمان از ما گرفته شود و جنگ ما با کفار سلاح به سلاح باشد. برادران عزیزم سیدمحسن، سید یوسف، سید حسین و سید احمد شماها باید خط سرخ شهادت را ادامه داده و همواره در صحنه باشید، امام عزیزمان را تنها نگذارید. همیشه در خدمت اسلام و محرومان باشید و به فکر فردایتان (روزی که باید از این دنیا رفت) باشید. موقع درس خواندن باید درس خواند و موقعی که مسئله حیات اسلام است باید جهاد کرد. از خواهرانم تقاضا دارم در حفظ حجاب بسیار کوشا باشید و فرزندان را باید به اسلام آگاه کنید که فردا مدیون خون شهدا نباشید و از داماد نیز می خواهم که در تربیت فرزندان بسیار کوشا باشد و از دوستان عزیز می خواهم که نماز جمعه و جماعات و دعاها (بخصوص دعای کمیل و توسل) را ترک نکنند و سنگر پشت جبهه را نیز به هیچ عنوان خالی نکنند.

اما در خاتمه سخنی نیز با پدر و مادرم دارم: پدر بزرگوام و مادر عزیزم! نمی دانم چگونه و از چه چیز با شما سخن بگویم، ایکاش می توانستم تمامی ابرازات و احساسات قلبی ام را بر روی کاغذ به رشته تحریر در می آوردم و می توانستم تمامی مسایل را با شما درد دل کنم ولی دریغاً که میسر نیست و زبان ها قاصر است و قلم ها ناتوان. پدر جان! هرگز آن زحمات و تلاش شبانه روزی ات را از یاد نمی برم پدر جان! از سیمایت خستگی و کوفتگی چند ساله را مشاهده می کردم و چشمانت خبر از بیداری های شبانه روزی و دست های پینه بسته ات نشانه تلاش خستگی ناپذیر می دهد.

مادر جان! در نگاه و چهره معصومانه و غمدارت انبوهی از مشکلات را بسان کوه می خواندم. مادر جان! تو خیلی خوب مرا می شناختی و بهتر از هرکس می دانی که «حسن» چقدر به تو و پدرش علاقه داشت. مادر جان! در غم از دست دادن «حسنت» صبر کن. مادر! درود و رحمت و برکات خدا بر تو و بر پدرم باد که چه زیبا فرزندان را تربیت کردید. مادر جان! می دانم از ابتدای زندگی تا بحال هرگز رنگ خوشی را در زندگی ندیدید و همواره گریبان گیر مشکلات و مصائب بزرگی بودید. تا دیروز که من و برادرانم کوچک بودیم با آن فقر شدید حاکم بر منزل ما خدا می داند که با چه مصائبی ما را بزرگ کردید و وقتی من و برادرانم نیز بزرگ شدیم و می رفت تا زندگی مان قدری سر و سامان بگیرد دشمن بعثی دست به حمله بر علیه انقلابمان زد و پس از شروع جنگ نیز همواره دلواپس برادرانم در جبهه ها بودم و خدا می داند که در این چند سال چه می کشیدی. مادر جان! یادم نمی رود وقتی که برادرم روی تخت بیمارستان با آن وضعیت بود و وقتی از بیمارستان به منزل برمی گشتی و مظلومانه اما استوار اشک می ریختی نمی خواستم تو را غمگین بینم و به خودم میبچیدم و از درون می سوختم، نتوانستم تو را و پدر مهربانم را در غم و اضطراب بینم با این تفاسیر که از دست دادن «حسن» برایت خیلی ناگوار است اما مادر جان! حیات و بقای اسلام بالاتر از همه چیز است و در این جنگ هستی اسلام مطرح است، پس ما فدای اسلام می شویم تا اسلام زنده باشد و شما هم راضی به فدا شدن بچه هایتان باشید. پدرم مادر! مطمئنم که خداوند به شما صبر خواهد داد اما در عین حال سفارش می کنم که صبر را پیشه خود کنید و استوار باشید و اجر قربانی نمودن فرزندان را از خدا بخواهید و بس. مادر جان! خوش دارم که وقتی بر سر مزارم می آیی با قامت استوارت برایم دعا بخوانی و از خدا برایم طلب مغفرت نمایی. پدرم و مادرم می دانم که در دنیا نتوانستم ذره ای از اقیانوس محبت ها و زحمات بی دریغ شما را جبران کنم، امیدوارم و از خدا می خواهم که اگر شهادتم در نزد خدا مقبول شد قیامت جبران نمایم. به هر حال امیدوارم که از من که بنده ای گنهکار بودم راضی باشید تا خداوند نیز از من راضی باشد. خدایا ما را از عاشقان در راهت قرار ده. پروردگارا ما را در روز محشر نزد رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا(س) رو سفید بگردان. ....



شهید دانش آموز

مجتبی رعیتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجتبی رعیتی

مجتبی رعیتی در ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم دشتی و پدرش محمدعلی رعیتی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجتبی رعیتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه جنوب شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار معتمدی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۳۸»

## مجتبی رعیتی

بسم الله الرحمن الرحيم

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْصَبِعَدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا بِنِعْمَتِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (سورة توبه آیه ۱۱۱)

(خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده که آنها در راه خدا جهاد می کنند، که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خدا و عهدیست که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و کیست با وفاتر از خدا به عهد؟ شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معامله با خدا به حقیقت، سعادت و پیروزی بزرگی است. (سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱)

با سلام خدمت امام زمان روحی فدا و نائب برحقش که سخنان گویای او روحیه بسیجی بودن را در من زنده کرد و سلام بر شهیدان که جوشش خونشان در رگ های من شوری دیگر آغاز نموده و نیرویم را وادار به حرکت نموده و با درود و سلام فراوان به آن پدران و مادرانی که با دست خویش گلهای خوش بو و معطر خود و دامادهای نوجوان به حجله نرفته خود را به حجله خونین سنگر می فرستند.

با سلام خدمت خانواده عزیزم! امیدوارم که در این حال خداوند سبحان شما را از صابرين قرار دهد. «ان الله مع الصابرين» در مورد جبهه رفتنم باید بگویم که در این برهه از زمان نهضت امام حسین علیه السلام زنده گردیده و خیمه هایی در غرب و جنوب کشور برپا شده و ندای «هل من ناصر ینصرنی» (امام با بانگ رفتن به جبهه از اهم واجبات است) در گوش تک تک واجدین شرایط طنین افکن است و گوش ندادن به این ندا پشت پا زدن به ادعای عشق به سید الشهداء است که سالهاست در عزای او سوگواری می نمایم. آری، آری، این فرمان خداست که از گلوی هاتمی بنام خمینی برخاسته شده لذا عدم اطاعت فرمان خدا، دخول در حریم کفر بوده و نور ایمان را از دل ربوده و سیاهی و تاریکی قلب را برای ما به ارمغان خواهد آورد. لذا از شما خانواده گرامی خواهشمندم که از این عمل من و انتخابم مکرر نشوید، که من راهی جز راه رهبر نرفته ام و فرمانی جز فرمان خدا اطاعت نکرده ام.

این زمان، زمان شجاعت و استقامت و دل بردن از عزیزان است. واقعیتی است عینی از صحنه عظیم کربلا. در این زمان کسی که احساس می کند بی طاقت یا کم طاقت شده است با مجسم کردن صحنه کربلا و مصائب اهلبیت علیهم السلام، دشواری بر او آسان خواهد شد.

در زمانی که جسد مرا برای آخرین دیدار به منزل آورده اند بجای گریه و شیون و زاری برای از دست دادنم بهتر است به فکر قبر و قیامت باشید که من نمونه ای از شمایم. این راهیست که چه بخواهیم و چه نخواهیم باید برویم. دنیا گذرگاه است و آخرت پایدار است پس به فکر قیامت باشید. حال که خداوند تعالی به من توفیق شهادت عنایت کرده است لذا از شما تقاضا مندم که این چند خواهش مرا بجا آورید:

۱. دشمنان اسلام از دور و نزدیک منتظر چنین فرصتی هستند و گوش به زنگ شنیدن زاری و شیون شمایند. لذا از شما خانواده گرامی و مهمانان عزیز خواستارم که در شهادتم به طور علنی و واضح گریه نکنید،

## مجتبی رعیتی

هر چند که گریه تسلی بخش و مرهم دل مجروح است. فقط در خفا و طوری گریه کنید که دشمن شاد نگردد و عقده دل را در عزای شما با جشنی خالی نکند. شهادتم انشالله کور کننده منافقان است نه شاد کننده آنان.

۲. وقتی خبر شهادتم را شنیدید پارچه سیاه بر درب و دیوار آویزان نکنید و بجای آن، پرچم سه رنگ ایران را بر در و دیوار بیاویزید و یک پارچه سفید را که با رنگ سیاه روی آن بزرگ بنویسید: «مرگ بر منافق» که نشان دهنده نفرتم از منافقان باشد.

۳. مراسمی که برایم برگزار می کنید حتما ساده و کم خرج باشد چون نمی خواهم مجلس تجملاتی و پر سر و صدایی برایم به راه بیندازید و می خواهم مجلس هایی که برایم برگزار می کنید از ساده ترین مجلس نیز ساده تر باشد.

۴. تقاضای اکید دارم که در بین مردم از من به هیچ وجه تعریف نکنید و از من قهرمانی پرماجرا و عارفی مجاهد نسازید چون همانطوری که می دانید من بنده ای بودم از بندگان خدا و مانند انسان ها گناه دامن مرا نیز آلوده کرده بود.

۵. از همه شما می خواهم که دعا کنید تا خداوند مرا جزء شهدای اسلام قرار داده و همچنین از شما می خواهم که برای گناهان من از خدا مغفرت طلبید و همچنین آزاری را که به شما رسانده ام عفو کنید، شب اول قبرم برایم نماز ليله الدفن بخوانید و هر وقت به یادم افتادید چند آیه قرآن کریم برایم بخوانید تا شاید خداوند رحمان مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهد.

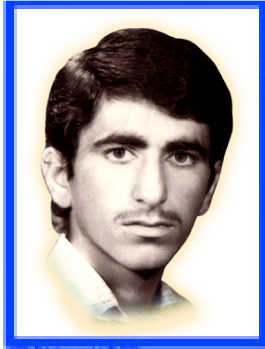
۶. تقاضای دیگرم این است که بعد از مراسم هفت، کلیه پارچه ها و پلاکاردها و حتی پرچم را از در جمع کنید. بار دیگر یاد آوری می کنم مراسم حتی الامکان ساده بگیرید، چون مجلس پرخرج را دوست ندارم.

۷. شهادت شهید، فضایی در جامعه کنونی ما به وجود آورده که پدر و مادر شهید با کوچکترین عملی مورد سوءظن و حرکات مرموزانه قرار می گیرد. سعادت و نیک بختی آخرت به سختی کشیدن در این دنیا وابسته است، لذا باید خود را آماده هرگونه ناملايمات و طعنه شنیدن نمایید، البته باید بگویم که افرادی نیز هستند که از این فرصت استفاده کرده و حرفهای نامربوط و زشت برای تضعیف روحیه شما می زنند به همین جهت به شما سفارش می کنم که به محض برخورد با اینگونه موارد صریحا و بدون وقفه جواب دهید و با قاطعیت با آنها برخورد نمایید.

۸. دوازده روز، روزه قضا دارم و یک ماه نماز قضا که برایم اگر می توانید در بین خود تقسیم کنید و بجا آورید (اگر نمی توانید مسئله ای نیست)

۹. سلام مرا به عمه و عموی شهید پرور برسانید و بگویید که فرزندانشان راه خوب و عالی را انتخاب نموده اند و رفتند. لذا ناراحت نباشید که آنها کاری جز تداوم بخشیدن به نهال نوجوان انقلاب نکرده اند. در پایان از شما می خواهم که قداست خون شهیدان را حفظ نمایید.

«۲۴۰»



شهدای دانش آموز

## مهرداد رفیعی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهرداد رفیعی

مهرداد رفیعی در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جان مار پورحسینی و پدرش حسنجان رفیعی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ادبیات در دبیرستان کاشانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهرداد رفیعی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۹ منطقه جفیر در اثر اصابت تیر و ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کشته شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## مهرداد رفیعی

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان اسلام. «انا لله وانا اليه راجعون» همه از خداییم و به سوی او رجعت می کنیم.

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و درود و سلام بر یاور مستضعفان، یاری دهنده رزمندگان، برهم زننده بساط ظالمان و درهم کوبنده ستمگران، مرجع شیعیان، رهبر آزادگان، امام امت، خمینی بت شکن و درود و سلام بر شهیدان راه خدا و درود و سلام بر تمام رزمندگان راه خدا و آزادی و درود و سلام بر امت شهید پرور و درود و سلام بر پدر و مادر گرامی و خواهر و برادران عزیز که فرزندی برای تحکیم بخشیدن اسلام در سراسر جهان به جبهه حق علیه باطل فرستاده اند.

آفرین بر شما که چنین هستید، از خداوند مَنان خواهانم که شما همانطور باشید که اسلام از شما انتظار دارد. انشاءالله. خدایا! خداوند! تنها تو را عبادت می کنیم و تنها از تو یاری می جوئیم، ما را به راه راست هدایت فرما. خدایا تمامی شهدای ما را با شهدای صدر اسلام محشور بگردان، خدایا از تو می خواهیم که امام عزیز ما را تا انقلاب مهدی (عج) زنده و پاینده نگهداری. خدایا به ما نیرویی عطا کن که فقط در راه تو قدم برداریم و نیت ما را خالص بگردان. خدایا ما به لطف بیکران تو امیدواریم ولی ترسمان از این است که در نیت هایمان ناخالصی وجود داشته باشد به لطف و کرمات آنها را نیز برطرف گردان، اسلام و مسلمین را پیروز گردان.

پيامی به ملت عزيز: ای ملت شهید پرور! درود و سلام بر شما باد که تا الان تمام توطئه های دشمن را شناخته و آنها را سرکوب کرده اید، شما ملتی بودید که این جنگ را رهبری کردید که در آن طرف صحنه آمریکا و شوروی و تمام ابر جنایتکاران تاریخ قرار دارند. شما ای ملت قهرمان! با پشتیبانی بی دریغ خود نوید پیروزی را به ما داده اید و امیدواریم که بتوانیم پاره ای از این فداکاری ها و از جان گذشتگی ها را جبران نماییم. دریغا که صدام این نوکر حلقه به گوش شیطان بزرگ تا کنون نتوانسته عمق ایثار و همبستگی شما را درک کند و بفهمد که جنگ ما نبرد مقدسی است، بزودی شاهد پیروزی های غرور انگیز سپاهیان اسلام در تمام جبهه های نبرد حق علیه باطل و سرنگونی صدام آمریکایی باشیم انشاءالله. ای پدران و مادران و خواهران و برادران عزیزم! در تربیت فرزندان و کودکان خود و یاد دادن قوانین اسلام از همان کوچکی غافل نباشید، به آنها قرآن یاد داده و آنها را بیاموزید، مساجد را ترک نکنید بلکه مساجد را پر کنید چون امام فرموده: مسجد سنگر است مساجد را پر کنید، به دولت کمک کنید چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی، بر سر در ورودی مان یک پرچم سرخ نصب کنید و هنگامی که جنگ تمام شد آن را بردارید تا دشمن بفهمد که مردم ما تا انتقام خون شهیدان را نگیرند آرام نمی گیرند. مادرم و خواهرم! به شما توصیه می کنم به حفظ شعاعر اسلامی، به حفظ و اطاعت از دستورات قرآن خصوصاً در مورد حجاب کامل اسلامی و رهنمودهای امام امت، خمینی عزیز در مورد خودسازی. امیدوارم که با توجه و عمل به آن یک انسان صددرصد اسلامی قرار بگیریم و همگی در مسیر خداوند حرکت کنیم. امیدوارم که از این امتحان الهی سربلند بیرون بیایید. نمازها را اول وقت بخوانید، در نماز جمعه و جماعت و دعای کمیل شرکت فعال داشته باشید. هیچگاه زرق و برق دنیا گولتان نزند که زرق و برق های این دنیا، فانی و از بین رفتنی است و تنها چیزی که در دنیای دیگر به درد شما می خورد راز و نیاز با خدا و صدقه به فقرا است، تا می توانید به فقرا و جنگ زدگان مساعدت کنید. به تمام دوستانم توصیه می کنم که فقط و فقط در راه خدا قدم بردارند و از خدا بخواهند که به ما نیرویی عطا فرماید تا در راهش محکم و استوار قدم برداریم. در دعاها و نماز جمعه و جماعت شرکت کنید. انجمن اسلامی روستایمان را فعال کرده و قابلیت زیادی اعم از جمع آوری کمک و مساعدت به جبهه و جنگ زدگان را داشته باشد.

درود و سلام بر شهدای اسلام - والسلام - مهرداد رفیعی





شهید دانش آموز

## نوروزعلی رمضان نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نوروزعلی رمضان نژاد در ۴ آبان ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه شانه بندپور و پدرش رجبعلی رمضان نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سلطان محمدطاهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نوروزعلی رمضان نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای روستای رمنت شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## نوروزعلی رمضان نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

میندازید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

اینجانب نوروزعلی رمضان نژاد فرزند رجبعلی رمضان نژاد ساکن دیار حزب الله قریه رمنت دارای شماره شناسنامه ۱۵۳ متولد ۱۳۴۹ صادره از بابل. این وظیفه هر مسلمان است که قبل از مرگش وصیت نامه ای بنویسد و من بر خود واجب دانستم که وصیت نامه ای بنویسم. وصیت نامه ام را با نام و یاد خدا شروع میکنم، با عشق به الله و درود بر محمد رسول خدا و سلام بر امام خمینی و با درود به تمامی شهدای راه اسلام، اول رو به پروردگار کرده و می گویم که: پروردگارا من با چشمانی باز و آگاهی بر اینکه چه راهی را می روم و با ایمان به تو و طرفداری از حق و مبارزه با کفر به این راه آمده ام نه به خاطر خود نمایی بلکه بخاطر مبارزه با نفس و کامل کردن ایمان خود این راه را انتخاب کرده ام، شهادت معامله با خداست، شهید جان می دهد و از خداوند متعال بهشت می گیرد، شهادت فیض عظیمی است که شهید را نزد خدا جای می دهد، اسلام و همه دستورات آن مرهون خون شهید است، بنابر این جامعه اسلامی باید از خون شهید قدردانی کند، فقط به این نیست که احترام به خانواده شهید شود، قدردانی فقط این نیست که راه شهید دنبال شود، گرچه همه این ها و مانند این ها باید باشد و قدردانی نیز هست. قدردانی از شهید زنده نگه داشتن هدف شهید است، قدردانی از شهید عمل به دستورات و قوانین اسلام است، زیرا او کشته شد تا اسلام زنده بماند. وقتی که شهدایی مثل «نبی الله و نورالله و علی محمدی و یعقوب فردی» و شهدای دیگری از دست ما رفتند، من دیگر نتوانستم دیگر در محل و خانه خودم بنشینم و بر خود واجب دانستم که به جبهه بروم جایی که شهدای ما رفتند و سلاح این شهیدان را گرفته و بر علیه دشمنان اسلام بجنگم تا لوله اسلحه این شهیدان سرد نشود.

ای پدر و مادرم! از شما تشکر می کنم که مرا تا اینجا رساندید و مرا به قوانین قرآن و اسلام آشنا نموده اید و در این راه مقدس فرستاده اید تا از حریم مقدس جمهوری اسلامی ایران دفاع کنیم و عرض می کنم ای پدر مهربان و ارجمند و گرامی ام! از شما می خواهم که مرا ببخشید چون حقی که پدر بر گردن فرزندش دارد را آنچنان که مورد رضای شما باشد ادا نکرده ام و از شنیدن خبر شهادتم هیچ گونه ناراحت نباشید، ای مادر مهربان و عزیزم! امیدوارم که مرا ببخشید چون که زحمت های زیادی برای من کشیده اید و من نتوانسته ام آن زحمات را جبران کنم. اگر شما مرا ببخشید من در آن دنیا سر بلند نخواهم بود و رسول خدا(ص) می فرماید که: « الجنة تحت اقدام الامهات » (بهشت زیر پای مادران است). مادر گرامی ام! از شنیدن خبر شهادتم هیچ گونه ناراحت نباش و هیچگونه گریه و زاری نکن و افتخار کن که همچین فرزندی داشتی و در راه اسلام و قرآن دادی. ای مادر مهربان و عزیزم! در بالای خانه مان پرچم سبز « لا اله الا الله » نصب کن و افتخار کن که فرزندت در راه خدا به این مقام بزرگ شهادت رسیده است.

«۲۴۴»

## نوروزعلی رمضان نژاد

حال من مرده بودم و این لحظه آغاز شهادت است که این احساس را در خود می‌کنم؛ تازه دارم متولد می‌شوم و زندگی جاوید خود را آغاز می‌کنم.

ای برادران مهربانم! هرگونه ناراحتی برای شما ایجاد کرده‌ام مرا ببخشید و از شنیدن خبر شهادتم هیچگونه ناراحت نباشید که دشمنان اسلام سوء استفاده کنند و بعد از شهادتم راهم را ادامه دهید و نگذارید که لوله اسلحه من سرد شود. سلام به خواهرانم؛ امید آن دارم که هرگونه ناراحتی برای شما ایجاد کرده‌ام مرا ببخشید و از شنیدن خبر شهادتم هیچ گونه ناراحت نباشید و بر سر و سینه‌نزنید که دشمنان اسلام خوشحال شوند و زینب وار مثل کوه استوار باشید و حجاب خود را رعایت کنید.

این بار سلام بر شما امت شهید پرور ایران و مردم قهرمان پرور و حزب الله و روستای رَمنت و حاضرین محترم. از شما تشکر می‌کنم که در مراسم من شرکت کرده‌اید و با درود و سلام به دوستان گرامی‌ام، اگر به شما رنجی رسانده‌ام و ناراحتی برای شما ایجاد کرده‌ام مرا ببخشید. در آخر وصیتی ندارم به جز چند جمله: اگر توفیق شهادت در راه خدا را داشتم، بدنم را در زادگاهم قریه رمنت در قطعه شهدا دفن کنید. در یک شب جمعه به مسجد بروید و دعا کنید که جزء « صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » آنان که مشمول نعمت‌های پروردگار قرار گرفته‌اند، قرار بگیرم که آنان شهدا و انبیاء صالحین هستند و من نتوانسته‌ام در این ۱۶ سال جزء صالحین قرار بگیرم، قصدم این بود که دعایم کنید و از خدا بخواهید که جزء شهدا قرار بگیرم.

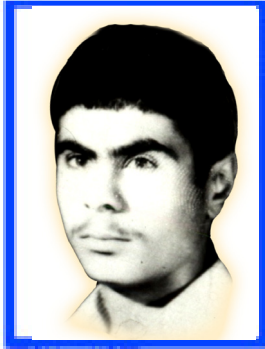
تمام کتاب هایم را در کتابخانه «شهید مصیب شریف نژاد» هدیه کنید و در هنگام دفن مهدی فاطمه را صدا بزنید که به فریادمان برسد.

موفقیت تمامی محرومین و بالاتر مردم رنج کشیده ایران و سلامتی و طولانی بودن عمر پر برکت امام عزیزمان و پیروزی‌های رزمندگان دلیرمان را از درگاه احدیت خواهانم. و من موجب زحمت شما برادران عزیز شده‌ام و از تمامی برادران و خواهران که زحمت کشیده‌اند و قدم رنجه فرمودند تشکر می‌کنم و اگر به شما عزیزان رنجی رساندم و کارهایی که از نظر خدا و اسلام سازگار نبود با شما داشتم انشاءالله این حقیر را مورد لطف و عفو خود قرار دهید و مرا ببخشید و در آخر از همه شما عزیزان التماس دعا دارم. خداحافظ.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بنده و عبد خدا نوروزعلی رمضان نژاد

مورخه: ۱۳۶۵/۴/۶



شهید دانش آموز

## عبدالرحیم رمضان نیا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالرحیم رمضان نیا در ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه محمدحسینپور و پدرش اسماعیل رمضان نیا پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای آستانه سر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالرحیم رمضان نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۰ عملیات مطلع الفجر منطقه گیلان غرب در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده قاسم موزیرج درویش شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۶»

## عبدالرحیم رمضان نیا

بسم الله الرحمن الرحيم

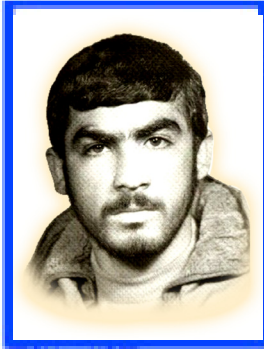
من الان عازم داربلوط و در حال نبرد با صدامیان کافر هستم و صدامیان کافر را یکی پس از دیگری به عقب نشینی وادار می کنیم و امیدوارم که تا کربلا برویم و دیدار ما تا کربلا باشد. شاید شنیده باشید که دیشب دو ۲ میگ (جنگنده) سرنگون شد. و شما ای پدر و مادرم! نمی دانید چه قدر خوشحال هستم که در جبهه و در سنگر به سر می برم و صدامیان را به قتل می رسانم و برادرم! هیچ وقت دنبال رفیق بد نرو و به دوستانم سلام برسان. ۱۳۶۰/۹/۱۷

برادرم! خواهش من این است که این بچه هایی که تو را می خواهند از راه به در ببرند، این بچه ها را از خود دور کنی و گرنه مثل آنها می شوی. برادرم به آن درجه رسیدی که نماز بخوانی پس برادر نماز را یاد بگیر و بخوان، چون نماز برکت دارد. و ما الان داریم سینه می زنیم و بچه ها دارند سینه می زنند و ساختمان به لرزه در می آید. شب ۱۳۶۰/۸/۱۴

مادرم! هیچ ناراحت نباش. من تو را خیلی دوست دارم. وقتی آن روزی که داشتم از تو جدا می شدم وضع دیگری داشتم، من در جبهه حق علیه باطل هستم و باز می گویم که خوشحال باشید، و تو پدرم! امیدوارم که ناراحت نباشی و این صحبت را با شما می کنم؛ اگر من شهید شدم هیچ ناراحت نباشی، پسررت در راه قرآن و برای اسلام و حفاظت مملکت اسلامی کشته می شود. پدرم نکند اگر من شهید شدم گریه کنید و محل از دیدن شما ناراحت شود. پدرم! اگر من شهید شدم گریه نکن، من که در قبر هستم بدان که ناراحت هستم اگر شما گریه کنید. من وصیت می کنم که به مادرم نصیحت بکنی و بگویی که ناراحت نباشد. برادرم اگر شهید شدم راهم را ادامه بده نه اینجوری که قدرت طلبی باشد. برادرم همیشه با نفس بجنگ تا با دشمنت بجنگی و من با کفار شرق و غرب و همچنین عمالش صدام باشد می جنگم. و مادرم این را حتما می دانیم که پیروز هستیم و به برادرها و رفیق ها بگو که عبد الرحیم می گفت: دیدار ما در کربلاست. ۱۱ آذر ۱۳۶۰

ما بسوی بغداد با الله اکبر می رویم / از نجف تا کربلا سنگر به سنگر می رویم  
پدرم و مادرم! از اینکه آدرس را ننوشته ام، معلوم نیست که کجا مستقر می شوم.

والسلام



شهید دانش آموز

## فریدون روحی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فریدون روحی

فریدون روحی در شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ننه گل نظری و پدرش گداعلی روحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس اسبوکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فریدون روحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۹ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خراسان محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۸»

## فریدون روحی

بسم الله الرحمن الرحيم - «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» آنانیکه ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلند نیست و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

بنام الله پناه دهندهٔ مظلومان و هجرت کنندگان و درهم کوبندهٔ ستمگران و غاصبان و سلام بر مهدی (عج) یگانه منجی عالم بشریت و برپا دارندهٔ قسط و عدالت در سراسر گیتی و تشکیل دهندهٔ حکومت جهانی اسلام و رهبری پنهان و پیشرو در جبهه ها، سلام بر خمینی نائب بر حق آخرین امام و درود به روان پاک شهیدان و اشک هر مظلومی که برای آنها ریخته شده، شهدایی که با خون خود زیر پای انقلاب، استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی را امضاء و استحکام بخشیدند.

ای دانای دل مخلوقان! ای دوی دل محرومان! ای شفای دل مجروهان! ای خدای بزرگ! ای کسی که نانوشته خوانی! ای کسی که ناگفته دانی! هر چه باشد تو توانی، تو درمانی، من هر چه گویم که تو دانی. ای خدای بزرگ محمد(ص)! ای خدای علی (ع)! درگذر که بد کردیم، رنجور و پشیمانیم، بی پناهم، بیچاره ایم، گنهکاریم، تو می دانی، پس به که گویم و خود آگاهم که تو آگاهی و تو آینده دانی، با توبه ای مجدد سنگینی گناه را از دوشم بردارم و صواب نکرده لاقبل گناه نکنم، ای دارای گذشت! و ای قادر! تو علی(ع) را میزان گذاشتی، مرا چه وزنی باشد؟ ثوابم چون گناه علی و گناهم چون صواب علی، ای خدا چه کرده ام و چه ستمی بر نفس کرده ام؟ من چه دارم که محاکمه ام کنی؟ من چیزی ندارم که به دیدارت آیم و بذری نکاشتم که محصول گیرم. اما من دو چیز دارم که بگویم به درگاهت؛ ای خدا! من میگویم که ناتوانم و دستم به گردنت بسته است، نه آن قدر علی(ع) را دارم، نه آن منطق علی(ع). من دو چیز گفتنی دارم: یکی دوست دارم و دیگری توبه. من می خواهم رضایم رضای تو باشد، چه کنم که ناتوانم. من دوست دارم که کارم کار تو باشد، اما چه کنم که منزوی ام. من دوستدارم که راهم راه تو باشد، اما چه کنم که بینایی ندارم. من چه کنم که بی پناهم ای خدا و اگر تو به من پناه ندهی پوچ هستم. ای خدا! تو از ما کناره نگیر که شیطان جای تو را می گیرد. ما که نتوانستیم عبد و بندهٔ تو باشیم، خدایا به تو پناه میبرم از شر شیطان رجیم و از نفسی که سیر نشود و از قلبی که خاشع نگردد و از علمی که عاری از عملی باشد و از نمازی که نفع نداشته باشد و از دعایی که به اجابت نرسد، خدایا آسانی را پس از هر سختی بفرست، از نور و از علم خود از راه خود و از رضای خود، از کردار خود، از عشق خود و از رحم خود، از کرم خود و از ... برخوردارمان ساز.

توجه شیطان را از سرمان کوتاه کن و ما را از انعامات خود بهره مند کن. یا ارحم الراحمین. خدایا تو خوب می دانی که من نمی توانم پیام آور خون با زبان باشم، پس بگذار پیام خون هر شهید جان بر کف جنرال الله و جان باخته را با خون خود بدهم. بخدا که شهیدان بر گردن ما حق دارند و خون آنها بر گردن ماست و با این وضع خون آنها در زمین فرو خواهد رفت و چشمه ای که باید بجوشد خواهد جوشید. اسلام اسلام محمدی (ص) است و با جاهلیت فرق دارد، پسری که می خواهد قدمی به سوی جبهه بردارد، ای پدر و مادر نگوید؛ که تازه مسلمان شدی، مگر تا به حال مسلمان نبودیم؟ اشتباه است این حرف، چون تهبی از عمل است. هر که دارد هوس کربلا / هر که دارد آرزوی دیدن نور خدا / هر پیامی می رسد از جبهه ها / پیش به سوی جبهه ها (۲) «إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَايَ غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ مَعْصِيَتِي كَثِيرٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّبٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ حَبْلَتِي يَا سَتَّارَ الْغُيُوبِ وَ يَا عَلَمَ الْغُيُوبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحَرَمِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». کلید بهشت زیر پای ماردان است. کلید بهشت زیر پای فاطمه و فاطمیان است، فاطمه ای که خود معصوم بود و حسین را تربیت کرد که جنگجو و مبارز اسلام بود و «هیاهات من الذله» شیوهٔ سخن اوست و حسن را تربیت کرد که امامی آگاه بود و با صلح نامه اش دست جنایتکاران را از پشت بست، فاطمه ای که زینب را تربیت کرد که پیام آور خط سرخ حسین باشد و پیش تاز بانوان اسلام و با رسوا ساختن ظالمین به ارشاد مردم پرداخت. کلید بهشت زیر پای مادر است که از فاطمه درس زندگی آموخت و از تربیت و فداکاری او عبرت گرفت. کلید بهشت زیر پای مادر است که چون شیر زن فرزندش را یکی پس از دیگری قربانی اسلام می کند و خود پیام آور خونش می شود و قربانی های داده شده را کم می داند و چون فاطمه (حوری) می شود. مادری که سرنوشت فرزندش را به دست می گیرد باید راه خدا را به او بیاموزد و این کلید را به دست خود به فرزندش بدهد که دربان بهشت گردد و در راه به سوی مادرش باز کند. حقاً که کلید بهشت زیر پای مادران است. (فدایت شوم مادر جان) خرم آن روز کز این منزل ویران بروم / راحت جان طلبم از پی جانان بروم

و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته - فریدون روحی - ۶۴/۱۲/۶





شهدای دانش آموز

## ولی الله زندنا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله زندنا

ولی الله زندنا در ۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده مرضیه میر کشتلی و پدرش قنبرعلی زندنا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ولو کلا و آهنگر کلا رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی الله زندنا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۰۹ منطقه عین خوش در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ولو کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

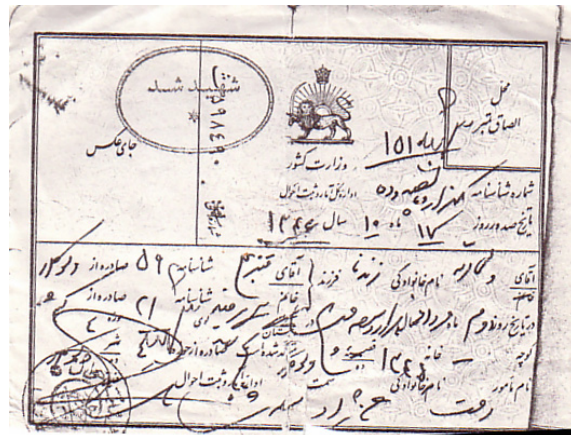
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۰»

## ولی الله زندنا

برادر شهید: شهید در سال سوم دبیرستان مشغول تحصیل بودند که به فرمان امام (ره) جنگ را سرلوحه خود قرار دادند. تحصیل را رها کرده و به عنوان امدادگر که از قبل در هلال احمر بابل آموزش دید به منطقه جنگی رفتند. شهید بزرگوار در تابستان به همراه پدر و برادرانش به دشت و شالیزار می رفت. در یکی از روزهای گرم تابستان وقتی همه برای صرف صبحانه رفته بودند شهید همچنان مشغول کار و تراشیدن شالی بودند. یکی از همسایه های پدری شهید به پدر بزرگوار شهید گفتند که آیا ولی الله با شما قهر است که با شما صبحانه نمی خورد؟ و پدرم فرمودند: نه ولی الله روزه دارد. شهید در روزهای گرم تابستان و با آن همه سختی کار همچنان روزه داشتند.

برادر شهید: شهید در کارها بسیار متواضع و صبور و با نظم و انضباط بودند و نسبت به تعهدات وفای به عهد داشتند. نماز و روزه اش هیچگاه ترک نمی شد. ایمان بسیار قوی داشتند و در میان مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود. در خصوص تحریم آمریکا حضرت امام فرمودند همه ملت ایران ۲ روز را روزه بگیرند، شهید با سن کمش دو روز را روزه گرفتند. بسیار صادق و با ایمان بودند. حق دیگران را ضایع نمی کردند. بسیار پایبند واجبات و ترک از معصیت و محرمت بودند. در تمام مراسم مذهبی و جشن های اهل بیت و در مساجد شرکت داشتند. حضور فعال در بسیج داشتند. شهادت در راه خدا را بهترین راه رسیدن به پروردگار و هم چنین کمال انسانیت می دانستند.



کوهان مسعود:

برادر من ولی زندنا، فرزند قنبر، زاده سناسانه، پاره ۱۵۱۰، صادره از کوهان، آذربایجان

متولد ۱۳۴۵ در سال تحصیل ۶۱ - ۱۳۷۰ در کلاس دوم - ششم ابتدای

در تبریز شهید آقا ساج احمد کار به تحصیل استعدادهای درخشان و در این کلاس

و بانک داده در درس - در خرداد قبول، حضور کرده است

این کوهان جهت ارائه به هیئت هیئت مدیره دبیرستان صادره از تبریز صادره

در تبریز شهید آقا ساج احمد کار به تحصیل استعدادهای درخشان و در این کلاس

صحت برادر فوق سردیاید است.

رئیس هیئت مدیره دبیرستان کوهان



شهید دانش آموز

## عبدالحسین زندنا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالحسین زندنا  
عبدالحسین زندنا در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده مرضیه  
میر کشتلی و پدرش قنبرعلی زندنا پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ولوکلا رشته انسانی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالحسین زندنا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در  
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ عملیات نصر ۴ منطقه العنبر  
در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای  
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای  
ولوکلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و  
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۲»

## عبدالحسین زندنا

بسم الله الرحمن الرحيم

حسین جان! آرزویم دیدن توست، بغل گرفتن و بوییدن توست، نخواهم مزد و اجری از خداوند، که مزد و اجر من بوسیدن توست. با درود و سلام بر امام امت و امت شهید پرور. امیدوارم هرچه زودتر راه کربلای امام حسین (ع) باز شود و آرزوی مسلمین جهان به خصوص ملت ایران که زیارت قبر امام حسین (ع) است برآورده شود و نه تنها راه من، برآورده شدن این آرزو و رفتن به جبهه و اطاعت از اوامر حضرت امام خمینی و مسئولین کشوری است. من از مردم می خواهم به مسئله جنگ اهمیت بیشتری بدهند، آنهایی که توانایی دارند به جبهه بروند و آنهایی که توانایی رفتن به جبهه ها را ندارند در پشت جبهه با کمک های مادی و معنوی خود در این مهم شرکت جویند و همچنین مساجد را خالی نگذارند که بقول امام؛ مسجد سنگر است و نمازهای جماعت را مهم بشمارند. در حدیثی پیامبر اسلام (ص) می فرماید: در قیامت مومن می بیند سوار بر مرکبی از راه می رسد، می پرسد این چه بود که از آن گذشتم؟ به او می گویند: پل صراط، گویند: این مرکب چه بوده است؟! گویند: این همان نتیجه مسجدی است که او را دوست می داشتی و عبادت و نماز بجا می آوردی. خدایا تو خود بنگر که این عزیزان ما، فرزندان ابراهیم، چگونه اسماعیل وار به قربانگاه آزمایش می شتابند و پیروزمندان جان می دهند.

با سلام و درود فراوان بر امام زمان و نائب برحقش و شهدای جنگ تحمیلی. اینجانب به دنبال تعهد و رسالتی که از سوی برادر شهیدم و دیگر شهدا بر دوش احساس کردم، سعی در پیمودن این راه نموده ام و در این میان دو راه است: یکی راه آسان منجر به عظمت و پیروزی اسلام و راه دیگر منجر به ذلت و تباهی مسلمین و شکست اسلام است. همانگونه که امام فرمودند: این جنگ بین اسلام و کفر است و امروز تمامی اسلام در مقابل تمامی کفر ایستاده است. من نیز راه سعادت را انتخاب کرده ام و رفتن من به جبهه ها نه از روی هوا و هوس بود، نه بخاطر خودنمایی، بلکه از مسئولیت سرچشمه می گرفت. من برای نجات اسلام از چنگال صدامیان کافر و ادای دینم به اسلام و شهدا به جبهه رفتم. برادران و خواهران معتقد و امت حزب الله! وصیت می کنم که از ولایت فقیه حمایت و اطاعت نموده و با هرگونه توطئه و نیرنگی علیه انقلاب با قاطعیت مبارزه کنید و در اجتماعات سیاسی مذهبی حضور یابید و به جانبازان انقلاب و خانواده های شهدا و اسرا و مفقودین جنگ تحمیلی توجهی خاص داشته باشید. همانطور که فرزندان شما در جبهه می جنگند شما نیز در جبهه های داخلی و خارجی با منافقین و جنود شیطان مبارزه کنید و پیرو رهبر عظیم الشان باشید تا انشاءالله هرچه زودتر به کربلا برویم چون کربلا رفتن خون می خواهد.

پدر بزرگوارم! از تو می خواهم دستهایت را به طرف خداوند بلند کنی و بگویی خدایا دو تن از فرزندانم را در راهت قربانی کردم، آنها را از من قبول و با شهدای صدر اسلام محشور بگردان.

مادر عزیزم! می دانم که داغ فرزندت سخت است، خصوصا که این دومین داغ است اما من یقین دارم که تو مادری شجاع و قهرمان هستی و صبر و استقامت داشته باش و بر خدای بزرگ توکل کن و بدان بهشت زیر پای مادرانی است که فرزندی خدا پرست تربیت کنند.

برادران و خواهرانم! دلم می خواهد با شهادت من و «ولی الله» درس از مکتب اسلام آموخته باشید و تا مرز شهادت با دشمن مبارزه کنید. پیرو حسین (ع) باشید تا با یاران او محشور شوید.

خدایا ایمانم را به درجه یقین برسان و آنچنان کن که از کسی جز تو نترسم و فقط تو را پرستم. خدایا گناهانم را ببامرز و شهادت را نصیبم گردان که این بزرگ ترین آرزویم است. در خاتمه طول عمر و سلامتی امام عزیز و پیروزی نهایی رزمندگان اسلام بر کفر جهانی و توفیق بیش از پیش خدمتگذاران صدیق اسلام را از خداوند متعال مسئلت می نمایم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - عبدالحسین زندنا - ۶۶/۳/۱۲



شهدای دانش آموز

## نبی الله سالاریه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نبی الله سالاریه

نبی الله سالاریه در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم سالاریه و پدرش مهدی سالاریه پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نبی الله سالاریه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای هریکنده شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۴»

## نبی الله سالاربه

بسم الله الرحمن الرحيم « فَأَلَذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قَاتَلُوا لِأَكْفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ » (پس کسانی که هجرت کرده اند و به خاطر حمایت از حق، از خانه هایشان آواره و اخراج شده و در راه من آزارها دیده اند و جهاد کرده اند و به شهادت رسیده اند، من حتما گناهانشان را پوشانده و آنان را خواهم بخشید) با درود و سلام به روان پاک شهیدان از هایبل تا شهدای جنگ تحمیلی و با سلام به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با سلام به شما امت مبارز و همیشه در صحنه انقلاب.

آنچه که مرا از این دنیای فانی به جبهه کشانده و به جای (واقعی) خود نزدیکتر نموده، عشق و علاقه ام نسبت به خدا بود و بس. وصیتنامه ام را بنا به وظیفه شرعی که بر دوش هر مسلمانی قرار دارد می نویسم، زیرا که پیامبر اکرم (ص) آن را چنان مهم دانست که فرموده: «هر که وصیت کرده بمیرد گویا شهید از دنیا رفته است».

بار خدایا! من تو را شکر می کنم که برای رضای تو به جبهه جهاد اصغر آمده ام تا با صدایان بعثی بجنگم. من با آگاهی کامل که به شهادت در راه خدا دارم، برای دفاع از مملکت اسلامی و به ندای امام لیبیک گفته و راهی جبهه های حق علیه باطل شده ام، به امید آنکه نهال نو پای انقلاب اسلامی بارور گردد و باعث رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد.

من از خویشاوندان، دوستان و دیگران عاجزانه می خواهم که برای عفو گناهانم دعا و استغفار کنند تا خدا مرا ببامزد. بنده گناهکار هستم اما باز هم از درگاه خدا نا امید نیستم. ولی آیا کشته شدن مرا می توان شهادت نامید؟ من خود را لایق شهادت نمی بینم ولی می دانم که تو، توبه پذیر هستی (ان الله یحب التوابین) پس توبه مرا به درگاهت بپذیر. پیام من به شما ملت شهید پرور این است که؛ در هر حال و همیشه پشتیبان ولایت فقیه و روحانیت مبارز باشید و آنچنان به دنیا دل نبندید که گویا تا آخر زنده خواهید ماند و از شما ملت قهرمان استدعا دارم که بر هوای نفس خویش چیره و از آرزوهای دور و دراز خود صرف نظر کنید و به فکر فردای خود باشید که (قیامت) جایگاه ابدی برای همه است. اگر می خواهید در این دنیا و آخرت پیروزمند گردید از قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) اطاعت کنید و هیچ وقت مساجد را خالی نکنید. هرگز از هم جدا نشوید و با وحدت و همبستگی در بین خود، دشمنان اسلام را مایوس کنید. مردم! ننگ است برای ما و برای تمام مسلمین جهان که اسلام احتیاج به یاری و کمک داشته باشد اما ما نباید بی تفاوت نسبت به این امر بزرگ باشیم، زیرا همه با رفتن به جبهه جنگ حق علیه باطل به ابر قدرتها می فهمانیم که انقلاب اسلامی را تا انقلاب حضرت مهدی (عج) برپا خواهیم داشت.

برادران! همیشه در امور زندگی خود، اخلاق اسلامی را رعایت کنید. نسبت به همدیگر حسد و تکبر نورزید و پشتیبان این انقلاب باشید. خدا نکند که از بار مسئولیت الهی که بر گردن فرد فردتان قرار دارد، غفلت کنید.

ای برادران عزیز! این راه پر فضیلت را که شهیدان رفته اند ادامه دهید که این راه، راه امام حسین (ع) است و نکند که در رختخواب ذلت بمیرید که امام حسین (ع) و ۷۲ تن از یارانش در میدان نبرد شهید شدند. من از مادران می خواهم، نکند فرزندان خویش را که خودشان راه خدا را بهتر می شناسند، از رفتن به جبهه نهی کنند.

پدرجان! من در درجه اول متأسفم که نتوانستم چند سالی که در دنیا بودم به شما کمکی بکنم و برای من گریه نکن و ناراحت نباش، پس خوشحال باش که توانستی چنین فرزندی را تربیت کنی و به جبهه حق علیه باطل اعزام کنی.

و ای مادر پر مهر و محبت! گرچه دوری من برای شما سخت است ولی در این زمان اسلام راستین کمک و یاری می خواهد و من بنا به وظیفه شرعی خود، راهی جبهه ها شدم، پس در تشییع جنازه من گریه نکن، ناله و زاری را برای امام حسین (ع) کن که بیش از چند یار داشت و پس از جنگ خانواده هایشان را آواره کرده اند.

تو ای برادر عزیزم! اخلاق اسلامی را سرلوحه خود قرار بده و وقتی که جنازه من را آورده اند، شما همچون امام حسین (ع) باشید. چون امام حسین (ع) پیکر غرق به خون برادرش عباس را که هر دو دستش از بدن جدا شده بود را دید، خودش را در حضور دشمنان سرافکننده نکرد و شما راه پر فضیلت شهدا را ادامه دهید.

خواهران و زن داداشم! شما بهترین کاری که در هر زمان می توانید بدان عمل کنید رعایت حجاب اسلامی است و همه شما لابد به مسئولیت خطیر خود آشنا هستید لیکن تذکری بود که گفته شد. خواهرانم! همچون زینب (س) پیام شهدا را به تمام مسلمین برسانید. اگر از من بدی دیده اید مرا ببخشید و هیچوقت برآیم ناراحت نباشید زیرا من برای رضا و خشنودی خدا و برای نجات اسلام پا به میدان شهادت نهادم و در این راه، بهترین سعادت نصیب شد و آن چیزی است که بر روی صفحه کاغذ نمی آید. به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی - فرزند حقیرتان: نبی الله سالاربه





شهدای دانش آموز

## حامد سرهنگ پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حامد سرهنگ پور در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم و پدرش محمدرضا سرهنگ پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع در مدارس اسلامی و سعیدالعلما راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حامد سرهنگ پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۰۴/۱۳۶۵ عملیات کربلای ۱ منطقه مهران در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۶»

## حامد سرهنگ پور

بسم الله الرحمن الرحيم

شاید وصیت نوشتن برای نوجوانی که هنوز عمری و سالی را نگذرانده بسیار سخت و مشکل باشد، وصیت نوشتن به معنای آن است که انسان خود را برای مرگ آماده می سازد و خود را آماده دیدار با خدایش می نماید.

خانواده عزیزم سلام، آخر مرا بپذیرید و اگر ناراحتی و یا نارضایتی از بنده داشتید مرا عفو نمایید، از شما تشکر میکنم که در کودکی هنگامی که از ناحیه پا ناراحتی داشتم و باعث آزار شما بوده ام مرا به مکه برده تا از خدا برایم شفا بخواهید و در طول زندگی ام رنج ها و مشکلات فراوانی را متحمل شدید و همیشه خیرخواه و راهنمای من بودید تا مرا به این اندازه از سن و کمال رساندید که چشمانم را بار دیگر باز کرده و نسبت به حقایق دینم بیشتر فکر کنم و راهی را بروم که انبیاء و اولیاء ما رفتند. اینک که در بین شما نیستم می دانم که چه احساسی دارید، امیدوارم که ذره ای غم و اندوه به خود راه ندهید، زیرا آنکس که به من جان و حیات داد اینک جانم را خریده و با کمال میل جانم را تقدیمش می کنم و به سوی او باز می گردم «انا لله و انا الیه راجعون» و آنگاه که به وسیله دشمن تکه پاره شوم در آن وقت است که احساس ناراحتی می کنم و آن لحظه که من در بین شما نیستم فقط روح من است که با شادابی با شما خواهد بود و این است حیات جاودانی که خداوند وعده داده است.

سخنی با مردم: به مردم بگویید که من این راه را کور کورانه نرفتم و با چشم و گوشی باز به جبهه رفتم و هیچ ناراحتی خانوادگی هم نداشتم.

سخنی با دوستان: از دوستانم می خواهم بعد از شهادتم کمی فکر کنند و ببینند از کجا آمده اند و به کجا می روند؟ از چه و برای چه آمده اند؟ که همین چند فکر برایشان کافیست.

از آنهایی که در مراسم تشیع و هفت من شرکت می کنند ولی در مورد انقلاب و جنگ نمی اندیشند و همان طور بی تفاوت از این مسئله می گذرند راضی نیستم.

از دوستانم می خواهم سعی کنند از گناهان دوری کرده تا به سعادت برسند و موجب شادی روحم گردند. در آخر می خواهم که مرا در آرامگاه گله محله دفن کنید و تلقین مرا برادرم «حسن» بخواند و بعد از دفنم دعای فرج بخوانید و تقاضای من این است که در هنگام دفن چشمانم را باز بگذارید تا کور دلان بدانند که من این راه را کور کورانه نیامدم و دستانم را بیرون بگذارید تا دنیا طلبان ببینند که من با خودم از این دنیا چیزی نبرده ام، مشت هایم را گره کنید تا در لحظات آخر با بی جانی مشت بر دهان شوق و غرب بکوبم، در موقع تشیع، جنازه ام را داخل مسجد ببرید و بر سر جنازه ام سینه زنی کنید چرا که هر وقت از مقابل مسجد رد می شدم برای دیدار دوستانم هم که شده به داخل مسجد می رفتم.

در آخر اولین دعایتان این باشد که خداوند مرا یک شهید واقعی قرار دهد و با شهدای کربلا محشور سازد.

والسلام - تیر ماه ۱۳۶۵ - جبهه مهران





شهادت آموز  
شهید

## سیدابراهیم سیدنژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدابراهیم سیدنژاد  
سیدابراهیم سیدنژاد در ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در  
شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام  
کلثوم ملازاده و پدرش سیدعلی اکبر سیدنژاد پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کتاب و مدتی در حوزه علمیه قم با موفقیت  
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید  
بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی  
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدابراهیم سیدنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۷/۲۶ منطقه پیرانشهر در اثر  
اصابت تیر و ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر  
پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای پائین کتاب  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۸»

## سید ابراهیم سیدنژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ »

در این موقعیت حساس که آمریکا بعد از توطئه های بسیار دست به حمله نظامی توسط صدام خائن به حریم جمهوری اسلامی ایران زد وظیفه شرعی و قانونی خود دانستم که در هر موقعیت و مکانی که قرار دارم به هر طریقی که شده است به سوی جبهه روانه شوم تا در آخرت پیش مولایمان حسین (ع) رو سفید باشم و با این کارم خواستم به سید الشهداء گفته که: حسین جان اگر در کربلا نبوده ام به صدای « هل من ناصر ینصرنی » انت لیبیک بگویم، الان راهی را انتخاب کرده ام که راه شماست.

پدر و مادر عزیزم! شما در بزرگ کردن من زحمت ها و رنج ها کشیده اید و دردها را تحمل کرده اید، و تو ای مادر! شبها را به صبح رسانده ای و از خواب شیرین دل شب بلند شدی و همه این ها بخاطر من بود و بدان که فرزند تو راهی را انتخاب کرد که راه خدا و ائمه اطهار و راهیست که رضایت کامل تو در آن است و امیدوارم که مرا حلال کنید چون روایت است که: (بهشت زیر پای مادران است)

و اما ای مردم! شما که در فصل بهار به شالی کاری مشغولید تا برای زمستان توشه ای داشته باشید و اگر یقین دارید که کار نکردن در تابستان برابر با گرسنگی کشیدن در زمستان است پس بدانید که اگر توشه ای برای آخرت درست نکنید آن زمان دیگر موقع پشیمانی نیست. سروران عزیز کار دنیا تمام نمی شود، انسان هر چقدر ثروت جمع کند باز طمع و غرور او بیشتر می شود و به دنبال سرمایه بیشتری می گردد، از عمر خود بهره بیشتری بگیرید و نگذارید وقت ها به هدر برود بیشتر به دنبال معنویت بروید تا مادیات. وحدت خود را حفظ کنید که خدا می فرماید: « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا » چنگ زنید به ریسمان الهی و متفرق نشوید، عمر ما مانند دفتری است که هر چقدر بزرگ باشد بالاخره یک روز ورقه های این دفتر تمام می شود حال اگر انسان یادداشت های خیلی خوبی بنویسد عالی است و اگر بی خود خط کاری کند به جز پشیمانی سودی ندارد. پس، از عمر خود بهره کافی ببرید زیرا در آخرت موقع پشیمانی نیست. دعای کمیل را فراموش نکنید و غروب جمعه را بر مزار شهیدان بروید و جبهه ها را خالی نکنید و به آن کمک و انفاق کنید.

والسلام



شهدای دانش آموز

## سیدکمال سیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدکمال سیدی  
سیدکمال سیدی در ۹ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه  
علیزاده و پدرش سیداحمد سیدی پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در رشته فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت  
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت  
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل  
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدکمال سیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۰۶ منطقه فاو در  
اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر  
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اندی کلا شهرستان شهید پرور بابل  
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای  
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۶۰»

## سیدکمال سیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» «سوره انفال

بنام الله هستی بخش جانها، با درود و سلام به منجی عالم بشریت مهدی موعود(عج) و درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی که ما را از ظلمت به سوی نور و هدایت سوق داد. با درود و سلام به خانواده های معظم شهدا، مفقودین، اسراء، جانبازان، وصیت نامه ام را آغاز می کنم. خواهش می کنم که در هنگام وصیت نامه ام اهل مجلس سکوت را رعایت فرمایند تا فردا وقتی که از آنها سوال می شوند نگویند که این وصایای شهدا را نشنیده ایم. امت عزیز! اول باید متذکر شوم که دفاع از کشور اسلامی، دفاع از دین و قرآن و ناموس میهن یکی از واجبات الهی است و وظیفه همگان است که در مقابل کفر و شرک به مبارزه برخیزیم تا این دین الهی را در سراسر جهان بگسترانیم.

ای امت عزیز! برای رسیدن به هدف الهی خود باید در صحنه جنگ و انقلاب شرکت داشته باشید تا دشمن زبون را با ایثار و مقاومتمان به خاک مذلت بکشانیم و در این راه حتی از بدل جان و سر و فرزندان خود دریغ نورزیم. ای پدر و مادری که مانع رفتن فرزندتان به جبهه می شوید به خود آید و کمی فکر کنید، چگونه می خواهید فردای قیامت جواب امام حسین(ع) و زینب(س) را بدهید؟ کمی فکر کنید و ببینید این هایی که می روند برای چه می روند؟ و برای چه جان عزیزشان را در طبق اخلاص گذاشته و فدا می کنند؟! ای برادران در چنین موقعیتی مرگ در بستر برای هر جوان ایرانی زشت است و باید رفت و جان را در دست گرفت و در جلوی این نکبت باران شرق و غرب ایستاد و تا آخرین قطره خون مبارزه نمود. مردن حق است و همه ما باید از این دنیا برویم و چه خوب است انسان در راه اسلام و قرآن جانفش را فدا کند. وای بر آنهایی که بر این انقلاب بی- تفاوت هستند، کمتر نق بزنید و نگوئید که فلانی به جبهه می رود بخاطر پول و ریا و چیز گرفتن و فلان و فلان. اگر راست میگویید بروید و ببینید که عاشقان خدا چگونه در لحظه ی جان دادن یا زهرا(س) و یا حسین(ع) می گویند و جان می دهند، من و تو یا زهرا گفتن و یا حسین گفتن این ها را هیچوقت درک نمی کنیم تا اینکه خداوند توفیق دهد و ما تا به آن درجه برسیم و آن وقت است که می فهمیم یعنی چه بار خدایا تو را شکر می- گویم از اینکه به ما توفیق دوباره دادی از اینکه بتوانم در جبهه حق علیه باطل شرکت جویم (برای چهارمین بار) ای برادران آیه مبارکه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» - از شعار به عمل رسانید تا در دنیا و آخرت به سعادت واقعی برسید. در صحنه جنگ و انقلاب شرکت فعالانه داشته باشید، راه شهدا را ادامه دهید، امام و مسجد را تنها نگذارید و در مجالس مذهبی و نماز جماعت خصوصا که الان ماه مبارک رمضان نزدیک است شرکت کنید و مواظب مکرهای دشمن باشید و نگذارید که حق کسی پایمال شود، مواظب باشید ضد انقلابیون فاسد با فرصت طلبی جای افراد انقلابی را نگیرند و باید بدانید که فعلا اصلی ترین مسئله ما جنگ است. پس تا کی در شهر و دیار نشستن و از دور تماشا کردن؟ و مثل لاک پشت سر در لاک خود فرو کردن؟ برادران! از جوانان ایرانی بعید است که دشمن هر روز خانه های هموطنانش را زیر بمب باران و موشک باران بگیرد و ویرانه کند و آنها ساکت بنشینند. بدانید که دشمن با اسلام جنگ دارد پس باید برخیزیم و اسلحه بر زمین افتاده برادرانمان را برداریم و بر قلب سپاه دشمن حمله کنیم و تیر را با هدایت الهی به سینه دشمن نشانه رویم.



## سیدکمال سیدی

همیشه و همواره به یاد داشته باشید که خانواده های شهدا و شهدا حق بزرگی بر گردن ما دارند و مسئولیتی بس عظیم بر دوشمان نهاده اند و تنها راهی که می توانیم حقیقت را ادا کنیم ادامه دادن راهشان می باشد. از دوستان و آشنایان خود می خواهم که هر گونه بدی از من دیدند به بزرگواری خودشان مرا ببخشند و به همسنگران وصیت می کنم که در مدرسه با قلم خود ضربه دیگری به دشمن بزنند و با درس خواندشان این سنگ را حفظ کنند و علاوه بر این، مهم هم آنکه جبهه های نبرد را پر کنند و این را بدانند که امام عزیزمان فرمود: امروز رفتن به جبهه ها از اهم واجبات الهی است، درس را در هر مکان و در هر زمان می تواند خواند و آنچه که الان باید بیشتر به آن اهمیت داد؛ دفاع از اسلام و قرآن می باشد و اگر خدای ناکرده اسلام از دست برود، به دست آوردنش سخت و غیر ممکن است.

خانواده گرامی ام! با رفتن من هیچ ناراحت نشوید و بدانید که جز راه حق راه دیگری را انتخاب نکرده ام و تنها از این طریق توانسته ام حق فرزندی خود را ادا نمایم تا شما را در دنیا و آخرت رو سفید گردانم. خوشحال باشید از اینکه توانسته اید امانت خود را به خوبی به صاحبش برگردانید، عزاداری نکنید و مجالس سنگین بر پا نکنید که راضی نیستم چون امام حسین (ع) بعد از شهادتش نه مجلس داشت نه عزاداری.

مادر عزیزم! ای زینب زمان و شیر زن ایران و اسلام! بر تو و امثال تو افتخار می کنم. گرچه می دانم نبودم برای سخت است ولی قبول کنید که امانت را باید به صاحبش برگرداند و به دیار یار شتافت. ای مادر مهربانم! که برایم زحمت ها کشیدی و چه خواب هایی را که بر خود حرام کرده ای تا مرا بزرگ کنی، امیدوارم سلام گرم مرا که از اعماق قلبم سرچشمه می گیرد قبول کنی. گریه و زاری نکن، غم و اندوه به خود راه مده و لباس عزا بر تن مپوش. نکند که دشمنان ما با دیدنش خوشحال شوند. خوشحال باش از اینکه توانستی فرزندت را خوب تربیت کنی و آن را در راه اسلام هدیه کنی، مادرم می دانم که با رفتن من چقدر ناراحت می شوی و حق داری چون مادری و قلب مادر هم مهربانترین قلبهاست.

خدمت پدر گرامی سلام علیکم، امیدوارم که سلام گرم مرا پذیرا باشی و از شما تشکر می کنم که مرا به مدرسه فرستادی تا از این طریق توانسته ام راه حق و باطل را بهتر بشناسم و ادای تکلیف کنم. امیدوارم از اینکه قبلاً از دستورات نافرمانی کرده ام مرا ببخشید تا از این طریق بتوانم در جهان ابدیت سعادت مند گردم. خدمت برادران گرامی ام سلام علیکم، امیدوارم که سلام گرم مرا پذیرا باشید و از شما می خواهم که در راه یاری اسلام و قرآن کوشا و راه شهدا را ادامه دهید و نگذارید که سلاح گرم آنها بر زمین بیافتد. فرزندان خود را آن طوری که باید تربیت شوند تربیت کنید تا هر کدام آنها فرد مفیدی برای جامعه شوند و ادامه دهندگان راه شهدا باشید.

و سلام خدمت شما خواهران مهربانم، از شما می خواهم که حافظ خون شهدا با حفظ حجاب خود باشید و به خدمت کلیه خواهرانم توصیه می کنم که چادرهای سیاهشان از قطره خون شهیدی که بر زمین می چکد کوبنده تر است پس با حفظ حجاب حافظ خونشان باشید و همانند زینب (س) مقاوم و استوار باشید و زینب گونه زندگی کنید تا شهدا از شما خشنود باشند. به امید فتح نهایی لشگریان اسلام و طول عمر حضرت امام.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - دوستدار شما: سید کمال سیدی اندی



شهدای دانش آموز

## سید نورعلی سیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید نورعلی سیدی در ۱۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم معتمدی و پدرش سیدگت آقا سیدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید نورعلی سیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۸ عملیات کربلای ۱۰ منطقه کردستان بانه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اندی کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## سید نورعلی سیدی

بسم الله الرحمن الرحيم - اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

« مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »

برخی از مومنان بزرگ کسانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند تا بر راه خدا شهید شدند و برخی به انتظار مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر نداده اند. با سلام و درود به منجیان عالم بشریت، انبیاء الهی و علی الخصوص حضرت محمد بن عبدالله (ص) و با درود به جانشین به حق او که در دامان پر مهر پیامبر گرامی اسلام تربیت می شود و درس مقاومت و شهامت و شهادت طلبی را در دانشگاه او می آموزد و در آخر به شهادت می رسد، او در کعبه (خانه خدا) متولد می شود و در مسجد (خانه خدا) به شهادت می رسد، که تاریخ جز این سراغ ندارد، و با درود به امام بزرگوار مهدی موعود (عج) او که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، و درود بر نائب به حق او امام امت، ... ای مردم! بدانید که سعادتمند آن کسی است که ترک گناه می کند و از همه امیال دنیوی و مادی با رضایت خداوند بزرگ می گذرد، آنان که در دنیا همیشه طالب این بوده اند که خداوند از آنها راضی باشد، امروز وقت آن است که به سوی خدا بشتابند، آنهایی که یک عمر با افسوس به امام حسین (ع) می گفتند: (یا لیتنا کنا معک - ای کاش در صحرای کربلا با تو بوده ایم) درنگ نکنند که دیر است، در کربلای ایران پا در رکاب حسین زمان شرکت جویند.

دنیا برای آن انسان هایی که طالب لقاء دوست و رفیق هستند همانند زندان است و فقط می توان با تقوا میله های فولادین و ضخیم او را شکست، آنان که دنبال گناه می روند و اوامر الهی را زیر پا می گذارند و از دستورات الهی و پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین مخالفت می کنند اگر توبه نکنند هیچ وقت به رستگاری نخواهند رسید. نماز نخواندن، روزه نگرفتن، انقلاب و اسلام را حمایت نکردن و از هر طرف به این انقلاب الهی ضربه زدن افتخار و رشادت نیست، بلکه حمایت کامله از مقام رهبری و ولایت فقیه کردن جزء رستگاری است، آنانکه مخالف ولایت فقیه و رهبر عظیم الشان هستند کافرند و کافران جایشان در قعر جهنم است.

راهی را که من انتخاب کرده ام آگاهانه بود و هیچگونه قید و بندی مرا نمی تواند از این راه به بیراهه بکشاند، از خداوند متعال خواستارم مرا همچنان در این راه استوار بدارد و شهادت در راه خود را نصیب کند. منافقین کور دل بدانند که اگر بخواهند به این آتش بازی ادامه دهند در اصل گام های نابودی خودشان را برمی دارند، به دامان اسلام و ولایت فقیه برگردید که سعادت دنیا و آخرت را خریده اید و لطف خدا شامل حال شما شود. و شما ای مردم! در مقابل توطئه های همه کسانی که می خواهند به این انقلاب ضربه بزنند از هر قشر و گروهی که باشند استوار و محکم بایستید و نقشه شان را نقش بر آب سازید. پیروزی انقلاب در اصل جدا کردن خط شیطان از خط خدا بود. آنان که توانستند انقلاب و مصیبتش را تحمل کنند جزء یاران خدایند و آنان که هنوز هم که هنوز است از انقلاب حمایت نمی کنند بلکه جاهلانه و عالمانه به این انقلاب ضربه می زنند شیطان هستند. انقلاب مانند رودی خروشان به پیش می رود و خار و خاشاک را کنار می زند و تفاله هایش را دور می ریزد، دیگر وقت سالاری کردن بر مردم گذشت، دیگر طاغوت رفت و فرشته آمد، مردم از شیطان دور شوید و به خدا برگردید. سعادت در وحدت شماسست، سعادت در اطاعت شما از ولایت فقیه است و رستگاری در اطاعت اوامر الهی می باشد.

ای مردم! فرزندانان را طوری تربیت کنید که وقتی بزرگ شدند سربار جامعه و یک فرد انگلی و لابلالی و مهره هرز شده اجتماع نباشند، وقتی بزرگ شدند بر شما داد نکشند و سیلی به صورت شما نزنند، قمار نکنند، خیانت نکنند، یعنی هیچ عمل حرامی را حلال و هیچ حلالی را حرام جلوه ندهند، انسان باشند و طاعات به جای آرند، نماز بخوانند و خدای را در همه حال یاد کنند، جهاد را فراموش نکنند که «الْجِهَادُ عَزَّ الْإِسْلَامُ» (عزت اسلام در سایه ی جهاد است).

## سید نورعلی سیدی

در لباس های غربی رفتن و مُدهای غربی را مخلوط با شخصیت الهی کردن افتخار نیست، بی شرمی است. بی حجابی یا بد حجابی کردن و با یک حالت زشت و ننگین در اجتماع ظاهر شدن افتخار نیست، ملعبه و بازیچه نامحرمان و مورد چشم چرانی های آنان قرار گرفتن افتخار نیست، بلکه فاطمه وار زندگی کردن و فاطمه وار اطاعت کردن افتخار است و تو ای مادر! وظیفه ای بس خطیر داری که از دامان تو انسان به معراج می رود و از دامان تو انسان جنایت کار و به اسفل السافلین واصل می شود، پس فرزندانان را طوری تربیت کنید که معراجی شوند و وقتی که از دنیا رفتید بگویند خدا رحمتشان کند فرزندان خوبی تربیت و تحویل اجتماع دادند. اگر میخواهید آیندگان بر شما درود فرستند؛ تقوای الهی پیشه کنید و دستورات اسلام را سهل نگیرید. مواظب توطئه های منافقین و مستکبرین باشید، آنان می خواهند فرزندان شما را به اسم تمدن و تجدد و به اسم اینکه او جوان است و دارای اعتقادات و شور و احساسات جوانی، به بیراهه بکشانند. از هر کس که مخالفت می کند چه با زبان و چه با عمل، چه جاهلانه و چه عالمانه در مقابل او بایستید و به آنها بفهمانید که انقلاب ما الهی است و رهبر ما خمینی است.

افتخار امروز و فرdahای جوانان در راز و نیاز با خداوند و ناله های شبانه روزی و نمازهای واجب و مستحبی را بجا آوردن و مخلصانه اطاعت کردن از اوامر ولایت فقیه و جهاد کردن است، به ریسمان الهی چنگ زیند و هرگز متفرق نشوید، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» که پیروزی در وحدت و اتحاد شماست. ای امت شهید پرور! ای امت مقاوم ایران! همچنان در راه خداوند پایدار باشید و آنچه که دارید در راه خدا انفاق کنید، اگر چنین نمایید خداوند همیشه شما را یاری می دهد، از خدا بترسید و همچنان و در همه حال بیاد او باشید، خدای ناکرده کاری را برای هوا و هوس انجام ندهید، در اعمالتان ریا نباشد و فقط خدا را در نظر بگیرید و اگر این چنین نکنید مورد خشم و غضب خداوند قرار خواهید گرفت و فردای قیامت باید جواب گوی خون شهیدان باشید. آنان که در راه خدا جهاد می کنند، چه با اموال و چه با جان ها، همانا آنان، آری آنان رستگاران دو عالمند و آنها فردای قیامت پیش خداوند و ائمه رو سفید و نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود. در همه حال مواظب توطئه منافقین باشید که زبانشان با قلبشان توفیر دارد، فریب شعارهای آنان را نخورید، آنها نمی فهمند، مواظب باشید که جوانان را گمراه نکنند، فکر و مغز جوانان شما را ندرزند و با هم متحد باشید، در کارها کارشکنی نکنید، وحدت کلمه داشته باشید که «ید الله مع الجماعة» (دست خدا با جماعت است) و از همه بالاتر مواظب اعمال و رفتار کسانی که خودشان را از مقام معظم رهبری بالاتر می دانند و به اصطلاح نهر و انیان؛ قاسطین و مارقین و ناکثین هستند باشید که ضربه آنها از ضربه دشمن روبه رو سخت تر است. باز تکرار می کنم که به یاد خدا باشید و خدا را در کارهایتان ناظر بدانید نه تمایلات نفسانی و شیطان و مخلوقات را. امروز هر کس به جبهه می رود برای نفع مادی نمی رود و من با آگاهی این راه را انتخاب نمودم ام با آنکه می دانستم خطرهای زیادی دارد، اما توکل به خدا کردم و راهی دیار عاشقان شدم و اگر هر کس از شما خواستار رستگاری می باشد باید در قید و بند مادی نباشد که هر چه انسان به مادیات و دنیا بیشتر دل ببندد از خدا بیشتر فاصله می گیرد و بالعکس هر کس بیشتر متنفر باشد به خدا نزدیکتر است.

بترسید از حرفهایی که گناه دارد و ناچار باید در قیامت جوابگو باشید، به فکر خانواده های شهداء و اسرا و مفقودین و دیگر مصیبت دیدگان جنگ تحمیلی باشید، غیبت همدیگر نکنید، به یکدیگر پرخاش نکنید، تهمت نزنید، خوش رفتار باشید، امر به معروف و نهی از منکر در رفع فساد اخلاقی و اصلاح جامعه یادتان نرود که اگر چنین نکنید روح شهداء را آزرده کردید، و قلب آقا امام زمان (عج) را ناراحت کردید و همیشه متوسل به قرآن و ائمه هدی (ع) باشید که چنین اعمالی ذخیره های قیامت ما هستند. ای امت شهید پرور! همچنان ادامه دهنده راه عزیزانی باشید که در راه خدا شهادت می رسند، کمک های بی دریغ شما را ما نمی توانیم ارزش آن را توصیف کنیم، خدا خودش در قیامت به شما اجر می دهد.



## سید نورعلی سیدی

نا امید نباشید، مقاوم باشید که پیروزی در همه حال با شماست، بیاد قیامت باشید و یاد خدا را فراموش نکنید که در غیر این صورت بیاد شیطان هستید، اگر می خواهید شهداء از شما راضی باشند راه آنها را ادامه دهید. پدر و مادر عزیزم! اگر به درجه شهادت نائل آمدم دیگر در کنار شما نیستم، مادرم هر موقع که سر سفره می نشینی می دانم که یاد من می کنی، به اتاق خوابم می روی و از جدایی من و خود گریه می کنی، اما مادرم و پدرم! بدانید که سعادت فرزندان در شهادت او بود، آنان که مصیبتی بر آنان وارد می شود می گویند: همانا ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، اگر قرار است که از این دنیا برویم چه بهتر که با مرگ سرخ برویم و جان، این امانت الهی را به صاحب اصلی آن یعنی خداوند خالق برگردانیم.

پدر و مادر عزیزم! همچنان به یاد خدا باشید و خدا را شکر کنید که چنین فرزندی را تحویل دین او داده اید، ناراحت نباشید که فردای قیامت رو سفید هستید، هر گاه دلتان گرفت در گوشه ای خلوت گریه کنید و عقده های دل را بخاطر جدایی من خالی نکنید بلکه برای آن خانواده ای ناله بزنید که مفقودالاثَر دارد که شما از این امر مستثنی نیستید (یعنی شما خودتان مفقودالاثَر دارید به یاد شهید حمید امیری اندی) آفرین بر شما که مقاوم و استوار هستید، بر رحمت های بیکران خداوند امیدوار باشید که بسیار کریم و لطف کننده است. بیاد ابا عبدالله الحسین و کلیه یارانش ناله کنید که ما هر چه داریم از نهضت کربلا داریم، ما درس شهادت را از حسین (ع) سرور شهیدان آموخته ایم و باید مثل او به شهادت برسیم، انشاءالله که خداوند این لیاقت را همراه با عشق به خودش به من عنایت فرماید ان شاءالله.

پدر و مادر مهربانم! امیدوارم که همچنان در راه خداوند پایدار و محکم باشید تا آنکه لطف خداوند همچنان سایه اش بر سر مسلمین مستدام باشد، خداوند کسانی را که در راه او قدم برمی دارند دوست دارد و الطاف و بخشایش کریمه اش را بر چنین بنده ای نازل می کند و در راه خدا گام برداشتن شیرینی و لذتی است که هر کسی نمی تواند او را درک کند مگر کسانی که پاک باشند و خود اهل دیار عشق و دوستی خداوند و ائمه (ع) باشند. پدر و مادرم! نمی دانم سرنوشت ما با چه خواهد کرد اما اینقدر می دانم که در این راه اگر به شرف شهادت نائل آیم عاقبت با سعادت خواهم داشت، اینقدر می دانم راه همان راهیست که رسول خدا (ص) با انجام آن ربانیت را می پذیرد و جان و مایه و جودی خویش را در این راه فدا می کند. پدر و مادر عزیزم! می دانم که فرزند عزیز است، آن روز که داشتم می رفتم گریه می کردی، از گریه تو من نیز گریستم و از گریه تو دلم اگر زیاده نگفته باشم درد گرفت و آنقدر ناراحت بود که هر وقت به یادش می افتادم بغض گلویم را می گرفت اما نتوانسته ام گریه کنم. پدر و مادر عزیزم! امروز و فرداها و در هر زمان، گام برداشتن در راه خدا افتخار است. دوست داشته باشید کسانی را که در این راه قدم برمی دارند. این طائفه انسانها با آن طائفه ای که اوامر و دستورات و احکام خداوند را زیر پا می گذارند کلی فرق دارند، آنها در راه خدا کار کردن را افتخار و شرف می دانند، دسته ای دیگر برای شیطان و طاغوت فعالیت کردن را عزت می دانند، آنهایی که خدا را پذیرفته اند باید سختی ها را تحمل کنند، انسان های مومن دنیا را زندان می دانند اگر در این دنیا خوشی نمی بینند در آن دنیا جاویدانند، اگر در این دنیا مصیبت داشته باشند در آن دنیا سربلند هستند، اما آنان که همیشه مشغول گناه کردن هستند، اطاعت شیطان می کردند، دل به دنیای چند روزه خوش کردند و فکر می کنند در راه خدا گام برمی دارند، تن به جهاد نمی دهند، روزه نمی گیرند، نماز نمی خوانند، رفتار و اخلاق اسلامی ندارند، به انقلاب اسلامی و کلیه شئونات پشت پا می زنند، تهمت می زنند. باشد که در آخرت به عذاب بسیار دردناک الهی معذب شوند و هر لحظه از خداوند بخواهیم که ما را از آنها قرار ندهد. پدر و مادر عزیزم! من نمی توانم شاهد شهادت دوستان و آشنایان باشم و خود زنده باشم، شهادت همه دوستان غم و دردی عمیق در دلم گذاشت، تحمل جدایی سخت است و تحمل از دست دادن دوست سخت است، اما از طرفی مایه افتخار است -

«۲۶۶»

## سید نورعلی سیدی

- و اما آنچه که مرا بیشتر متأثر کرد و هر غروب دلم گرفته می شود شهادت برادرم (رعیتی) بود شاید درک این مشکل برای همه ممکن نباشد که چقدر به او علاقه داشتیم، او یک انسان دیگر بود، عاشق بود گرچه خودم از عاشقان نبوده ام اما او را دریافته بودم، دوستدارم حقیقتی را برای شما ذکر کنم، حقیقتی از «مهران شهر مظلوم»؛ آن روز که او مجروح شد چون تا حدودی او را درک کرده بودم خیلی ناراحت بودم اما بروز نمی دادم تا دوستان دیگر ناراحت نشوند، دو شب را به ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین جهت شفایش متوسل شدم و مبلغی بمقدار ۳۰۰ تومان جهت صدقه او در نظر گرفته ام، وقتی خبر این عمل من به گوشش رسید گریه کرد. امروز و فرداها و همه زمان ها باید برای چنین انسان هایی درد کشید، آنان ذخیره ها و الطاف خداوند در روی زمین هستند، قلبشان را نباید آزد، باید آنان را گرمی داشت.

پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم! شما را به بندهای زیر توصیه می کنم :

۱. در روز شهادت من گریه نکنید و اگر دلتان تنگ شد در خلوت گریه کنید و در انتظار عموم گریه نکنید، نکند که دشمنان شاد شوند.
۲. مواظب باشید که اکیدا در تشیع جنازه من و تشکیل مراسم سوم و هفتم و چهلم و سالگردها از احکام اسلام تخلف نشود، حجاب را حفظ کنید و دوستدارم در تشکیل مراسم من گناه نباشد.
۳. سلام مرا به دوستانم برسانید و بگویید که راه مرا ادامه دهند و دعای کمیل یادتان نرود.
۴. اعلام کنید از همه کسانی که بر گردن من حقی داشتند مرا ببخشند و برای من طلب مغفرت و رضایت خداوند کنند و اگر بد اخلاقی کرده ام مرا که انشالله می بخشند.
۵. سلام مرا به کلیه افراد بسیج محل برسانید و بگویید که اگر می خواهند که من از آنها راضی باشم و اگر خداوند رضایت فرمودند که شفاعتشان را کنم راه مرا ادامه دهند.
۶. اگر مفقودالاثرا شدم، هیچگونه ناراحت نباشید و دل را بیاد خدا استوار دارید و درد را با دواى تحمل و مقاومت درمان کنید، گرچه می دانم که مفقودالاثرا دارید و خدا صبرتان دهد انشالله.
۷. مدت ۳۵ روز برای بنده روزه و نماز قضا اعم از یومیه و آیات بخوانید. جمعا نماز ۳۵ روز و نماز آیات پنج بار برای خورشید گرفتگی و پنج بار برای ماه گرفتگی اقامه کنید.
۸. مزار مرا خیلی ساده تزئین کنید و مرا در کنار شهدای محله دفن کنید و هر جمعه بر سر مزارم بیایید و برای من فاتحه ای بخوانید.
۹. از شما پدر و مادرم و کلیه افراد خانواده معذرت می خواهم که نتوانسته ام برای شما فرزند و برادر خوبی باشم، به راستی که پدر و مادرم دلم می خواست عصای دست پیری تان شوم و زحمات شما را جبران کنم.
۱۰. جلسات و مراسم سوم و هفتم و چهلم و سالگردها را پرخرج نگیرید که جدا من راضی نیستم.

والسلام علی من التبع الهدی

سید نورعلی سیدی

بتاریخ: فروردین ماه سال ۱۳۶۶





شهید دانش آموز

## رضا سینایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا سینایی

رضا سینایی در ۲ اسفند ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام لیلا جلودار و پدرش شهیدعلی سینایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بدر و آزادی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا سینایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۲۳ منطقه دهلران - موسیان (مجروحیت) - شهادت بیمارستان گلستان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار گله محله شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۶۸»

## رضا سینایی

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا »

سوگند به نفس (ناطقه) انسان و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیرش را الهام کرد و رستگار شد آنکه پاک کرد آن را از گناه و هر که پلید گردانید، زیانکار شد. قرآن کریم

عذرم بپذیر و جرم بذیل کرم بپوش

خدمت شما مادر عزیز، برادران و خواهرم سلام علیکم؛ امیدوارم که همیشه صحیح و سالم بوده و از جور زمانه هیچ منالید و همیشه در سختی ها به خدا پناه برید که تنها اوست که پشتیبان صابران است. مادرم! تصمیم گرفتم که در این اواخر عمر نکاتی را که احتیاج به گفتن است با سخنان در هم و ناموزون برایت بر صفحه کاغذ آورم، هر چند که می دانم نمی توانم حق مطلب را ادا کنم. مادرم! جریان کربلا را که خوب می دانی، امشب شبه چهارم محرم است و امام حسین به دعوت اهالی کوفه و بخاطر مسائلی مراسم حج را نا تمام رها کرده و به سوی کوفه حرکت می کند ولی بعدا آنها پشت به امام کرده و سفیر امام را در میان دشمن تنها گذاشتند و مابقی ماجرا ... اما منظور اینکه، انقلابمان جواب به ندای « هل من ناصر ینصرنی » حسین است، ما ملت ایران به ندای رهبر انقلابمان جواب داده و حال اگر در این بهبوهه جنگ با تمام فشاری که دشمنان به انقلابمان می آورند اگر با مسائلی مانند اینکه چرا جنگ؟ چرا این همه شهید؟ مجروح؟ اسیر؟ و هزاران چرای دیگر، بجای اینکه بخواهیم انقلابمان را یاری کرده باشیم با گفتن این « چرا » خود سنگی خواهیم بود در مقابل و زیر چرخ این انقلاب. مادرم! بدان که از این نکته نیز غافل نیستم که دشمنان اصلی مان در داخل خودمان هستند که یا نمی شناسیم و یا اگر می شناسیم آنچه که از دستمان بر می آید نمی توانیم بکنیم آنهایی که باعث گرانی برنج، گوشت و وسایل ضروری این مردم محروم می شوند، آنهایی که در ادارات و غیره که کار در یک لحظه انجام می شود به فردا واگذار می کنند و با مسائل پوچ و کاغذ بازی باعث اذیت این مردم و این ملت مسلمان می شوند، اینان هستند دشمنان واقعی مان. پس بیاید و مواظب باشید که ناخودآگاه با حرکات و صحبت هایمان، خودتان در صف دشمنان این انقلاب قرار نگیرید. مادرم! نمی خواستم این مطلب را بر کاغذ بیاورم ولی چه کنم که این افکارم هست که بر قلبم حکومت می کند و منظور اینکه یک وقت در صف کوفیان قرار نگیرید. مادرم! می دانم که از جور زمانه چه می کشی ولی این را بدان که خداوند مهربان هر که را بیشتر دوست دارد بیشتر او را آزمایش می کند و با سختی ها او را می آزماید پس اگر حیات آخرت را می خواهی و اگر ملاقات حضرت رسول (ص) را می خواهی و اگر دیدار حضرت فاطمه (س) و زینب (س) را می خواهی، اگر زیارت حضرت رقیه (س) را می خواهی که جانم به قربانش که بعد از واقعه کربلا چه بر سرش آمد و چه مصائبی را همراه با عمه گرامی اش کشید، باید شکیبایی باشی و صبر کنی و غم روزگار را تنها به خداوند بگویی و از او یاری بجویی که خداوند با صابران است. مادرم! از تو می خواهم که مرا ببخشی و مرا عفو کنی که بسیار قلبت را شکسته ام و غرور جوانی این اجازه را به من نداد که در زندگی غمخوار تو باشم. برادران و خواهرم! از شما می خواهم که صبور باشید و مرا ببخشید و به جای این دنیا زندگی آخرت را طلب کنید و در همین جا بعد از عرض ادب خدمت کلیه فامیل و دوستان و آشنایان می خواهم که مرا حلال کنند و مرا ببخشند و آن اینکه از خدا و حیات آن دنیا غافل نباشند. همگی تان را به خدا می سپارم به امید دیدار و زیارت مولایمان حضرت علی (ع) و اباعبدالله الحسین.

۵ محرم الحرام مصادف با شب پنجشنبه

مورخه: ۶۵/۶/۱۹ - رضا سینایی



شهادت آموز

## صادق شاکری

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صادق شاکری  
صادق شاکری در ۱۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان  
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شازده رحیمی  
و پدرش مهران شاکری پرورش یافت.  
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آزادی و حاجی ایمانی با موفقیت و جدیت  
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در  
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و  
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

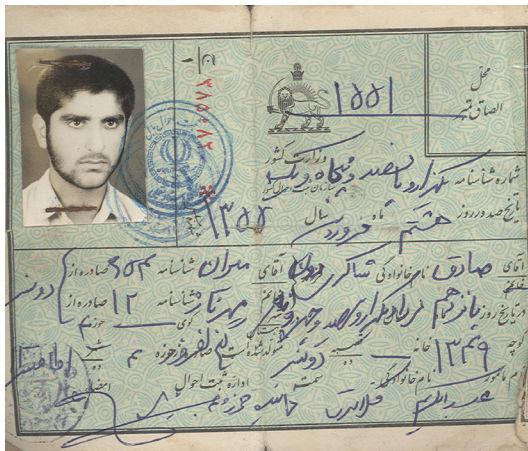
شهید صادق شاکری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که  
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴  
منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار  
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دونه سر  
شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان  
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۷۰»

## صادق شاکری

خواهر شهید: شهید همیشه سر وقت نمازش را می خواند بسیار مهربان بود و روحیه لطیفی داشت. به همه احترام می گذاشت در مسجد محل حاضر می شد و هر هفته نماز جماعت می رفت. تمام واجبات را انجام می داد و از محرمات پرهیز می کرد. عاشق امام و انقلاب بود و بسیار تقوا پیشه می کرد.

برادر شهید: برادرم عاشق جبهه و جنگ بود. بیشتر اوقات را در پایگاه بسیج و محل بود و همکاری می کرد لذا چون سن برادرم کم بود پدرم اجازه رفتن به جبهه را به او نمی داد. روزی بدون اطلاع پدرم در سپاه برای اعزام به جبهه ثبت نام کرد. شب قبل از رفتن تمام وسایل مورد نیاز را جمع کرد و صبح زود از خانه زد بیرون. هنگام رفتن پدرم همیشه بعد از اذان صبح به مغازه می رفت بیدار بود و از او پرسید کجا می روی؟ برادرم گفت: می خواهم به حمام بروم. پدرم چیزی نگفت و او رفت بعد فهمیدیم که او به جبهه رفت و پدرم وقتی شنید تعجب کرد و کلی خندید.



### بسم تعالی

بسم الله والستین برادرم عاشق جبهه و جنگ بود و بیشتر اوقات را در پایگاه بسیج و مسجد محل بود و همکاری داشته است لذا چون سن برادرم کم بود پدرم اجازه رفتن به جبهه را به او نمی داد روزی بدون اطلاع پدرم در سپاه برای اعزام به جبهه از طرف بسیج ثبت نام کرد. شب قبل از رفتن تمام وسایل مورد نیاز را جمع کرد و صبح زود از خانه بیرون رفت هنگام رفتن پدرم همیشه بعد از اذان صبح به مغازه می رفت بیدار بود و از او پرسید کجا می روی؟ گفت: می خواهم به حمام بروم پدرم چیزی نگفت و او رفت بعد فهمیدیم که او به جبهه رفت و وقتی شنید تعجب کرد و کلی خندید \*

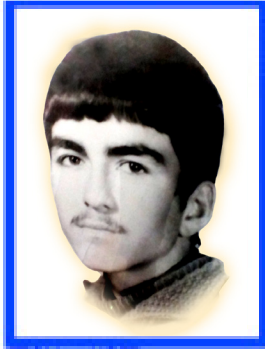
امضاء نویسنده خاطره: محمد ابراهیم زاده صفحه: ۱

آیا دارد  پایان

۱۱/۱۱/۰۱ اس. ک. ۸۰/۲/۱۷ - ۱۰۰۰۰۰ (خ)

محمد ابراهیم زاده

۱



شهدای دانش آموز

## علیرضا شامخی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا شامخی

علیرضا شامخی در ۱۶ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا باباعلیزاده و پدرش یوسف شامخی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شهیدچمران رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا شامخی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۰ عملیات مطلع الفجر منطقه گیلانغرب در اثر اصابت تیر راست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شایستگان امیر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

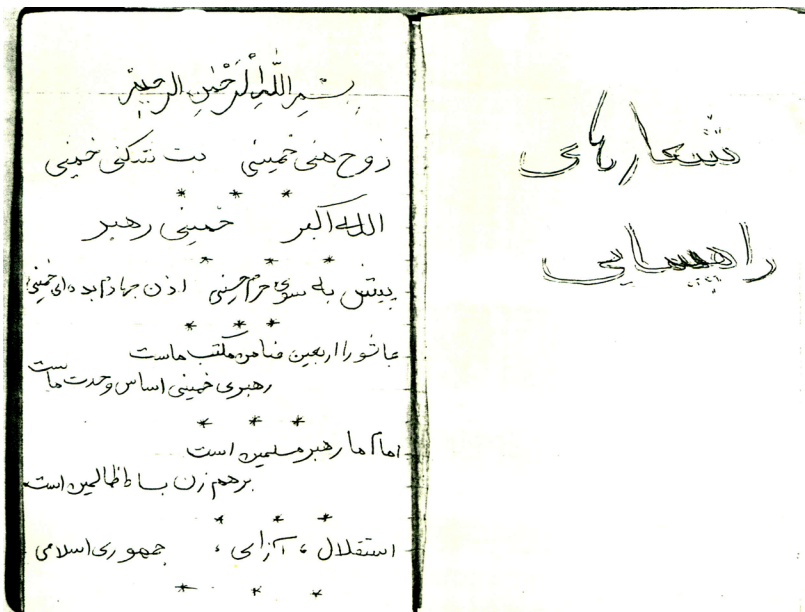
«۲۷۲»

## علیرضا شامخی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود به حسین عصرمان و رهبر کبیرمان امام خمینی. از وقتی که جنگ اسلام و کفر توسط حزب بعث به هبری صدام مزدور و با حمایت آمریکای جنایتکار آغاز گردید با خودم گفتم همان مکتبی که با دست خالی و با قلبی سرشار از ایمان و خلوص نیت که شاه خائن را به زباله دان تاریخ انداخت با همان اتحاد پولادین خود می تواند این صدام خائن را از خاک کشور اسلامی مان بیرون اندازد. من از اینجا خدمت پدر و مادر و خواهران و دوستانم سلام عرض می کنم و نسبت به بدی هایی که در حقشان کرده ام امید بخشش دارم و از خداوند می خواهم تا شما را یاری کند تا آنچه که در توان دارید در راه اسلام عزیز به کار برید و به من توفیقی عطا کند که شکرش را بجا آورم. خدایا از سر گناهی که بر خلاف میل تو و اسلام تو مرتکب شده ام در گذر. خدایا این آزمایش را که بر سر راهم مقرر داشتی بسیار بزرگ است. خدایا مرا در جوار ایمان آورندگان راحت ملحق ساز. خدایا مرا نیز از فیض شهادت محروم نفرما. در آخر توفیق عمل و هدایت شما را از خدا خواهانم. درود بر رهبر سازش ناپذیر انقلاب اسلامی.

والسلام







شهید دانش آموز

## شیرآقا شاه بابازاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شیرآقا شاه بابازاده شیرآقا شاه بابازاده در ۸ مهر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه حسینی و پدرش علی آقا شاه بابازاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شهید بهشتی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید شیرآقا شاه بابازاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۰ عملیات رمضان منطقه بصره در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بنگر کلا شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## شیرآقا شاه بابازاده

بسم الله الرحمن الرحيم «انا لله وانا اليه راجعون» ما از خداییم و بسوی او هجرت می کنیم. اینجانب شیرآقا بابازاده که برای جنگ حق علیه باطل اعزام می شوم، از طرف خودم پدر خود را وصی خود و مادر را ناظر خود می دانم و از نظر قانون شرعی و اسلامی لایق این کار می دانم و بعد از آنها برادر خودم شهید ... را وصی و محمود را ناظر خود قبول دارم و از آنها می خواهم در مقابل هر خیانت کار و ستم کار بایستند و گول هر کس و ناکس را نخورند و همیشه حق رفتار کنند و در مجالس مذهبی شرکت کنند و مردم را به راه خیر و راه الله دعوت کنند، با برادران دینی و اسلامی خود وحدت ببندند، نگذارند افرادی بیایند این بسیج را منهدم و نابود سازند و تفرقه بین خود ایجاد نکنند. شما بسیجی ها و دوستان انجمن اسلامی حسین سمنانی، برادر خودم شهید الله و قاده علی امینی و همت و محمد بابازاده، محمد، حمید و مختار و جعفر... به علت اینکه وقت ندارم نمی توانم تک تک شما را نام ببرم، شماها نگذارید خون میلیون ها شهید به خون خفته را افرادی فرصت طلب بیایند با هزار حقه و حیله خود وسیله خود قرار دهند، این قربان بابا زاده و علی ذوالفقاری به گردن شما حق دارند شماها بایست به خانواده های شهید و دیگر شهیدان احترام بگذارید، شما باید ستم و الگوی جامعه باشید. مملکت ما کشور ما انقلاب ما با از دست دادن یکصد هزار کشته و ششصد هزار زخمی، انقلابی در سال ۵۷ کرد و در ۵۷/۱۱/۲۲ به پیروزی رسید. با خون دادن های بهشتی، مطهری ها، منتظری ها، مدنی ها و دستغیب ها انقلابمان را اسلامان را مستحکم تر و بهتر کردند، هر چه شهید بدیم وحدت مردم بهتر و بیشتر می شود، این انقلاب ما یک انقلاب خدایی و الهی است. ما همه سرباز صاحب الزمان ارواحنا له الفدا هستیم و انقلاب ما را او نگهداری می کند و مواظب تمام کارهای ما است و هر قدمی که برمی داریم او می بیند.

خداوند تبارک و تعالی هر چه زودتر ابرقدرتهای شرق و غرب را نابود کند و دستشان را از سر ملت مظلوم در هر بلاد اسلامی که زندگی می کنند قطع و به گورشان نزدیک کند و همچنين صدام نوکر آمریکا و منافقین داخلی و خارجی را نابود کند. پروردگارا ظهور بقیه الله الاعظم را هر چه زودتر نزدیک بفرماید و قلب ما را با ظهورش روشن و منور بگردان.

برادرها شما اگر قدری سهل انگاری در کار خود که برای رضای خود باشد کردید، مدیون شهدا هستید. شما باید همیشه آماده نبرد با کفار جهانی و دشمن اصلی ما آمریکا و عاملین شان باشید. خیال نکنید فقط آمریکا دارد ضربه به انقلاب اسلامی ایران می زند، بلکه همین منافقان داخلی شهرتان، کشورتان و محلستان که به اسم اسلام من و تو را فریب می دهند با یک آیه قرآن خواندن و با یک شعار اسلامی دادن، مواظب خودتان باشید کاری نکنید که در موقع عمل خیر ضعف بر شما ایجاد شود که به قول حضرت علی (ع): این دنیا مثل یک لاشه گندیده می ماند که سگها دارند از آن لاشه استفاده می کنند و حتی در موقع خوردن لاشه، همدیگر را تکه و پاره و نابود می کنند. دنیای ما همین است، مال جمع کردن دیگر فایده ای ندارد، مقام فایده ای ندارد، ثروت فایده ای ندارد. خداوند در آن دنیا انسان را با معیارهای تقوا کمال و فضیلت، پاکی و اسلام دوستی، با ایمان، با اسلام، با خدا، می پذیرد آنهایی که برای ثروت سنگ ثروت و دیگر مادیات را به سینه می زنند آنها جمعی جهنمی هستند و جایشان دوزخ است. سعی کنید با هم برادر و با هم وحدت داشته باشید، بسیج حرف نباشید، بسیج سخن نباشید، بسیج عمل باشید. با یک عکس دادن و چند تافتوکی این بسیج نیست، کتاب های اسلامی را در جلسات خواندن و یاد گرفتن این بسیج است و راه را از چاه تشخیص دادن این کار خوب است که در بن بست گیر نکردن آن کسی که انسان واقعی است.



## شیرآقا شاه بابازاده

اگر دیدید کسانی در بین شما توطئه می کنند حتی پدر یا برادر شما و حتی هم محلی شما باشند فرقی ندارد، یکبار تا چهار بار امر به معروف کنید و گرنه آنها را به مقامات بالا تحویل دهید تا به مجازات اعمالشان برسند، شما باید شبها در محل کشیک بدهید، پاسداری در شهر و ده باید در متن شما پیاده شود.

این دزدان که شبها مردم خواب هستند لوازم احتیاجات را جا می زنند یا دزدی می کنند و وسایل دیگر را که قاچاق به منزل خود حمل می کنند این وظیفه شماست که جلوییشان را بگیرید و به داسرای بابل تحویل بدهید تا مظلوم از حق خود برخوردار شود و هم ضربه به انقلاب نباشد هم ضربه به مردم. لیکن افرادی که صلاحیت بسیج بودن و انجمن بودن را ندارند به هیچ وجه در بین خود نیاورید اگر این ها در بین تان رسوخ کنند مثل بمب تی ان تی شما را منفجر می کنند، اگر عمر خود را در راه الله که همان صراط مستقیم است می خواهید صرف کنید که همان راه امام و پیغمبران است، به خدا قسم این ها را درون خود راه ندهید، با هم برادر باشید و با هم دوست باشید، هی به دیگران نبازید، هی این لغت مقام پرست را به برادران خود نگوید، شما چیزی را شنیدید نمی دانید در کجا به کار برید؟ و نمی دانید چه کسی مشرک است و چه کسی مسلمان؟ چه کسی مومن است و چه کسی منافق؟ در گوش شما کور خواندند چیزهایی خواندند ولی معنایش و مفهومش را به شما نگفته اند که در کجا ها باید به کار برود و بر سر چه افرادی باید این حرفها را زد، این حرف شما نشانگر این است که شما ضعف دارید. شما مطالعه چندانی ندارید و برخورد چندانی ندارید و تجربه در کار ندارید.

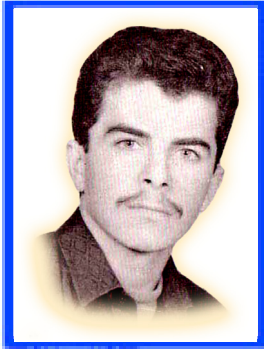
منافقین هزار چهره هستند که در بین شما توطئه می کنند در لباس ضیافت و در لباس اسلام ما را به بردگی خود می کشانند که بزرگترین بردگی، بردگی فکری است. بروید مطالعه کنید با قرآن آشنا شوید با ترجمه و رساله و کتاب مطهری، امام، بهشتی و دیگر مقامات مسئول انقلابی، اگر شما با هم برادر در یک صف قرار گیرید دشمن که از شما از همه لحاظ بزرگتر است اما از ایمان شما می ترسد وحشت دارد همه شما در خط امام و اسلام باشید. این رهبر عظیم الشان ما روح الله موسوی الخمینی را تنها نگذارید، گوش به حرف دیگران که باعث نفاق می شوند ندهید به هیچ گروهی یا حزبی جز حزب الله یا دیگر... حزب جمهوری اسلامی که هدف جز اسلام نیست وابسته نباشید. پیغمبر(ص) گفت: بعد از من هر حزبی و هر گروهی بیاید هدفش اسلام و قرآن باشد و گمراهی مردم نباشد آن حزب خوب است. و در آخر این کار خود را برای آمادگی به جبهه وظیفه شرعی و اسلامی خود دانستم که این را در خود احساس کردم ما هم وظیفه داریم در برابر اسلام و قرآن و محمد(ص) و امام عصر ما صاحب الزمان و نائب برحقش امام خمینی که در دنیا و آخرت جوابگویش باشیم. در آخر کتاب هایی که در خانه ماست مسئول آن برادر خود شهید الله و بعد از او محمود مسئول می باشد. این کتاب را خوب داشته باشید و مطالعه دقیق کنید تا با ایمان گردید و هر برادری که می خواهد مطالعه کند که افراد لایق و شایسته به نظر میرسند می توانند مطالعه کنند و تحویل بدهند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

درود بر خمینی رهبر عظیم الشان مسلمین جهان و درود بر شهیدان گلگون کفن ایران و صحرای کربلا که در برابر ظلم و ستم ایستادگی کردند و نور را از ظلمت و روشنائی را از تاریکی و مظلوم را از ظالم برتر تشخیص دادند. خداوند این پرچم اسلام را پایدار بدارد.

معلولین و مجروحین و مریض ها را شفا عنایت بفرماید. دست اجانب را کوتاه بگرداند.

«۲۷۶»



شهید دانش آموز

## ادریس شاهواری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ادریس شاهواری  
 ادریس شاهواری در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نصیبه علی نتاج و پدرش ابوالقاسم شاهواری پرورش یافت.  
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آهنگر کلا رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.  
 شهید ادریس شاهواری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش به گردن و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلای غربی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.  
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## ادریس شاهواری

بسم الله الرحمن الرحيم - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ - فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ « جان باختگان راه خدا را مرده میندازید بلکه زندگاند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند و در ازاء آنچه خدا از فضلش به آنان داد شادمانند.

با درود فراوان بر ارواح طیبه برگزیدگان عالم و رهبران الهی و ائمه معصومین (ع) و بر ارواح مقدس شهدای اسلام و با سلام بر ابراهیم زمان یار و یاور ستمدیدگان حضرت امام خمینی (مد ظله العالی).

هرآنکه که ظالمی برای چپاول سرمایه های فکری و سیاسی و ایدئولوژیکی جامعه قد علم می کرد خدای تعالی با فرستادن سفیران شجاع و دلیر و متکی بر ایمان این ستمگران را به خاک مذلت می کشانید. با مطالعه سطحی دوران های گذشته دیدیم که همواره موسی در مقابل فرعون و ابراهیم علیه نمرود و محمد(ص) در مقابل کفار و بت پرستان قریش و علی(ع) در مقابل منافقان زشت خوی و حسین(ع) در مقابل یزید و خلاصه چه بگویم خمینی را در مقابل استعمار جهانی بلوک شرق و غرب قیام کردند. از آنجایی که ابرقدرتهای متجاوز به اسلام و مسلمین با نابودی نظام پوسیده و منقرض شاهنشاهی منافع خود را از دست رفته دیدند از همه توطئه ها علیه انقلاب اسلامی جوان ایران دریغ نورزیدند تا اینکه آمریکا و ایادی آن به وسیله جرثومه فساد بنام صدام از خارج و عروسکهای کوکی و بادی خود از داخل به جمهوری اسلامی مورد تجاوز شخصی بنام سردار قادسیه قرار گرفته و زنان را شکم بدرند و کودکان را با سرنیزه سر ببرند و بسوزانند و به نوامیس و زنان و مردان ما تجاوز کنند. برای من چه راهی جز دفاع مقدس از حیثیت و مملکت امام زمان(عج) باقی می ماند؟ آیا سر کوچه نشستن و به تجاوز دشمن تماشای کردن عار من نیست !!! مگر پیشوایم حسین(ع) نبود که با یزید زمان خودش به جنگ پرداخت و آخرین قطره خون خویش را در راه اسلام نثار کرد تا اسلام عزیز زنده بماند. چرا رهبران آسمانی ما چون شمع سوختن و بر جهان ظلمت و استبداد، روشنایی بخشیدند؟ وظیفه ما چیست؟ آیا جز برخواست کردن و پیکار کردن راه دیگری داریم؟ پس برمی خیزم و سلاح به دست می گیرم و به جبهه های حق علیه ظلمت می روم تا در آنجا با یارانم هم دست شوم و علیه کفار، علیه تجاوز، علیه عصبان بر حق و علیه خودکامگی می جنگم و با لطف و امداد خداوند ظالمان را می کشم و مرگ با عزت را سعادت و لقاء الله دانسته و مرگ سرخ شهادت را در آغوش می گیرم.

پدر عزیزم! دیگر تعارف ندارد، هر کس به جبهه برود برگشتن او دست خداست و اگر خدا بخواهد ممکن است در راهی که رفت شهید بشود یا اینکه به خانه برگردد، پدر عزیزم! من زیاد گناه کردم و همچنین نافرمانی شما را و شما از این باب حق بر گردن من دارید که طلب عفو از شما می نمایم، پدر عزیزم! من به راهی می روم که امید برگشتن آن به دست خداست اگر خداوند شهادت را نصیبم کرد برایم هیچگونه ناراحتی نکنید و لباس سیاه نپوشید که دشمنان از این وضع خوشحال می شوند و این خواست خداست که به شما فرزندی داده و دوباره آن را از شما گرفته است، اگر من در بستر مرگ جان تسلیم می کردم بهتر بود یا در جبهه؟؟

مادر عزیزم! می دانم چه قدر برایم زحمت کشیدی و به سختی توانستی مرا بزرگ کنی و همچنین یادم نمی رود که برایم دو مرتبه پرستاری کردی، یکی در دوران کودکی و یکی در دوران شکستگی پایم. از تمام زحمات شما خیلی خیلی متشکرم و اگر گناهی از من دیدی و همچنین نافرمانی شما را کردم، تقاضای عفو از تو دارم. پس از مرگ من هیچگونه ناراحتی نکن چرا که این خواست خدا بوده است و مثل سابق باش نه انگار که فرزندی را از دست دادی بلکه فرزندی به دست آوردی. از برادرانم می خواهم اگر بدی از طرف من دیده اند مرا مورد عفو قرار داده و راهم را ادامه دهند و پیرو دستورات امام باشند. از تک تک خواهرانم می خواهم که اگر بدی از اینجانب دیدند عذرم را پذیرا باشند و مرا ببخشند و از آنان می خواهم که حجاب اسلامی را رعایت کرده و هیچگونه ناراحتی نکنند. از تمام آشنایان و فامیل ها می خواهم اگر بدی از اینجانب دیدند مرا ببخشند و از خداوند منان ساعات زندگی آنان را خواستارم.

از امت شهید پرور این روستا می خواهم که همیشه پیرو امام باشند و از دستورات آن امام اطاعت نمایند و تا آنجایی که توان جسمی دارند به جبهه بروند و از خواهران حزب الله می خواهم که حجاب اسلامی را رعایت نمایند. در پایان وصیت، دیگر عرضی ندارم جز سلامتی امام از خداوند منان. در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / روبه صفتان زشت خو را نکشند - گر عاشق صادقی ز مردن نهاس / مردار بود هرآنکه او را نکشند - گر مرد رهی میان خون باید رفت / از

پای فتاده سرنگون باید رفت - خدانگهدار - ادریس شهسواری - تاریخ: ۶۵/۷/۸





شهدای دانش آموز

## یوسف شریفی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف شریفی

یوسف شریفی در ۷ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلایی پورحسین و پدرش عبدالله شریفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس پائین کتاب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف شریفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۰۳ منطقه کردستان قله کماسی در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پائین کتاب شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## یوسف شریفی

بسم الله الرحمن الرحيم - بنام خداوند بخشنده مهربان و درهم کوبنده ستمگران و یاری دهنده ستم دیدگان. با درود و سلام به امام امت و سلام بر شهدای صدر اسلام، با درود و سلام به رزمندگان اسلام، با درود سلام به ملت شهید پرور ایران و با درود و سلام به پدر و مادر عزیزم.

اینجانب یوسف رضا شریفی تاریخ تولد سال ۱۳۴۷ ساکن پایین کتاب فرزند عبدالله شریفی، مطالبی را به عرض خواهران و برادران که وصیت نامه مرا می خوانید یا گوش می دهید می رسانم. انسان یک روز به دنیا می آید و یک روز هم از این دنیا می رود پس مرگ برای همه است حال که قرار است انسان بمیرد چرا بهترین نوع مردن که همانا شهادت در راه خداست را انتخاب نکند!!!

و اما وصیت نامه؛ وصیت من به خانواده عزیزم این است، پدر جان! وقتی که من به شهادت رسیدم برای من ناراحت نباشید و امیدوارم که ادامه دهنده راه من باشید و توای مادر عزیز که رنج ها برای من کشیده ای این را بدان که من از علی اکبر حسین (ع) سرور شهیدان بالاتر نیستم که برای نجات اسلام عزیز با یزیدیان جنگید و به شهادت رسید. ای مادرم! امیدوارم که برای من ناراحت نباشید زیرا به مهمانی خدا رفتن که ناراحتی ندارد و ما از امام عزیز این پناه بی پناهان، بت شکن دوران و امید مستضعفان یعنی خمینی کبیر آموختیم؛ از مردن کسانی باید بترسند که هدف از زندگی را فقط آرزوی دنیایی و به آن رسیدن می دانند اما ما این دنیا را که مقدمه ای برای جهان آخرت و زندگی جاوید و همیشگی را در آنجا می دانیم. نه تنها نباید نگران باشیم بلکه باید همیشه در آرزوی مرگ یعنی ملاقات با پروردگار باشیم چون می دانیم و از پیامبر بزرگوار (ص) و ائمه معصومین (ع) آموختیم که مرگ و شهادت برای انسان مومن همانند پلی است که آنها را از دنیای تاریک و زندانی مخوف به جهان سراسر نور و آرام یعنی آخرت منتقل می کند. امام حسین (ع) سرور شهیدان می فرماید: آیا کسی هست که نخواهد از یک زندان تاریک و پر از ظلم به سوی باغ زیبا و سرسبز آزاد شود. و شما ای برادران بزرگوار! وصیت من به شما این است که هر کاری می کنید «فی سبیل الله» باشد. در راه انقلاب شکوهمند که با خون هزاران شهید به پیش می رود که همان راه و خط امام عزیز می باشد قدم بردارید و ادامه دهنده راه شهیدان باشید که چگونه مخلصانه در این خط حرکت می کنند و به آرزویشان که همان ملاقات پروردگار متعال می باشد می رسند.

اما ای خواهران من! همانند مادرانی هستید که در دامان خود فرزندان همچون بهشتی و رجائی را می پرورانید. این شما هستید که فرزندان را به راه مستقیم هدایت می کنید و اگر شما مادران نبودید مردانی همانند امام و دیگر بزرگواران که در خط امام حرکت می کنند نبوده اند که ما را هوشیار کنند و اسلام را به ما بشناسانند.

پیام من به شما امت شهید پرور ایران و به خصوص شما برادران و خواهران پایین کتاب این است راه تمامی شهدا از صدر اسلام تاکنون را که همان تحقق قانون مقدس اسلام و پیروی از پیامبر و ائمه اطهار (ع) می باشد را ادامه دهید، فکر کنید و بیاندیشید که این شهیدان برای چه رفتند و برای چه شهید شدند و می گویند شهدا را با همان لباسی که بر تن دارند و خون آلود است به خاک بسپارید و غسل ندهید چون خون او غسل اوست. حتما می دانید که شهدا با همین وضع در قیامت محشور می شوند، زیرا دشمنان اسلام باید در پیشگاه خدا جواب بدهند که به چه جرمی عزیزان ما را به خاک و خون می کشیدند و حتی نقل می کنند که خداوند شهدا را شبهای جمعه دعوت می کنند و حالا شما فکر کنید که شهید چه قدر مقام در نزد خدا دارد. و شما برادران و خواهران تحصیل کرده با عملکردهای خود بفرمایشات امام عزیز که همان دستورات اسلام می باشد مشقت محکمی به دهان آمریکا و منافقین بزنید. و شما ای جوانان عزیز! ای بازوهای پرتوان امام و امت! در کارهای خود فکر کنید و بیاندیشید که برای چه آفریده شده اید؟ ما همه بنده خدا باید باشیم و چون زمان، زمان امتحان و آزمایش است و خداوند بندگان خود را که می گویند ایمان آوردیم آزمایش می کند و سعی کنیم در امتحانات خداوند موفق و روسفید باشیم. ان شاء الله



شهید دانش آموز

## محمد شعبانپور

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد شعبانپور

محمد شعبانپور در ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماری سلطانی و پدرش عقیل شعبانپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد شعبانپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آقاملک شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



## محمد شعبانپور

بسم الله الرحمن الرحيم

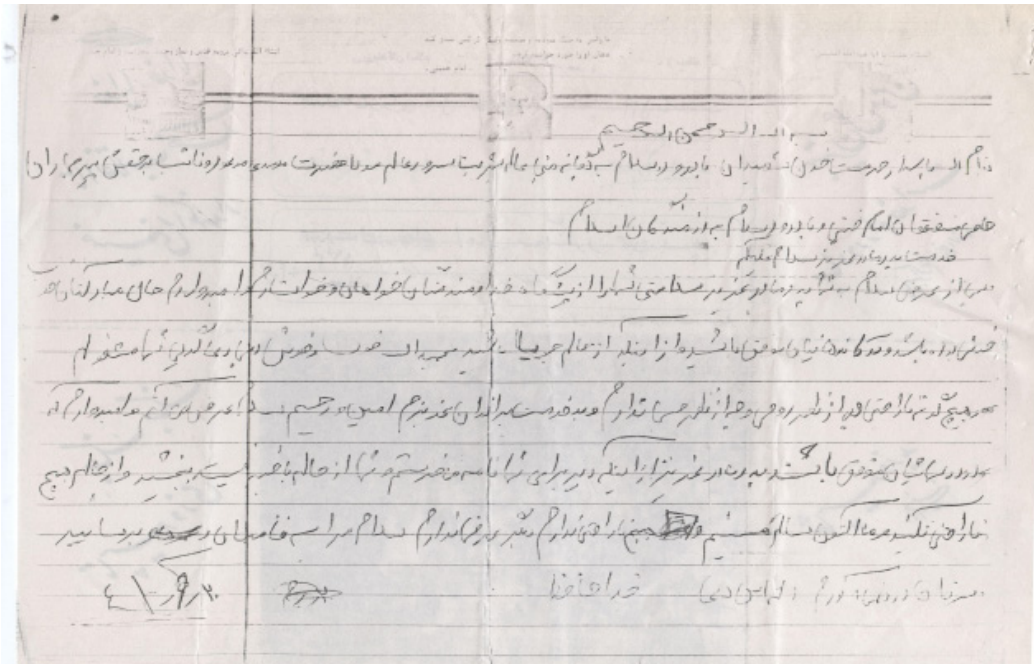
بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت، سرور عالم، مولا حضرت مهدی موعود (عج) و نائب برحقش پیر جماران، حامی مستضعفان امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام.

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام علیکم؛

پس از عرض سلام به شما پدر و مادر عزیز، سلامتی شما را از پیشگاه خداوند منان خواهان و خواستارم و امیدوارم حال مبارکتان خوب و خوش باشد و در کارهایتان موفق باشید، از اینکه از حالم جویا باشید بحمدالله خوب و خوش و به دعاگویی شما مشغولم و هیچگونه ناراحتی چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی ندارم و به خدمت برادران عزیزم (امین و رحیم) سلام عرض می کنم و امیدوارم که در درس هایشان موفق باشند. پدر و مادر عزیز! از اینکه دیر برای شما نامه می فرستم و شما از حالم با خبر نیستید ببخشید و از حالم هیچ ناراحتی نکنید و ما اکنون سالم هستیم و هیچ ناراحتی ندارم، دیگر عرضی ندارم. سلام مرا به فامیلان برسانید. سرتان را درد نمی آورم؛ التماس دعا

خداحافظ - ۶۱/۹/۲۰

«۲۸۲»





شهدای دانش آموز

## مصطفی شعبان زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی شعبان زاده

مصطفی شعبان زاده در ۵ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو نجفی و پدرش غلامحسن شعبان زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مصطفی شعبان زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه کردستان مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار بالاخسروپی شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## مصطفی شعبان زاده

دوست شهید: روزی را به یاد دارم که در کنار دوستان و رفقا با هم جمع بودیم و با هم صحبت و شوخی می کردیم و تصمیم گرفتیم که با هم کشتی بگیریم و ما شروع کردیم به کشتی گرفتن شهید به راحتی مرا زمین زد و شکست داد و روی مرا بوسید که یک وقت ناراحت نباشم.

مادر شهید: شهید دارای خصایص بسیار نیکو و پسندیده بود و پسری بسیار ساده، صادق، دلیر و شجاع، امانتدار بود. در کارها به همه کمک می کرد. بسیار خوشرو و بشاش بودند.

مادر شهید: شهید یکی دوماه قبل از این که به جبهه اعزام شوند ناگهان تغییرات عجیبی در او بیدار شد چه در انجام واجبات و ترک محرمات و چه در انجام کارهای خانه و بیرون از خانه تغییر زیادی کرده بود و از خود تلاش زیادی نشان می داد و ما متوجه این تغییر شدیم و خوشحال بودیم که خداوند چنین فرزندی به ما عطا کرده است و این فرزند فرزند نیکویی است.

شهید وقتی از مدرسه بر می گشتند قبل از ناهار به سرکار می رفتند و کارهایی مثل حمل و نقل سبوس، گندم، گچ و سیمان و یا آرد را انجام می دادند و پول به دست آورده را جهت کمک به خانواده خرج می کردند به یاد دارم که روزی که البته نباید این مطلب را بگویم ما برای خرید نفت چنان بی پول شدیم که می خواستیم برنج خوراکی خود را بفروشیم تا نفت مان را تهیه کنیم و آن شهید بزرگوار که ۶ سال بیشتر نداشت با دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و گفت مادر من پولی ذخیره کردم به شما می دهم تا نفت بخرید و بقیه را خرج خانه کرد و مبلغ آن سی تومان بود شهید از همان سن کم با درایت و مهربان بود.

روزیکه مادر مصطفی بودیم را از دایه های که عراق بر سر ما آتش می ریخت و همه ما  
در سنگر ما دیده ایم که رفتیم همه ما از دوستان و همسنگران و یسایان ما در این  
بین یسایان ما بر سر ما بر دنگ که وقتش همسایه ای بیرون که سنگر رفت ناگهان  
ترکش نامرد از دور ما را درین قرار داد و بهای ما این جوان خوش صورت و قامت  
را در بر و با ضرر و کلاه همان فریاد می کرد و ما می کردیم که خوشی از بهای ما  
فرومان می کرد و در بر سر ما صدای می زد که (دادا - دادا - دادا) و ما را می یارند بر سر ما می خورند

که از او خوشتر بودیم رفتیم بود و این که از دستش چند ساعت چکانه جانان فرزند علی  
کرد و ما هم ما را را بر این پدر و مادرش بعد از آن که شکرم و ما را این خندان که کردیم  
و این هلاک ما را شکر که بر او شکر در خواب او را انفاق کرد که می گفت من هم  
مانند دیگر عمرت را و یسایان هم از آنج دیگر خودم را اما که دم کرد و او که می کردیم  
به این اهلیت کرده بودیم که به من می گفتند و در در خواب او را هلاک شد و او  
در صحنه ما را در آن زمان که در آن (اس) می بینیم که در بر روی پاهای ما که رفتیم و  
صحنه را حتی جان ما را که از این تسلیم کردیم که در این صحنه ما را که در آن واقع شد و ما را که  
انتها ای الله

ادامه دارد  پایان

صفحه ۲

اعضاء نویسنده خاطره: علی بابایی  
رئیس هیئت مدیره: علی بابایی

۱۱/۱۱/۰۱ - ۰۵ - ۸۱/۲/۲۰۰۰/۰۰۰۰۰۰۰۰ (خ)



شهدای دانش آموز

## عسگری شعبان نیا

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری شعبان نیا در ۳ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره یداله زاده و پدرش زین العابدین شعبان نیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس منصورکنده رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عسگری شعبان نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۴ عملیات کربلای ۱۰ منطقه کردستان بانه در اثر شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای منصورکنده شهرستان شهید پرور بابل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## عسگری شعبان نیا

بسم الله الرحمن الرحيم « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » (گمان مبرید کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مردگانند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند).

سپاس خدای را که به من توفیق عنایت فرموده و سپاس خدای جهان آفرین را و درود بی پایان بر پیامبر الهی و جانشینان بر حق آنان که راه بهتر زیستن را برای بشریت نهاده اند. و با درود سلام بر منجی عالم بشریت ولی عصر (عج) و نائب برحقش امام امت، خمینی کبیر و رزمندگان غیور جبهه های نبرد حق علیه باطل و شهدای به خون خفته که با نثار خون پاکشان در خدمت پر بار، این انقلاب را یاری کرده اند. خدایا! های و هوی بهشت را می شنوم، چه غوغایی؟ گویا حسین علیه السلام در التهاب و احساس شور و شغف برای رهییدن از یک محور محدود و سفر به سوی معشوق و فرشتگان ندا می دهند که همراهان ابراهیم علیه السلام و همراهان موسی علیه السلام و همدستان عیسی علیه السلام و همکیشان حضرت محمد (ص) و همسنگران علی علیه السلام و همکفران حسین علیه السلام، همگامان خمینی از سنگر کربلای ایران آمده اند. چه شکوهی؟ آدم هم در شگفت از این همه حماسه. بارالهی معبودا! به محمد (ص) بگو که پیروانش حماسه آفریده اند و به علی علیه السلام بگو که شیعیانش قیامت به پا کرده اند، به حسین علیه السلام بگو که خونش در رگهای پیروانش همچنان می جوشد. خدایا بارالهی، معبودا، محبوبا! من بنده ضعیف و ناتوانم، خدایا دوست دارم اگر در راه دفاع از مقدسات اسلام اگر دشمنان تو بتوانند چشم ها و دستها، پاها و سر و دیگر اعضا و جوارح مرا در سنگر عشق تو از من بگیرند هرگز نتوانند یک چیز را از من بگیرند و آن هم ایمان و هدفم نسبت به راه پیامبران تو می باشد. بزرگترین هدفم عشق به تو و عشق به الله هست و یگانه معشوقم عشق به شهادت در راه خدا، عشق به امام خمینی عزیزم و اسلام. آری هرکس که دار فانی را وداع می گوید و به سوی دیار هستی می شتابد یک سری سفارشات و وصایایی به هم نوعان و خانواده خود دارد و من نیز به عنوان یک کشته راه جاوید وصایایی به اهل خانه و دوستان خود دارم و این است وصیت من به مادر مهربانم و برادران و خواهران گرامی:

(۲۸۶)

حضور مادر گرامی ام سلام علیکم؛ مادر مهربانم! می دانم که تو برای من خیلی زحمت ها کشیدی و مرا بزرگ کرده ای و در دامن پر مهر خود این چنین پرورش داده ای تا من بتوانم جان ناقابل خود را نثار باروری و شکوفایی این انقلاب که ادامه همان انقلاب حسین (ع) است بکنم. مادر جان! من لیاقت آن را ندارم که برایت وصیتی بنویسم، مادر جان! اگر بر سرت داد کشیده ام و فرامین شما را در بعضی از مواقع آن چنان که باید انجام نداده ام امیدوارم مرا با عطف مادری خودتان ببخشید. مادر جان! نیک می دانم که آرزو داشته ای که مرا داماد ببینی اما خیلی معذرت می خواهم که آرزویت را برآورده نکرده ام. از تو مادر عزیزم می خواهم که بر مرگم گریه نکنی و هر وقت که به فکر پسر خود افتاده ای به یاد کربلای حسین (ع) باشی. امیدوارم که با تقدیم من به درگاه فردوس برین بتوانی در آن دنیا در پیش حضرت فاطمه زهرا (س) رو سفید از امتحان بیرون آیی. مادر عزیزم! سرافراز باش که فرزندی را در راه خدا داده ای، بر غورت بیال چرا که این تو بوده ای که مرا پروراندی. و شما ای برادران عزیز! این راهیست که همه ما باید برویم تا این رژیم را سرنگون کنیم، من این راه را از امام حسین (ع) سرور شهیدان آموخته ام. برادرانم! می خواهم بعد از شهید شدن من هرگز جبهه را فراموش نکنید و ادامه دهندگان راه خون پاک شهیدان باشید. و تو ای یگانه خواهر مهربانم! خوب می دانم که وظیفه برادری را هیچگاه نتوانسته ام نسبت به شما و آنچنان که درخور و شایسته مقام شما بوده ادا کنم. امیدوارم مرا ببخشید اما خواهرم باید بدانی که من در سنگر عشق به الله و در جنگ با کفار یعنی در آخرین لحظه های زندگی ام آرزو می کنم که برای همیشه حجابت را که سنگرتان در برابر حربه های اهریمنان تاریخ در پشت آن نهفته است حفظ کنی و با این کار خود نگهبان خون شهیدان راه خدا باشی، همچنان که تا بحال بوده ای، در دامن پاک خود فرزندی را پرورش ده که به درد اسلام و ایمان بخورند. و اما شما ای دوستان من! وصیتی دارم، اگر نسبت به شما بدی روا داشته ام امیدوارم با بزرگواری و کرامت و لطفتان مرا ببخشید و حلالم کنید و از شما خواهش می کنم که وقتتان را صرف ایستادن در چهار راه ها و گوشه و کنار خیابان نکنید و بجای آن در مجالس و محافل اسلامی شرکت نمایید تا روحتان از گناه صیقل یابد و زمینه برای ارتکاب گناه از بین برود. دیگر عرضی ندارم. خدایا رزمندگان اسلام را که برای یاری حق به میدان های خون و قیام آمده اند نصرت عنایت فرما و دعای امام سجاد (ع) درباره مرز داران اسلام را شامل حالشان گردان.

« آمین یا رب العالمین » از طرف : عسگری شعبان نیا



شهدای دانش آموز

## حسین شکرویان

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین شکرویان

حسین شکرویان در ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محترمه عزیزی و پدرش محمد شکرویان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین شکرویان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه موسیان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

## حسین شکرویان

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوندی که ما را به راه راست هدایت کرد و ما را در راه حق و حقیقت پیش قدم و پیشرو نهاد و ما را به جایی فرستاد که بر هوای نفسانی خود غلبه کنیم. بنام حرمت خون شهیدان و یاور مظلومان و درهم کوبنده ستمگران و سلام من به خدمت ولی عصر حضرت مهدی (عج) یاور و فرمانده رزمندگان اسلام و سلام من به خدمت نائب برحقش حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و سلام بر شهیدان و رزمندگان اسلام.

پدر جان و مادر جان! من برای جواب دادن حسین (ع) که می گوید: «آیا کسی هست که مرا یاری کند؟» در سرزمین کربلا، من فرزند کوچک شما برای جواب دادن حسین زمان خمینی کبیر که مانند حسین (ع) سخن می گوید، من جواب دادم و به جبهه نبرد حق علیه باطل رفتم.

امام را دعا کنید و امام را تنها نگذارید و پشتیبان امام و رزمندگان باشید و همیشه دست به دعا داشته باشید.

بعد از من ای مادر دیگر مکن زاری / رفتم کنم اینکه از خونم دین حق یاری

پرورده ای من را از بهر جانبازی / در پای نخل دین خونم شود جاری

سرباز اسلامم گشتم فدا مادر / بعد از نماز خون پیش خدا مادر

از سوز دل برخوان هر شب دعا مادر / خواه از خدا آنگه ای باوفا مادر

یاری کند ما را در راه حق و دینداری / اندر دلش باشد عشق لقاء الله

والسلام

حسین شکرویان

حداحفاظا حدايا حفظا

خدا را

خدا را

بنا انقلب

من هدی خمینی

را نگهدار از امره ساکا موبر عمر او

بیضراس نویسنده حسین شکرویان

۱۳۶۱/۶/۱۹